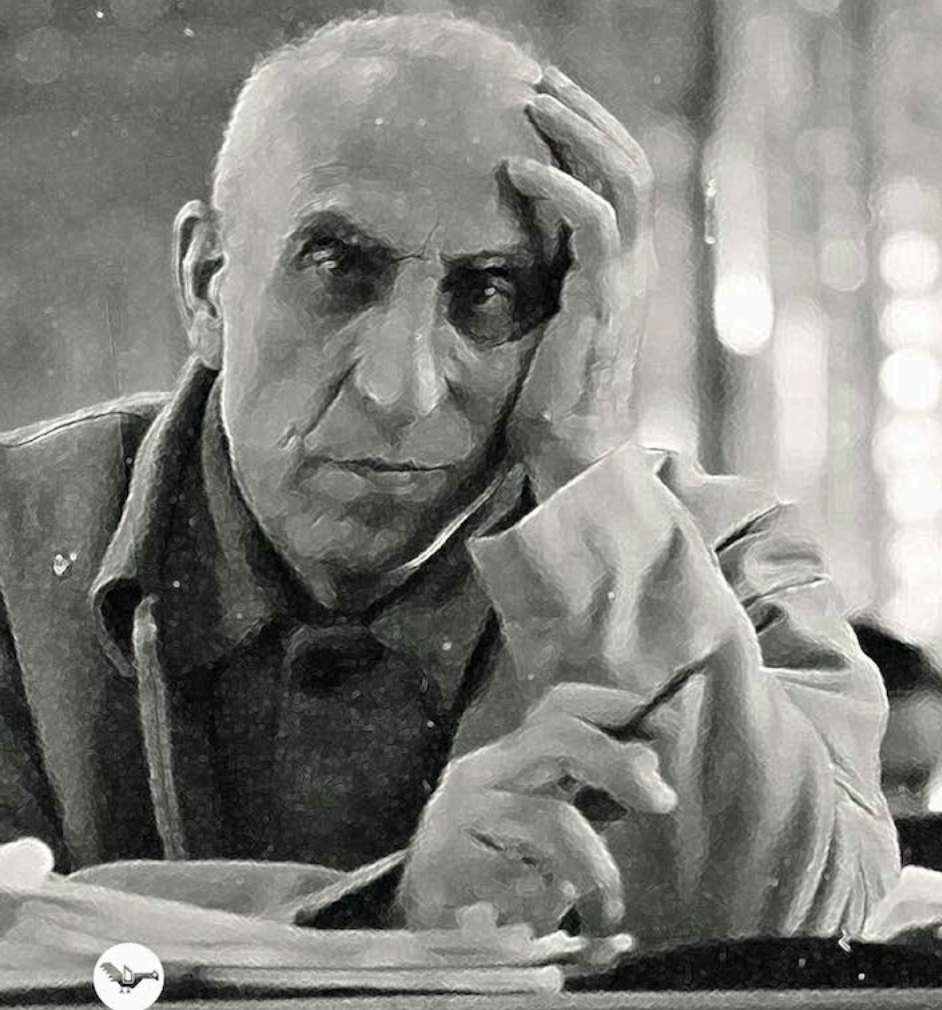


دکتر محمد مصدق
دموکراسی مستبد
مسعود یزدانیان



دکتر محمد مصدق،
دموکراتی مستبد

مسعود یزدانیان

نشر مهري برای گذر از سانسور و خوانش آسان و
بی‌دردسر، با اجازه نویسنده، پی‌دی‌اف کتاب‌ها
را برای دافلود رایگان در دسترس خوانندگان
داخل ایران قرار می‌دهد.

فهرست

۷	پیشگفتار
۱۵	سخنی کوتاه در باب تاریخ معاصر
۲۱	روشن اندیشان (روشنفکران)
۳۳	مذهب و مذهب‌یون
۵۵	وطن فروشان (مزد بگیران)
۶۷	مطبوعات
۸۷	سیاستمداران دوران بعد از مشروطه تا انقلاب سال ۵۷
۹۷	روشنفکران بعد از شهریور ۱۳۲۰
۱۲۳	آشنایی با دکتر محمد مصدق
۱۳۳	نقدی به سخنان دکتر محمد مصدق
۱۴۹	مستبد و دموکرات
۱۹۱	نفت و ماجرای آن
۳۰۷	نظر دیگران در مورد دکتر محمد مصدق
۳۳۲	فهرست منابع



نشر مهری

پژوهش * ۴۴

**دکتر محمد مصدق،
دموکراتی مستبد**

مسعود یزدانیان

| چاپ اول: ۱۳۹۹، نشر مهری |
| شابک: ۷-۸۸-۹۱۴۱۶۵-۱-۹۷۸ |

| صفحه آرای و طرح جلد: مهری استودیو |

مشخصات نشر: نشر مهری: لندن
۲۰۲۰ میلادی/ ۱۳۹۹ شمسی.
مشخصات ظاهری: ۳۵۶ ص: غیر مصور.
موضوع: تاریخ معاصر.

کلیه حقوق محفوظ است.
© ۲۰۲۰ مسعود یزدانیان
© ۲۰۲۰ نشر مهری.



www.mehripublishation.com
info@mehripublishation.com



این کتاب تقدیم می‌شود به نسلی که بار اشتباهات پدران و پدربزرگانشان را بر دوش می‌کشند؛ آنان که در سال ۵۷ دنباله‌رو کسانی گشتند که خود راهی برای رسیدن به سر منزل مقصود نمی‌دانستند و به ناچار خود را پیرو راه مصدق معرفی می‌کردند.

آنچه را که در این کتاب خواهید خواند نشان دهنده آن است که من و هم نسلان من، دکتر مصدق را آن‌طور می‌شناختیم که به ما شناسانده بودند؛ شیری که توانست پوزه سیاستمداران پیر انگلیس را به خاک بمالد و نفت را ملی کند، اما نگفتند به چه قیمتی!

در این میان، ما بی‌خبران از آنچه غریبان برایمان تدارک دیده بودند، ناگهان با موج آخوندهایی روبه‌رو شدیم که الله‌اکبر گویان به صفوف ما پیوستند؛ فریادهای آزادی‌طلبانه جمعیت بی‌خبر به «الله‌اکبر» تبدیل گشت و دیری نپایید که بی‌خردان با ترکیب الله‌اکبر و آزادی، شعار «آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی» را آفریدند.

اینک چهار دهه از آن روزها می‌گذرد، تعداد زیادی از ما به اشتباه خود پی برده‌ایم و با ابراز ندامت از فرزندانمان تقاضای بخشش داریم. باید امید داشته باشیم از میان این آتشی که ما افروختیم و از میان این نسل‌های ستم‌دیده، کاوه دیگری برخیزد و پرچم آزادی برافرازد و خون این ضحاکان را به انتقام خون جوانانی که ریخته‌اند، بریزد.

اطمینان دارم این نسل، هیچگاه به مانند پدران‌شان فریب نخواهند خورد.

* سهم نویسنده از عواید فروش این کتاب صرف بچه‌های بی‌بضاعت خواهد شد.

پیشگفتار

چنین به نظرم رسید اگر نتیجه آنچه را که از مطالعه کتب و مقالات فراوانی که خوانده‌ام بنویسم، می‌توانم چنین امید داشته باشم که خواننده و یا خوانندگانی برای به دست آوردن حقایق تاریخی کشورمان به مطالعه یکی دو کتاب بسنده نکنند؛ چه متأسفانه چنین دریافته‌ام بسیاری از مسائل مهمی که نسل آینده می‌بایست بدان آگاه باشد، یا تحریف شده و یا ناگفته مانده است. بدین علت نوشته‌ام را با طرح این سؤال آغاز کردم:

چرا با دو انقلاب و دو کودتا در صد سال اخیر تاریخ معاصرمان نتوانستیم به آلمان که همان حکومت دموکراسی است دست یابیم؟ می‌بایست علل ناموفق بودنمان را در میان صفحات تاریخ جست‌وجو کنیم. باید به نقش سیاستمداران، روشنفکران، نویسندگان و پژوهشگران، مذهب، مطبوعات و بالاخره آداب و رسوم و فرهنگی که

ما در آن پرورش یافته‌ایم توجه کنیم.

معتقدم وظیفه پژوهشگرانمان دوری جستن از تحریف است، از آنجایی که هر انسانی دارای نقاط مثبت و منفی است، بنابراین نباید فقط بر نقاط قوت تکیه کرد و از یادآوری نقاط ضعف چشم پوشید.

به عنوان مثال اگر به آنچه که در دوران تحصیلمان در مورد دو شخصیت میرزا ابوالقاسم فراهانی وزیر محمدشاه و میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم ناصرالدین شاه خواندیم نگاهی کنیم، می‌بینیم هیچگاه از نقاط ضعف سیاسی این دو شخصیت سخنی به میان نیامده است.

معتقدم اسطوره سازی از دکتر محمد مصدق نیز همین‌گونه توسط دوستان و یاران وفادارش انجام گرفت.

شاید با نکاتی که در این نوشته آورده خواهد شد خواننده بتواند نتیجه این اشتباه را خود دریابد.

پیش از انقلاب مشروطه، فرمان پادشاهان مستبد قاجار بدون کوچک‌ترین پرسشی به مورد اجرا گذاشته می‌شد. این امر می‌توانست ابزار بسیار کارآمدی در دست حسودان و رقیبان برای به دست آوردن منصب و مقامی باشد.

در مورد قتل قائم مقام فراهانی در صفحه ۶۴ کتاب حقوق بگیران انگلیس چنین آورده شده است:

جیمز موریه در گزارش خود می‌نویسد: "از جمله هدایایی که برای درباریان و صاحبان مقام در تبریز برده بودم چند هدیه ارزنده نیز برای قائم مقام پیشکار عباس میرزا ولیعهد ایران بردم... او پس از دیدن هدایا و تعریف و تمجید از من خواست که از دولت متبوعم برای لطفی که به ایشان دارم تشکر کنم و هدایا را به خود عباس میرزا تقدیم

کنم. هرچقدر من اصرار می‌کردم، انکار او شدیدتر می‌شد تا آن‌که با عصبانیت از خانه او بیرون آمدم....."

سر جان کمبل وزیر مختار انگلیس در ایران به وزارت امور خارجه انگلیس گزارش داده که: "یک نفر در ایران هست که نمی‌شود او را با پول خرید." پس کمبل به دشمنی با او برمی‌خیزد و چون می‌داند محمدشاه، دمدمی مزاج و زودباور است سعی می‌کند نظر او را به قائم مقام بدکند. زمانی که سر جان کمبل سرانجام از خریدن قائم مقام سرخورده می‌شود برای آخرین بار در روز ۱۶ ماه می ۱۸۳۵ با او ملاقات کرد و در گزارشی که متعاقب این دیدار به دولت انگلستان و حکومت هندوستان داد نوشت: "به او گفتم از بس که خواهش و التماس کردم و به فرجام کار تهدیدت نمودم، خسته شده‌ام، دیگر چیزی نمی‌توانم بگویم اما قلب من برای نیکبختی شاه و مملکت می‌سوزد." بعد اضافه می‌کند: "قصد نابود کردن قائم مقام را دارم و برای این کار احتیاج به ۵۰۰ لیره دارم که آن را برای برانگیختن مردم بین علما و ملایان بدهم، امام جمعه قول داده که این پول را در موقع مناسب و به‌طور صحیح خرج کند."

وزیر مختار انگلیس درباره درباریان محمدشاه که داعیه وزارت داشتند تذکاریه سری و محرمانه‌ای به جانشین خود نوشته و در شرح جیره خواران خارجی دولت ایران آورده است: "حقیقتاً مایه شرمساری است؛ از تجربه‌های سابق دستگیرتان شده که ایرانیان پولکی و پست و خودفروشنند." بعد شرح می‌دهد که میرزا محمدعلی شیرازی برادرزاده میرزا ابوالحسن خان، مقرری سالیانه می‌گرفته و آن را از اعتبار سفارت دریافت می‌داشته... به چیزی که قائم مقام تا زنده بود پی نبرد این‌که میرزا علینقی فراهانی منشی خاص او نیز از عمال انگلیس در دربار

بود. وزیر مختار می‌نویسد: "او از بهترین جاسوسان ما در دربار است... اطلاعات و سواد اسناد رسمی را در اختیار ما می‌گذارد و کارهای دیگری هم انجام می‌دهد... از سفارت حقوق سالیانه دریافت می‌دارد." گاهی وزیر مختار نیز از جیب خود پولی به وی می‌داد.

از طرف دیگر قائم مقام به هوش و فراست و مدیریت خود چنان مغرور بود که احدی را مورد مشاورت قرار نمی‌داد و بخصوص به ملایان چندان اعتقاد و اعتمادی نداشت به طوری که امام جمعه، دشمن خونی او بود و بدین ترتیب بود که قائم مقام توانست دو دشمن خود را با یکدیگر برای از میان برداشتنش نزدیک کند.

سر جان کمبل وزیر مختار انگلیس در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۸۳۵ در گزارشی که به وزارت خارجه انگلیس می‌فرستد از همکاری امام جمعه در قتل فراهانی خبر می‌دهد: "امروز عصر شخصی از جانب امام جمعه به دیدنم آمد تا دستگیری قائم مقام را به من تبریک گوید و همچنین مراتب شادمانی و خرسندی امام جمعه و تمام طبقات مردم را ابراز دارد. این اشخاص همگی معتقدند که بر اثر کوشش‌های من بود که خوشبختانه توانستند از این آفت بدتر از طاعون رهایی یابند." و هنگامی که سرانجام فراهانی به قتل رسید امام جمعه به او تبریک گفت. نگاهی به آنچه بر سر میرزا تقی خان امیرکبیر آمده، نشان دهنده این حقیقت است که با تمام هوش و استعداد و توانایی که او در حل مشکلات مملکت داشته همان سیاست اشتباهی را می‌پیماید که قائم مقام پیموده بود.

در صدارت‌تواریخ حسن خان اعتمادالدوله چنین آورده شده: "به هنگام مسافرت ناصرالدین شاه زمانی که به دارالامان قم رسید، نواب شاهزاده عباس میرزا ملک آرا برادر کهنتر شاه ملازم رکاب بود،

اعلیحضرت شهریاری مقرر فرمودند که وی به حکومت قم مانده و با مادر خود در آنجا متوقف شود و امیرکبیر آن‌ها را روانه تهران کرد." سپس اضافه می‌کند: "میرزا تقی خان بعد از این که ارکان ملک را مهمل و قواعد آن را مشید ساخت از غایت نخوت و غرور به خیالات دیگر پرداخت، اکابر زمان همه نزد او اصغر شدند و در خیر و شر و نفع و ضرر دولتی قدرت دم زدن نداشتند. به هیچ وجه در حضور مبارک از هیچ کلام درشتی و سخن سختی ابا و امتناع نداشت. اعزه و اشراف از جسارت‌ها و قدرت او به جان آمدند، ملجاء و پناه آنان، مهدعلیا مادر شاه و (رفیقہ آقاخان نوری صدراعظم بعدی) بود و بدین طریق شفاعت می‌جستند و این کار برای امیرکبیر بسی صعب و دشوار آمد؛ دوسه بار کراراً به حضور شاهانه عرض و جسارت کرد که وساطت و شفاعت‌های مهدعلیا و ستر کبری مخل سلطنت اعلیحضرت و منافی صدارت من است، تا ایشان هستند نمی‌گذارند که سلطنت قوام و ملک نظام گیرد، بهتر آن است که در وقت تفرج در باغ به بهانه گنجشک زدن، تفننگی به دست بگیرید و آن آیت رحمت را بکشید، آن وقت من در بیرون شهرت می‌دهم که تیر خطا شده است و به سینه مهدعلیا درآمده است. خلاصه این گونه خیانات و جسارات در مزاج مبارک شاهانه نوعی دیگر اثر کرد و مندرجاً جمعی از بیچارگان روی عجز به درگاه نیاز مالیدند و برخی از سوء رفتار اتابک اعظم به حضرت ظل‌اللهی نالیدند. مزاج مبارک سلطانی تغییر یافت او را معزول ساختند. وی استدعا کرد به حضور برود و عرض مطلبی نماید، اعلیحضرت سلطانی او را به حضور خواندند. میرزا تقی خان عرض کرد: مرخص فرمایید تا خدمات خود را شرح دهم. اعلیحضرت شهریاری او را در عرض مطالب مأذون ساختند. ما در صحت و سقم این قضیه اعتمادی نداریم

ولی از معجولات معاندین می‌شماریم لیکن از قراری که معروف است "میرزا تقی خان" به حضور همایونی عرض کرد: اول خدمت من در دولت آن است که برای کثرت اقتدار شاه، درب خانه‌ها را بستم و کسی را نگذاشتم که رمق داشته باشد. اعلیحضرت سلطانی فرمودند: این اول خیانت تست که مردمان عزیز را پست کردی و خود را مقتدر ساختی." (ص ۲۱۶ و ۲۱۷)

در کتاب نسخ التواریخ شرح دیدار و گفت‌وگوی ناصرالدین شاه با میرزا تقی خان چنین آمده است:

"میرزا تقی خان در پیشگاه پادشاه آغاز سخن کرد و به جسارتی که پسندیده نبود به عرض رسانید که این مملکت را من به نظام کرده‌ام و تعیین دبیران و دفترخانه و این لشکر و قورخانه از من پیراسته شده‌اند. من بودم که متمردين درگاه را تباه کردم و امروز نشاید که پادشاه بجای پاداش مرا کیفر دهد. ولی شاهنشاه را این سخنان که بیرون از شریعت ادب بود نایره غضب جنبش داد و فرمود کلمات تو را با گفته شیطان رجیم که در ترک سجده به حضرت آدم در حضرت سلطان کریم بیان کرد مشابهتی تمام است. نخست بگو که تو مردی پست و بزرگان ایران را زیردست بودی. این قوت و قدرت از که یافتی که بدین مقامات بلند شتافتی؟ دیگر آن که این که هفت پشت پدر بر پدر می‌رود که سلاطین قاجار را مردم ایران پرستش می‌کنند. تو یک مرد رعیتی، کیستی که دولت پادشاهان را به نظام آری و قواعد سلطنت را به قوام کنی؟ علمای اثنی عشر را که در شمار شریعت غرا و ودیعت انبیا علیهم السلام اند چگونه خوار توان داشت؟ (اشاره به جلوگیری امیرکبیر از بست نشستن مجرمین در خانه روحانیون و اما مزاده ها) (ص ۸۱۲ پس از ۱۴۰۰ سال)

دکتر صادق زیباکلام چنین می‌نویسد: "سؤال دیگری در خصوص شخصیت امیرکبیر و سیاست‌های قابل طرح است. آیا سرنوشت امیرکبیر و پایان کارش اجتناب‌ناپذیر بود؟ آیا سناریوی دیگری قابل پیش‌بینی نبود که امیر بتواند لااقل برخی از اصلاحاتش را به اجرا گذارد تا در نهایت حاصل کارش چیزی بیشتر از این شود؟ در این که اصلاحات امیر شایسته و درست بودند تردیدی نیست، اما آیا می‌توانست در جهت رسیدن به آن اهداف، از بهترین تاکتیک‌ها و سیاست‌ها استفاده نماید؟ مجموع آثاری که به معرفی امیرکبیر و تحولات تاریخی عصر او پرداخته‌اند متفقاً اهداف و اصلاحات او را ستوده، بر فرجام کارش حسرت خورده و شکست او و اصلاحاتش را یک کاسه به پای دون صفتی، کثرفتاری و نامردی مخالفینش نوشته‌اند. اما سؤال اینجاست که آیا جنگیدن در چندین جبهه و کشاندن آن همه جریانات، عناصر، اقشار و گروه‌های ذی نفوذ به مخالفت با خود اجتناب‌ناپذیر بود؟ آیا امیر نمی‌توانست معتدل‌تر و انعطاف‌پذیرتر عمل نموده و آرام‌تر گام بردارد؟ آیا امکان پذیر نبود که آن همه اقدامات گسترده‌ای را که او با عجله و شتاب در سه سال انجام داد در یک مقطع زمانی ده ساله به اجرا درمی‌آورد که در آن واحد در چند جبهه مجبور به پیکار نباشد؟" (ص ۲۵۰ و ۲۵۱)

حکمتی در این گفته وجود دارد: "ملتی که تاریخ خود را شناسد آن را تکرار می‌کند."

اگر در تاریخ کشورمان تفحصی می‌کردیم! شاید سؤالاتی چنین در ذهنمان به وجود می‌آمد:

چه عواملی ایرانیان را از دستیابی به یک حکومت دموکراسی بعد از دو انقلاب و دو کودتا باز داشت؟

دلایل انقلاب مشروطه چه بود؟ چه عواملی باعث شد که در حکومت مشروطه، کودتای ۱۲۹۹ به وقوع بپیوندد؟ یا چه سیاست اشتباهی در پیش گرفته شد که نهضت ملی شدن نفت با یک کودتا از میان رفت؟ و یا کشوری که به سرعت به سوی ترقی و پیشرفت گام برمی داشت چه شد با انقلابی با شعار آزادی سیاسی به ۱۴۰۰ سال عقب برگشت؟ دلیل انقلاب مشروطه به وضوح روشن است: خودکامگی پادشاهان قاجار

اما در دو کودتا و یک انقلاب دیگر، من روشنفکران و مورخین سرزمینم را گناهکار می دانم که یا از گفتن حقایق تاریخی طفره رفتند و یا تحریف کردند... و این چنین پس از کوتاه زمانی، حق آزادی عقیده و بیان نظر از آنان سلب شده و یک حکومت تک نفره با پشتوانه غرب بوجود آمد. اینک همگی مان خود را قربانی می دانیم.

اگر چنین است که آن ها گفته اند؛ گفته پاسکال بروکنر شامل حال ما می شود که در کتاب وسوسه معصومیت با اشاره به بیماری فردگرایی یعنی میل به فرار از عواقب عمل خویش می گوید: "این بیماری در دو جهت رشد می کند، کودک ماندگی و قربانی سازی؛ دو شیوه گریز از دشوار بودن دو استراتژی، فرار شادکامانه از بار مسئولیت (افسون زدگی جدید هویت چهل تکه و تفکر سیار داریوش همایون. ص ۲۷)

لندن ۱۳۹۷

سخنی کوتاه در باب تاریخ معاصر

اگر بتوانید از خاطرات حاج سیاح و سفرنامه ابراهیم بیگ و دختران قوچان! وضع درماندگی و فقر و فلاکت ایرانیان را در دوره استبدادی قاجار تصور کنید می توان به دلایل انقلاب مشروطه پی برد. در ابتدا به بخش کوچکی از استبداد ناصرالدین شاه و حاکمان او می پردازیم.

"در چند سال قبل به ناصرالدین شاه راپورت دادند که شب ها جمعی در محله سنگلج در یک خانه اجتماع کرده و در امر مملکت و اصلاح مذاکره می کنند، پادشاه جمعی را فرستاد، شش هفت نفر از اصلاح خواهان را که دور هم نشسته بودند مأخوذ و شبانه به حضور شاه بردند. چاهی در اندرون حفر کرده بودند که برف در آن می ریختند و یا برای همین کارها مهیا بود. سنگ بر سر آن را برداشته، مأخوذین را در چاه انداختند. آن وقت خود پادشاه تفنگ را به دست گرفته و متجاوز از

سی فشنک از پی آنان فرستاد که به اعتقاد خود زودتر آنها را به اسفل السافلین بفرستد و به حاضرین هرکدام یک اشرفی به شکرانه موفقیت بر قتل آنان داد." (کتاب تاریخ بیداری ایرانیان. ص ۱۷۰)

"شخصی در کرمان رفت نزد آصف الدوله که در آن وقت شهاب الملک لقب داشت و حاکم کرمان بود. عرض کرد: آقای حاکم هیچ وقت قیمت ماست از یک من پنج شاهی زیادتر نبوده، در حکومت شما قیمت یک چارک که ربع یک من است به پنج شاهی رسیده است، فوراً میر غضب را خواست و حکم داد سر بیچاره عارض را بریدند که چرا فضولی کرده و در امر تسعیر که شأن حاکم است چون و چرا کرده.

و نیز در حکومت دیگری یک طفل چهارده ساله می رود دکان خبازی که نان بخرد، جمعیت مشتری زیاد بوده طفل خردسال می گوید: استاد نانوا دیشب نان گیرمان نیامد و من و مادرم بی شام خوابیدیم یک عدد نان زودتر به من بده که مادرم منتظر و گرسنه است. فراشی آنجا ایستاده بود آن طفل را گرفته چون پول نانش را به فراش نداد لذا او را به طرف دارالحکومه می برد. از اتفاقات، شاهزاده حاکم سوار بود و عزم گردش و رفتن خارج شهر را داشته، در میدان باغ، فراش را می بیند که دست آن طفل معصوم را گرفته و به عنف می برد. از فراش استفسار می کند، سبب را فراش می گوید: این طفل با بعضی دیگر سنگ به دکان نانوائی زده و فریاد کشیده که چرا نان کم و گران است. شاهزاده حکمران فوراً حکم داده میر غضب سر آن طفل را بریده و نعش آن جوان مادر منتظر را در میدان انداختند.

باز در حکومت آصف الدوله از طهران مؤاخذه کردند و بلوایی در کرمان برای این عمل زشت شد. در حکومت این شاهزاده حاکم، احدی جرأت نکرد یک کلمه بگوید چرا برای آن که آن حاکم ماهی

دو هزار تومان خرج قهوه خانه امین السلطان را می داد، برای آن که مقتول طفل بود، برای آن که یک مادری داشت فقیر، برای آن که کرمان در تیول حضرت والاها بود، برای آن که روز بعد از آن روز هم شش نفر گرسنه دیگر روی میدان سر بریدند به جهت آن که گفته بودند این طفل بیگناه بود و خلافی نکرد، برای آن که چندی بعد از آن، دو نفر را دهنه توپ گذاردند." (ص ۱۷۹-۱۸۰ همان کتاب)

"بعد از ترور ناصرالدین شاه، میرزا رضا کرمانی دستگیر و به غل و زنجیر کشیده شد... در جوابی که چرا شاه را کشته چنین گفته:

پس در صورتی که شما اقرار می کنید که تمام این صدمات را وکیل الدوله برای تحصیل شئونات و نایب السلطنه برای حب به او به شما وارد آورده اند شاه شهید چه تقصیر داشت؟ منتها مطلب را این طور حالی ایشان کرده اند: شما بایستی تلافی و انتقام را از آنها بکنید که سبب ابتلا شما شده بودند و یک مملکتی را یتیم نمی کردید.

جواب می دهد: پادشاهی که پنجاه سال سلطنت کرده باشد هنوز امور را به اشتباه کاری به عرض او برسانند و تحقیق نفرمایند و بعد از چندین سال ثمر آن درخت وکیل الدوله، آقای عزیز السلطنه، امین خان و این ارادل و اوباش بی پدر و مادرهایی که ثمره این شجره شده اند و بلای جان عموم مسلمین گشته باشند چنین شجر را باید قطع کرد که دیگر این نوع ثمر ندهد. (ماهی از سر گنده گرد نی ز دم) اگر ظلمی می شود از بالا می شود." (ص ۷۹ و ۸۰ تاریخ بیداری ایرانیان)

"ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۴ بعد از مرگ پدرش به همت امیرکبیر توانست بر تمام مدعیان سلطنت فائق آید و به سلطنت نشست. در دوران سلطنتش در سال ۱۲۷۳ هرات به سرداری شاهزاده حسام السلطنه عم پادشاه مسخر شد.

مجدداً دولت انگلیس لشکر بحری و جهازات جنگی به خلیج فارس فرستاد و همان بهانه اولیه خود را پیش نمود. از نکبت بی علمی دربار و خودخواهی میرزا آقاخان صدراعظم، معاهده ملعونه پاریس بین ایران و انگلیس بسته آمد و رسماً حق حاکمیت ایران از افغانستان مرتفع و حصه‌ای از خاک خراسان هم ضمیمه افغانستان گردید. یکی از مورخین در این موضوع چنین می‌نویسد: در یک قرن ایرانیان دو سهو بزرگ کردند که تلافیش آن را محالست، اول ترک معاهده سوق عسگری با ناپلئون، دوم چشم‌پوشی از حقوق خود در افغان، آن هم در بحبوحه بلوای هند که انگلیس‌ها به تسلیم حدود نادری به ایران حاضر بودند. در اواسط سلطنت، یک اردوی بزرگ ایران به سرداری شاهزاده حمزه میرزا عم پادشاه زبون و اسیر ترکمانان گردید. این پادشاه در عیاشی و کامروایی، گوی سبقت را از جد خود ربود و خزائن معمور ایران را که در تمام عالم ضرب‌المثل بود به عیاشی صرف نمود. آنچه محقق است از آغاز تا انجام ۱۸۳ زن اختیار کرد.... پس از رحلت شاهانه ۶ پسر و ۱۴ دختر به یادگار گذاشت." (ص ۹۸ تاریخ بیداری ایرانیان)

...

شاید دو گفته زیر بتواند علت عدم موفقیت انقلاب مشروطه را برایمان روشن کند:

"ناظم الاسلام از قول آیت‌الله طباطبایی این‌طور نقل می‌کند: "... باید سعی کرد که ملت عالم (تحصیل‌کرده) شوند، چه، پس از آنکه عموم ملت عالم شدند آن وقت حقوق ملی خود را می‌دانند و.... دیگر هرگز زیر بار ظلم و جور و استبداد نخواهند رفت.... پس بر شما

باد به اصلاح معارف و تأسیس و تکثیر مکاتب و احداث مدارس ابتدائیه و علمیه و غیره." به همین علت بود که طباطبایی علیرغم مخالفت عمومی روحانیون که مدارس جدید را مراکز اشاعه الحاد و غریزدگی می‌دانستند، مدرسه اسلام را تأسیس کرد و ناظم‌الاسلام را که از روحانیون تجددخواه بود به نظامت آن برگزید." (ص ۱۳ از مقدمه ناشر تاریخ بیداری ایرانیان)

روشن اندیشان (روشنفکران)

زمزمه‌کنندگان آوای آزادی، روشنفکرانی بودند با افکار و خط مشی مربوط به خود اما با وجود تمام عدم تجانس فکریشان، قدم در هدف مشترکی برداشتند، وگرنه انقلابی و مشروطه‌ای پای نمی‌گرفت.

روشنفکرانی چون میرزا ملکم خان، سید جمال الدین اسدآبادی، میرزا یوسف خان مستشارالدوله، فتحعلی آخوندزاده، میرزا عبدالرحیم طالبوف، میرزا آقاخان کرمانی و میرزا علی خان امین الدوله و وطن‌پرستان بسیاری در این نهضت همکاری داشتند.

این گروه را می‌توان شامل تعریفی که رابرت مرتون جامعه شناس آمریکایی از روشنفکر داده دانست:

”روشنفکر به کسی گفته می‌شود که خود را وقف پروردن دانش و به میان آوردن آن کند. اصطلاح روشنفکر به نقش اجتماعی افراد دانش اندوخته‌ای اطلاق می‌شود که در پرورش فرهنگ و گسترش آن در

جامعه کوشا باشند. بدیهی است که نمی‌توان آن دبیر و استاد دانشگاه را که کارش تکرار متن کتاب‌هاست روشنفکر بشمار آورد. اگر چنین باشد گوینده اخبار علمی رادیو تلویزیون هم یک روشنفکر به حساب می‌آید.

شاید این نکته، مشکل روشن اندیشانمان را در آن دوره نشان دهد. "در مملکتی که عوارض گمرکی، راه‌آهن و بانک، منافی قرآن و احکام الهی دانسته می‌شد و تأسیس مدارس جدید با الفبای صوتی کفر محض، و حتی سال‌ها پس از مشروطیت، "سجل احوال"، نرخ گذاری اجناس و تعلیم اجباری، مخالف با شرع تلقی می‌گردید چگونه می‌شد از سوسیال دموکراسی و اندیشه‌های مساوات اجتماعی سخن گفت؟" (ص ۴۱۲ مشروطه ایرانی)

این بود مشکل روشنفکرانی که زمره آزادی را در کشور پهناوری آغاز کردند که بیشتر ایرانیان به وسایل ارتباط جمعی دسترسی نداشتند و در شهرها و دهکده‌های دورافتاده زندگی می‌کردند؛ و شاید به جرئت بتوان گفت ۹۸٪ مردم از نعمت خواندن و نوشتن بی‌بهره بودند.

"دکتر پرکینز بنیانگذار کالج ارومیه معتقد بود ایران شانس و استعداد تحول را دارد اما تا زمانی که مردم باسواد نشوند چنین امری محال به نظر می‌رسد." (ص ۲۴۹ بیست سال در ایران. دکتر جان ریشارد)

حتی اگر ۲٪ ایرانیان را افراد تحصیلکرده محسوب کنیم باز خرافات دینی در خون و پوست آنان ریشه دوانده بود و این‌گونه است که می‌توانیم به مشکلات آنان و علل عقب‌ماندگی کشور پی ببریم.

برای نمونه بخشی از نامه "حسن رشدیه" بنیانگذار تدریس نوین را می‌آوریم؛ او مردی بود که خود بارها مورد ضرب و جرح و اتهام از طرف ملایان قرار گرفته و چندین بار مدارس او را خراب کرده بودند.

"در همین ایام شاهزاده سا لارالدوله که در عشرت آباد خانه نشین بود، وکالت نامه‌ای به رشدیه می‌دهد که یکی از دهاتش را بفروشد و پولش را به او برساند. {مشتري‌های مسلمان زیاده... بر هفت یا هشت و یا نه هزار تومان نمی‌خریدند. مگر غیر مسلم که قیمت‌ها را بالا می‌بردند. یکی از همین غیر مسلم‌ها فریدون فارسی بود. آن قدر قیمت را بالا می‌برد که دیگر مشتری نماند.} شاهزاده هم عرصه را بر رشدیه تنگ می‌کند که زمین را به فریدون بفروشد و {قباله را بنویسد} این‌ها بخشی از همان شرحی است که رشدیه در اختیار کاشانی گذاشته است. بعد می‌نویسد: {دو شب قبل پیش از قتل فریدون} از شدت اضطراب خواب نکرده، و با روح مقدس نبوی، صلی اله علیه و آله در مناجات بودم که یا رسول الله... فردای قیامت این مواخذه را از من خواهید کرد که من بهر ذرع مربع خاک ایران اقلاً یک مسلمان به کشتن داده، این خاک را از زرتشتیان گرفته و به دست شما دادم و تو به چه دلیل این همه اراضی را به دست زرتشتیان دادی؟ پس شر این آدم را از سر من رفع کن. بحمدالله صبح آن شب، خبر در شهر پیچید که فریدون... بدان تفصیل که می‌گویند، مقتول شده است. مامیت اذ رمیت و لکن اله رمی." (ص ۱۴۹ مشروطه ایرانی)

به همین دلایل بود که میرزا ملکم خان و مستشارالدوله اجباراً برای آن‌که به بی‌دینی و افترا متهم نشوند سعی کردند قوانین دست پروده انسانی را با شعار دینی همراه سازند.

مستشارالدوله، آذیخواه، قانون‌طلب و از مدافعان ترقی و تجدد ایران بود و در آنچه که می‌نوشت و منتشر می‌کرد، آرزویی جز سربلندی و اعتلای ایران نداشت. او نخستین کسی بود که در دوره استبداد ناصری، دل به دریا زد و با انتشار کتاب "یک کلمه"، اصلی‌ترین مواد

اعلامیه حقوق بشر را که در مقدمه قانون اساسی فرانسه پذیرفته شده بود، به زبان فارسی ترجمه کرد و آن‌ها را با آیات و احادیث بسیار تطبیق داد تا نگویند که از اصول، مخالف شرع است. یا به قول آدمیت، {او در ایران اولین نویسنده‌ای است که گفت: منشاء و قدرت دولت، اراده مردم است.} مستشارالدوله در کتابش، از آزادی عقیده، بیان، قلم، اجتماعات و منع شکنجه، و مهم‌تر از همه، تفکیک قوای مقننه از قوای مجریه به شیوه جدید و از تساوی همه مردم، اعم از شاه و گدا، مسلمان و غیرمسلمان در برابر قانون سخن گفت. (ص ۲۵۶ همان کتاب)

"یک کلمه" سال‌ها به عنوان یکی از منابع مهم مربوط به مشروطیت و آزادی، مورد مطالعه آزادیخواهان و مشروطه طلبان ایران بود. نوشته‌های او، جزء ادبیات سیاسی زمان مشروطیت برای انجمن‌های مخفی مشروطه‌خواه {سرمشقی وافی} بود که از قرار آن، رفتار می‌شد. در شرح حال مستشارالدوله به کرات نوشته‌اند: {هنگامی که او را زنجیر کرده، به قزوین تبعید و زندانی کردند، کتاب "یک کلمه" را آن‌قدر بر سرش کوفتند که بر اثر عوارض آن، چشمانش آب آورد و در زندان فوت کرد. (ص ۲۸۵ همان کتاب)}

"فتحعلی آخوندزاده" دیگر آزادیخواهی که طرفدار جدی جدایی دین از سیاست بود در نامه‌ای که به مستشارالدوله نوشته از او بخاطر به زیر شرع درآوردن قوانین فرانسه انتقادی سازنده کرد:

"اصل اول قانون اساسی فرانسه چنین می‌گوید: برابری در برابر قانون و اجرای آن (مساوات در حقوق و محاکمات) پس حقوق زنان چه می‌شود؟ آیا مساوات در حقوق، مختص طایفه ذکور است؟ مسئله اجبار در حجاب چه می‌شود؟ در امر محاکمات، تکلیف حقوق ذمی و مردمان خارج از دین اسلام چگونه خواهد بود؟

اصل سوم می‌گوید: حریت شخصیه و آزادی انسان است." بت پرستان و مشرکان نیز در بشریت برادران ما هستند بواسطه مغایرت اعتقاد، نوع بشر از حقوق حریت محروم نمی‌تواند شد و اشاره می‌کند به رسم رایج زمان: جایز شمردن و مباح دانستن خرید و فروش غلام و کنیز مشرک و بت پرست در اسلام.

اصل چهارم از این اصل نیز با شرع سازگار نیست: یک مرد آزاد و یک زن آزاد که در قید زوجیت نباشند به رضای طرفین با یکدیگر مقاربت کرده‌اند، شریعت چه حق دارد که حد شرعی در حق آنان جاری کند؟ آیا این منافی امنیت تامه و مخالف عدالت نیست؟

اما در امنیت مال به مصداق "السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما" دست دزدی را که ربع دیناری دزدیده باشد قطع می‌کنند، قطع ید نوعی تهلیک یک نفس است، وقتی دستش بریده شود به کسب معاش عاجز تر خواهد بود.

دیگر آن که به مصداق شرع، اگر به مشرکی تسلط یافتیم به موجب "فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم" باید او را بکشیم؟ آیا این ظلم نیست و مخالف اصل چهارم که امنیت جان است؟ اگر شرک مشرک به طبع خداوند عالم ناگوار است بگذار عزرائیل خود را بفرستد و روح او را قبض بکند. دیگر چرا شغل شنیع جلادی را به عهده من حواله می‌سازد و خون بی‌گناهی را با دست من می‌ریزد؟

هزار و صد سال پیش، ذکریای رازی، یکی از بزرگ‌ترین اندیشمندان و دانشمندان تاریخ بشریت، در دو کتابی که بعداً کفریات نام گرفتند، در ارتباط با همین رویارویی آزاداندیشی زیربنای ایران آریایی و معتقدات جزمی جهان سامی اعلام داشت: "همه انسان‌ها با حقوق مساوی به دنیا می‌آیند و بنابراین نمی‌توان برای کسانی با عنوان

پیامبر، برتری ذاتی بر دیگران قائل شد. معجزاتی هم که بدین پیامبران نسبت داده می‌شود یا جعل و فریبده است و یا خیال‌بافی. گوناگونی تعلیمات این مذاهب خود گویای تناقضت‌شان با حقیقتی است که منطقاً می‌باید همه آن‌ها یکسان باشند. این مذاهب فقط می‌توانند جنگ بیافرینند. پیروان خود و دیگران را به خاک و خون بکشند. وقتی ادعا می‌شود قوم معینی از جانب خداوند، مأموریت یافته است تا حقیقت را با شمشیر به دیگر آفریدگان او بقبولاند، هم به خداوند هم به انسان‌ها و هم به حقیقت دروغ گفته می‌شود، زیرا این کار را خود خداوند می‌تواند بدون چنین شمشیرکشی‌ها انجام دهد." (ص ۱۰۶۲ پس از ۱۴۰۰ سال)

میرزا آقاخان کرمانی در کتاب اندیشه‌هایش نکات بسیاری آورده است او استدلال کلی و معروف منتسکیو را آورده که: هر ملت شایسته نوع حکومتی است که دارد. اما آن را البته امری مطلق نمی‌داند، و به مسئولیت زمامداران توجه دارد و معتقد است که شیوه هر حکومتی عرضی است و اخلاق و عادات هر قومی "تابع تربیت و مدنیت است". باز می‌نویسد: جمیع حکمای این عصر متفقند بر این که اگر اکنون وحشیان امریکا تربیت را قبول نکردند از قصور و نقص مریبان بوده است والا جنس بشر قابل اصلاح و تربیت است. (ص ۱۱۹)

قاعده دیگر اصل {تبدیل قوانین} است در سیر زمان: قاعده "تغییر الاحکامیه بتغییرالازمنه والامکنه" در هر حال جاری و ساری است. از این جاست که منتسکیو در {روح القوانين} می‌گوید: انسان به یک حال نمی‌ایستد پس قوانین نیز تغییرپذیرند. "خلاصه این که مدنیت دائماً راه ترقی می‌سپرد و منافع و نیازمندی‌های هر جامعه‌ای تحول می‌پذیرد. لاجرم لزوم تبدیل قوانین که تابع دگرگونی هاست امری طبیعی خواهد بود.

او وجود حکما و اهل علم را کافی از وجود انبیاء دانسته و می‌گوید: علم به مراتب اشرف از اعتقاد است و فهمیدن بهتر از باور کردن است. (ص ۱۲۰ همان کتاب)

فریدون آدمیت معتقد است که میرزا آقاخان کرمانی در فن نویسندگی پایگاهی به مراتب برتر از ملکم خان دارد و نوشته‌هایش گیراتر و دل‌انگیزتر است، اما ملکم خان ساده‌تر می‌نوشت. دو تالیف او به دست ما نرسیده است اما می‌دانیم که رساله "تکالیف ملت" را به انجام رسانید و قرار بود برای ملکم بفرستد. از مندرجات آن بحث زیادی نمی‌کند، همین قدر می‌گوید: غیر از این علاجی نیست... و غیر از این راهی اقرب به صواب نجسته‌ام. اما مسلم است که سیره فکری او در این زمان، انقلابی بود: "مجملاً" علاجی جز این که تیشه بردارد و به ریشه زنند نیست" و در همان نامه قبلی می‌نویسد: حالت ملت ایران چون "برگ‌های خشک درختان شده است، زود آتش می‌گیرد و همان ساعت فرو می‌نشیند" و در این مدت صد سال حکومت قاجار بر اثر خونریزی و رذالت، غیرت و جوهری که {روح انسانیت} از مردم متوقع است به پستی گراییده، و افراد {با وجود نهایت نفرت و انزجاری که از این دستگاه دارند باز از کمال بیعاری و پست فطرتی، یک امید باطل منفعت جزئی فوری موقتی را بر هزار سعادت ابدی خود و ابنای جنس خود ترجیح می‌دهند... و ادامه می‌دهد: در اصلاح ایران باید باطناً قطع نظر از این طایفه قاجار و چند ملای احمق بیشعور نمود. (ص ۲۶ همان کتاب)

"من ضرر تقلید را در عقل انسان از هر چیز بیشتر می‌دانم زیرا که مقوم آدمی، عقل است و مخرب و مضیع آن تقلید؛ دیگر از مفاسد عقلانی، تصدیق بدون تعقل تقیه است که {لعنت باد بر تقیه}. ریشه آن نیز

خوف و ایمان آوردن به ضرب شمشیر است و این اعتقاد از آن روید که آدمی باید خلاف اعتقاد خود را به مردم بنماید. این حکم عامل {دروغ و حيله، بيخ شقاق و نفاق، و اصل خرابی اخلاق} ملتی گردیده و رفته رفته چنان در خوی ملی ایرانیان جایگزین شده که افراد تمام طبقات مردم در فن دروغ و نفاق و تزویر و نادرستی مهارتی غریب یافته‌اند. در هر موردی خلاف حقیقت می‌گویند و به هر چیز، سوگندهای سخت یاد می‌کنند، اسمش را {تقیه و توریه} نهاده‌اند. پس می‌بینیم چگونه {ترس خارجی باعث ترس باطنی} می‌گردد و ملتی که روزی دروغ زنی را گناهی بزرگ می‌شمرد تحت قوانین دیگری که با روح و منش آن سازگار نبود از هراس جان و بیم تکفیر، چطور اخلاقش به فساد و روزگارش به سیاهی رسیده است. (ص ۱۹۷ همان کتاب)

فریدون آدمیت درباره ملکم می‌نویسد: درباره ملکم آراء مختلف و متضاد گفته شده... این اقوال همه با نادانی آغشته است. زندگی ملکم و افکارش تا بحال مورد سنجش و حکمیت صحیح تاریخ قرار نگرفته. حکم ما درباره ملکم مبتنی بر مطالعه و نوشته‌های رسمی و رساله‌ها و کارهای سیاسی و آثاری است که در تاریخ بیداری افکار در ایران گذاشته است. ملکم، مردی بود جامعه شناس و سیاس، بسیار زیرک و دانا، تیزبین و نقاد، خوش محضر و شیرین قلم، ممسک و پول دوست، نامجو و عظمت طلب، جسور و سرسخت، دلیر و مبارز. در تاریخ بیداری و افکار و نشر عقاید آزادیخواهی در ایران، مسلماً مقام او بی‌همتاست. (ص ۲۸۲ مشروطه ایرانی)

در مقابل، ملایان توانستند به نفع خود در قانون اساسی موادی بیافزایند که در دراز مدت جز زیان به حال ملک و ملت فایده دیگری نداشت.

همانطور که اشاره شد آیت اله بهبهانی با به دست گرفتن قدرت و سوءاستفاده از آن ترور شد. از طرف دیگر چنین به نظر می‌رسد که ما ایرانیان، از معنای واقعی آزادی بیان و عقیده حتی از بدو انقلاب مشروطه درک درستی نداشتیم متأسفانه این مشکل کماکان وجود دارد. اعدام شیخ فضل الله نوری را نیز می‌توان نمونه بارزی از این حقیقت دانست.

فریدون آدمیت بر این باور است که ملکم پیشرو اصلی و مبتکر واقعی اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی بود.

دکتر ماشاله آجودانی معتقد است تصویر اغراق آمیزی که آدمیت از مفهوم اخذ تمدن غربی در تفکر ملکم ارائه داده، باعث برداشت‌های نادرست معاصرین شده است. آن آیین و تمدن غربی که از دید ملکم می‌بایست به عینه اخذ می‌شد و تصرفی هم در آن نمی‌شد، آیین حکمرانی، قانون و نظم دولت بود که او از آن به اصل آیین تمدن غرب یاد می‌کرد. ملکم در جوانی و در دوره‌ای کوتاه، معتقد بود که اخذ قانون دیوان یا دولت، باید بدون هیچ‌گونه تصرفی انجام گیرد؛ اما مقصود او از اخذ این آیین حکمرانی بدون هیچ تصرفی، این بود که تمام مظاهر مدنیت غربی، فی‌المثل همه شیوه‌ها و رسوم اجتماع و طرز زندگی مردم آن‌ها را هم باید اخذ کرد. ملکم در کار خود هدف سیاسی داشت و بر این باور بود که همان‌گونه که بسیاری از مظاهر مادی تمدن غربی، مثل ماشین، تلگراف، عکاسی و... را به عینه اخذ می‌کنیم، باید شیوه حکومت و نظم دولت و شیوه قانونگذاری را هم به عینه و بدون تصرف اخذ کنیم، چرا که در دید او پیشرفت مادی و صنعتی تمدن غرب، حاصل همین نظم اصولی دولت و دستگاه دیوان بود. (همان: ص ۲۸۳-۲۸۴)

اما ملکم بعدها و بیشتر پس از زمان انتشار روزنامه قانون، آشکارا از اصول و مبانی و ضرورت اخذ شیوه حکومت غربی عدول کرد و آن شیوه تفکر را {جهالت} نامید و راه نجات را در اسلام خلاصه کرد و مدعی شد که اصول جمیع تنظیمات را می‌توان از اسلام استخراج کرد. (ص ۲۹۴ مشروطه ایرانی)

بنابراین ملاحظه می‌شود چگونه روشنفکران آن دوره برای فرار از اتهام بی‌دینی مجبور بودند تمام افکار ترقی خواهانه خود را به طریقی با شعائر اسلامی منطبق سازند.

به ناچار روشنفکران دست کمک به‌سوی ملایان دراز کردند بدان جهت که تنها این مردان دین بودند که می‌توانستند در مساجد و بر منابر زمزمه آزادی خواهی و قانونمندی و فواید آن را به گوش مردم برسانند، و این نقطه عطفی در انقلاب مشروطه بود.

بر این اساس دکتر آجودانی ترور شیخ فضل‌الله نوری را یک فاجعه می‌داند. او معتقد است اگر چه نوری به طرفداری از محمد علیشاه برخاست و با مشروطه مخالفت کرد اما مجتهدی بود که حفظ شریعت را وظیفه خود می‌دانست؛ مجتهدی بود که از قضا در تحلیل و سخنانش آنچه که درباره تناقض این تجدد ایرانی و مشروطه جدید با شرع می‌گفت، صادق و راستگو بود. روشنفکر ایرانی و بدتر از آن روحانیون مشروطه خواه، با خشم و تهمت و افترا و حتی تکفیر و توبیخ، یعنی همان حربه شناخته شده‌ای که به بدترین شیوه‌ها مورد استفاده یا سوء استفاده خود نوری قرار گرفته بود، با او به مقابله پرداختند و ساده لوحانه اندیشیدند که با اعدام او به عنوان یک مجتهد، می‌توانند سرپوشی بر اصل تناقض "تجدد ایرانی" و "مشروطه ایرانی" نهند.

نوری به بدترین شیوه‌ها اعدام شد، اما ملت ما تاوان چنان تناقضی

را که میراث روشنفکری ایران، چه مذهبی و چه غیرمذهبی بود با استقرار "حکومت جمهوری اسلامی" پرداخت. تاوانی که اگر اصولی بنگریم، ریشه در همین تلاشی داشت که می‌خواست از مدنیتی غیردینی، صورت دینی و تاریخچه اسلامی ارائه دهد. (ص ۳۶۵ مشروطه ایرانی) آقای علیرضا ملائی توانی در صفحه ۵۸ کتاب "مشروطه و جمهوری" درباره ریشه‌های نابسامانی نظم دموکراتیک در ایران چنین نوشته‌اند: "تلفیق دین و سیاست به نحوی که در قانون اساسی ذکر شده نتیجه همکاری دو نظریه کاملاً متضاد است؛ روشنفکران تندرو و متأثر از نظامهای سیاسی غرب نمی‌توانستند به کمتر از حذف مذهب و یا جدایی کامل دیانت از سیاست بیاوریدند و این معنایی جز کنار نهادن فعالترین و موثرترین رهبران نهضت یعنی نیروهای مذهبی نداشت. از سوی دیگر واگذاری نقش‌های سیاسی و یا مشارکت آنان در قدرت، نظام جدید را در چنبره تناقضات رهایی ناپذیر قرار می‌داد که پیامد منطقی آن ناپایداری و بی‌ثباتی سیاسی بود. چندگونگی و چندگانگی منافع و انگیزه، ضعف بزرگ نهضت مشروطیت محسوب می‌شد که در آرایش نیروها و نظم نوین سیاسی خود را به نمایش گذاشت. به عنوان نمونه قانون اساسی مشروطیت به عنوان مهم‌ترین محصول این نهضت آینده‌ای آشکار از دو آموزه متعارض و جدا از یکدیگر بود، یکی به گونه‌ای بارز دنیایی، دموکراتیک غربی و لائیک و دیگری به نحو اجتناب ناپذیری دینی و متأثر از آیین شیعه و فرهنگ اقتدارطلبی ایرانی بود که می‌کوشید برغم همه تضادهای درونی، اسلامیت و مشروطیت را با یکدیگر آشتی و پیوند دهد."

در مورد مذهب‌یونی که در دوران انقلاب مشروطه، نظریاتی ارائه کرده‌اند چند نمونه خواهم آورد.

مذهب و مذهبیون

اگر در تاریخ کشورمان به گذشته برگردیم می‌توانیم علل پیروزی اعراب بیابانگردی را که حضرت محمد کم‌ویش آن‌ها را از صورت قبایل جداگانه‌ای که جز قتل و غارت و دزدی هنری نداشتند بصورتی واحد تحت نام دین درآورد که پاداش آن‌ها برای اشاعه دین جدید، غنائم و اسرایی بود که می‌توانست حرص و طمع و درنده‌خویی اعراب را سیراب سازد.

زمانی که ستاره شاهنشاهی ساسانیان به علت اختلافات داخلی در خاندان سلطنتی، سختگیری و دخالت بیش از اندازه موبدان زرتشتی، از میان بردن سرداران لایق و سلحشور همچون بهرام چوبین، قتل عام پیروان مانی و مزدک و بستن مالیات‌های کمرشکن به دلیل جنگ‌های مداوم بین ایران و روم و مخارج دربار، رو به افول گذاشته بود در آن‌سوی مرزها حضرت محمد بر قدرت و شکوه و جلالش افزوده می‌شد

سربازان وطن پرست ایرانی بعثت نداشتن سرداران لایق نتوانستند در مقابل هجوم اعرابی که نوید پاداش دو جهان به آنها داده شده بود (در جهان مادی غنائم و اسرای جنگی و در دنیای دیگر حوریان بهشتی) مقاومت نمایند و بدین ترتیب سیل خون در این سرزمین بنام اسلام جاری گشت. (ص ۲۲)

گرچه بسیاری از مورخین اقدام شاه اسماعیل صفوی را بدست آمدن استقلال ایران بشمار می آورند. به عقیده من نمی توانیم چنان با قاطعیت آن را قبول نمائیم. درحالی که بسیاری از کشورهای اروپایی پیرو مذهب مسیحیت و کلیسای روم بودند از استقلال کامل تا رنسانس که قدرت پاپ و کلیسا از میان رفت بهرهمند بودند. افرادی که با نژادهای مختلف در این خطه جغرافیائی بنام ایران بسر می بردند چون دانه های مرواریدی بودند که با بندی بنام فرهنگ و آداب و رسوم نیاکانشان به یکدیگر وصل شده بودند و این بند بارها بوسیله بیگانگانی چون اسکندر، اعراب، مغول از یکدیگر گسسته شده بود اما از میان نرفت، بنابراین یک حکومت واحد مذهبی سنی نیز میتوانست همان استقلال سیاسی را یدست آورد.

بدین ترتیب اعراب توانستند در اندک زمانی، با همراهی چند خائن وطن فروش بر تیسفون و مدائن چیره شوند و از آن لحظه به بعد به نام خداوند بخشنده مهربان، جویهایی از خون پدرانمان جاری ساختند و مادران و خواهرانمان را در بازارهای برده فروشی به اسارت فروختند. بدین ترتیب مذهب اسلام در سرتاسر امپراتوری ساسانی جایگزین آیین زرتشتی شد و فرایض دین جدید بر ایرانیان تحمیل و اجرا می شد. اگر سقوط تیسفون پایتخت ساسانیان را که در سال ۱۶ ه ق مطابق با ۶۳۷ میلادی اتفاق افتاد تا زمان تاجگذاری شاه اسماعیل بنیانگذار

سلسله صفوی در نظر بگیریم ۸۹۱ سال، ایرانیان اسلام را به آن صورت که قبولانده شده بود اجرا می کردند.

عده بسیاری در علوم اسلامی تبحر یافته و شاید به درجه اجتهاد نیز رسیده بودند که ناگهان با شمشیر قزلباشان شاه اسماعیل خود را روبه رو دیدند. (شاه اسماعیل بعد از فتح تبریز در سال ۹۰۷ ه ق بر تخت سلطنت نشست و اولین کارش آن بود که روز جمعه در مسجد شهر ابتدا در اذان (اشهد وان علیا ولی الله) را بگنجاند و سپس با فریاد بر ابوبکر و عمر و عثمان لعنت فرستاده شد و حاضرین در مسجد دو راه داشتند یا بگویند پیش باد که کم مباد، یا سر از تنشان به وسیله قزلباشان حاضر در مسجد زده شود. ۲۰ هزار نفر از اهالی تبریز به قتل رسیدند و از تجاوز به دختران و زنان و قتل کودکان با دریدن شکم زن حامله به عنوان آن که این بچه حرام است دریغ نکردند؛ و بدین ترتیب بود که آیین شیعه به عنوان مذهب رسمی به ایران اعلام شد.

و این گونه بود که شاه اسماعیل توانست یک حکومت مقتدر مرکزی بوجود آورد، حکومتی که از زمان پاشیده شدن دولت ساسانیان در ایران وجود نداشت.

این قدرت مرکزی و آیین شیعه، توانست که قدرت سیاسی ایران را از قدرت سیاسی عثمانی جدا سازد و این یک موضوع بسیار مهمی در تاریخ ایران محسوب می شود. اما این که معتقدین به یک پیامبر و به یک قرآن به چنان دشمنان خونینی تبدیل شدند که سالیان درازی از ریختن خون یکدیگر ابایی نداشتند خود مسئله دیگریست.

به عنوان نمونه شاه سلیم اول پادشاه عثمانی از ترس آن که شیعیان آناتولی به شاه اسماعیل بپیوندند ۴۰۰۰ نفر را قتل عام کرد، این قتل عام تا پایان یافتن دو سلسله ادامه داشت.

شاید این کشت و کشتارها میان ادیان الهی تنها نشانگر آن است که مذهب چنان تنفر و نفاق بین ابنا بشر به وجود آورد که عواطف انسانی در این برخوردها از میان رفت و البته این موضوع تنها به دین اسلام اختصاص ندارد چنانکه می‌دانیم یکی از خونین‌ترین کشتارهای مذهبی در ۲۴ اگوست ۱۵۷۲ در فرانسه اتفاق افتاد که به "بارتولومیلو" معروف است. کاتولیکهای فرانسه از بامداد تا شامگاه در شهر پاریس ۷۰,۰۰۰ مرد و زن و کودک پروتستان را سر بریدند. این امر به دستور شارل نهم پادشاه وقت انجام گرفت که مورخان معتقدند به توصیه مادرش کاترین دومدیچی با قتل رهبر پروتستانها این قتل عام شروع شد.

به نظر می‌رسد هم اکنون نیز با تمام پیشرفتی که در علم و دانش نصیب بشر شده بسیاری نمی‌توانند قبول کنند که هرکس می‌تواند با خدای خود بدون واسطه‌هایی چون کشیش، آخوند و ربانی به راز و نیاز بنشیند. این چنین است که انسان‌هایی خبیث به نام واسطه بین بشر و خدا به استثمار دینی دست زده‌اند و چه موفق هم بوده‌اند.

به کشورمان بازگردیم، عهد صفوی از لحاظ رشد و توسعه عقاید مذهبی یکی از فعالترین دوره‌های تاریخ ایران است. شاه اسماعیل و دربار صفوی برای افزایش آگاهی از اصول و قوانین تشیع، در ایجاد مراکز مذهبی، توسعه کتب و نوشته‌های مربوطه سعی فراوان داشتند. به دنبال این هدف، فقهای شیعی مذهب، به دعوت دربار صفوی از جبل عامل و بحرین به ایران وارد شدند و دستور ترجمه کتب مذهبی عربی به فارسی داده شد.

در زمان او در سال ۹۱۷ ه. ق، ابتدا شیخ عبدالعلی کرکی و سپس جمال الدین محمد استرآبادی مقام صدر گرفتند و امیرسید شیرازی، صدر دربار، در ترویج مذهب تشیع از پیشگامان این راه محسوب

می‌شوند. قاضی محمد کاشی نیز در سال ۹۰۹ به مقام وزارت رسید و سمت صدر را عهده دار شد. به تدریج نفوذ روحانیون در دربار صفوی به جایی رسید که فرامین دربار فقط با تأکید علما قابل اجرا بود و پس از آن علمای بزرگی مانند: محقق ثانی، شیخ حر عاملی، شیخ بهایی، میرداماد، میرفندرسکی، صدرالمتألهین، ملا محسن فیض کاشانی، ملا عبدالرزاق لاهیجی و محمد تقی و محمد باقر مجلسی پا به عرصه وجود نهادند. (ص ۶۷-۶۸ شاه اسماعیل اول و جنگ چالدران)

در عهد مغول و تیموریان، جنبشهای متصوفه که پایگاه روستایی داشتند، مخالفت مردم با حکومتهای خونخوار بیگانه را سازمان می‌دادند و در این زمان، اسلام همچون عصر پیامبر اسلام، قبایل پراکنده را در قالب جنبشهای عقیدتی و سیاسی، بزرگ‌تر و متحد کرد. حاکمیت صفویان از چنین جنبش‌هایی نشأت می‌گرفت، اما پس از به قدرت رسیدن، هر گونه جنبش منجی طلبانه اسلام متصوفه را به سود ایجاد تشکیلات دولتی از علمای دین سرکوب کردند. صفویان، تشیع را مذهب رسمی ایران اعلام و همه پیروان صوفی و نیز علمای اهل تسنن را نابود و خاموش کردند. (ص ۲۷ تأملی بر عقب افتادگی)

بدین ترتیب صفویان در نخستین سال‌های حکومت خود، از برخی روحانیان عرب دعوت کردند تا به ایران بیایند. آنان که در خدمت صفویان بودند، مأمور شدند تا فقه تشیع را به‌طور عام و فقه سیاسی تشیع را به‌طور خاص تدوین کرده و بپراکنند.

علی بن عبدالعالی کرکی معروف به محقق کرکی (یا محقق ثانی) و چند تن از علمای دیگر، نخستین شیعیان دعوت شده از جبل عامل لبنان به ایران بودند. حسین بن عبدالصمد حارثی، شاگرد شهید ثانی، پدر بهاء الدین عاملی، کمال الدین درویش نظری و شیخ علی منشار

از این جمله بودند. این مهاجرت با موفقیت انجام گرفت و بالتبع در سال‌های بعد استمرار یافت. بزرگانی از فقها و محدثان جبل عامل چون محمد بن حسن حرعاملی، زین الدین بن محمد بن حسن نواده صاحب معالم و سید حسین کرکی به ایران آمدند و در شهرهای مختلف، خصوصاً "مشهد و اصفهان مستقر شدند. این مجتهدان مهاجر، برخی تدریس و برخی تألیف را وجهه همت خود قرار دادند و برخی دیگر، مناصب رسمی دینی را تصدی کردند. (ص ۲۶ تأملی بر عقب‌افتادگی ما)

صفویان در مورد به خدمت گرفتن گروهی از علمای بیگانه که هیچ پیوند اساسی با هیچ یک از گروه‌های معارض ایرانی یا فرقه‌های قومی نداشتند، و در صورت نیل به عالی‌ترین مدارج و مراتب دینی، کمترین خطر و تهدیدی را نمی‌توانستند به بار آورند احساس امنیت بیشتری می‌کردند.

از نخستین اقدامات جبل عاملی‌ها، جعل و تثبیت تبار ساختگی صفویان بود. تبار صفویان را به امام هفتم شیعیان امامیه رساندند تا از این طریق نایب امام بودن شاهان صفوی با اتکا به نص توجیه شود. (ص ۲۶ و ۲۷ تأملی بر عقب‌افتادگی ما)

همان‌طور که خلفای اولیه عثمانی با رشوه، توانستند با جعل احادیث، تبار خود را به پیامبر اسلام برسانند و آن را دلیلی بر حقانیت خود بدانند. از آنجایی که سنیان، شیعیان را خارج از مذهب اسلام می‌دانستند و در زمان بنی امیه و بنی عباس به سختی آن‌ها را مورد آزار و اذیت و حتی قتل قرار می‌دادند، شیعیان توانسته بودند با فرار و تقیه (دروغگویی که در ذات شیعیان بوجود آمده) از عقوبت کار، خود را رها سازند. آنان با آمدن بایران و هم سفره شدن با پادشاهان صفوی

بر آن شدند تا آنجا که قدرت دارند موقعیت خود را تثبیت کنند و کم و بیش پادشاهان صفوی و این روحانیون تازه به دوران رسیده از وجود همدیگر نهایت بهره‌برداری را بردند.

"شاه طهماسب صفوی، جناب شیخ عبدالعالی کرکی را که از جبل عامل به دیار عجم آورده و در اعزاز و اکرام او کوشیده و به همه ممالک خود نوشته که همه امتثال امر شیخ علی نمایند و اصل سلطنت، آن بزرگوار است زیرا که نایب امام است. پس شیخ به همه بلدانی که در تحت تصرف شاه طهماسب بود نوشت که دستورالعمل خراج شما چنین است و تدبیر در امور رعیت به فلان نحو است و تغییر داد قبله را در بسیاری از بلاد عجم برای این که مخالفت با واقع داشت و سید نعمت الله جزایری در صدر کتابش موسوم به غواص اللثالی (صحیح آن عواملی اللثانی) نوشته که چون محقق ثانی در عصر شاه طهماسب صفوی به اصفهان و قزوین آمد، سلطان به او گفت که تو به سلطنت از من سزاوارتری زیرا تو نایب امام می‌باشی و من از جمله عمال تو می‌شوم." (ص ۶۲ مشروطه ایرانی)

تا پیش از صفویان، اگر روحانیت شیعه بواسطه اختیار در امور حسبه، اوقاف و قضاوت و فتوا از نفوذ بسیار برخوردار بود، اما در کل در مسائل سیاسی دخالتی نمی‌کرد. پس از تأسیس حکومت صفویان، با محقق کرکی بود که فقها و مجتهدان شیعه، حوزه وظایف نیابت امام را تا حد مسئولیت‌های امام در همه قلمرو شرع گسترده‌تر کردند. محقق کرکی در شرح حدیث عمر بن حنظله نیابت عامه فقها را تأیید می‌کند و می‌گوید: "مقصود از این حدیث این است که فقیهی که اوصاف معین را دارا باشد و از طرف امامان (ع) ما منصوب شده باشند در تمامی امور از جانب آنان نیابت دارد، به مقتضای قول، {پس من او را بر شما حاکم

قرار دادم} و این مفهوم کلی نیابت است. و با آرای محقق اردبیلی است که مسئله نایب امام بودن فقها مورد تأکید بیشتر قرار می گیرد. (ص ۴۷ از تأملی بر عقب افتادگی ما)

محمدباقر مجلسی می گوید: هر امتیازی که در شخص پیامبر نهفته است در شخص امام نیز موجود است. (ص ۴۵ تأملی بر عقب افتادگی ما) ملا حسین واعظ کاشفی متفکر شیعی و هم عصر صفویان بود. او در سال ۹۰۰ ه ق پیش از به قدرت رسیدن صفویان، اخلاق محسنی را برای حسین بایقرا از نوادگان تیمور نوشت. شخصیت محوری در این کتاب، پادشاه است و مؤلف در چهل باب، مباحثی پیرامون اخلاق پادشاه و نیز شیوه حکومت کردن _ و نه ماهیت حکومت - را طرح می کند. وی در تفکر سیاسی اش، پادشاه را محور سامان جامعه می شناسد و همان خویشکاری را برای او قائل می شود که در تمامی سیاست نامه های دوران اسلامی مطرح بوده است.

وی در آغاز کتاب توضیحی از توأمانی دین و پادشاهی می آورد که با سنت اندیشه ایرانشهری سازگار است: بی قاعده شریعت، حق در مرکز خود قرار نمی گیرد و بی ضابطه سیاست، کار شرع و دین نظام نپذیرد و پس سیاست ملوک مقوی شرع باشد و احکام شرع مروج ملک. (ص ۳۲ تأملی بر عقب افتادگی)

با وجود چنین فقهایی و تراوش فکری آنان از بدو تأسیس تا انحلال صفویه، فرصت گرانبهائی نصیب آنان شد تا بتوانند خرافات دینی را چنان با گوشت و استخوان این ملت درآمیزند که جدایی از آن بسیار دشوار به نظر می رسد. می دانم استعمارگران بخصوص از ریشه این خرافات در وجود ایرانیان اطلاع کامل داشتند و توانستند در انقلاب سال ۵۷ با بهره گیری از تمام پدیده های مدرنیزاسیون، دین

و خرافاتش را به پیروزی رسانند.

می توان گفت تنها چند صباحی در دوران نادرشاه و کریم خان زند، فقها و ملایان به گوشه ای خزیدند.

با آغاز سلسله قاجار و سلطنت خواجه ای خونخوار و متعصب در دین، ملایان از خواب زمستانی به درآمدند و چنان اختیار و قدرتی به دست گرفتند که حتی پادشاهان مستبد جرأت عرض اندام در برابر آنان را نداشتند.

حال ببینیم مذهب یون چه نقشی در انقلاب مشروطه ایفا کردند. بسیاری از ما تنها نام دو تن یعنی آیت الله بهبهانی و طباطبائی را شنیده بودیم، در این میان آیت الله طباطبائی با اعمال انساندوستانه در این جنبش نقش مهمی ایفا کرد گرچه نمی توان از نقش آیت الله بهبهانی بی تفاوت گذشت اما غرور و قدرت طلبی و حرص بسیار او برای ثروت اندوزی موجب شده بود که او اگر از قدرتش نمی توانست برای رسیدن به مرادش بهره گیرد از مقام روحانیت خود سوء استفاده می کرد و شاید این دلیل ترورش بود.

در غائله کودتا که محمدعلی شاه، مجلس را به توپ بست، تصمیم بر آن گرفته شد که شاه را خلع کنند.

بهبهانی در این کشمکش ها در پی آن بود که با گرفتن ۱۵۰,۰۰۰ تومان از ظل السلطان، مقدمات سلطنت او را فراهم آورد. وساطت این معامله را به عهده یحیی دولت آبادی گذاشته بود. دولت آبادی می نویسد: "لازم است به قضیه ای که میان نگارنده و آقای سید عبدالله بهبهانی واقع شده، اشاره نمایم تا حقایق احوال بیشتر آشکار گردد. یک روز پیش از مصالحه و تشکیل دولت جدید (دولت نظام السلطنه)، سید از نگارنده تقاضا می کند با ظل السلطان ملاقات کرده، به او بگویم ۱۵۰ هزار تومان

بدهد تا او (بهبهانی) اسباب خلع محمدعلی میرزا و نصب وی را به سلطنت فراهم آورد. نگارنده با این که از توسط در این گونه قضایا که محرک آن‌ها حس طمعکاری اشخاص است اجتناب دارم، ناچار با ظل السلطان صحبت داشته، او می‌گوید کار را انجام بدهد تا مبلغ را بپردازم. "دولت آبادی اضافه می‌کند: "هنوز این جواب به سید (بهبهانی) نرسانیده بودم که نظام السلطنه و وزرای او برای معرفی به مجلس آمدند..." مجاهدین با تفنگ در اطراف مجلس پاس می‌دهند. در مجلس تماشاچیان پیش از گنجایش فضا روی زانو و دوش یکدیگر قرار گرفته‌اند. بهبهانی در رأس روحانیون مجلس نشسته است و رئیس مجلس از دو مجتهد... بهبهانی و طباطبایی برای شروع جلسه و معرفی وزرا کسب اجازه می‌کند. بهبهانی مطلب را نشنیده می‌گیرد تا دولت آبادی را به حضور بطلبد. دولت آبادی از میان جمعیت به "زحمت" به مجتهد نزدیک می‌شود و "جواب یأس آمیز ظل السلطان" را به او می‌رساند. مجتهد که می‌فهمد از پول خبری نیست، سر بلند می‌کند و "به رئیس مجلس می‌گوید: بسیار خوب، آقایان وزرا معرفی گردند. وزرا معرفی می‌شوند و دولت مشروطه باز تشکیل می‌شود." (ص ۱۰۷ و ۱۰۸ مشروطه ایرانی)

سفر مازندران

در خاطرات سفر به مازندران، رضا شاه چنین گفته: "بعد از فتنه مغول و بعد از آن که مرور روزگار کار را به دوره صفویه کشانید، اگر چه تثبیت ماهیت ایران مدیون زحمات شاه اسماعیل صفوی است ولی باید اقرار کرد به آن که شاه عباس یک مصلح آزموده‌ای برای اخلاق جامعه ایرانیت شمرده نمی‌شود..... این که می‌گویم مشارالیه یکنفر مصلح

برای اخلاق جامعه ایرانیت شمرده نمی‌شود مربوط به چند دلیل است: اولاً "طرز عیاشی و اسلوب تعیش اوست. ثانیاً آنچه که از همه مهم‌تر و غیرقابل عفو است اختلاط سیاست با مذهب که تمام سلاطین صفویه شریک در این اشتباهند و شاه عباس مخصوصاً این اشتباه را خیلی غلیظ کرده است. اگر چه این اختلاط و امتزاج کاملاً از ضعف قوای مرکز می‌نماید ولی سلاطین صفوی به مناسباتی که در این سفرنامه جای ذکر آن نیست، تا یک درجه متعمداً یا از روی بی‌فکری و اشتباه این خلط مبحث را تعقیب و گاهی هم تشدید کردند. دلایلی که شاه عباس و سایر سلاطین صفویه را در تعقیب این موضوع مهم بخواهند تبرئه نمایند به نظر من وافی و رسا نیست زیرا قضایای تاریخی عمر یک نفر و عمر یک سلسله را نباید مأخذ قرار داد بلکه عمر تاریخ را باید در نظر گرفت که اتخاذ یک تصمیم نارسا، تا چه مدت و زمانی ممکن است یک جامعه و امتی را بیچاره و فرسوده نماید... نتیجه این اختلاط ناصواب تا به این حد ممتد می‌شود که مثلاً فلان مجتهد روحانی که کار اصلی او تصفیه اخلاق عمومی است ماهی هشتصد و پنجاه تومان از خزانه دولت می‌گیرد که فلان عمارت سلطنتی را حلال نماید تا مردم بتوانند در آن نماز بخوانند و در عوض فلان وکیل مجلس شورا که وظیفه او ورود در سیاست اداری است در پشت تریبون مجلس، شمایل پیغمبر را باز می‌نماید که مردم به اسلامیت و آخرت‌پرستی او تردید نیاورند و او در اثر این تزویر و تقلب، مجال داشته باشد که علائق مادی خود را تأمین کند و بالاخره موقعیت خود را... روحانی اولی در عوض قناعت و توجه به آخرت که عین تزکیه نفس است فریفته دنیا و پول و ظواهر امور شده... دو سال قبل که ریاست وزرا را داشتم و برای سرکشی به قشون به منطقه مسافرت کرده بودم شیخ الاسلام آنجا را

دیدم که جلوی مستقبلین افتاده و در تبریک ورود من بلاغت و فصاحت مخصوص به خرج می‌دهد و در تمام مذاکرات، کمترین کلمه‌ای از این شخص بوی ایمان، اعتقاد و پرهیز و آخرت استشمام شود. از دهان او شنیده نمی‌شد. در ضمن معلوم کردم که این شخص بدون اجازه و فرمان، لقب شیخ الاسلام را برای خود تخصیص کرده است، دلیل این تقلب را از او مؤاخذه کرده بودند، جواب مضحکی داده بود، گفته بود: چون در تمام ایران شرط اول شیخ الاسلامی، بیسوادی است، من بالمره که سواد خواندن و نوشتن ندارم، لهذا از تمام شیخ الاسلامها، شیخ الاسلامترم. بر من معلوم شد این شخص شیاد در محل خود دارای زندگی بسیطی است؛ علاوه بر ملک و باغ و ضیاع و عقار، چهار باب خانه شخصی و شش زن دارد و روزها در مسجد بر منبر می‌رود و موعظه می‌نماید و اهالی را با حيله و تزویر محکوم کرده که هر کسی سهمی از منال خود به عنوان مال امام و زکوت به او بدهد.

شاید به جرأت بتوان ادعا کرد به تعداد انگشتان دست در میان ملایان، انسان‌هایی به معنای واقعی پیدا می‌شود که دین برایشان تنها به منظور راهنمایی معنوی مریدانشان است.

اکثر تحصیلکرده‌های ما هم چون اینجانب در تاریخ مشروطه نام آیت‌الله طباطبایی و آیت‌الله بهبهانی و شیخ فضل‌الله نوری به گوشمان خورده بود که دو نفر اول در جبهه آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان بودند و سومی در جبهه مخالف.

شیخ فضل‌الله نوری چنین گفته است: "یا ایها الناس! من به هیچ وجه منکر مجلس ملی نیستم، بلکه من مدخلیت خود را در تأسیس این اساس بیش از همه کس می‌دانم... صریحا" می‌گویم همه بشنوید و به غایبین هم برسانید که من آن مجلس شورای ملی را می‌خواهم که

عموم مسلمانان آن را می‌خواهند. به این معنی که البته عموم مسلمانان، مجلسی می‌خواهند که اساسش بر اسلامیت باشد و برخلاف قرآن و برخلاف شریعت محمدی (ص)، و برخلاف مذهب مقدس جعفری قانونی نگذارند. من همچنین مجلسی می‌خواهم؛ پس من و عموم مسلمین بر یک رأی هستیم. اختلاف میانه ما و لامذهبه‌هاست که منکر اسلامیت و دشمن دین حنیف هستند. پس امکان ندارد که بر مشروطیت ما و بر مجلس شورای ملی ما، آثار پارلمنت پاریس و انگلیس... مترتب گردد و قانون آزادی عقاید و اقلام و تغییر شرایع و احکام از آن گرفته و بر افتتاح خمارخانه‌ها و اشاعه فواحش و کشف مخدرات و اباحه منکرات نائل گردید." (ص ۳۷۴ مشروطه ایرانی)

نوری می‌نویسد: "یکی از مواد آن ضلالت نامه {متمم قانون اساسی} این است که... اهالی مملکت ایران در مقابل قانون دولتی، متساوی الحقوق خواهند بود... حال آن‌که در احکام اسلامی، تفاوت بسیاری است بین موضوعات مکلفین در عبادات و معاملات و تجارتات و سیاسات، از بالغ و غیربالغ و ممیز و غیرممیز و عاقل و مجنون و صحیح و مریض... بنده آزاد و پدر و پسر و زن و شوهر و غنی و فقیر و... مقلد و مجتهد... مسلم و کافر و کافر ذمی و حربی و کافر اصلی و مرتد و مرتد ملی و فطری و غیرهما... برادر دینی، اسلام که این قدر تفاوت گذارد این موضوعات مختلفه در احکام، چگونه می‌شود گفت که {معتقد به} مساوات است؟ جز آن‌که خیال این باشد که دکانی در مقابل شرع باز کنند و احکام جدیدی تأسیس کنند."

شیخ محمد اسماعیل محلاتی، روحانی مدافع مشروطه، به نوری چنین پاسخ می‌دهد: "...مساوات که در این دوره گفته می‌شود به این معنی است که هر حکمی که بر هر عنوانی از عناوین شرعی یا عرفیه

باشد، در اجرای آن حکم، فرقی مابین مصادیق آن گذارده نشود....
آن که معنای مساوات چنان باشد که بعضی از جنود شیاطین، تحریف کرده و با کمال وقاحت و بی‌شرمی مابین مردم نشر داده که جمیع عناوین مختلفه که حکم آن‌ها مختلف است از مابین خلق برداشته شود و همه اصناف خلق به یک چوب رانده شوند. دیگر آن که منظور از آزادی این نیست که یهودی، نصاری و مجوس با مسلمانان برابری با اهل ذمه در جامعه اسلامی.

نوری می‌نویسد: "ماده دیگر که در این ضلالت نامه آمده است، آزادی قلم و آزادی مطبوعات است. بعد از تغییرات و تبدیلات، عین عبارت این است: عامه مطبوعات غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین، آزاد و ممیزی در آن‌ها ممنوع است." (ص ۳۸۵-۳۸۷ مشروطه ایرانی)

کسان دیگری هم بودند که پا را از این فراتر گذارده و گفتارشان نشان‌دهنده آن است که گویا پیامبر و ائمه خاص او، مالک تمام کشورهای مسلمان هستند و آن‌ها به نیابت آنان حق و حقوقی نسبت به تمام درآمدهای دولت دارند. (البته خمس و زکات امری جداگانه برای آنان به حساب می‌آید).

محمد حسین علی اکبر تبریزی یکی از علمای مخالف مشروطه، رساله "کشف المراد من المشروطه والاستبداد" را در فاصله سال‌های ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ قمری نوشته است؛ در همین رساله و در انتقاد از مجلس می‌نویسد: "با آن که اساس عدل، عبارت از خدا شناسی و خداپرستی است، اما با مشروطه مردم را به وطن پرستی و نوع پرستی دعوت کردند" و برای این که نشان دهد مشروطه از اول وضع سلطنت گرفته تا آخر قوانینش خلاف شرع، فهرست بلند بالایی به دست می‌دهد که از جهات

مختلف خواندنی و به ذهن سپردنی است. در این فهرست، مالیات، گمرک، نرخ گذاری اجناس، سرشماری مردم، حبس ابد برای مجرمین به قتل و... همه منافعی احکام دین دانسته شده است. او می‌نویسد:

"مالیات گرفتن و گمرک گرفتن و ربای بانک گرفتن و امتیاز دادن و نرخ دادن، حتی حکما" پول تنظیف و چراغ از مردم گرفتن {منظور چراغهایی است که در خیابان‌ها نصب کرده بودند تا شب‌ها روشن باشد} و از آدم و حیوان سرشماری گرفتن و همچنین حکما" باید پنیر، سبزی به سه شاهی، ذغال منی به یک هزار، و برنج به سه قران... باید فروخته شود، منافعی احکام دین و مخالف قول سیدالمرسلین علیه السلام است که فرمود: الناس مسطون علی اموالهم و همچنین نان و گوشت و نمک و تنباکو که حکما" باید از قومپانه... گرفت یا به آن‌ها باید فروخت و همچنین تغییر حدود شرعی، مثلاً "دست سارق و دزد را نباید قطع کرد، بلکه عوض قطع {باید} برای او حبس معینی قرار داد و یا در قصاص قتل، عوض قتل، حکم به حبس مطلق (ابد) قانون گذاشت همه این‌ها مخالف با شرع است." (ص ۴۰۶-۴۰۵ مشروطه ایرانی)

شیخ ابوالحسن نجفی مرنندی نویسنده کتاب "دلایل براهین الفرقان فی بطلان قوانین نواسخ محکومات القرآن"، بعد از توضیحات بسیاری می‌نویسد: "وضع طوری شده است که امروز تمامی دوائر دولتی اسلام، حتی بیت المال مسلمین نیز در دست کفار است." نیز: "معادن نفت و غیر نفت اسلامی را به کفار وا گذاشته" نمی‌دانند که مطابق احکام اسلام هر "معدنی که در ملک مسلمانی باشد، ملک طلق و متعلق اوست، همچو ملکی را متعلق دولت دانستن... خلاف مذهب اسلام و جرئت و جسارت به خدا و پیغمبر است. ثانیاً" کلیه معادن به طور عموم بر وفق مذهب اسلام، مهریه حضرت صدیقه طاهره، سلام الله علیها و خمس

عایدات آن حق، بنی فاطمه است." حتی سرزمینهای فتح شده‌ای که به دست مسلمین افتاده است "مخصوص امام زمان عجل الله فرجه است، فقط دوستان ایشان راست، کشف کرده، حق امام و سادات عظام را برسانند. کسی را نمی‌رسد بدون اذن امام زمان، عجل الله فرجه و بدون اجازت حضرت صدیقه کبری، سلام الله علیها، از دست دوستان ایشان گرفته به کافر و دشمنان ایشان واگذارد و کسی را نمی‌رسد حق امام و حق سادات را به خلاف حکم خدا، تضییع کرده به کافر تقدیم کند. و اگر بنا باشد به طریق شرعیه به کافر ذمی داده شود، دو خمس به آن علاق می‌گیرد، یکی خمس معایدات که به عموم معادن مقرر است، یکی دیگر ملکی را که مسلمانی به کافر ذمی وامی‌گذارد، باید خمس آن را ادا کند. پس آنچه از معادن استخراج می‌شود، صدی چهل حق امام و حق سادات است، بدون تعلل باید برسانند و حقی که دولت می‌خواهد بگیرد از صدی شصت که باقی می‌ماند دریافت دارد، و این در صورتی است که به کفار ذمی داده شود. و لا به کفار حربی که ابدًا مداخله در ملک اسلام نمی‌توان داد." (ص ۴۰۷-۴۰۹ همان کتاب)

شاید دکتر علی شریعتی جالبترین انتقادات را به این سخنان کرده باشد. در تألیفش به نام "تشیع علوی و صفوی" در مورد ماهیت آوندها در چهار قرن اخیر چنین آورده: "روحانی شیعه از کنار مردم برخاست و در کنار سلطان صفوی نشست، و تشیع مردمی تبدیل شد به تشیع دولتی، و مذهب تازه‌ای جانشین مذهب قدیم شد که هنوز هم پس از ۴ قرن برقرار است."

آخوند پیچیده در تقیه، اینک از گوشه حجره محقر خود بیرون خزیده و به زندگی مجلل و موقعیت ممتاز سیاسی و اجتماعی دست یافته و به صورت پرچمدار شیعه علی درآمده بود و زانو به زانو پادشاه صفوی

می‌نشست که خود را کلب استان علی می‌دانست. در حکومت، مورد مشورت بود و حتی ادعا داشت که قدرت حکومت و تاج سلطنت از جانب او به نمایندگی از طرف امام زمان به پادشاه شیعه تفویض شده است.

آخوند با سوءاستفاده از جهل و بیخبری مردم، بسیاری از مفاهیم را تغییر داد. بجای تفکر، تعبد آورد؛ بجای عمل صالح، امید به شفاعت آل محمد؛ بجای دیانت، تظاهر به دیانت؛ بجای امر به معروف، کلاه شرعی؛ بجای تعقل، خرافات؛ بجای استقامت، تسلیم و زبونی؛ بجای اخلاق، صیغه سازی و فحشا پروری؛ بجای اتکا به نفس، استرحام و گدایی؛ بجای صفا، دورویی؛ بجای همدلی، نفاق و کینه توزی؛ بجای صداقت، حيله گری؛ بجای درستی، فساد؛ بجای خلوص، تقلب؛ بجای خودآگاهی، تعصب؛ بجای شهامت، ذلت و بزدلی؛ بجای درایت و تدبیر، توسل به جادو و جنبل، بجای انسان خلیفه الهی، بنده آخوند و شکم و شهوت و پول؛ بجای مردانگی، گریه زاری و قمه زنی و تعزیه و خودآزاری؛ بجای آزادگی، بندگی و بجای ایرانی، معرب یعنی شبه عرب.

اکسیر شوم استحمار صفوی از خون، تریاک ساخت و از فرهنگ شهادت، لالایی خواب و از مکتب امام حسین، مکتب شاه سلطان حسین." (ص ۷۷۳ و ۷۷۴ پس از ۱۴۰۰ سال)

واقعۀ زیر نشانه‌ای است از آنچه ملایان شیعه در میان مردمان بیسواد پراکندند. قسمتی از خاطرات سردار اسعد را می‌خوانیم: "قاتل یک ارمنی گرفتار شد. پنج نفر بودند. رئیس آن‌ها نوکر بانک بود و نوچه‌ها عبارت بودند از اکبر، اصغر، میرزا محمد اقرار کردند. ماشاالله در حضور خود من و جمعی از محترمین (اقرار کرد) که کار من، رفتن سر زنهای زرتشتی و ارمنی است چون دشمن دیرین هستند. موقعی

که خواستم با دختر ۱۲ ساله ارمنی جمع شوم، برادرهایش از خواب بیدار شدند و به ما پنج نفر حمله کردند. کاملاً نتوانستیم موفقیت حاصل نماییم، لکن برادر ۱۸ ساله او را اول با تفنگ بعد با قداره پاره پاره کردم. در این قرن بیستم این است اخلاق جمعی از ایرانیهای بدبخت خیال می‌کنند مابین جان و ناموس بشر فرقی است. می‌ترسم تا به راه راست برسیم از میان رفته باشیم."

در جنگ‌های بین ایران و روس، فتحعلیشاه از آخوندها خواست با فتوای جهاد، مردمان را به جنگ تشویق کنند. بدین ترتیب آخوندها به قدرت نامریی که داشتند پی بردند و از آن استفاده‌های بیشماری کردند، در همین ایام به سید محمد شفتی لقب حجت الاسلام دادند.

در دوره حکومت محمدشاه، قدرت این مجتهد تا بدانجا رسید که نه تنها در امور داخلی ایران مداخله می‌کرد، بلکه در مسائل سیاسی با نمایندگان دولت‌های خارجی علیه حکومت ایران زد و بند هم می‌کرد. چنان‌که در ماجرای هرات با "سفیر انگلیس" علیه حکومت متحد شد و همراه با روحانیون دیگر، فتوا داد که لشکرکشی محمدشاه به هرات خطاست. "و به وسوسه دکتر "مک نیل"، فرستاده انگلیس، به فکر خود مختاری هم افتاده بود. ماجرای مداخلات انگلیس و همدستی نمایندگان آن دولت با حجت الاسلام شفتی، در نامه اعتراض آمیز آجودانباشی سفیر ایران به پالمستون وزیر خارجه انگلستان، به روشنی انعکاس یافته است. در یکی از نامه‌های آجودانباشی چنین آمده: "مک نیل نه تنها اخبارنامه جنگ را به امنای دولت علیه نوشت، بلکه با علمای مملکت محروسه ایران بعضی مضامین مبنی بر اخلاف و فساد نگاشت. منجمله خدمت فخر الاسلام آقای سید باقر مجتهد اصفهانی (شفتی) از زنجان فرستاد."

ثروت و مکنت این مجتهد پرآوازه تا بدان پایه و مایه بود که شاگردش میرزا محمد تنکابنی نوشت: "در میان علمای امامیه مانند او در ثروت نیافتم، نه در اسلاف و نه در اخلاف." حتی یک بار فتحعلیشاه بر سر پاره‌ای مشکلات، دست خواهش پیش او دراز کرد و سید شفتی بیست هزار تومان به شاه برات کرد. به روایت همان تنکابنی، بیش از "دو هزار دکان" و "چهارصد کاروانسرا" در اصفهان داشت. در نقاط دیگر ایران، مداخل املاکش از بروجرد سالی تقریباً شش هزار تومان بود و املایی که در یزد داشت سالی دوهزار تومان... دهاتی که در شیراز داشت سالی چند هزار تومان مداخل داشت. مجملاً "سالی هفده هزار تومان مالیات دیوانی آن جناب در اصفهان بود. اشتهاش تنها به ثروت نبود؛ امر به معروف آنجناب این بود که هفتاد نفر را به حدود شرعیه قتل نمود و اما حد غیر قتل که جاری کرده بود از شمار خارج بود." با چنین ثروت و اقتدار، طبیعی بود که مجتهد سر از چنبره حکومت مرکزی به درآورد.

اوژن فلاندن که در اوج قدرت مجتهد و درگیریهای او با محمدشاه در ایران بود، گزارش روشنی از اوضاع زمانه به دست می‌دهد. او می‌نویسد: "مجتهد و یارانش در اثر قدرت کورکورانه و غرور، از ثروتهای بی‌دردسر استفاده کرده، طرحی ریخته تا به کلی از زیر قدرت شاه شانه خالی کنند. با زور پول، شورشیانی را اجیر کرده که لوطی می‌نامند. پادگانی کوچک در اصفهان تشکیل داده، طوری که هیچ قدرتی نمی‌توانست با آنها مقابله کند. به زور هرچه را می‌خواستند از اهالی می‌گرفتند. با سرنیزه به بازار حمله ور شده، تجار را به پرداخت مالیات به آنها وادار می‌ساختند. کسانی را که مقاومت می‌کردند خانه و اموالشان را تاراج و زن و اطفالشان را با خود می‌بردند... کار شورش

و نافرمانی بدانجا کشید که اساس سلطنت را نیز متزلزل گردانیده بود. پس شاه با میرزا آغاسی به فکر چاره افتادند. شکایات مردم بالا گرفته بود. چاره کار در این دیده شد که شاه به اصفهان لشکرکشی کند.^{۵۲} به قول فلاندن، شاه و آغاسی با شش هزار مرد و با توپخانه مجهز به اصفهان لشکر کشیدند. شورشیان دروازه‌های شهر را به روی شاه بستند اما موفق نشدند. دروازه‌ها به توپ بسته شد و مجتهد از "عاقبت کار خود ترسید" دستور داد دروازه‌های شمالی شهر را باز کنند. شهر فتح شد. "شاه دیوانخانه‌ای تشکیل داد." عده‌ای از روحانیون، زندانی و تبعید شدند و پسر مجتهد و پسر امام جمعه شهر هم جزو تبعیدشدگان بودند. نوبت انتقام‌گیری حکومت و مردمی که ستم دیده بودند فرا رسید. کار مجازات به افراط کشید. فلاندن داستان دلخراشی را از این محاکمات و انتقام‌گیری‌ها که شنیده بود ثبت کرده است. (ص ۱۰۰ و ۱۰۱) کتاب مشروطه ایرانی

مجدالاسلام کرمانی که زمانی رئیس طلاب حوزه‌های اصفهان بود و از مشروطه خواهان بنام این دوره، از عوامل و جهات مختلفی که باعث انحطاط مجلس ملی شده است، از عضویت اهل علم سنتی روحانیون در مجلس یاد می‌کند و می‌نویسد: "ورود آن‌ها به مجلس دو عیب بزرگ داشت، یکی آن‌که عنوان مشروطیت را که به کلی خارج از امور دیانت بود داخل در امور دیانت کردند و مثل سایر مسائل شرعیه، رأی و عقیده علما را در آن مداخلت دادند..."

سخن او هوشمندانه‌ترین نقدی است که بر جریان شرعی کردن دینی کردن مشروطیت ارائه شده است. او در انتقاد از این جریان و مهم‌تر از آن در انتقاد از مداخلات روحانیون در امر شرعی کردن مشروطه، تا جایی پیش رفت که در صفحات پایانی تحلیلی که از

انحطاط مجلس اول داده است صریحا^{۵۳} نوشت: "یکی از اسباب انحطاط مجلس، ورود آخوندها بود، و اگر یک مرتبه دیگر مجلس و مشروطیت در این مملکت پیدا شد، حتما^{۵۴} باید مراقب باشند جنس عمامه بر سر را در مجلس راه ندهند، اگر چه به عنوان وکالت باشد. والسلام" (ص ۱۶۴). تاریخ بیداری ایرانیان

وطن فروشان (مزد بگیران)

نباید گناه عقب افتادگی مان را به گردن دیگران بیندازیم. آنچه ما را عقب نگه داشت مذهب و مذهب‌یون بودند که با اشاعه خرافات از بدو قبولانده شدن آیین شیعه، چون سدی در برابر تفکر و عقل و منطق ایستادند و عده‌ای آزمند ثروت و مقام به دریوزگی سفارتهای خارجی و عوامل آنها درآمدند. در کتاب‌های بشمار نام بسیاری از این خائنین به وطن را می‌توان به دست آورد.

گرچه از سال‌ها پیش از شاه عباس، خارجیان به ایران سفر کرده و خاطراتی نیز از خود بجای گذاشتند، اما کم‌وبیش روابط سیاسی ایران با اروپا از زمان شاه عباس با ورود "برادران شرلی" و کمک گرفتن از نیروی دریایی انگلیس به منظور راندن پرتغالیها از بندر هرمز که حکومتی برای خود تشکیل داده بودند شروع می‌شود.

نادرشاه که به قدرت نیروی دریایی پی برده بود جهت حفظ منافع

ایران در خلیج فارس، فرمان داد برای ساختن کشتی از جنگل‌های شمال، چوب و الوار به جنوب حمل کنند اما متأسفانه عمرش کفاف نداد تا به آرزوی خود جامه عمل بپوشاند.

انگلیس‌ها با حيله و تدبير توانستند در سال ۱۷۶۳ توسط نماینده سیاسی‌شان در خلیج فارس به نام "ویلیام اندرو پرایس" در شیراز با کریمخان قراردادی امضا کنند که بر اساس آن، اجازه دایرکردن نمایندگی در بوشهر را گرفتند و بدین ترتیب کالاهای صادراتی آن‌ها از حقوق گمرکی معاف شد. این قرارداد، چنان انگلیس‌ها را خوشحال کرد که نمایندگی خود را از بصره به بوشهر انتقال دادند؛ اما کریمخان خیلی زود متوجه فعل و انفعالات غیرعادی و تردد مشکوک کشتی‌ها و خود انگلیس‌ها شد و در نتیجه با لغو قرارداد مذکور، تجارتخانه و نمایندگی آنان را در سال ۱۷۶۹ در بوشهر تعطیل کرد. او چنان به واقعیت سودجویانه آنان پی برده بود که وقتی دید انگلیس‌ها باز بار و بندیل خود را در بصره بر زمین زدند و مجدداً نمایندگی دایر کردند دستور داد برادرش صادق خان، بصره را تصرف و انگلیس‌ها را از آنجا بیرون کند؛ اگر چه کار به آسانی پیش نرفت و با کوشش زیاد طی سیزده ماه محاصره بصره، صورت عملی به خود گرفت (۱۷۷۵).

(ص ۱۷) چهره‌های منفور در تاریخ معاصر ایران
در رستم التواریخ آورده شده: "کریمخان از حيله و نیرنگی که انگلیس‌ها توانستند بر سراسر هندوستان غلبه نمایند آگاه بود، بارها در میان درباریان گفته بود درست است که من لرم اما اجازه نخواهم داد انگلیس‌ها، آن کاری را که در هندوستان کردند در ایران بکنند".
سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی (ایلچی) سفیر مخصوص فتحعلیشاه در روسیه از این حیث قابل اهمیت است.

عباس اقبال در مورد اولین سفر میرزا ابوالحسن خان به لندن می‌نویسد: "در سال ۱۸۰۸ میلادی مطابق ۱۲۲۳ هجری که سر هر فرد جونز به مأموریت سفارت فوق‌العاده عازم ایران گردید، موریه هم به عنوان منشی سفارت به تهران آمد، سر هر فرد جونز و همراهان او در ۲۸ ذیحجه ۱۲۲۳ به پایتخت ایران وارد شد، پس از مذاکراتی که مابین سفیر فوق‌العاده انگلیس و فتحعلیشاه شد و معاهده‌ای که بین دولتین انعقاد یافت، فتحعلیشاه، حاج میرزا ابوالحسن خان شیرازی را در ۲۲ ربیع الاول سال ۱۲۲۴ به عنوان ایلچی مخصوص روانه لندن نمود، و موریه در این سفر با حاجی میرزا ابوالحسن خان همراه شد. حاجی میرزا ابوالحسن خان در جمادی الاول ۱۲۲۵ به ایران برگشت و در این سفر سر گور اوزلی سفیر جدید انگلیس هم با او همراه بود. هیأت مزبور در شوال ۱۲۲۶ پس از سفری دور و دراز از لندن به برزیل و از برزیل به هندوستان و ایران به تهران رسیدند."

مهدی بامداد نیز در مورد مدت مسافرت این هیأت می‌نویسد: "مدت مسافرت از لندن تا تهران شانزده ماه طول کشید و علت تأخیر برای این بود که کشتی آن‌ها راه را گم کرده و به برزیل در امریکای جنوبی رفت و هفت ماه تمام در روی آب و در دریا سرگردان بودند... در این سفر است که میرزا ابوالحسن خان نماینده دولت ایران کاملاً با انگلیس‌ها سازش کرد و آشکارا برای او سالی هزار و پانصد تومان مستمری تعیین کردند و قرار شد کمپانی هند همه ساله به او بپردازد." این نکته را علاوه بر میرزا فضل‌الله شیرازی در تاریخ ذوالقرنین و ناسخ التواریخ و برخی کتب آن روزگار، مؤلف فارسنامه ناصری هم در ضمن وقایع سال ۱۲۲۶ آورده که: "در وقایع سال ۱۲۲۴ نگارش یافت که حاجی میرزا ابوالحسن خان شیرازی برای وجه امدادی به

سفارت دارالسلطنه لندن مأمور گردید و بعد از وصول او به آن حدود، مهمانداری از جانب دولت انگلیس به استقبال او رفته و با احترام تمام وارد شهر لندن گردید. و آنچه لازمه عزت بود در حق او منظور داشتند و همت به انجام مهمات متعلقه به دولت علیه ایران گماشتند و مبلغ یکصد و بیست هزار تومان وجه امدادی را که سر هر فرد جونز سفیر کبیر دولت انگلیس متعهد گردیده بود که در اوقات جنگ با روسیه همه ساله کارسازی نماید زیاد نمودند و مبلغ هشتاد هزار تومان بر آن افزودند و حاجی میرزا ابواحسن خان سفیر چون احترام خود را در دولت انگلیس فوق العاده دید از کثرت آن، رشته طمع را دراز ساخت و چاکری آن دولت را به گردن گرفت و به استدعای موجب مستمره پرداخت و در هر ماهی هزار روپیه که نزدیک به دویست و پنجاه تومان رواج ایران است از کمپانی هندوستان در وجه او تا مادامی که زنده باشد برقرار داشتند، و سرگور اوزلی را به مصاحبت او به سفارت دولت علیه ایران برگماشتند، پس سفیر ایران و انگلیس از دریای محیط عازم مقصد گشتند.

سرگور اوزلی شرطی را برای این پرداخت قائل می شود و می گوید: این مستمری همواره باید در اختیار سفیر قرار بگیرد که اگر میرزا نتوانست خدمتی انجام دهد این وجه به او پرداخت نشود. (ص ۱۳ و ۱۴ سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی به روسیه) با وجود چنین سفیری، عجیب به نظر نمی رسد که در دو قرارداد گلستان و ترکمنچای که با وساطت انگلیس ها انجام گرفت قسمت های مهمی از سرزمینمان جدا شود (در مقابل پرداخت ۲۵۰ تومان در ماه). نمونه دیگری از این خیانت به وطن را می توان از خاطرات سفر خسرو میرزا فرزند عباس میرزا ولیعهد به روسیه آورد (در این مرحله

جميع درباريان خود فروخته شرکت داشتند).

زمانی که ناپلئون کشورهای اروپایی را یکی بعد از دیگری تصرف می کند، نماینده ای با هدایای فراوان به منظور اتحاد و دوستی به ایران روانه می کند. انگلیس ها متوجه می شوند و از خطری که ناپلئون ممکن است برای تصرف هند داشته باشد به فوریت به فکر فرستادن سفیری می کنند و سر هر فرد جونز را با اختیارات تام بدین منظور به ایران روانه می سازند و سفارش می کنند از هیچ بذل و بخششی فرونگذارد به شرطی که برای انگلستان ضرری نداشته باشد.

در همین اوان، سفیر ناپلئون وارد شیراز شده و خبر رسیدن سفیر انگلستان را دریافت می دارد و از آنجایی که عداوت خاصی در آن زمان بین دو کشور فرانسه و انگلیس وجود دارد به قول معروف قهر می کند و از خود نماینده ای می گذارد. با تمام اصراری که دولتمردان ایرانی می کنند تأثیری نمی کند و برمی گردد. (باید گفت باز هم در اینجا همای سعادت بر سر انگلیس ها نشست).

سر هر فرد جونز شرفیاب می شود و و قرارداد دوستی منعقد می گردد که بر مبنای آن دولت انگلیس

متعهد می شود برای تدارک سپاه نظام قاهره هر ساله مبلغ ۲۰۰ هزار تومان زر انفاذ خزانه عامره نمایند و به جهت تربیت اصناف سپاه از سرباز و سوار و توپچی و مهندس و قورخانه و نجار، سرکردگان قابل و استادان قابل تعیین کنند و از اسلحه و حریبه مانند توپ و تفنگ و شمشیر و کیسه کمر و گلوله توپ و غیره آنچه ضرور شود مضایقه نداشته باشند. ایلچی انگلیس نظر به دستورالعملی که از دولت خود داشت، این تکالیف را بی چون و چرا قبول کرد و مادامی که ناپلئون در امر سلطنت صاحب قدرت بود دولت بهیه انگلیس، اجرای این

شروط را به هیچ قیدی منوط نمی‌کردند. زمانی که ناپلئون در جنگ با روسیه شکست خورد سرگور اوزلی سعی بسیار نمود که در بعضی شرایط، تقلیلی به نفع انگلستان بدهد که موفق نشد. زمانی که ناپلئون در واترلو شکست خورد و تبعید گردید، دولت انگلستان که خیالش از طرف هند آسوده گشت بلافاصله مستر الیس را روانه ایران کردند و از او خواستند به هیچ عنوان در تبریز خدمت ولیعهد نرسد و او چنین کرد؛ چون می‌دانستند قائم مقام و ولیعهد قابل خریداری نیستند اما در دربار، انسان‌های وطن فروش بسیارند. بدین ترتیب خود را فوراً به تهران رساند و به قول معروف کار تمام شد که قائم مقام به تهران رسید. مستر الیس موفق شد که دادن ۲۰۰ هزار تومان و کمک به ایران را مبنی بر آن دارد که روسیه اقدام به جنگ بر علیه ایران نماید. زمانی که بار دیگر جنگ بین دو کشور درگرفت مستر الیس با حقه تقصیر را بر گردن سپاه ایران می‌گذارد و تقاضای استرداد ۲۰۰ هزار تومان را می‌نماید، اما بالاخره موافقت می‌کند که ۲۰۰ هزار تومان داده شده را ندیده بگیرد. (ص ۹۸-۱۰۲)

احتشام السلطنه یکی دیگر از نوادگان فتحعلیشاه که مردی آزادیخواه و وطن‌پرست بوده و اولین رئیس مجلس شورا و نیز چند مدتی وزیر امور خارجه و سفیر کبیر ایران بوده به وضوح در این مورد توضیح داده و دلایل آن را نیز بیان کرده است. (ص ۲۸۳ خاطرات) در ژانویه ۱۹۱۹ رابرت سیسل در جلسه کمیته شرقی پیشنهاد کرد به وزیر مختار بریتانیا در تهران اجازه داده شود به کسانی که ارزش رشوه دارند، رشوه بپردازد. (ص ۶۲ برآمدن رضا شاه) "تئودور روتشتین" وزیر مختار شوروی در سال ۱۹۲۱ در تهران که پیش از انقلاب کبیر، هنگام تبعید در انگلستان زیسته بود و یکی

از سردبیران روزنامه منچستر گاردین بود به روزنامه‌نگار امریکایی "وینست شین" که به ایران می‌رفت راهنمایی ریشخندی کرد: "ایران اساساً کشوری استوار است، از هرکس که بگویی پول می‌گیرند. از انگلیس‌ها امروز، از روس‌ها یا فرانسوی‌ها یا آلمانی‌ها یا هرکس دیگری فردا، ولی هیچ‌وقت کاری برای این پول انجام نمی‌دهند. می‌توانی شش مرتبه کشورشان را بخری ولی چیزی تحویل نمی‌گیری. به نظر من ایران هیچگاه از بین نمی‌رود. ایران اساساً "کشوری استوار است". شین خود می‌گوید که انگلیس‌ها معتقدند در تهران نیازی به جاسوس ندارند، چون رشوه دادن محترمانه‌تر است. (ص ۶۲-۶۳ برآمدن رضاشاه)

کرزون و بالفور دو وزیر امور خارجه انگلیس اعتقاد داشتند که تنها چیزی که ایرانیان را سر به راه نگه می‌دارد قدرت است. (ص ۸۵ برآمدن رضاشاه)

رضا خان با گفت‌وگویی با وابسته نظامی انگلستان یک روز پیش از استعفای قوام، جای تردید نمی‌گذارد که به مرحله‌ای رسیده که می‌تواند با صلاحیت و اقتدار کشورش صحبت کند... و در سخنانش خط مشی اعلیحضرت (پادشاه انگلستان) را ستوده که جلوی پرداخت وجوه را گرفته، چون به نظر او وقتی ایرانی‌ها بفهمند که با تکدی نمی‌شود پول به دست آورد مجبور می‌شوند کار کنند و خانه خود را سامان بخشند. (ص ۲۶۷ برآمدن رضاشاه)

بعد از شکست ایران از روسیه، دو قرارداد با ایران منعقد گردید: گلستان و ترکمنچای. در نتیجه قسمت‌های زیادی از پهنه ایران به روس‌ها تعلق گرفت، اما در این قراردادها، آنچه که موجبات نفوذ سیاسی روس‌ها را در ایران فراهم ساخت ماده هفتم از قرارداد

ترکمنچای بود.

ماده هفتم: چون اعلیحضرت شاه ایران مناسب دیده است پسر والامقام شاهزاده عباس میرزا را به جانشینی و ولایتعهدی خود بگمارد امپراتور همه روسیه برای آن که به روابط دوستانه خود آشکارا گواهی بدهد و مایل به شرکت در استحکام این سلسله از جانشینان است به عهده می گیرد از امروز شخص والامقام والاحضرت شاهی شاهزاده عباس میرزا را جانشین و ولیعهد تاج و تخت ایران بشناسد و از آغاز جلوس، او را فرمانروای مشروع کشور شاهی بداند. (ص ۵۷ تنها ترین سردار)

روسیه تزاری در این عهدنامه، مقاصد استعماری خود را کاملاً آشکار ساخت و منافعی به دست آورد

که در هیچ یک از جنگ های اروپا نتوانسته بود به دست آورد. علاوه بر آنچه در عهدنامه گلستان از ناحیه قفقاز به چنگ آورده بود ایروان و نخجوان و بخشی از دشت مغان را نیز مالک شد و مجرای رود ارس سرحد دو کشور تعیین گردید. اتباع آن دولت در ایران از تابعیت قوانین حقوقی و جزایی مبرا شدند. (علت آن بود که روس ها اظهار داشتند چون ایران دارای قوانین مدنی نیست و هر قاضی می تواند به میل خود اقدام به صدور رأی نماید، کاپیتولاسیون از این راه وارد ایران شد و کشورهای دیگر نیز آن را برای اتباع خود تقاضا کردند تا آن که با تهیه قانون مدنی و دادگستری در زمان رضاشاه، قوانین کاپیتولاسیون ملغی گردید.) حق کشتیرانی در دریای خزر به آن دولت واگذار شد و توپ و تفنگ و مهمات جنگی و قلعه های نظامی ایران در قفقاز را هم تصاحب کرد. (ص ۶۳ همان کتاب)

نگاهی مختصر به وصیت نامه پتر کبیر نشان دهنده نظریه امپراتور

روسیه تزاری به حکومت ایران و ایرانی است:

”دولت روسیه را وقتی می توان در حقیقت دولت نامید که پایتخت خود را شهر استانبول که کلید کشور آسیا و اروپاست قرار دهد، بنابراین باید حتی الامکان کوشید که به این شهر و حوالی آن دسترسی پیدا کرد تا مالک تمام دنیا شد.

برای انجام این امر و رسیدن به این مقصود بایستی میان ایران و عثمانی اختلاف انداخت تا همیشه بین آن ها جنگ و جدال برقرار باشد. اگر چه اختلاف مذهب و تباین عقاید که جماعت شیعه با اهل سنت دارند کار هزار لشکر و تأثیر هر تیر و تیغی را می کند و برای اجرای مقصود ما یعنی تسلط و اقتدار روسیه در ممالک آسیا بهترین وسیله می باشد و مع هذا بر شما لازم است که همواره به هر ترتیبی هست شعله این اختلاف و نقار را دامن زنید و خصومت و عداوت آن ها را با همدیگر زیاد کنید و نگذارید به مقام الفت و مؤانست برآیند.

چیزی که مرا بیشتر از همه خوشحال می کند دو موضوع است: یکی تباین مذهب میان شیعه و سنی و دیگر، مداخله و تسلط علمای دین در امور مسلمین و عدم تجویز آن ها مردم مسلمان را از مخالطه با اهل اروپا که تا چشم و گوش آن ها باز شده راه از چاه باز شناسند و همین موضوع کفایت می کند که به زودی نام اسلام از ممالک آسیا برطرف شود و مدنیت و تربیت دین عیسوی به دست سلاطین دولت جوان روسیه جای آن را بگیرد.

مدتها بود که این رویه یعنی دخالت علمای دینی در کلیه امور، ما مردم روسیه را در پست ترین مراحل نگاه داشته و مانع از ترقی و ظهور قدرت و استعلائی آن می شد و من با هزار زحمت این خار کثیر المضرب را از راه ترقی ملت برداشتم و دست مداخله آن ها را از امور

دولت کوتاه و به صوم و صلوات (نیایش و آخرت طلبی) متقاعد نمودم. علاوه بر این باید تدابیر گوناگون بکار برد که مملکت ایران روز به روز بی‌پولتر شود و تجارتش تنزل کند. به‌طور کلی همیشه باید به فکر تنزل این مملکت بود، چنان باید او را در حال احتضار نگاه داشت که دولت روس هر وقت بخواهد بتواند بدون زحمت، قادر به هلاک و خفه کردن او باشد و به اندک فشاری، کار او را به آخر رساند. مصلحت نیست که قبل از فوت کامل و مرگ حتمی دولت عثمانی از جسد ایران بالمره قبض روح نمود. ممالک گرجستان و ولایات قفقاز، شریان حیاتی ایران است و همین که نوک نیش تسلط روسیه بر آن خلید فی الفور خون ضعف از رگ و دل ایران فوران خواهد کرد و چنان او را از حال خواهد برد که به طبابت هزار افلاطون، اصلاح طبیعت او ممکن نشود.

آن وقت سلاطین روسیه تا اطفاء شعله آخری، مملکت عثمانی را مانند شتری مهار شده در دست خواهد داشت تا هنگام ضرورت، بارکش مایحتاج و بعد از آن اتمام عمل، بدون اشکال نحر و ذبح نمایند. بر شما لازم است که بدون فوت وقت ممالک گرجستان و قفقاز را تسخیر نموده و فرمانفرمای ایران را خادم و نوکر و مطیع خود سازید و بعد از آن قصد هندوستان کرد چون که آن ممالک بسیار بزرگ و محل وسیعی برای تجارت است...

پتر کبیر به منظور انجام نقشه‌های خود در سال ۱۱۲۹ یک قرارداد تجاری با ایران منعقد کرد ولی با به سلطنت رسیدن نادرشاه نتوانست کاری از پیش ببرد. پس از مرگ او، پل اول با فرانسه اتحادی بر علیه انگلیس‌ها منعقد کرد ولی به قتل رسید. الکساندر اول امپراتور بعدی روسیه به منظور پیروی از وصیت پتر کبیر، از ضعف و بی‌اطلاعی

حکومت فتحعلیشاه استفاده کرده و برای تسخیر قفقاز در سال ۱۲۱۸ هجری (۱۸۰۳ میلادی) سیسیانف سردار روسی در نواحی گرجستان به تعرض می‌پردازد و دوره اول جنگ‌های ایران و روسیه آغاز می‌شود. (ص ۲۳۷-۲۳۸ عصر بیخبری)

این نفوذ تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ ادامه داشت و در سال ۱۹۲۰ حکومت جدید روسیه یعنی حکومت کمونیستی، تمام قراردادهای منعقد شده (بجز گلستان و ترکمنچای) روسیه تزاری با ایران را به منظور نشان دادن حسن نیت خود ملغی نمود.

بنابراین می‌توان به قاطعیت گفت: در این دوران در زمینه علوم دقیقه - ریاضیات و نجوم و پزشکی - از قرن شانزدهم به بعد هیچ چیز تازه‌ای در ایران پدید نیامد، بر اثر فشار ارتجاع مذهبی به تدریج آن میراثی هم که در این زمینه وجود داشت از دست رفت و علوم مزبور تقریباً نابود شد و جای خود را به نوشته‌های رسمی علمای شیعه داد و این عقب‌افتادگی سبب شد که از نظر اقتصادی، ایران در قرن ۱۸ و ۱۹ دوران انحطاط عظیمی را از سر بگذراند و با آغاز سلطنت قاجار، ایران به صورت کشوری نیمه مستعمره درآمد.

مطبوعات

گفته شده مطبوعات، رکن چهارم دموکراسی هستند. مطالعه نشان می‌دهد که مطبوعات ما وظایف معنوی خود را انجام نداده‌اند. بارها شنیده‌ایم و خوانده‌ایم که بعد از انقلاب مشروطه، مطبوعات از آزادی بهره‌مند بودند، و بسیاری آن را باور داشتیم اما اگر به صفحات تاریخ بنگریم مطبوعاتمان آزادی را، افترا، تهمت زدن، فحاشی و پرخاشگری تلقی می‌کردند.

مجدالاسلام کرمانی در کتاب "فلسفه تاریخی انحطاط مجلس" در مورد خشونت و بی‌عدالتی صاحبان جراید، انجمن‌ها و افراتیون مشروطه خواه چنین می‌گوید: "اگر ملت ایران همان‌قدر که محمدعلی شاه با آن‌ها "اظهار مساعدت" کرده بود با شاه همراهی می‌کردند، شاه به خیال توپ بستن به مجلس نمی‌افتاد. حالا از روی انصاف می‌گویی اگر آن همه فحش که به شاه دادند و نوشتند به بنده و غیره داده بودند و

زورش می‌رسید، فوراً مجلس را به توپ می‌بست و آحاد اعضای آن را از دم شمشیر می‌گذرانید، بازهم خیلی باید از این شاه تشکر کرد که بعد از غلبه، چندان بر مردم سخت گیری نکرد." احتشام السلطنه در خاطراتش چنین نوشته است: "محمدعلی شاه با نادانی اطرافیان جاهل و به زور توپ و تفنگ قوای قزاق و شقاوت معلمین و صاحب منصبان روسی خود بر اثر توپ بستن مجلس، آبروی از دست رفته و ریخته شده کسانی که مشروطیت را ملک طلق خود می‌دانستند و کنار دستار و عمامه، تاج سلطنت برای خود ساخته بودند و انجمن سازان و جراید نگاران را با ایشان باز پس داد و اسباب تقویت مشروطه و تقدیس آنان شد.

اگر شاه خودپسند و خودسر دست به این جنایت نمی‌زد، خیلی زود و زودتر از آن‌که به تصور آید، آرزومندان تجدید وقایع و صحنه‌های انقلاب کبیر فرانسه به آرزوی خود می‌رسیدند، لیکن در آن انقلاب، جمع کثیری از وکلای سیه کار مجلس و انجمن سازان و مطبوعات که به هیچوجه هیچ‌کس ابقا نکرده بودند، در انقلاب عمومی مردم، به خاک و خون کشیده می‌شدند و اکثر همان کسانی که به دست دژخیمان خونخوار شاه به دار و زنجیر کشیده و در بدترین شرایط محبوس و شکنجه و آزار شدند همان افرادی بودند که در صورت بروز و ظهور انقلاب عمومی، هدف خشم و غضب عامه مردم قرار می‌گرفتند و البته جمعی بیگناه وطن‌پرست و مشروطه خواه حقیقی هم مانند هر انقلاب عمومی دیگر به آتش آنان می‌سوختند."

محمدعلی شاه مجلس را به توپ بست، جمعی از سران و سرکردگان مجلس و بلندگویان ملی را به زنجیر کشید، تعدادی را به بدترین وجهی به دست دژخیمان خونخوار خویش شهید ساخت. اما، مردم تهران،

شهر یکصد و بیست هزار نفری که بیست هزار تن مردم آن از هر طبقه و صنف که سرپرست خانواده و نان آور و نماینده تمام ساکنین پایتخت بودند برای تحصیل مشروطه قیام کردند، محرومیت کشیدند، کشته دادند، زیان دیدند، مهاجرت کردند، به تحصن سفارت رفتند، ساکت ماندند و در برابر یکی دوهزار قزاق پابرنه و گرسنه و فرمانده روسی ایشان که خاک کعبه آمال ملت را توبره کرده بودند، بی تفاوت مانده و قیافه تماشاچی به خود گرفتند، سکوت و عدم اعتنای مردم پایتخت در برابر کودتای وحشیانه شاه مستبد، از روی ترس نبود، بلکه حقیقت اینست که "مردم ایران" بالخصوص ساکنین تهران از مجلس و آزادیخواه نمایان سر خورده بودند و آنچه می‌خواستند در وجود چنان مشروطیتی نمی‌دیدند.... اگر واقعه توپ بستن مجلس رخ نمی‌داد، هیچ معلوم نبود در قیام و انقلاب عمومی مردم که از دست تعدی و فرط سیاه کاری صدرنشینان و زیان آوران مجلس و انجمن سازان و جریده نگاران و اراذل و اوباش دنباله رو ایشان، به جان آمده بودند، چه سرنوشتی در انتظار آنان بود. اما مسلم است در صفحات تاریخ جایی که اکنون دارند به دست نمی‌آوردند. (ص ۶۷۸-۶۸۰)

آقای انور خامه‌ای (از ۵۳ زندانی مشهور زمان رضاشاه) در کتاب خاطراتش چنین آورده: "بعد از افتتاح مجلس، گروهی دیوانه وار به روزنامه نویسی روی آوردند و روزنامه‌های متعددی در تهران و شهرستان‌ها به نام‌های وطن، ندای وطن، ندای اسلام، کلید سیاسی، کشکول، مساوات، تموت، صبح صادق، حی الفلاح، صراط المستقیم، روح القدس، روح الامین، کوب دری، تیر اعظم، الجمال، الجناب، آینه عیب نما، جام جم، عراق عجم، زبان ملت، آدمیت، تدین، اتحاد، گلستان سعادت، قاسم الاخبار و جز آن با سر لوحه‌هایی از آیات

قرآن و سخنان بزرگان و مطالب گوناگون پدید آمد. (ص ۳۶) در تاریخ بیداری ایرانیان نام بیش از ۳۰ روزنامه آورده شده است.

البته نمی‌توان تر و خشک را با هم سوزاند. در میان نویسندگان نیز بودند کسانی که برای آن دسته که می‌خواستند عطش دانستیهای خود را سیراب سازند مقاله‌های علمی، سیاسی و اجتماعی می‌نوشتند.

دکتر تقی آرانی یکی از این منورالفکران آن دوره بود که پس از پایان تحصیلات عالی در آلمان، به تهران بازگشت و با انتشار مجله "علم و دانش"، مقالاتی در مورد نظریه کمونیستی و سوسیالیست می‌نوشت که متأسفانه در آن دوران، به سختی با چنین ایده‌ها در اروپا مبارزه می‌شد و شاید رضا شاه نیز به این می‌اندیشید که کمونیست نباید در ایران ریشه بدواند و به همین دلیل این گروه از روشنفکران را به زندان می‌انداخت. متأسفانه دکتر آرانی به علت بیماری و عدم رسیدگی پزشکی در بیمارستان زندان درگذشت.

بعد از ترور نافرجام شاه در ۱۵ آبان ۱۳۲۷ در دانشگاه، گرچه به دستور دکتر نورالدین کیانوری و بعضی از اعضای حزب توده انجام گرفت، ساعد نخست وزیر وقت با ماده واحده‌ای حزب توده را منحل اعلام و آیت‌الله کاشانی را تبعید کرد. تمام روزنامه‌ها بجز اطلاعات و کیهان و یکی دو روزنامه دیگر توقیف و بسیاری از نویسندگان و مدیران روزنامه‌ها بازداشت، محاکمه و محکوم شدند، قانون جدید مطبوعات به تصویب رسید که آزادی مطبوعات را به شدت محدود می‌کرد و چون این قانون را زنگنه و دکتر اقبال به مجلس برده و از آن دفاع کرده بودند به "اقبال-زنگنه" معروف شد و به اختصار آن را "قاز" می‌نامیدند و مظهر سلب آزادی بیان و نگارش می‌شمردند.

اما این تدبیر نتوانست جلوی آزادی مطبوعات و حتی گسترش

آن را بگیرد و بزودی روزنامه‌نگارانی که محکوم و زندانی شده بودند مورد عفو قرار گرفته و آزاد شدند؛ علت آن بود که جناح‌ها و گروه‌های مختلف حاکمیت مانند هواداران سید ضیا و قوام‌السلطنه و رزم‌آرا و حتی اشرف پهلوی و سایر درباریان به آن نیاز داشتند. روزنامه‌هایی چون طلوع، وظیفه، اراده آذربایجان از طرف سید ضیا اداره می‌شد یا مانند داریا، ایران ما، جبهه آزادی، قیام ایران و شورش، طرفدار جبهه ملی و دکتر مصدق بودند یا هم چون اتحاد ملی، داد، صدای مردم، طرفدار ویژه اشرف و رزم‌آرا بودند. حتی حزب توده هم هنوز یک سال از ترور شاه نگذشته بود که روزنامه علنی خود را به نام "نیسان" منتشر کرد. یکی دو سال بعد، صدها امتیاز روزنامه صادر شده بود که تنها بیش از صدتای آن در اختیار حزب توده بود و چند تا از آن‌ها مانند به‌سوی آینده، شهباز، مصلحت، پرچم صلح هر روز یا هر هفته منتشر می‌شد.

در میان تمام این روزنامه‌ها، باختر امروز و شاهد، در تاریخ ایران نقش مهمی ایفا کردند. باختر امروز به مدیریت دکتر حسین فاطمی و شاهد به مدیریت دکتر بقائی چاپ می‌شد که هر دو از مصدق و جبهه ملی طرفداری می‌کردند. این دو بعد از ۳۰ تیر از هم جدا شدند، دکتر بقائی حزب زحمت‌کشان را تشکیل داد و شاهد از خط مشی حزب طرفداری می‌کرد؛ روزنامه نیروی سوم، ارگان حزب هم به مدیریت خلیل ملکی به چاپ می‌رسید. به غیر از این سه روزنامه، اطلاعات و کیهان و چند روزنامه وزین دیگر مانند جبهه آزادی ارگان حزب ایران و آپادانا ارگان حزب ملت داریا ایران، سیاست ما، داد و یکی دو روزنامه دیگر، مابقی به درجات مختلف، وسیله اخاذی و فحش‌نامه بودند. البته حساب روزنامه وابسته به حزب توده جدا بود، آن‌ها فقط به مصدق و طرفداران او فحش و هتاک می‌کردند و این کارشان جنبه

سیاسی و حزبی داشت. اما بسیاری دیگر، روزنامه‌نگاری را معادل دشنام‌گویی، توهین، افترا و لجن مالی و بدنام کردن اشخاص به قصد انتقامجویی و یا اخاذی فرض می‌کردند. کار از فحش‌های چارواداری گذشته بود و عکس‌ها و کاریکاتورهای بسیار قبیح در صفحه اول خود چاپ می‌کردند، حتی از خود اشخاص مورد نظر، تجاوز کرده به عیال و ناموس و پدر و مادر آن‌ها هتاک می‌نمودند. این رفتار که در مطبوعات دوره دوم مشروطیت بعد از فتح تهران و استعفای محمدعلی شاه تا ۱۳۰۵ مرسوم و معمول بود پس از شهریور ۱۳۲۰ کم‌کم دوباره رواج یافت. خدا رحمت کند محمد مسعود را که با انتشار مرد امروز، بانی و پیشاهنگ این گونه روزنامه‌نگاری شد و جان خود را هم بر سر آن گذاشت. (ص ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹)

مطبوعات بجای روشن نمودن اذهان عمومی، سعی بر آشفته‌تر کردن اوضاع می‌کردند، زمانی که قوام السلطنه به نخست‌وزیری تعیین شد در مجلس ضمن معرفی برنامه دولت چنین بیان کرد: "ضمناً خاطر آقایان نمایندگان محترم را متذکر می‌سازم که چون متأسفانه عده‌ای از جرائد از نبودن قانون هیأت منصفه، سوءاستفاده نموده و رویه‌ای را اتخاذ کرده‌اند که بالنتیجه موجب هرج و مرج و تزلزل دولت است لذا برای جلوگیری از تکرار این وضعیات، انتظار دارم هرچه زودتر قانون هیأت منصفه به تصویب مجلس شورای ملی رسیده، وسائل محاکمه مطبوعات مطابق قانون فراهم گردد." (ص ۲۱۴ تاریخ مختصر احزاب سیاسی)

رفتار احزاب و نمایندگان مجلس نیز دست کمی از رفتار و عملکرد مطبوعات نداشت.

نوبهار در شماره ۵ صفحه ۷۹ مورخه سه شنبه عقرب ۱۳۰۱ تحت عنوان هرج و مرج چنین می‌نویسد: "در این هفته، پرده تاریکی در افق

بلند تهران بخوبی محسوس گردید که هنوز هم می‌خواهند با مملکت بازی کنند، هنوز طبقات عالی و منور ملت در خواب خرگوشی بوده و از روباه بازی اجانب غافل و برای پیشرفت نیات و احساسات شخصی، بر مصالح عمومی و بر نقشه اصلاحات لازم‌ه پشت پا می‌زنند! در عهده‌ای که طلوع یک نهضت جدیدی در روسیه و همسایگی آن دولت با ایران اصول رقابت شدیدی را از نو در آسیای وسطی ایجاد می‌نماید و سیاست‌های خشن و خطرناک متحمل می‌باشد. در چنین موقعی که اختیارات ملی و سیاسی ایران در دست خود ملت و دولت درآمده است و بدون شرکت دیگران بایستی قدم‌های سریع و بلندی (که در گذشته ما را از آن‌ها مانع بودند) به طرف سعادت و اصلاح و آبادی و رفاه رعیت برداریم، بدیختانه دیده می‌شود که سیاست عمومی و اصلاحات عمومی و نقشه سعادت عمومی از دست مسئولین واقعی آن گرفته شده و در پناه آیین عوام‌فریبی و دماغ‌وژین که از آغاز افتتاح مجلس گریبانگیر عموم شده است، در دست هوجبیان و بی‌مغزان اجتماعی و از طرف دیگر در کف وعاظ و روحانیون و یا اشخاص بی‌خبر از سیاست افتاده و در مجلس شورای ملی که مرکز تفکر و تعقل اندیشه و شهادت و نقشه‌کشی و درایت سیاسی ماست اصول عوام‌فریبی و روضه‌خوانی و مداهنه‌های شخصی یا خودنمایی‌های بی‌معنی و مغرضانه تخم گذاشته است و به قول یکی از رفقا: بدیختی ملت بجایی رسیده است که وکلای سیاسی ما روضه خان و روضه خوانهای ما سیاسی شده‌اند." رئیس دولت، قانون موقت برای هیأت منصفه تهیه دید و یکسال در این مطلب بین مجلس و دولت گفت‌وگو بود تا عاقبت قرار شد قانونی از مجلس بگذرد که در انتخابات دوره چهارم، هرکس بعد از نمایندگان هر محل صاحب آرا بوده است برای شرکت در هیأت منصفه دعوت شود و با قضات طبق

آیین نامه خاصی شرکت کند. این قانون را قوام السلطنه به مجلس تقدیم داشت و تقاضای فوریت آن را کرد و از طرف سلیمان میرزا با فوریت آن لایحه مخالف شد و حتی مجلس را به مقاومت و انسداد باب مذاکره تهدید نمود. (ص ۲۵۴ و ۲۵۵ تاریخ احزاب سیاسی)

اما حزب توده به اشکال مختلف و با نشریاتی با نام‌های جدید در عرصه سیاست ایران همچنان فعال بود، بنابر این در خلال ملی شدن صنعت نفت، حزب توده گاهی بر له و گاهی بر علیه حکومت وقت به عنوان اعتراض، به شکل تظاهرات، جمعیت زیادی به خیابان‌ها می‌کشید و همین قدرتمندی حزب توده توانست در سرنگونی دکتر مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مؤثر واقع شود.

البته باید گفت حتی مصدق نیز نتوانست قانون مطبوعات را به تصویب برساند، بنابراین در زمان وی، روزنامه‌ها بجای انتقادات صحیح، جز فحاشی و افترا و تهمت زدن هنر دیگری نداشتند.

نبرد ملت شماره مسلسل ۱۸ دوره هفتم شماره ۷ ارگان فدائیان اسلام سرمقاله خود را با این تیتر و عبارت شروع می‌کند: وقتی که در سرزمینی رذل ترین، بی‌شرف ترین، جنایتکارترین و بی‌ناموس ترین عناصر پست و آدم کش بر هستی و حیات ملتی مسلط و حکمفرما شدند و زمانی که یک مشت قحبه و فاحشه هرجایی زمام امور مملکتی را در چنگال منحوس خود گرفتند وضع بهتر از این نمی‌شود. (ص ۶۸ نقد خاطرات شعبان بی‌مخ)

دکتر نصرالله شیفته در تألیف خود به نام "زندگینامه و مبارزات سیاسی محمد مسعود" از عمق وطن دوستی ایشان تعریف بسیار کرده است، اما از لابلای مطالب آن، می‌توان به عمق روح حساس او پی برد. مشکلات دوران رشد و تکاملش و همچنین وضع اجتماعی

آن زمان، او را به یک سرکش لجام‌گسیخته تبدیل کرده بود که در روزنامه‌اش به نام "مرد امروز" از افترا و تهمت و گاه بکار بردن الفاظ رکیک ابایی نداشت. چنان بود که برای قتل قوام السلطنه سند محضری صدهزارتومانی به عنوان جایزه برای قاتل و یا ورثه او تعیین کرد به شرط آن‌که قتل قبل از خاتمه دوران نخست وزیری صورت گیرد.

اگر بتوان چنین روزنامه‌نگاری و یا مطبوعاتی را آزاد دانست! این درک غلطی است از آزادی.

معتمد در آن دوران نقش مطبوعات می‌بایست روشن نمودن اذهان عمومی نسبت به قانون و آزادی و خواستاری به رعایت و احترام به قانون باشد نه فحش و افترا و تهدید به قتل.

"محمد مسعود" در سال ۱۲۸۰ (ه - ش) در قم متولد شد. پدرش میرزا عبدالله مردی پیشه ور و روشنفکر و از هواداران نهضت مشروطه و جدش مرحوم آخوند عبدالله از روحانیون بزرگ قم و پدر بزرگش مرحوم آخوند محمد قمی بودند. او یک خواهر و یک برادر داشت.

مسعود به خاطر استعداد در نویسندگی و انتشار داستان‌هایش در روزنامه‌ها به نام (م - دهاتی) باعث شد که در آغاز سال ۱۳۱۴ مرحوم داور وزیر دادگستری و یکی از چهره‌های مؤثر دولت وقت، بنا بر توصیه استاد محمدعلی جمالزاده مبنی بر اعزام نویسنده کتاب تفریحات شب (م - دهاتی) جهت تحصیل رشته روزنامه‌نگاری به اروپا، از مرحوم علی اصغر حکمت وزیر معارف و اوقاف خواستار شد تا ترتیب اعزام مسعود را به اروپا بدهد که چنین شد. مسعود به بروکسل رفت و پس از چهار سال در ۱۳۱۷ موفق به دریافت لیسانس روزنامه‌نگاری شد. او در دوران کارآموزی خود، مقالاتی در روزنامه بلژیکی (گارت) می‌نوشت. مسعود در یکی از این مقالات در مورد سوسیالیزم می‌نویسد

که مورد سرزنش سفارت ایران قرار گرفته و به تهران احضار می‌شود. مسعود دوران کودکی خود را چنین تعریف کرده: شکنجه‌های مکتب، بدخلقی‌های پدر، جن و پری‌های مادر، تعالیم غلط، تربیت‌های مزخرف، کتب مهمل، موهومات، خرافات، همه دست بهم داده ما را دیمی، مهمل، ترسو، مأیوس، ابله بار آورده. مجسمه‌های متحرکی هستیم که نه برای خود و نه برای وطن می‌توانیم مفید واقع شویم. (ص ۳۶۲)

تجربه خام و ناقص ذهن به من یک مطلب را آموخته بود که امروز هم عیناً آن روز به صحت این مطلب اعتراف و ایمان دارم و آن این بود که برای غلبه بر مشکلات حیات و برای خوب زندگی کردن و از لذایذ زندگی تمتع بردن، دو چیز لازم است و آن پول و زور است.

قدرت و ثروت دو چیزی هستند که از آن‌ها لذت و سعادت بوجود می‌آید و باید به هر وسیله‌ای است پول به دست آورد. با پول می‌توان همه چیز تهیه کرد، نان، شیرینی، میوه، لباس، زندگی، طبیب و دوا و سلامتی، حتی آخرت و بهشت. (ص ۳۴۳)

تفاوت من با دیگران این است که آنچه حقیقت است بدون پروا از هر جار و غالی می‌گویم و دیگران بواسطه احتیاط از تکفیر سیاسی و مذهبی و وطنی از افشای آن خودداری می‌نمایند. (بولتن شماره ۱۴ آذر ۱۳۲۶)

من خدا و وجدان را به شهادت می‌طلبم که جز رفع فقر و ظلم و تأمین سعادت مردم تا آنجا که می‌شود هدف و آرزویی ندارم و اگر در این راه، جانم فدا شود ضرر و زیانی نکرده‌ام و غبن فاحشی ننمودم. (بولتن شماره ۲۷۵ آبان ۱۳۲۶)

ما در مقابل هیأت حاکمه، کوچک‌ترین حقوق و کمترین مصونیت مالی و جانی نداریم. (سرمقاله ۳۲)

این هیأت حاکمه نیست، این دشمن دیوانه است که اگر شرش رفع نشود قطعاً ما را فنا خواهد کرد. (سرمقاله ۳۳)

من رفته رفته نزدیک است از کوشش‌ها و مبارزات و فداکاری‌های خود، خسته و مأیوس شده و معتقد شوم که این ملت بدبخت، نفرین شده و محکوم به فنا است. (سرمقاله ۹۸) (ص ۳۸۰)

جمالزاده در پاسخ یکی از دوستانش در مورد محمد مسعود چنین گفته است:

"م-م جرمش قابل بخشش نیست و هیچ وساطتی مؤثر نخواهد بود، چون مردی است رک و صریح و چیزهایی که عقل اجازه گفتن نمی‌دهد می‌گوید و کارهایی که عقل امر به کردن آن می‌کند، نمی‌کند و خلاصه فهمی است احمق و فاضلی است دیوانه. تا وقتی که اکثریت با طبقات کنونی عقلاست خداوند هیچ بیچاره‌ای را گرفتار این جنون نکند. (ص ۳۲ و ۳۳)

پس از آن‌که بالاخره توانستند قاتل محمد مسعود، "خسرو روزبه" را دستگیر کنند او در اعترافاتش می‌گوید: "ما فکر کردیم برای کم کردن راه و برای این‌که دستگاه پلیس نتواند سمت لازم را برای پیدا کردن گروه بیابد، باید اول از کسی شروع کنیم که دارای دستجات مخالف زیادی باشد. محمد مسعود از این نظر ایده آل بود. با انتشار روزنامه مرد امروز، تقریباً همه کس را با خود دشمن کرده بود. از یک طرف با دسته مسعودی‌ها و روزنامه اطلاعات سخت درآویخته بود و از طرف دیگر با قوام‌السلطنه و گروه طرفدار او مخالف بود و جنگ و جدال‌های زیادی با هم داشتند و در عین حال با امثال حاج علینقی کاشانی و سایر ثروتمندان طرف می‌شد و از یک طرف نیز روزنامه‌اش، خواننده زیادی داشت و مقالاتی که علیه نهضت جهانی طبقه کارگر

منتشر می‌ساخت می‌توانست نتیجه منفی داشته باشد. این‌ها دلایلی بود که ما اقامه کردیم و گفتیم اگر او هدف قرار بگیرد با تعداد دشمنان کثیری که دارد توجه مأمورین پلیس به همه دسته‌ها خواهد رفت و اصلاً "از راه پرت خواهد شد." ... و در قسمت دیگری از اعترافاتش می‌گوید: "پس ترور مسعود، نتیجه‌ای که ما گرفتیم مثبت بود یعنی روزنامه‌های مختلف در تهران انتشار می‌یافت همان‌طور که ما پیش‌بینی کرده بودیم. این قتل را به گروه سیاسی مخالف خود نسبت دادند و بقدری قضیه بهم گره خورده بود که هیچکس نمی‌توانست به فکر گروه ما باشد و ما در این عمل موفق شده بودیم. (ص ۳۹۰ زندگینامه محمد مسعود)

از آنجایی که محمد مسعود با ایده کمونیستی مخالف بود همواره بر ضد حزب توده و توده‌ای‌ها مقاله می‌نوشت؛ دلیل دشمنی او با قوام هم به این دلیل بود که در کابینه او چند تن از توده‌ای‌ها به وزارت رسیده بودند.

دکتر حسین فاطمی سردبیر "روزنامه باختر" و معاون دکتر محمد مصدق و وزیر امور خارجه که با درجه دکترا، تحصیلاتش را در فرانسه به اتمام رسانده بود در سرمقاله روزنامه‌اش در روز ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ بعد از شکست کودتا چنین نوشته است:

"خائنی که می‌خواست وطن را به خاک و خون بکشد فرار کرد، این جوان هوسباز با یک چنین اندیشه خام و احمقانه فراموش کرده بود ملتی وجود دارد که همه این مبارزات و افتخارات وطن، تمام جهاد ملی شدن نفت و مجموع عملیات چند سال اخیر در طرد نفوذ شوم و خانه برانداز استعمار انگلستان از اوست، و هم اوست که در مقابل دربار، در برابر مجلس سازی اشرف، اقلیت سازی مادر، در جلو مداخلات برادرها و تحریکات و مداخلات علنی و آشکار خود شاه،

نیز ضدمنافع کشور سد آهنین مقاومت بسته و نمی‌گذارد که حاصل زحمات و جانبازی‌هایش را یک کانون فساد و ناپاکی و یک مرکز فحشا به آتش هوسبازی و نوکری لندن اندازد.

بروای خائن که تو را آن‌قدر اجانب نیز پست و حقیر شناخته‌اند که دیگر برای این جنایت هولناک که ورق آخر و برگ نهایی دوازده سال سلطنت تست و به اشاره و دستور مستقیم آنان صورت گرفت و مزدی به تو نخواهند پرداخت. اکنون از غارتی‌های پدر و از دلارها و لیره‌های یغما شده خویش باید خرج کاباره‌های اروپا را تأمین کنی.

بروای اسیر اراده اجنبی که تاریخ جنایت آمیز دودمان سی ساله پهلوی را تکمیل کردی، آن سفاکی و خونریزی و چپاول پدر و خیلی از خصوصیات دیگر خاندان جلیل این فصل شرم آور و این ورق سرپا ننگ آخر را نیز لازم داشت.

از مولود کودتای آبرونساید جز این‌که در سوم شهریور فرار کند و از مخلوق سوم شهریور نیز غیر از این‌که به نهضت ملی ایران خیانت نماید."

دیگر از روزنامه‌نگاران آن دوره "کریم پور شیرازی" بود که در فحاشی و بکار بردن سخنان رکیک در مورد خاندان پهلوی بخصوص اشرف حدی قائل نبود. او بعد از دستگیری، در بیمارستان قصد فرار داشت و گویا در این ماجرا پایش می‌شکند و با چراغ فانوسی که همراه داشته در آتش می‌سوزد.

این چنین تهمت‌زدن‌ها از بدو انقلاب مشروطه در مطبوعات جای خودش را تاکنون حفظ کرده است. "آقای غلامرضا فولادوند نماینده شاهرود، با کمال تأسف باید عرض کنم که صحبت کردن در این مجلس بسیار خطرناک است، زیرا جماعتی که تظاهر به وطن‌پرستی می‌کنند،

اگر یک وکیل واقعاً وطن‌پرست، خواست در اینجا حقایق را به اطلاع مردم ایران برساند به انواع و اقسام بیاناتش را تحریف می‌کنند و آبرویش را می‌ریزند... سه سال است مجلس مبتلای کار نفت است، فعلاً ما مواجه شده‌ایم به استرداد لایحه‌ای که دولت تقاضا کرده است، برای این که مجلس وظیفه‌اش را انجام نداده و اینجا شده است منبر سخنرانی و خطابه خوانی و کلا. اکثریت عموماً ساکت نشسته‌اند و راجع به نفت و وظیفه ملی خودشان را آن‌طور که باید انجام نداده‌اند. شما اگر معتقدید که عمل دولت غلط است، بجای فحش و توهین و تهدید، یک طرحی تهیه کنید که عمل دولت کان لم یکن بشود. با فحش و تهمت و توهین هیچ دردی دوا نمی‌شود." (اشتباه بزرگ ملی شدن نفت، ص ۱۳۰)

بدین جهت برای دریافت حقایق یک حادثه تاریخی، علاقمند می‌بایست کتاب‌ها و مقالات بسیاری مطالعه کند تا بر اساس دریافت‌های خودش قضاوت کند.

بعد از انقلاب مشروطه تا کودتا در هیچ یک از کتب تاریخی و پژوهشی نمی‌توانید دوران آرامش و سازندگی را ببینید، اما بد نیست تعریفی که آقای "حسین مکی" از مجلس چهارم کرده را از نظر بگذرانیم: "دوره چهارم تنقینیه یکی از ادوار مهمی است که در تاریخ مشروطیت ایران سهم بزرگی دارد. اگرچه بواسطه عدم تشکیلات فراکسیونی در این دوره، روی تشکیلات حزبی صحیح قائم و صندلی‌های پارلمان نشیمنگاه نمایندگان مخصوص فرقه‌های سیاسی نبوده و با این کیفیت در آخرین ساعات اختتام مجلس، لیدرهای هر حزبی خدمات خود و حزبش را در مدت دوره پارلمان پشت تریبون اظهار نکرده تا افکار عمومی از خدمات و اقدامات مفید و مضر آنان مستحضر گردد. ولی از دورنمای تاریخ و مطالعه آرشیو مجلس، چنین فهمیده می‌شود که دوره

چهارم، دارای نمایندگانی پر حرارت، جوان، روشنفکر و آزادیخواهی بوده است و خدمات آنان را نمی‌توان فراموش کرد. اگر دوره‌های تاریک فترت (مخصوصاً دوره فترت از دوره سوم به چهارم که در حدود شش سال طول کشیده است) و تجاوز سیاستمداران داخلی و خارجی را در آن دوره به نظر بیاوریم تصدیق می‌شود افتتاح دوره چهارم پارلمان و حیات دوساله آن برای کشور ایران مفید بوده است؛ ولی در عین حال هم نمی‌توان گفت که خبط و خطایی هم نکرده و در بعضی مواقع بر مشکلات نیافزوده است.

زیرا بزرگ‌ترین نقص دوره چهارم عدم تجانس فکری آنان و فقدان نقاط وحدت نظری بوده که بر آن حکومت می‌کرده است.

دست چپ، بی‌اساس تقسیم شده بود، مجلس بین افراط و تفریط عجیبی واقع شده بود، از سوسیالیست‌ها و عقاید تند انقلابی تا ارتجاع و دوره حکومت اوهام، فاصله‌اش زیاد نبوده. هیچ‌کدام از روی فکر و بر طبق مصالح حقیقی مردم حرکت نمی‌کردند. اولی نظرش به منفی باف‌ها و متجددین به طرفداری عقاید تند انقلابی بود، دومی کلاه نم‌ی مردم پا قاپوق و جنوب شهر را روی سیاست و نقشه خود گذاشته بود! این‌ها بودند دو قوه و دو طبقه مؤمنی که می‌خواستند آزادی کشور را تأمین نمایند. در مقابل یک مرد سیاسی، یک مرد مذهبی درست شده بود. هر کدام غلبه می‌کردند دیگری را دشنام می‌داد. هر دو به هم فحش می‌دادند و هر دو همدیگر را کثیف و بدنام و آلوده می‌کردند. یکی تکفیر سیاسی می‌نمود، دیگری تکفیر مذهبی و در این کشمکش و گیر و دادهای بی‌مورد، سردار سپه پیدا شد و نفوذ خود را به اعلا درجه رسانید و از این زد و خوردهای داخلی مجلس کاملاً استفاده نمود و موقعیت خود را به جایی رسانید که در دوره پنجم هم مجلس

دیگر حریف او نشد و نتوانست از او حتی استیضاح کند. زبان‌هایی که از این رویه‌های نامطبوع به اخلاق و افکار عمومی و به اصل سیاست کشور وارد شد از خاطره با وفای مورخین بیطرف محو نخواهد شد و دورنمای آن را ولو آن‌که هر قدر زشت باشد اجباراً خواهند کشید. (۲۴۳-۱۴۵ جلد دوم تاریخ بیست ساله)

...

با خروج رضا شاه از ایران و آزادی زندانیان سیاسی و مطبوعات، تیر حمله‌های انتقاد و دشمنی با رضا شاه آغاز شد. به نظر می‌رسد این صفت قدرشناسی در ما ایرانیان جزئی از طبیعتمان شده است.

انتقاد از استبداد رضا شاهی بجای خود، آیا می‌بایست از او چنان چهره غیر انسانی در افکار نسل‌های بعدی بوجود آورند؟

به نظر می‌رسد دکتر محمد مصدق و حسین مکی اولین کسانی بودند که تهمت دست‌نشانده بودن انگلیسی به رضا شاه زده‌اند.

دکتر محمد مصدق در زمان کودتا فرمانداری استان شیراز را بعهده داشت، سید ضیاءالدین طباطبائی نخست وزیر برای اطلاع تمام فرمانداران استان‌ها خبر را با تلگراف ارسال می‌دارد تا به اطلاع مردم برسانند. دکتر مصدق از پخش خبر جلوگیری می‌کند و مجدداً تلگراف دیگری با تهدید برایش ارسال می‌شود. مصدق با دلایلی سفسطه بار (برای جلوگیری از آشوب و امنیت حاصل از کودتا) این مطلب را با احمد شاه در میان می‌گذارد و احمد شاه از او می‌خواهد استعفا دهد. بعد از استعفا و برای حفظ جان‌ش تا خروج سید ضیا در میان ایل بختیاری در اصفهان می‌ماند.

دکتر مصدق در خاطراتش چنین آورده: "همه می‌دانند که سلسه

پهلوی، مخلوق سیاست انگلیس است چونکه تا سوم اسفند ۱۲۹۹ غیر از عده محدودی نام رضا خان را هم نشنیده بودند. بعد از سوم اسفند تلگرافی که از او به شیراز رسید هرکس از دیگری سؤال می‌کرد و می‌پرسید این کی هست؟ کجا بوده که حالا این‌طور تلگراف می‌کند." (ص ۳۴۳ خاطرات مصدق)

آقای دکتر محمد مصدق می‌بایست دانایی آن را می‌داشت که بداند در تاریخ هر کشوری، ناگهان چهره‌ای ناشناخته همچون یک قهرمان ظهور می‌کند. در تاریخ ما، چنین انسان‌هایی کم نبودند. رضا شاه یکی از فرزندان این آب و خاک بود که بدون داشتن ایلی در پی، توانست به آن مقام دست یابد؛ حتی اگر به کمک انگلیس‌ها آمده باشد، آیا می‌توان خدماتش را به ایران و ایرانی نادیده گرفت؟

از صفحات ۴۴۸ و ۴۴۹ کتاب "چهره‌های منفور در تاریخ معاصر" می‌توان چنین برداشت کرد: بعد از صدور حکم صدراعظمی برای سید ضیا و سردار سپهی برای رضا خان دو اعلامیه صادر می‌شود. هر دو برای معرفی خود برای فرمانداران و حکام ولایات اعلامیه صادر می‌کنند که گویا فرمان رضا شاه با کلمه: من حکم می‌کنم آغاز می‌شود. (معمولاً در ارتش فرمان دادن و یا همان حکم کردن روال متداول است و تعجبی ندارد.)

با مطالعه خاطرات دکتر محمد مصدق، به این نتیجه می‌رسیم که او نسبت به رضا شاه حس تنفر و کوچک شمردن او داشته است. آن هنگام که افراد تحصیلکرده و رده بالای مملکت، چنین افتراهایی در مورد رضا شاه بیان کنند، می‌بایست منتظر نتیجه آن که پیروزی مشتی دیندار دین فروش به نام ملا در سال ۵۷ است، بود. بسیاری ارتش رضا شاهی را ارتشی پوشالی خواندند که با یک

حمله از هم پاشید. آقای "بهرام مشیری" در یکی از برنامه‌هایش نیز به این موضوع اشاره کرده است.

رضا شاه توانست ارتشی را که قسمتی تحت نظر فرماندهان روسی، قسمتی تحت نظر فرماندهان انگلیسی و قسمت دیگری تحت نظر فرماندهان سوئدی بود به یک ارتش منظم ایران و تحت فرماندهی ایرانیانی که بسیاری از آنان مدارج عالی سپاهیگری را در فرانسه یا روسیه گذرانده بودند درآورد و در نتیجه امنیت را به ایران بازگرداند. بدان جهت که رضا شاه برای بازسازی ایران از متخصصین آلمانی استفاده کرده بود تعداد زیادی آلمانی در ایران زندگی می‌کردند. با شروع جنگ، متفقین بخصوص انگلیس، پیش از ورود روسیه به جنگ از ایران خواست بسیاری از آلمانی‌ها را از ایران اخراج کند چون این گمان می‌رفت در میان آنان جاسوسانی هم وجود داشته باشد. رضا شاه تا آنجا که می‌توانست درخواست آنان را به مرحله اجرا درآورد. باز گویا آن‌ها خیال نداشتند راضی شوند. با توجه به آن‌که ایران اعلام بی‌طرفی کرده بود و انتظار حمله نداشت به علت عدم آمادگی، شکست خورد و این موضوع عجیبی نبوده و هیچ اتهامی وارد نمی‌تواند باشد. در طول تاریخ، بسیاری از ما از پیروزی لشکری که شیخون زده آگاهیم.

هیچ‌جا نخوانده‌ام که پژوهشگرانمان اشغال فرانسه، بلژیک، لهستان، هلند، فنلاند، و بالاخره تمامی کشورهای اروپایی را به گردن شخص اول مملکت انداخته باشند. این یک جور ناسپاسی است که جزئی از صفات ما ایرانیان گشته است.

ارتش فرانسه همسایه آلمان با داشتن تمام قوا و سلاح‌های نسبتاً برابر با آلمان ظرف ۲۴ ساعت به تصرف درآمد. در جنگ‌های شش روزه ۱۹۶۷ اسرائیل، با حمله ناگهانی به سه کشور اردن، مصر و سوریه

توانست نیروی هوایی مصر را به کلی از میان برداشته و اراضی بسیار زیادی از مصر در صحرای سینا و بلندی‌های جولان از سوریه و غرب رودخانه اردن را به تصرف خود درآورد.

در اینجا لازم است به دو مطلب دیگر اشاره کنم، در کتاب "تیر رأس حوادث" چنین آمده: آلمانی‌ها قصد داشتند با کودتا در ایران بعد از کشته شدن رضا شاه، قوام‌السلطنه را به حکومت بنشانند که می‌دانیم یکی از دلایل مهم تبعید قوام در زمان رضا شاه فاش شدن این توطئه بود.

آقای نصرالله انتظام در خاطراتش می‌نویسد: "خصومت روس و انگلیس با شاه ارتباطی با حوائج سوق الجیشی و نظامی نداشت که با کنار آمدن رضا شاه مرتفع گردد. حکومت شوروی که طبیعتاً خواهان محیط پر آشوب و اغتشاش است وجود پهلوی را سد پیشرفت مرام کمونیستی در ایران می‌دانست به هر قیمتی مایل به خلع او بود و زبان بی‌نظمی زمان جنگ را در مقابل فواید بعد، ناچیز می‌پنداشت.

انگلیس بیش از روسیه کمر به قتل او بسته بود مخصوصاً بعد از فشاری که پهلوی در بدترین ادوار تاریخ بر بریتانیای پس از شکست، فرانسه به انگلستان وارد آورد و مطالبات نفت را وصول کرد." (ص ۳۴)

سیاستمداران دوران بعد از مشروطه تا انقلاب سال ۵۷

با امضاء فرمان مشروطه در ۱۴ مرداد ماه ۱۳۸۵ و تأسیس مجلس در مهرماه همان سال و تصویب قانون اساسی، به نظر می‌رسید مملکت دارای قوانینی شده که متابعت از آن، راه را برای پیشرفت و ترقی هموار می‌سازد.

اما چه عاملی سبب کودتا در کشوری شد که هنوز خاطره انقلاب مشروطه و خونهای ریخته شده را از یاد نبرده است؟
جواب آن را می‌توان از لابلاهای کتاب‌های تاریخی بیرون آورد. هرج و مرج و ناامنی، عدم پیشرفت اقتصادی و اجتماعی به دلیل ناتوانی حکومت‌ها و وضعیت مالی آن‌ها، وقوع جنگ بین‌الملل اول که خود مزید بر علت این ناامنی‌ها بود و بالاخره وجود پادشاهی نالایق که تنها به فکر جمع‌آوری ثروت و عیاشی در اروپا بود که بسیاری را به فکر کودتا انداخت.

"در این گیر و دار و بی تکلیفی، مرحوم سید حسن مدرس به خیال کودتا افتاد، سالار جنگ یکی از پسران بانوی عظمی در ورامین مقداری تفنگ راه انداخته و عده‌ای تفنگچی دور خود جمع کرد و قرار بود از اصفهان نیز عده‌ای از الوار، مسلح آمده به مشارالیه ملحق شوند و به قرار که می‌گفتند قصد کودتا و گرفتن تهران را داشتند. مرحوم مدرس به خود من بعدها می‌گفت: در آن اوقات، رضا خان نزد من آمد و گفت من چندی پیش با وثوق الدوله هم صحبت کردم و او به من توجهی نکرد، حاضرم با شما کار کنم و همدست شویم و به این اوضاع خراب خاتمه دهیم چه می‌ترسم ایران بالشویک شود!

می‌گویند شاهزاده نصرت‌الدوله وزیر خارجه حکومت و وثوق نیز که در هنگام مسافرت با شاه در فرنگستان مانده بود، از فرنگستان با شتاب و تعجیل برای اداره کودتایی که در اروپا مقدمات آن را فراهم آورده بود به ایران تاخته و تا همدان رسید.

شاه چه می‌کرد؟ اطلاع داریم که شاه در اسلامبول وقتی پدرش را ملاقات کرده بود، طرح کودتایی به دست بربگاد قزاق بر ضد مشروطه‌خواهان و هنگامه جویان کشیده و پدرش به او ثابت کرده بود که به همراهی این قوه که هنوز شاه‌پرست و دست نخورده باقی مانده می‌توانی دیکتاتوری کنی." (ص ۶۱ و ۶۵ تاریخ مختصری از احزاب سیاسی ایران)

وقوع کودتای اسفند ماه ۱۲۹۹ و بعد در سال ۱۳۰۵ و در نتیجه انقراض حکومت قاجاریه، برگ دیگری در تاریخ این سرزمین پدید آمد. معتقدم با تمام پیشرفتی که در دوران ۱۶ ساله رضا شاه در این سرزمین به وقوع پیوست می‌بایست چند دهه از جمهوری اسلامی بگذرد تا آنانی که از "رضا شاه" پادشاهی مستبد، قاتل مخالفان،

غاصب املاک مردم و چهره کریهی ساخته بودند به تمجید و تحسین کارهای او بپردازند.

آقای پیرنیا استاندار سابق فارس و خراسان که اوایل دهه ۱۳۲۰ در دستگاه‌های دولتی شاغل بود در باره ثروت رضا شاه می‌نویسد: "رضا شاه پس از رفتن از ایران، دارایی بسیار از خود باقی گذاشته بود، از آن میان ۱۴ میلیون لیره در بانک انگلیس و نزدیک به ۶۴ میلیون تومان پول نقد در بانک ملی و مقداری زمین‌های کشاورزی و کارخانه‌های گوناگون. زمین‌های کشاورزی و سهام کارخانه‌ها که در آن هنگام آشفته، قابل تبدیل به پول نبود و نقدینه بانک از سوی دیگر به پافشاری دکتر میلسپو به عنوان بخشش ملوکانه در اختیار دولت گذارده شد، تنها ۱۴ میلیون لیره انگلیسی ماند." (ص ۲۰۵ گذر از کوه‌های سرهو خاطرات رضا طاهری)

اگر رضا شاه را مدیری در نظر بگیریم که برای پیشرفت با کارخانه عظیمی به وسعت یک میلیون و چهارصد هزار کیلومتر و جمعیتی حدود ۲۰ میلیون، ۱۶ سال روزی ۱۸ ساعت کار طاقت فرسا کرده آیا سالی ۸۷۵ هزار لیره زیاد است؟ قضاوت را به خواننده‌های با انصاف و عادل وامی‌گذاریم.

بعد از رضا شاه، متوجه شدیم سیاستمداران، مذهبیون و مطبوعات نتوانستند به آرزوی ملت ایران برای رسیدن به یک جامعه قانونی و دموکراسی، جامه عمل بپوشانند. با خروج رضا شاه و اشغال ایران از سوی نیروی‌های متفقین و اشغال آذربایجان توسط قوای نظامی روسیه کمونیستی و غائله خراسان و آذربایجان و کردستان، ایران در حالت اضطراب روزگار می‌گذراند. بعد از خاتمه اشغال آذربایجان، مسأله نفت که همواره مورد اختلاف ایران و انگلیس بود سرگرمی روزانه

وقت گذرانی در مجلس شورا شد، بنابراین وقتی اندک برای برنامه‌ریزی و اجرای طرح‌های آبادانی می‌ماند. در این مدت با سوءقصد به شاه و ترور هژیر و رزم‌آرا نیز مشگلات خود را در پی داشت. با نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق و غوغای نهضت ملی شدن نفت در طول مدت دو سال و اندی پس از نخست‌وزیری ایشان، خیابان‌های ایران هر روز شاهد تظاهراتی بر له و یا بر علیه موافقین و مخالفین بود که سرانجام به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ منتهی شد.

حال باید دید سیاستمداران کشورمان یعنی چهره‌های محبوبی که در دوران مصدق پدید آمدند چه کردند؟ یعنی اعضای جبهه ملی و سران دیگر احزاب.

خلیل ملکی بعد از جدا شدن از حزب توده، نیروی سوم را بوجود آورد و به همکاری با جبهه ملی و دکتر مصدق پیوست و بارها زمان رضا شاه و پس از کودتای ۲۸ مرداد دستگیر و به زندان افتاد. او بعد از خلاصی جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران را تشکیل داد و همانند سایر رهبران ملی‌گرای ایران با شاه در تماس بود و سرسختانه می‌کوشید گفت‌وگوهایش را با دربار به سرانجامی دلپذیر برساند. شاه، اعلم را در سال ۱۳۳۹ در سه نوبت به دیدار ملکی فرستاد، خلیل ملکی به دربار رفت و گزارش ملاقات‌های خود را با شاه و اعلم شخصاً به مصدق در احمدآباد رساند.

او فاش می‌کند که در یکی از این گفت‌وگوها، شاه پیشنهادی مبنی بر تشکیل حکومت به دست جبهه ملی ارائه داد، خلیل ملکی "سوسیالیست" و رهبر جناح چپ جبهه ملی در نامه‌ای که حدوداً ده سال پس از کودتا در اسفند ۱۳۳۹ برای پدر معنوی خود دکتر مصدق نوشته به این نکته‌ها اشاره می‌کند:

"اینک به بعضی از وقایع سیاسی دوران اخیر اشاره می‌کنم. پس از آن که شاه، انتخابات اولیه را لغو کرد آقای اعلم سه جلسه دو ساعته با من ملاقات کرد و سعی کرد تا مرا متقاعد سازد که با شاه ملاقات به عمل آورم. در آن روزها، رژیم حاکم ضعیف بود و در مقابل اوضاع و احوال بین‌المللی و محلی خود را ضعیف حس می‌کرد و حاضر بود امتیازات زیادی به جبهه ملی بدهد. همین اصرار به این که من به ملاقات شاه بروم از دلایل همین ضعف بود. من به آقای اعلم گفتم چرا من تنهایی به ملاقات شاه بروم؟ آیا بهتر نیست که چند نفر از سران جبهه ملی دعوت شوند و من هم به معیت آن‌ها بروم؟ او گفت: شما بیانیه جامعه‌تان را انتشار دادید و موقعیت خود را نسبت به احترام قانون اساسی معین کرده‌اید و در مورد حزب توده هم همواره وضع شما مشخص بوده است. او می‌گفت: اعلیحضرت میل دارند که سران جبهه ملی نیز مانند شما موقعیت و وضع خود را نسبت به این دو موضوع روشن کنند و آن وقت ملاقات و مذاکره به عمل آید. او می‌گفت: منظور از ملاقات با شخص شما، آماده کردن زمینه برای ملاقات دست جمعی است. سرانجام پس از تصویب هیأت اجرایی سازمان و مشورت مستقیم با آقایان صدیقی و سنجابی به ملاقات رفتیم. این ملاقات در حدود سه ساعت طول کشید و در این ملاقات مانند ملاقات اول با اطلاع و مشورت آن جناب (دکتر مصدق) در گذشته صورت گرفته بود. من با کسب اجازه از لحاظ محتوای بحث به مانند یک انسان با انسان صحبت کردم نه مطابق رسوم درباری، درباره رفتارندوم و دکتر صدیقی و دفاع من از ایشان قریب یک ساعت بحث شد و متقاعد شدند که صلاح شخص ایشان نیز زیاد کردن شکاف ناشی از ۲۸ مرداد نیست بلکه پر کردن آنست، بالاخره ایشان سفارشی به توسط من به سران جبهه ملی

دادند. او می‌گفت: برای من چه فرق می‌کند که عمر باشد یا زید. من هر نوع اختیارات قانونی دارم و حال که مردم صالح‌ها و سنجابی‌ها را می‌خواهند، من حرفی ندارم. اومی گفت: من از آن‌ها دو اطمینان می‌خواهم، اولاً وضع خود را رسماً نسبت به احترام به قانون اساسی (که منظور ایشان احترام به مقام سلطنت بود) اعلام کنند، ثانیاً وضع خود را نسبت به حزب توده مشخص سازند. بعد گفت: مطلب سومی هم هست که اختلافی در آن نخواهد بود و آن رشد اقتصادی است که لازمه استقلال کشور است. او تأکید کرد در صورتی که این دو مطلب روشن شود برای من، صالح‌ها با دیگران فرقی ندارند."

خلیل ملکی به‌خوبی به این امر آگاه بود و برای شرکت در حکومت شاه، بیشترین کوشش خود را به عمل می‌آورد، اما رهبران به قول ملکی "عوام فریب" جبهه ملی، چنین فرصت تاریخی را برای شرکت در حکومت شاه درک نکردند و از دست دادند. او اضافه می‌کند: من این مطلب (پیشنهاد‌های شاه) را به آقایان (سران جبهه ملی) اطلاع دادم ولی در آن روزها بازار منفی بافی مطلق رواج داشت و رهبران نهضت، مانند موارد گذشته حتی عوام فریب هم نبودند بلکه فریفته تمام و کمال عوام بودند. متأسفانه سران جبهه ملی در عمل نشان دادند مردانی نیستند که در جریان‌های سیاسی آگاهانه دخالت کنند و با تدبیر و موقع شناسی از فرصت‌ها استفاده کنند. آنان در سنگر منفی بافی موضع گرفتند و در آن زمان که هیأت حاکمه سخت متزلزل بود و همه گونه امتیاز را به نفع نهضت ملی می‌شد گرفت اعلام کردن دو کلمه درباره قانون اساسی و حزب توده، می‌توانست وضع نهضت را از جنبه داخلی (شاه) و خارجی (امریکا و امپریالیسم) مشخص و روشن سازد، ولی رهبران، این دو موضوع را مسکوت گذاردند تا آن‌که سرانجام خود تبدیل به مدافع

قانون اساسی و سلطنت مشروطه گشتند و به مناسبت تهمت‌هایی که از طرف سازمان امنیت به آنان زده می‌شد، مجبور شدند بارها بر علیه حزب توده و رادیوهای وابسته به شوروی اعلامیه بدهند و به‌هرصورت اگر درست عمل شده بود ممکن بود جبهه ملی به جای دکتر امینی روی کار بیاید ولی چنین نشد و در دوره دکتر امینی نیز فرصت نوع دیگری وجود داشت و میان هیأت حاکمه شکاف افتاده بود و به آسانی می‌شد پس از حکومت امینی، حکومت ملی تشکیل داد اما رهبران جبهه ملی با اشتباه کاری‌های حیرت انگیز این فرصت را از دست دادند. (ص ۳۹۵-۳۹۸ ملی گرایان و افسانه دموکراسی، کارنامه مصدق در پرتو جنبش کارگری و دموکراسی سوسیالیستی. بهزاد کاظمی)

بعد از کودتای ۲۸ مرداد و برکناری مصدق، شاه هنوز درصدد آن بود که از افراد جبهه ملی برای شرکت در امور دولتی استفاده کند، بدین منظور تماس‌هایی بین دربار یا بهتر است بگوییم شاه و جبهه ملی به منظور تبادل نظر انجام می‌گرفت. بعد از روی کار آمدن کندی، امریکا سعی بر آن می‌کرد که روابط شاه و نهضت ملی نزدیکتر شود.

پس از تشکیل جبهه ملی دوم در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۹، جناحی در آن تشکیلات امیدوار بود که فشار امریکایی‌ها، شاه را وادار کند برای تشکیل دولت به رهبران جبهه ملی روی آورد. در روز ۶ شهریور ۱۳۴۰ به پیشنهاد دکتر امینی نخست وزیر مورد تأیید امریکا، نشست با رهبران نهضت ملی از جمله غلامحسین صدیقی، مهدی بازرگان، مهدی آذر، کریم سنجابی و عبدالحسین خلیلی به منظور یافتن راه‌حل اختلاف بین دولت و جبهه ملی برگزار شد اما گفت‌وگوها به جایی نرسید. پس از برکناری امینی، شاه با سران جبهه ملی تماس گرفت و وعده انتخابات آزاد داد و چند پست وزارت به آن‌ها پیشنهاد کرد که

به نتیجه نرسید. شاه، اسداله اعلم نخست وزیر را مأمور کرد با اللهیار صالح دیدار کند. این گفت و گوها با تصویب شورای رهبری جبهه ملی در سه نوبت در منازل اعلم و صالح تحت نام گفت و گوهای آبگوشت ولایتی انجام گرفت. اعلم پیشنهاد شاه را بدین گونه بیان کرد:

"نظر اعلیحضرت این است که چند تن از برگزیدگان جبهه ملی را به مکانهایی از قبیل سناتوری، سفارت، استانداری، غیر از وزارت منصوب کند. انتصاب به وزارت هم هیچ اشکالی ندارد ولی چون مدتی از روی کار آمدن دولت حاضر نگذشته است تغییر و تبدیل اعضای کابینه صلاح نیست. همچنین دولت، انتخابات مجلس شورا و سنا در ایالات تهران، تبریز، اصفهان، مشهد و یزد را در اختیار جبهه ملی میگذارد" و همچنین اعلم این پیشنهاد شاه را نیز به رهبران جبهه ملی اعلام کرد که آنان دو چهره شناخته شده را برای احراز پست نخست وزیری به شاه معرفی کنند تا یکی را برگزیند. آنان ابوالقاسم نجم (نجم الملک) و محمد سروری را معرفی کردند. نجم مورد قبول شاه نبود، بنابراین شاه به سروری پیشنهاد نخست وزیری داد. (سروری در دولت مصدق، رئیس دیوان عالی کشور بود.) اما سروری از قبول پیشنهاد سر باز زد. سران جبهه ملی و اعلم بعد از این مرحله درصدد برپایی یک دولت ائتلافی برآمدند. (ص ۳۹۲-۳۹۳ همان کتاب)

چنین دریافتیم سیاستمداران ما برعکس دیگر سیاستمداران کشورهای دنیا، حاضر نیستند به خاطر وطن، از عقاید و تعصبات شخصی شان دست بکشند و زمانی که وطن به وجودشان احتیاج دارد به قول معروف ناز می کنند.

این ضرب المثل در چنین مواقعی کاربرد دارد:

Do a devil work for greater good

در ادامه چند نمونه از این دست تعصبات را می آورم. آقای اللهیار صالح مردی نیک نام بود، به همین دلیل رضا شاه از او می خواهد سرپرستی ولیعهد را به عهده بگیرد. ایشان چون نظر خوبی به رضا شاه نداشتند از قبول آن خودداری کردند.

پیشرفت یا عقب افتادگی یک ملت، بستگی به افکار و رفتار روشنفکران و سیاستمدارانش دارد. اینجاست که متوجه می شویم سیاستمداران ما، حفظ چهره و نامشان را بر وطن پرستی ترجیح می دهند.

این گفته جان اف. کندی در انتخابات سال ۱۹۶۰ است که می گوید: "از خود نپرسید که وطن برایتان چه کرده؟ از خود بپرسید شما چه برای وطنتان کرده اید؟"

شادروان شاهپور بختیار در یکی از نطق های خود چنین اظهار داشته است که صدای نعلین آخوندها به مراتب وحشتناک تر از صدای چکمه نظامیان است.

در نطق دیگرش اشاره می کند: تنی چند از خلبانان وطن پرست از ایشان اجازه خواستند که هواپیمای حامل خمینی را سرنگون سازند و به تظاهرات خاتمه دهند. ایشان در جواب گفته که می خواهند او را امام حسین و مرا شمر و یا یزید به جامعه معرفی نمایند. چند سالی از انقلاب نگذشته بود که ایادی خونخوار خمینی سر او را در منزلش با کارد آشپزخانه بردند و او را به قتل رساندند و هم او و هم ایران فدا شد.

دکتر صدیقی نخست وزیری را نپذیرفت و علت آن را عدم قبول شاه از مسافرت او به خارج توجیه کرده اند تنها به این دلیل که ممکن بود ارتش از ایشان پشتیبانی نکنند. (آیا یک شخصیت سیاسی گاهی برای

وطن و هموطنانش نباید خطراتی را که در راه ممکن است با آن مواجه شود قبول کند؟) اما زمانی که شاهپور بختیار این مسئولیت خطیر را قبول می‌کند تمام همکاران دوران نهضت ملی شدن نفت همچون آقای سنجابی، فروهر و سایرین به او افترا خیانت و وطن‌فروشی می‌زنند و متأسفانه سران ارتش که بسیاری از آنان از تحصیلات بالایی برخوردار بودند به نظرشان نمی‌رسیده که امریکا برای حفظ منافعش، ژنرال‌هایزر را به ایران روانه کرده است. متأسفانه ملتی قربانی بی‌دانشی خود شده و اسیر چنگال خونخواران دینی گشتند.

روشنفکران بعد از شهریور ۱۳۲۰

حکومت استبدادی رضا شاه، کینه عجیبی میان دو طبقه از اجتماع به وجود آورد. ملایان در گروه اول و روشنفکران و بازماندگان خاندان قاجار در گروه دیگر قرار می‌گرفتند.

ملایان بخاطر از میان رفتن مقام، موقعیت و اهمیت اجتماعی‌شان و همچنین سختگیری‌هایی که در مورد آن‌ها انجام می‌گرفت و روشنفکران از نداشتن آزادی‌هایی که بتوانند هرآنچه که می‌خواهند به نام آزادی بیان، بگویند؛ بازماندگان خاندان قاجار نیز نمی‌توانستند رضا شاه را بخاطر نداشتن هیچ‌گونه اصل و نسب ایلی و یا ثروت اولیه و یا حتی سواد قبول کنند. (هم چون دکتر محمد مصدق)

در ادامه می‌بینیم که نظر خلیل ملکی و بزرگ علوی درباره روشنفکران چه بود.

خلیل ملکی می‌نویسد: اختلاف و دسیسه میان روشنفکران که خود

را مترقی نامیده و ادعای رهبری داشتند پایان نیافته، بلکه تازه اول کار بود. این بیماری خاص روشنفکران بخصوص روشنفکران کشورهای عقب مانده و یا در حال رشد در قرن ما، موجب حوادث سیاسی زیادی گردیده. توده‌های ملل آسیا و آفریقا در نتیجه بیماری روشنفکران، دچار خسران‌های زیادی گردیده‌اند (ص ۲۷۷) خاطرات سیاسی خلیل ملکی) و باز می‌نویسد: اغلب روشنفکران حزبی کشورهای عقب مانده بسیار جاه‌طلب و خودخواه هستند. (ص ۲۸۱. همان)

بزرگ علوی نویسنده شهیر نیز در مورد روشنفکران چنین اظهار می‌دارد: اما ایرانیان، خصلتاً یک‌ه‌تاز و اهل تفرق و نه همکاری هستند. این دو خاصیت جدایی از هم و ناجور بودن با هم این‌ها در خصلت ایرانی در اثر قرن‌ها استبداد عجین شده، این‌ها نتوانستند هرگز با هم، در یک‌جا و در یک محل جمع بشوند و حرف‌هایشان را بزنند و مخالفت را بشنوند و نتیجه بگیرند. مردم ایران و بخصوص روشنفکران ایران از همکاری یا تجمع بیزار هستند. (ص ۲۷۶) خاطرات بزرگ علوی)

چنانچه پیشتر اشاره شد مطبوعات نیز از ابتدای نشر نتوانستند مسئولیتی را که بر عهده گرفته بودند با نیتی پاک جهت آگاه کردن جامعه عقب‌افتاده ایرانی از حقوق حقه خود به کار برند.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، دو گروه به اصطلاح روشنفکر بر افکار نسل جوان اثر گذاردند. گروه‌های مذهبی که در میان آنان می‌توان از جلال آل‌احمد، مهندس مهدی بازرگان، بنی صدر، احسان نراقی، دکتر علی شریعتی، عبدالکریم سروش، اکبر گنجی و مسعود رجوی و گروه‌های دیگر مانند حجتیه و فدائیان اسلام نام برد.

در نامه رشیده اشاره به تأثیر مذهب و خرافاتش را دیدیم. پرفسور

”ابوالمجد حجتی“ در تألیفشان،

یادآور شدند پدرانشان از ملایان بروجرد بوده‌اند. با امر رضا شاه خانه‌نشین می‌شوند و نیز یکی از افراد فامیلشان از ایل بختیاری به دلیلی اعدام می‌شود. دعای مادر ایشان در پایان نماز پنجگانه یومیه، آرزوی مرگ رضا شاه بوده. خود می‌توانید تأثیر آن را بر کودکی ایشان تصور کنید.

دکتر ناصر کاتوزیان نیز در خاطراتشان یادآور می‌شوند در دوران کودکی، مادر بزرگشان داستان عاشورا را همواره برای ایشان تکرار می‌کرده و چنان تأثیری بر ایشان داشته که در اولین فرصت، بر سر مزار امام حسین می‌رود.

به این گفته ”برتراند راسل“ فیلسوف انگلیس بسنده می‌کنم: ”برای انسان بودن، احتیاجی به مذهب نیست، اگر نمی‌توانید درست را از نادرست تشخیص بدهید، کمبود فهم و شعور است.“

گروه دیگر چپی‌های افراطی و توده‌ای‌ها بودند. توده‌ای‌ها سر در آخور کرم‌لین داشتند و تلاش می‌کردند با کمک روسیه کمونیستی به حکومت دست یابند. چپی‌ها کسانی بودند که همواره پیرو آرمان‌های لنین یا مائو و یا معجونی از این دو بودند، درحالی‌که هیچ‌کدام از اعضای این گروه‌ها حتی به‌طور ناشناس در شوروی و یا در چین زندگی نکرده بودند تا متوجه شوند در کشور ایده‌آلشان نیز فقر و گرسنگی و بی‌عدالتی به مانند سایر کشورها وجود دارد؛ با این تفاوت که در این دو کشور، آنان که در صدر دولت بودند از بهترین مزایای زندگی بهرمند گشته و باید با استبداد، مردمانشان را به قبول ایدئولوژی مورد نظرشان وادارند.

با اندکی دقت متوجه می‌شویم بسیاری از روشنفکرانمان که

در انقلاب سال ۵۷ نقش اصلی را داشتند متعلق به خانواده ملایان و یا خانواده‌های متعصب مذهبی (عده‌ای ثروتمند و عده دیگری کم درآمد) بودند که مذهب در رشد افکارشان نقش اصلی را ایفا می‌کرد.

آنان که برای ایران و ایرانی دلسوزی می‌کردند اگر بجای خواندن خط مشی حکومتی لنین، استالین، مائو و فیدل کاسترو، لااقل تاریخ انقلاب مشروطه را به دقت مطالعه کرده بودند، درمی‌یافتند چگونه قدرت انگلیس‌ها در طرفداری از ملایان باعث پیشرفت انقلاب شد؛ انگلیس استعمارگر به مدت دو بیست و اندی سال توانسته بود از روحیات ایرانی که مذهب و خرافات آن در خون و گوشتشان ریشه دوانده بود در سال ۵۷ بیشترین بهره را به دست آورند.

ریشه عداوت روحانیون با رضا شاه و خاندان پهلوی کاملاً بر همه آشکار بود. رضا شاه با در هم شکستن قدرت ملایان، آنان را به حاشیه راند و متأسفانه پسرش، دست آن‌ها را باز گذاشت تا او را سرنگون کنند.

اما نفرت انگلیس و یا نوکر انگلیس بودن را دیگر روشنفکران نیز دنبال کردند.

برای این‌که ریشه این نفرت و انزجار را بدانیم به مقایسه دو مطلب جداگانه که در جلد اول و دوم تاریخ بیست ساله ایران تألیف حسین مکی آورده شده می‌پردازیم. اگر چه مکی سعی کرده وابسته بودن رضا میرپنج را به انگلستان نشان دهد اما از هر دو مطلب ایشان می‌توان به وطن پرستی رضا شاه پی برد.

در صفحه ۱۱۰ از جلد اول چنین می‌نویسد: "نظر به این‌که انگلیس‌ها در اواخر کابینه مشیرالدوله از پرداخت کمک خرج امتناع نمودند و وضع مالی قزاق‌ها خراب و روحیه ایشان نیز در اثر شکست شدیدی

که متحمل شدند ضعیف گردید. نیروی انگلیس به فرماندهی ژنرال آبرونساید از منجیل تا قزوین گسترده شده بود ولی این گسترش نیروی انگلیس نیز نتوانست تأثیر منفی شکست را جبران نماید.

چند روز قبل از این‌که کابینه مشیرالدوله استعفا نماید ژنرال نامبرده ناگهان و بدون سابقه قبلی اطراف قوای قزاق را که در آقا بابا اردو زده بودند محاصره نموده و برای احتیاطات لازمه و پیش‌بینی حوادث سوئی، چند مسلسل اطراف آن‌ها می‌گذارند؛ سپس ژنرال نامبرده به اتفاق کلنل کاظم خان وارد اردوی قزاق شده و افسران ارشد آن‌ها را می‌خواهد که راجع به پاره‌ای از مسائل مهمه با آن‌ها مذاکره کند.

موقعی که افسران ارشد قزاق اطراف ژنرال آبرونساید و کلنل کاظم خان گرد آمده بودند کلنل کاظم خان به عنوان مترجم از زبان آبرونساید شروع به صحبت کرده و به افسران ارشد قزاق ظاهراً پیشنهاد و در حقیقت تکلیف‌هایی می‌نماید منجمله می‌گوید ما می‌خواهیم به شما کمک کرده افسران روسی که در استخدام دولت هستند از خدمت ایران خارج نماییم و به عوض آن افسران انگلیسی که به شما داده می‌شود تشکیلات نظامی مرتبی داده از هر حیث وسایل آسایش و راحتی و نیرومندی شما را فراهم نماییم.

در این هنگام هیچ‌یک از افسران قزاق در پاسخ اظهارت مشارالیه چیزی نمی‌گویند و همه به سکوت برگزار می‌نمایند فقط رضا خان میرپنج سکوت را در هم شکسته و با کمال تهور و درشتی جواب می‌دهد که ما قزاق اعلیحضرت شاهنشاهی هستیم و خدمتگزار دولت ایران و در تمام موارد کاملاً مطیع و فرمانبردار اوامر و دستوراتی می‌باشیم که از مرکز به ما داده می‌شود و در این موردی که پیشنهاد می‌نمایید هیچگونه پاسخ مثبتی نمی‌توانیم اظهار نماییم. اگر شما فرمایشی و یا

پیشنهادی دارید به هیأت دولت برده مطرح نمایید تا اگر مورد تصویب واقع شد دولت به ما دستور خواهد داد. البته در این صورت اجرا خواهیم کرد، ولی فعلاً با این کیفیت نمی‌توانیم کوچک‌ترین دستور شما را به موقع اجرا بگذاریم. در این موقع ژنرال آیرونساید یک مرتبه تغییر قیافه داده درحالی‌که متبسم می‌شود خیلی به‌طور مهربانی و ملایمت به زبان فارسی شروع به تکلم نموده می‌گوید: ببخشید مترجم من نتوانست مقاصد مرا به شما بفهماند زیرا منظور من ابداً چنین نبود که ایشان گفتند، چه اولین مقصودی که می‌خواستم عرض کنم این بود که ما باید با یکدیگر، دست اتحاد داده کشور شما را از پریشانی نجات دهیم. ژنرال نامبرده همین‌که دید از این مجلس و مذاکره نتیجه‌ای گرفته نشد از اردوی قزاق خارج شده و آن‌ها را به حال خود می‌گذارد.

ژنرال آیرونساید متوجه می‌شود که نتیجه‌ای به دست نیاورده از مجلس می‌رود ولی از تهور رضا خان خوشش می‌آید.
در مقدمه جلد دوم در صفحات ۲۳-۲۸ پس از توضیحاتی از قول رادیو لندن، نکاتی را متذکر شده‌اند که من قسمت‌هایی از آن را برایتان می‌آورم.

"اما دوستی دولت انگلستان نسبت به ایران و نسبت به هیچ کشور دیگر، دوستی بی‌غرض نیست و نمی‌تواند باشد. در سیاست بی‌غرض نمی‌توان بود نهایت این‌که غرض ممکن است صالح باشد و ممکن است فاسد باشد.

سیاست دولت انگلیس نسبت به ایران بر غرض صالح است... چرا که ایران نه فقط دروازه هندوستان است بلکه دروازه تمام آسیاست. عدم استقلال و بی‌نظمی و اغتشاش در آنجا برای ما مضر بلکه خطرناک است... این است خلاصه حقیقت سیاست انگلیس در ایران... دولت

انگلیس از این سیاست اصلی منحرف نمی‌شود و در کار ایران مداخله نمی‌کند مگر بنا بر یکی از دو علت:

یکی این‌که مایوس شود از این‌که ایران بر پای خود بماند، دیگر این‌که منافع حیاتی خود را در ایران در محاصره ببیند؛ در آن صورت چاره ندارد از این‌که دست و پای می‌تواند بکند و کسی حق ندارد که بر او ملامت کند مثلاً قراردادی که ما در سال ۱۹۰۷ با دولت تزار روس در سر ایران بستیم و آن را به منطقه‌های نفوذ تقسیم کردیم از این جهت بود که آن زمان پس از چند سال مایوس شده بودیم...

و نیز در ۱۹۱۹ قراردادی با ایران بستیم که شما و بسیاری از مردم گمان بردند که ما می‌خواهیم ایران را تحت حمایت خود درآوریم به سبب آن بود که از مشاهده وقایع چند ساله مایوس شده بودیم که ایرانی‌ها خودشان بتوانند امور خود را اداره کنند. پس از آن‌که دیدیم ملت ایران نسبت به آن قرارداد، بدبین است و آن را مبتنی بر غرض فاسد می‌داند قرارداد را الغا کردیم، در عوض از دولت ایران تقویت و مساعدت کردیم که نظم و امنیت و اقتدار را در کشور خود برقرار نماید. تمام تقویت و مساعدت ما از رضا شاه پهلوی سرش این بود و باید انصاف داد که آن پادشاه در چند سال اول زمامداری خود به اصلاح امور کشور پرداخت و اقداماتی که برای ترقی و پیشرفت میهن لازم بود نمود و ما از این راضی بودیم و گمان می‌کنم ایرانی‌های میهن پرست هم راضی بودند لکن متأسفانه آن پادشاه به مرور زمان هرچه قدرتش بیشتر شد از راه صحیح منحرف شد... ملت ایران ناراضی شد و گمان نکنید ما هم راضی بودیم اما چه می‌توانستیم بکنیم؟ دشمنان ما به شما القائات سوء می‌کردند که رضا شاه را ما اداره می‌کنیم و هرچه می‌کند به دستور ماست ولی چنین نبود."

وزارت خارجه انگلستان صریحاً اقرار می‌کند که ما در امور ایران مداخله می‌کنیم و رضا شاه پهلوی را ما آورده‌ایم.

آنچه مسلم است در این کودتا، وزارت امور خارجه انگلیس هیچ‌گونه نقش مؤثری نداشته، هر چند بی‌تأثیر نبوده است. علت این امر هم اصرار و پافشاری لرد کرزون وزیر خارجه وقت انگلیس در تصویب قرارداد ۱۹۱۹ از طرف ایران بوده. (ص ۴۱۵). چهره‌های منفور ایران)

شاید خود ما ایرانیان به نحوی اجازه دادیم انگلستان در تمام امور داخلی‌مان دخالت کند؛ زمانی که امام جمعه تهران به سفیر انگلیس برای کشتن قائم مقام تبریک می‌گوید باید هم آن‌ها چنین اظهار کنند. انگلیس‌ها بعد از کارهای اولیه درصدد پیدا کردن کسی برمی‌آیند که بتواند فرماندهی قزاق‌ها را بر عهده بگیرد. در ابتدا ماژور فضل‌الله خان موافقت می‌کند و به قزوین می‌رود ولی با مخالفت کلنل کاظم خان به تهران باز می‌گردد؛ سپس به غلامرضا خان میرپنج پیشنهاد فرماندهی می‌کنند، زیر بار نمی‌رود، ولی چون این موضوع را حتمی و قریب‌الوقوع می‌داند رضا خان میرپنج را معرفی می‌کند و می‌گوید او از عهده این کار برمی‌آید و از آنجایی که آبرونساید تهوور رضا خان را دیده بود مورد قبول واقع می‌شود.^۱

۱. نکاتی چند درباره رضا شاه: رضا خان در گفت‌وگویی با وابسته نظامی انگلستان، یک روز پیش از استعفای قوام، جای تردید نمی‌گذارد که دیگر به مرحله‌ای رسیده که می‌تواند با صلابت و اقتدار از آینده کشورش صحبت کند. سردار سپه (رضاخان) از مسافرت شاه که صرفاً برای خوشگذرانی است شدیداً ابراز ناراضی کرده و گفته بود اگر بخاطر سوگند وفاداری‌اش نبود برای ایجاد نوع دیگری از حکومت دست به اقدام می‌زد، به قوام‌السلطنه دشنام داده و گفت کابینه او همه نادرست بودند و فقط برای منافع شخصی خود کار می‌کردند، و این‌که تصمیم دارد دولت (فعلی) را درهم شکند ولی نمی‌تواند آدمی هم درست و هم لایق برای نخست‌وزیری پیدا کند، نمی‌خواهد خودش این مقام را به عهده بگیرد و معتقد است در سمت کنونی‌اش بهتر می‌تواند به کشورش خدمت کند. خط مشی اعلیحضرت (پادشاه انگلستان) را ستوده که جلوی پرداخت وجوه را گرفته، چون به نظر

در دوران انقلاب، کسان دیگری هم بودند که با جمعیت به هیجان آمده که چون سیلی خروشان بدون داشتن مسیری مشخص با شتاب جلو می‌رفت همراه شدند درحالی‌که می‌توانستند این مسیر را در جهت ساختن حکومتی مردمی و قانونمندی تغییر دهند، آن‌ها نه تنها اقدامی نکردند بلکه به آن سیل خانمان برانداز انرژی بیشتری دادند.

دکتر ناصر کاتوزیان در جمع دانشجویان از افلاطون و جمهوری او و فلاسفه رومی که با حکومت نظامی مخالف بودند صحبت به میان می‌آورد اما نمی‌گوید که افلاطون چنین گفته است:

”بله افلاطون در کتاب جمهوری‌اش چنین گفته است که اگر در جامعه‌ها، فیلسوفان زمامدار نشوند، یا زمامداران به راستی دل به

او وقتی ایرانی‌ها بفهمند که با تکدی نمی‌شود پول بدست آورد مجبور می‌شوند کار کنند و خانه خود را سامان بخشند. (ص ۲۶۷ ایران. برآمدن رضا خان)

در سال ۱۳۰۰ ”هرمن نورمن“ سفیر کبیر وقت از ایران رفت و ”سر پرسی لورین“ جانشین او شد. او رضا خان را چنین معرفی می‌کند: سربازی پر عزم و ماجراجو و کم سواد. وقتی لرد کرزون پی به اهمیت رضا خان در صحنه سیاست ایران برد، به لورین دستور داد: اگر فرصتی پیدا شود که بدون کسرشان خود با او تماس بگیرید به نظرم این کار را بکنید. کرزون عدم رعایت تشریفات سیاسی رضا خان را به اصل و نسب پست او نسبت می‌دهد؛ ولی بعداً که یکی دو جلسه او را می‌بیند چنین می‌گوید: با در نظر گرفتن اصل و نسب و پرورش پایین (رضا خان) طبیعی است که مردی تحصیل نکرده و کم‌سواد است، با این‌حال هیچ‌گونه بی‌زاکتی یا خجولی از خود بروز نمی‌دهد، وقار طبیعی فراوان دارد، در طرز بیان و در وجنات او تسلط به نفس دیده می‌شود. بی‌رودربایستی چیزی را که می‌خواهد می‌گوید و با تبادل تعارفات ولی کاملاً بیهوده که سخت به دل ایرانیان می‌نشیند به اتلاف وقت نمی‌پردازد. نیازی نمی‌بینیم که آن‌ها را خلاصه کنم همین قدر کافی است که بگویم از وقتی رسالتی برای خود قائل شده ثابت کرده در کار خود استاد است، اشراف و ثروتمندان به او غبطه می‌خورند. او به راستی خواهان اصلاحات است ولی به مجلس به چشم تحقیر می‌نگرد. او بیش از هر چیز یک میهن پرست است. (ص ۲۷۶ همان کتاب)

در آبان ۱۳۰۷ رضا شاه برای افتتاح راه‌آهن به اهواز رفته بود، شرکت نفت او را برای بازدید تأسیسات نفت دعوت کرد، رضا شاه خود نرفت اما نمایندگان مجلس شورا و مدیران روزنامه‌ها دعوت را پذیرفته و از تأسیسات نفت در آبادان و مسجدسلیمان بازدید کردند و به گرمی پذیرایی شدند. در بازگشت آنان، رضا شاه گفت: من می‌خواستم آقایان ببینند که شرکت نفت چه مؤسسات بزرگی برای استخراج و تصفیه نفت بر پا کرده و چه سود سرشاری می‌برد و در برابر به ما که صاحب این منابع عظیم هستیم پول ناقابل می‌دهد. (ص ۲۰. اشتباه بزرگ ملی کردن نفت)

فلسفه نسپارند و اگر فلسفه و قدرت سیاسی با یکدیگر توأم نشوند... بدبختی جامعه‌ها و به‌طور کلی بدبختی نوع بشر به پایان نخواهد رسید." ژولیس سزار، پمپه، آگوستاس، آگامنون، اسکندر، شاه اسماعیل صفوی، نادرشاه و بسیاری دیگر در تاریخ خودمان از نظامیگری به قدرت دست یافتند و می‌بینیم بیشتر اوقات خود را نیز در جبهه‌های جنگ گذرانند، درحالی‌که حکومت نظامی دوران انقلاب با پیروی از مقررات خاصی مسئولیت برقراری امنیت را بعهده گرفت. آقای کاتوزیان اگر در غرب تحصیل یا زندگی نکرده دلیلی نمی‌شود از آنچه که در غرب و کشورهای دموکراتیک می‌گذشته اطلاعی نداشته باشد.

در تمام تظاهرات به هر عنوانی باشد در این ممالک برای برقراری امنیت و آرامش از نیروی پلیس استفاده می‌شود. چنین گفتاری از ایشان که دکترای حقوق دارند تنها چهره نظامیان را خدشه دار ساخت و احساس تنفر از ارتش را به وجود آورد؛ چه تصور بر این شد که ارتش دست‌نشانده دستگاه استبدادی است که باید سرنگون شود.

استاد دانشگاه عکس خمینی را در ماه رؤیت می‌کند، آقای هادی خرسندی شعر فکاهی در تمسخر شاه می‌سراید، عده‌ای دیگر از میان گفته‌های شیخ نعمت‌الله ولی و نوستر آداموس فرانسوی دنبال مطالبی می‌گردند برای برحق دانستن آخوندی که تنها معلوماتش همان کتب نشر خرافه از بدو قبولانندن آیین شیعه به ضرب شمشیر بوده است.

نمونه دیگری نامه دکتر مصطفی رحیمی است به خمینی در ۲۵ دیماه ۱۳۵۷ در چهار صفحه از روزنامه آیندگان با تیتیر: "چرا من با جمهوری اسلامی مخالفم؟"

نامه ایشان این چنین شروع می‌شود:

"آنچه موجب شد این نامه را به عنوان آن جناب بنویسم احترام شدید من نسبت به شماست. احترامی بی‌شائبه، نه بر مبنای احساسات و قهرمان‌پرستی، بلکه بر مبنای تفکر. شما در وضع و حالی که هیچکس دیگر نمی‌توانست هم سخنگوی ملت زجر کشیده ایران در برابر رژیم سراسر فساد کنونی شدید و هم صدای خود را در برابر دولت‌های بزرگ ستمکار بلند کردید. شما با رهبری خردمندانه خود، پایه‌های رژیم سفاکی را که تمام دولت‌های روی زمین از غرب و شرق به تحکیمش می‌کوشیدند چنان به سرعت و شدت لرزاندید که امروز چون منی‌قادرم این نامه را داخل کشور ایران بنویسم و به دست شما برسانم. در حالی که تا چندی پیش محال بود هیچ کس حتی به بهای جان، حرف خود را بزند، زیرا پیش از آن که حرفش به گوش مخاطب برسد به دست جلادان یا نابود شده بود یا سخنش در میان سلول‌های زندان گم می‌شد. اجازه می‌خواهم پیش از این در این باره چیزی نگویم و ادامه آن را به بعد موکول کنم، زیرا تجزیه و تحلیل همه این عوامل و سخن از شخصیت و تأثیر شما، فرصتی دیگر و بیشتر می‌خواهد."

آنچه در این قسمت بر خواننده اثر می‌گذارد فراتر از بقیه نامه است که بیانگر دلایلی برای به تعویق انداختن رفتارندوم است، غافل از آن که در تمام انقلاب‌ها، اولین حرکت انقلابیون، تأسیس حکومت مطلوبشان است.

آقای کریم سنجابی از رهبران حزب ایران طی سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ رهبری جبهه ملی را به عهده داشت و در آبان ماه ۵۷ که انقلاب ایران در آستانه پیروزی بود به بهانه شرکت در جامعه سوسیالیست‌ها در کانادا و در حقیقت به نیت ملاقات به پاریس رفت

و با آیت الله در نوفل لوشاتو ملاقات و سپس اعلامیه زیر را در پاریس منتشر کرد:

۱- "سلطنت کنونی ایران با نقض مداوم قوانین اساسی و اعمال ظلم و ستم و ترویج فساد و تسلیم در برابر سیاست بیگانه، فاقد پایگاه قانونی و شرعی است.

۲- جنبش ملی اسلامی ایران با وجود بقایای نظام سلطنتی غیرقانونی، با هیچ ترکیب حکومتی موافقت نخواهد کرد.

۳- نظام حکومت ملی ایران باید بر اساس موازین اسلامی و دموکراسی و استقلال به وسیله مراجعه به آرای عمومی تعیین گردد." همچنین سنجایی هنگام ورود خمینی از سوی جبهه ملی بیانیه زیر را در مطبوعات انتشار می دهد:

"خمینی می آید، مردی که ندای مبارک رهایی است، و با یک خوش آهنگ استقلال، مردی که نشانه آزادی انسان با ایمان علیه فساد است." سه شنبه سوم بهمن ۱۳۵۷ جبهه ملی (ص ۹۶) قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران)

من و هزاران چون من با نام هایی چون مصطفی رحیمی، ناصر کاتوزیان، سنجابی و دیگرانی که از همکاران دکتر مصدق بودند آشنایی نداشتیم، اما همین نامه ها و همین گفتارها، ما را به این باور رساند که شاید ما درک چندانی نداشتیم که بدانیم در حکومتی استالینی با سازمان مخوف کی. جی. بی، زندگانی می کنیم و از هرگونه آزادی محروم هستیم و گویا یا آنان و یا ما نمی دانستیم کشورهای دموکراتیک دیگری نیز سازمان های امنیتی چون ام. ای ۵ و ام. ای ۶ و سی. ای. آ و موساد دارند و بی شک بسیاری از مردمان آن کشورها نیز از وجود این گونه سازمانها آگاه هستند.

اگر کسانی که می توانستند حقایق دوران نهضت ملی شدن نفت را - که در بوته ابهام برای نسل های ۱۳۲۰ به بعد بود - روشن سازند، شاید انقلاب راه دیگری برای کسب آزادی سیاسی می پیمود و شعار "ما پیرو راه مصدق هستیم" مصداق خارجی پیدا نمی کرد تا عده ای از آن به نفع خود سوء استفاده نمایند.

آقای حسین مکی در فروردین ۱۳۷۵ در مصاحبه با آقای مرتضی رسولی پور در مرکز مطالعات تاریخ معاصر ایران مطالبی را ذکر کرده اند که دانستن آن خالی از فایده نیست.

به نظر شما اگر قرارداد ۱۹۱۹ اجرا می شد بهتر از کودتای ۱۲۹۹ رضا خان نبود؟

- به هر حال، هر دو شق آن بد بود ولی با اجرای قرارداد ۱۹۱۹، جامعه ما گرفتار یک حکومت دیکتاتوری به آن صورت که پیش آمد نمی شد. هند، مستعمره انگلیس بود ولی هیچگاه دیکتاتوری خشن که رضا شاه اجرا کرد در هند نبود. (ایشان برای آن که رضا شاه را بدنام کند یا عمداً و یا سهواً اشاره ای به کشتار وطن پرستان و آزادیخواهان هندی توسط نیروهای نظامی انگلیسی نکرد. تنها در یک نمونه در محل مقدسی به نام امریتسا در ۱۳ آوریل ۱۹۱۹ بر روی تظاهرات کنندگان آتش گشودند و ۳۷۵ نفر کشته و به همین تعداد زخمی شدند که در میان کشته شدگان، زن و کودک و افراد مسن هم دیده می شد.)

در کتاب "زندگانی احمد شاه" بنده دو سند وجود دارد، یکی نامه ای که نورمن به وزیر خارجه انگلیس نوشته و به نایب السلطنه انگلیس در هند رونوشت آن را داده و یک نامه دیگر که به نایب السلطنه هند نوشته و به لرد کروزون رونوشت داده است. در آنجا گزارش می دهد و می گوید: تاکنون اگر ما نتوانستیم مواد قرارداد ۱۹۱۹ را عملی کنیم

رضاخان همان کارهایی را می‌کند که ما در قرارداد ۱۹۱۹ می‌خواستیم انجام دهیم منتها آن موقع قرار بود با پول ما صورت گیرد و حالا با پول ایران این خواسته تحقق یافته. به نظر شما برخورد دکتر مصدق با شاه چه مقدار اصولی بود و چه مقدار جنبه شخصی داشت؟

- مصدق اوایل در نطق خود در مجلس می‌گفت اگر خار به چشم شاه برود به چشم من رفته. آن روز هم که هشت نفر بودیم (دکتر مصدق، بقایی، مکی، حائری زاده، عبدالقدیر آزاد، دکتر شایگان، نریمان و اللهیار صالح) و رفتیم برای تحصن توی دربار، بنده و حائری زاده معتقد بودیم برویم در مسجد شاه متحصن شویم، مصدق اصرار داشت که باید به دربار برویم. ما هم رفتیم. بنده رئیس انتظامات بودم. در آن زمان روزنامه‌ها نوشتند در دربار از متحصنین پذیرایی شاهانه می‌شود، چون غذاهای آنجا متنوع و آبرومندانه بود. من گفتم از این ساعت اعتصاب غذا می‌کنم. دکتر سنجابی هم گفت اگر مکی اعتصاب کند به شرفم قسم من هم اعتصاب می‌کنم که ارسلان خلعتبری دادش درآمد که این توهین به شاه است اگر غذای او را نخورید. گفتم ما اول می‌خواستیم مسجد شاه برویم. رأی گرفتند و این جور شد. بالاخره اعتصاب غذا کردیم. خانم دکتر مصدق، مقداری بیسکویت برای او فرستاد. مصطفی الموتی، سردبیر داد که قوم و خویش عمیدی بود، یک بسته قرص ویتامین ث به متحصنین داد. بعد هم مصدق اولین بیسکویت را داخل حلق بنده کرد و اعتصاب را شکستیم و بعد از ظهر هم غذا نخورده و از دربار بیرون آمديم. یک روز سپهبد یزدان پناه آمد به منزل ما و یک خرده از اوضاع انتقاد کرد. گفتم چرا این‌ها را به شاه نمی‌گویید؟ یک دفعه متغیر شد، رگ‌های گردنش متورم شد و گفت مگر

می‌شود با شاه از این حرف‌ها زد بس که مادرش به او گفته یک موی پدرت در بدن تو نیست تحمل هیچ حرفی را ندارد. صدرا لاشراف هم رفته به شاه گفته آقا شما چرا مثل پدرتان حکومت نمی‌کنید؟ شاه آن قدر ضعیف بود که وقتی مصدق گفته بود تولیت آستان قدس رضوی را - که طبق وقفنامه تولیت آستان با پادشاه وقت است - باید من انتخاب کنم، شاه جواب داده بود حرفی ندارم. مصدق پنج نفر را معرفی کند تا من یکی از آن‌ها را انتخاب کنم. من به مصدق گفتم چرا شما باید انتخاب کنید؟ گفت برای این که از پول تولیت نباید وارد دربار شود. شاه به قدری از مصدق وحشت داشت که حد نداشت. مصدق گفت خواهر شاه باید از ایران برود، شاه گفت باشد. گفت مادرش هم باید برود، شاه گفت چشم! هرچه می‌گفت شاه قبول می‌کرد.

یک بار شاه مرا به بابل دعوت کرده بود. وقتی رفتم به من گفت آخر مصدق چه کار کرده که مردم این قدر به او توجه دارند؟ گفتم یک مقدارش موروثی است، یک مقدارش هم از روی آزادیخواهی است؛ شما یک دکان بالاتری باز کنید. گفت چه کار کنم؟ گفتم شاگردان اول دانشکده‌ها را به ناهار دعوت کنید بیایند پیش شما؛ به دانشکده‌ها، مدارس، بیمارستان‌ها و شیرخوارگاه‌ها بروید؛ دم از آزادی بزنید؛ هرکس را حکومت نظامی حبس و اذیت می‌کند شما آزاد کنید. همه این‌ها را گفتم. گفت بیا وزیر دربار من شو. هرچه اصرار کرد قبول نکردم.

(اعتقاد بر این است از آنجایی که مکی با نحوه برخورد روزنامه‌نگاران ایرانی آشنایی داشت تجسم تهمت‌ها و افتراهایی که خواهند زد او را از قبول این مسئولیت بازداشت.)
یک بار هم وقتی به دربار رفتم و وارد کاخ اختصاصی شدم مرا به

کتابخانه‌اش برد. در آنجا من فرشی را دیدم. برای این که حرف را از جایی شروع کرده باشم گفتم من لنگه این فرش را در مشهد دیدم ۶۰ هزار تومان از او می‌خریدند که نفروخت. شاه گفت: منزل امیر تیمور کالایی دیده‌ام، من دیروز این فرش را چهل و پنج هزار تومان فروختم؛ بیست هزار تومان آن را دادند، رفته‌اند بقیه را بیاورند که امروز فرش را ببرند. گفتم اعلیحضرت! برای چه می‌خواهید بفروشید؟ دیدم رویش را به سمت دیوار برگرداند و سرش را پایین انداخت. بعد هم برای این که توی چشمش نگاه نکنم چای خود را هم زد و خورد. دست کرد جیبش یک بسته سیگار که عکس شتر روی آن بود برداشت و به من تعارف کرد. در حال روشن کردن سیگار بود که چشمم به چشمش افتاد. با بغضی که داشت یک دفعه ترکید و با حالتی برافروخته گفت از من می‌پرسی چرا می‌خواهم بفروشم؟ این‌ها که پیش شما آمدند (منظورش خدمه دربار بود) حقوق نمی‌خواهند؟ وزیر دربار و رئیس دفتر علیاحضرت ثریا حقوق نمی‌خواهد؟ گفتم چرا. گفت مصدق دو میلیون بودجه دربار مرا زده. من هر سال یک پهلوی عیدی به کارکنان دربار می‌دادم و امسال کادوهایی که برای عروسی به من داده‌اند دارم می‌فروشم که نیم پهلوی بدهم.

وقتی برگشتم نزد مصدق به او گفتم آقای دکتر مصدق! این شخص تا حالا مثل موم در دست شما بوده و هرچه گفتید انجام داده، چرا بودجه دربار او را زدید؟ حتی تأکید کردم که او گریه کرد، کاری نکنید که برود و با خارجی‌ها سازش کند و با یک کودتا، شما را سرنگون کند. گفت آن کسی که بتواند کودتا کند من با لگد او را بیرون می‌کنم. همین مطلب را به دکتر معظمی و همین‌طور به ذکایی، یکی از وکلای دوره چهاردهم و هفدهم هم گفته بود. آن وکیل به مصدق گفته بود:

آقا! احمد شاه پنج رئیس‌الوزرا را عوض کرد؛ وثوق‌الدوله را برداشت و مشیرالدوله را گذاشت، بعد سپهدار را آورد، سپهدار را برداشت و فرمان به سید ضیاء داد، سید ضیاء را عزل کرد و قوام‌السلطنه را که در زندان بود به نخست‌وزیری منصوب کرد؛ این که دیگر از او بدتر نیست. شما اگر مجلس را منحل کنید مسلم بدانید که شما هم به سرنوشت رومانوف‌ها دچار خواهید شد. خلاصه مصدق این قدر مغرور بود. آیا فکر نمی‌کنید دکتر مصدق به دنبال ایجاد یک نظام پارلمانی دموکراتیک بود که در آن شاه، اختیارات محدودی داشته باشد؟

- مصدق به خود من گفت کاشانی و شاه را باید در قلعه‌ای محبوس و حفظشان کرد و هر زمان به وجودشان احتیاج شد مثل پرچم آنان را به میان کشید. منظور مصدق، ایجاد یک حکومت دموکراتیک نبود. اختیاراتی که او گرفته بود چرچیل در دوران جنگ جهانی دوم نداشت. یک شب منزل دکتر بقایی جلسه داشتیم. وکلای جبهه ملی هم آمده بودند. دکتر نصر لایحه تعرفه گمرکی را آورده بود. افراد جبهه ملی به من گفتند چون وکلا از تو می‌ترسند تو باید شدیداً با این لایحه مخالفت کنی. متن نطق را هم تعیین کردند و من رفتم به مجلس. در همین زمان مصدق پیشنهادی داد و ضمن آن گفت به هیچ دولت ملی هم اگر یک چنین اختیاراتی بخواهد نباید بدهند زیرا این بدعتی می‌شود که دولت‌های غیرملی هم آن را بخواهند. من هم شدیداً مخالفت کردم. بعد از من، دکتر شایگان گفت دیکتاتوری یعنی همین. ولی بعداً دکتر شایگان مشاور کسی می‌شود که لایحه اختیارات را درست کرده است. در گزارش هشت نفره هم که امضا شد آمده که مصدق گفته بود شما باید سلطنت کنید و من حکومت. با این همه بیشتر بدبختی‌ها را دکتر شایگان و فاطمی برای مصدق ایجاد کردند. شایگان، در زمانی که در شیراز

محصل بود، مقالاتی برای روزنامه طوفان فرخی یزدی می‌نوشت. با سفارت شوروی هم ارتباط داشت. این مطلب را دکتر انورخامه‌ای در کتاب "از انشعاب تا کودتا" نوشته است. این ارتباط نه به وسیله حزب توده بلکه مستقیماً با سفیر روس بود. به همین دلیل در محاکمه سران حزب توده، وکالت آن‌ها را قبول کرد. مدتی هم معاون دکتر کشاورز وزیر فرهنگ شد.

فاطمی هم شاید مدتی که در اصفهان بود بی‌ارتباط با انگلیسی‌ها نبود ولی از وقتی به جبهه ملی پیوست کاملاً به نفع ملت ایران و ملی شدن صنعت نفت قدم زد. مصدق آن زمانی که نخست‌وزیری را قبول نمی‌کرد همیشه به افراد جبهه ملی می‌گفت قلم فاطمی به اندازه چند سپاه به ما کمک کرده. خوب است بدانید فاطمی را انگلیسی‌ها کشتند. در دوره شانزدهم روزی حسین فرهودی وکیل دزفول پیش من آمد. گفت انگلیسی‌ها خیلی مایلند با شما مذاکره کنند. گفتم من بدون اطلاع جبهه ملی نمی‌توانم، شما بروید با دکتر مصدق صحبت کنید. دکتر مصدق موافقت کرد. بنا شد کمسیون سیاسی جبهه ملی که عبارت بودند از بنده و حائری‌زاده و فاطمی، در منزل فرهودی ملاقات کنیم. حائری‌زاده گفت من عصبانی می‌شوم لذا نیامد. بنابراین فقط من و فاطمی بودیم. این مطلب مربوط به چه زمانی است؟ طرف مذاکره شما چه کسی بود؟

- مربوط به کابینه رزم آراست و طرف مذاکره هم پایمن، آتاشه سیاسی انگلیس بود. او قد بلندی داشت و فارسی را خیلی خوب می‌دانست. پس از مدتی صحبت، فاطمی پرسید شما چرا این قدر از رزم‌آرا حمایت می‌کنید؟ پایمن با لهجه خاص خود گفت ما در امور داخلی ایران مداخله نمی‌کنیم. من و فاطمی قدری به یکدیگر نگاه

کردیم، قرارمان این بود که سکوت کنیم. وقتی از بحث سیاسی خارج شدیم، پایمن از من سؤال کرد شما راجع به نفت می‌خواهید چه کار کنید؟ در آن وقت کمیسیون نفت تشکیل شده بود. تا این سؤال را مطرح کرد فاطمی یک‌دفعه با همان لهجه خاص پایمن گفت: «این مداخله در امور داخلی ماست»، شما چرا مداخله می‌کنید؟! پایمن اوقاتش تلخ شد. پا شد بیرون رفت. بله انگلیسی‌ها فاطمی را کشتند.

بپردازیم به حوادث پس از شهریور ۱۳۲۰. علت اختلاف شما با دکتر مصدق چه بود؟

- شما اگر متن گزارشی را که بنده در مجلس دوره هفدهم ارائه کردم ببینید در آنجا کاملاً تشریح کردم که در قضایای مربوط به وقایع سی تیر، اگر آیت‌الله کاشانی، بنده و بقایای نبودیم مصدق ول کرده بود رفته بود و در خانه‌اش را هم بسته بود و غیرممکن بود قیام سی تیر صورت بگیرد. بعد از وقایع سی تیر، مصدق یکی از منسوبان فرمانفرما را به نام سرلشکر وثوق و به قول خودش پسر وثوق لشکر که پدرش آدم خوبی بود و پیشکار فرمانفرما بود، به معاونت وزارت جنگ منصوب کرد. این شخص در کاروانسرا سنگی مرتکب اعمالی شده بود و اگر محمود جلیلی نماینده یزد در دوره هفدهم و مرحوم عبدالرزاق اسکویی در آنجا نبودند زد و خورد شروع شده بود. یکی هم دکتر اخوی وزیر پیشه و هنر بود که ترک تابعیت کرده بود و در امریکا بود و از شرکای بزرگ شرکت امریکایی وستینگهاوس بود. یکی هم شاپور بختیار معاون وزارت کار بود.

این انتصابات مورد قبول کاشانی واقع نشد و ما هم اعتراض کردیم. مصدق که کابینه‌اش را تشکیل داد جواب خیلی خشنی به کاشانی داد که من عین آن را در کتاب سی تیر چاپ کردم. در قضیه سی تیر

امریکا و انگلیس تقریباً با هم وقایع آمدن قوام السلطنه را فراهم کرده بودند. وقتی در تگزاس بودم از صنایع نفت امریکا بازدید می‌کردم. جزو میسیون بنده آقای اصغر پارسادوست نماینده خوی هم حضور داشت. یک کاپیتان ربر بود که ۲۰ درصد سهام آرامکو را داشت و از دوستان ما بود. این کاپیتان ربر به ایران هم آمده بود و شب میهمان بنده هم شد. او کاملاً به اوضاع نفتی ایران و صنایع نفتی ایران وارد بود و می‌دانست گرفتاری ایران چیست. او گفت روز ۲۵ تیر تلگرافی از وزارت خارجه رسید که فوراً این تعداد نماینده برای راه انداختن پالایشگاه آبادان آماده کنید تا عازم ایران شوند. ولی بعد از ۳۰ تیر تلگراف رسید که آن مسافرت منتفی است. این می‌رساند که امریکا و انگلیس در وقایع سی تیر با همدیگر موازی کار می‌کردند. آن‌ها دیدند که با بودن کاشانی و بقایی و مکی و حائری‌زاده نمی‌توانند مصدق را بردارند. پیش درآمد وقایع ۲۸ مرداد این بود که هندرسون طی ملاقاتی با مصدق به او می‌گوید ما می‌خواهیم همان معامله‌ای را که می‌خواستیم با مکی در آمریکا بکنیم با تو بکنیم. منتهی با من صحبت از ۶۰ میلیون دلار می‌کردند. اینجا هندرسون به مصدق وعده می‌دهد که دولت امریکا حاضر است ۱۰۰ میلیون دلار معامله بکند آن هم به شرطی که تندرورهایی که اطراف مصدق هستند کنار بروند.

اما ببینیم احزاب چه گلی به سر مشروطه زدند. تشکیلاتی که مهندس بازرگان و آیت‌الله طالقانی به نام حزب تشکیل داده بودند اعلام کرد که "ما مسلمانیم زیرا نمی‌خواهیم اصول عقایدمان از سیاست جدا باشد." ایرانی هستیم زیرا به میراث ملی

۱. بنابر اعتقادات آقای بازرگان، با دین اسلام می‌توان عادلانه حکومت کرد. اگر بگفتار شیخ فضل‌الله توجه کرده باشید، او در مقام یک مجتهد عالم به قوانین شرعی معتقد بود که در اسلام مساوات وجود ندارد. شاید در شعارها نه در واقعیت.

خود احترام می‌گذاریم، مشروطه خواه هستیم زیرا آزادی اندیشه و بیان و اجتماعات را خواستاریم. مصدقی هستیم زیرا استقلال ملی می‌خواهیم." (ص ۳۹۴ همان کتاب) گویی در میان ایرانیان، تنها دکتر مصدق آزادی خواه و استقلال طلب بوده است.

اینک چند سطری از کتاب "تاریخ مختصری از احزاب سیاسی ایران" را برای توجیه آنچه در مورد قانون‌مندی و احترام به قانون در شروع مشروطه مد نظر بوده و البته تاکنون به آن دست نیافته‌ایم را به عنوان شاهد می‌آورم.

"کابینه وثوق‌الدوله نیز ساقط شد زیرا مقاوله نامه ۹ ژوئیه را که سپهسالار امضا کرده بود نپذیرفت و دولتین روس و انگلیس از این معنی ناراضی شده بودند و در ظرف یک سال، کابینه علاء‌السلطنه و عین‌الدوله و مستوفی‌الممالک و صمصام‌السلطنه و وثوق‌الدوله از شعبان ۱۳۳۵ تا شوال ۱۳۳۶ تشکیل گردید.

تنها انتخابات تهران در همان اوقات به جریان افتاد و هر دو دسته دموکرات، به شرکت اکثریت بردند و اگر یک دسته می‌بودند و انتخابات را به تعویق نیانداخته بودند، مجلس چهارم در دست این حزب افتاده بود و دولتی که منظور بود به وجود می‌آمد، نظیر دولتی که به دست آتاتورک و بعدها در آلمان به دست نازی‌ها به وجود آمد.

دو دستگی ما را ضعیف کرد، انتخابات بواسطه روی کار آمدن دولت‌هایی که مایل به حکومت اعیانی قدیم بودند و با احزاب شوخی می‌کردند و آن‌ها را فریب می‌دادند، مانند مرحوم مستوفی، علاء‌السلطنه و صمصام‌السلطنه متوقف ماند.

قحطی بر اثر نفله شدن خواروبار در جزر و مد سپاهیان اجانب و

سهل انگاری یکی از وزرای مالی در ایران آغاز گردید.

بدبختی از هر طرف روی آورد، بغداد سقوط کرد، اسپیار "پلیس جنوب" به وجود آمد، خراسان از طرف سپاه انگلیس اشغال گردید، از این سو هم طغیان مرحوم میرزا کوچک خان در گیلان و مرحوم خیابانی در آذربایجان و ماشاالله خان و سایر یاغان در کاشان و اصفهان و عملیات واسموس و دشتستانیان، دولت مرکزی را ضعیف ساخت!

ضد تشکیلی خود به خود از بین رفت، اما دو دستگی زشتی بین حزب دموکرات انداخت که در ایلات و ولایات هم نفوذ کرد و تصمیم عالی که افراد دانشمند حزب دموکرات در سال اول انقلاب روس در جلسه هیجده نفری گرفته بودند باطل شد، هتاک و فحاشی و دشمن کامی جای رفاقت و اتحاد را گرفت و شکی نیست که این عمل یک دسیسه سیاسی بود که نه تنها بعضی اعیان محافظه کار محرک آن بودند، بلکه بیگانگان هم در این کار بی شرکت نبودند، بنای کار هم به هواداری لیدرهایی بود که در سر حد مملکت نشسته یا در اسلامبول و برلن مقیم گشته، میل نداشتند دیگران در مرکز، جای آن‌ها را بگیرند، این شخص پرستی و خودخواهی اساس این اختلاف را فراهم کرد! (ص ۲۸-۲۹)

آری این نطق‌ها، این مبارزات پر طمطراق، این هجوم‌های حاد و پر حرارت هیچ‌کدام تاریخ نبود، حقیقت نداشت. نه تنها با حقیقت آن زمان مطابقت نداشت بلکه با شخص یا اشخاصی که سخن می‌گفتند هم تطبیق نمی‌شد. آن‌ها همه خوب مردمی بودند اما برای شخص خودشان نه برای وطن. (۳۴۰ همان کتاب)

این حقیقتی است که آقای ملک الشعرا بهار نیز اظهار داشته است. آقای محمود تربتی سنجابی در تألیفشان به نام "قربانیان باور و

احزاب سیاسی ایران" چنین آورده است:

"با آغاز مبارزه علیه استبداد و با درخشیدن طلایه مشروطیت، اکثر صاحب‌نظران و جامعه شناسان، چاره نابسامانی‌های جوامعی نظیر ایران را در ایجاد احزاب سیاسی همه گیر تصور می‌کردند تا آنجا که وجود حزب را به صورت آیین آرزوها، امیدهای ملت و کانون عشق به ایران و مرکزی برای ایجاد روحیه میهن پرستی می‌دانستند؛ درحالی که به این نکته توجه نداشتند که تا ملتی رشد سیاسی و تفکر اجتماعی نداشته باشد، تحزب برایش نه تنها مفید فایده نخواهد بود، بلکه حزب سازی و دسته بندی‌های سیاسی که از سوی افرادی ماجراجو پایه ریزی می‌شود کوچک ترین اثری در انجام آن امیدها فراهم نخواهد ساخت."

مهدی ملک زاده در کتاب "تاریخ انقلاب مشروطیت" خبر از تشکیل اولین گروه سیاسی در سال ۱۳۲۲ هجری قمری می‌دهد که جمعی از آزادیخواهان و صاحبان اندیشه، گرد هم جمع می‌شوند و تصمیم به تشکیل انجمن سری مبارزه با استبداد می‌گیرند و هدف آن‌ها، آگاهی دادن و روشن ساختن مردم در جهت فراگیری مبارزه با استبداد حاکم بوده است. از آن تاریخ تا سقوط سلسله پهلوی در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی ده‌ها انجمن و شاید بیش از صدها حزب و جمعیت در صحنه اجتماعی کشور ما به صور گوناگون درخشیدن می‌گیرد، درحالی که اکثر آن‌ها بعد از مدت کوتاهی چون شمع‌های ناپایدار خاموش می‌شوند و امروز تنها در کتاب‌های تاریخی آن هم به ندرت نامی از آن‌ها برده می‌شود. احزابی که بیش از نیمی از جمعیت فعال و مبارز و آزادیخواه و گروه عظیمی از جوانان را در پی سرباهای فریبنده به دنبال خود کشیدند ولی امروز بعد از یک صد و اندی سال نه از تاک نشان مانده و نه از تاکنشان. (اشاره در مقدمه‌ای کوتاه در مورد این اثر)

اینک نمونه‌هایی از گفتار آقایی را می‌آوریم که دم از وطن‌پرستی می‌زدند و نفرت از خاندان پهلوی را شعله‌ورتر می‌کردند.

بابک تختی فرزند تختی قهرمان کشتی ایران گفته: پدرم خودکشی کرد، کشته نشد. دروغ شهیدسازی تختی را جلال آل‌احمد ساخت. او به دروغ گفت تختی را کشته‌اند.

هما ناطق در مقاله‌ای به شدت به انتقاد از خود و به اصطلاح روشنفکران انقلابی در شورش سال ۵۷ می‌پردازد.

عباس میلانی: به دروغ می‌گفتیم که شاه نوکر امریکا است. من با سند در کتابم ثابت کردم که شاه برای منافع ملت ایران عملاً در حال جنگ با دولت امریکا و دولت‌های اروپایی بویژه انگلیس بود. من ثابت کردم که دولت امریکا و انگلیس بارها خواستند شاه را سرنگون یا ترور بکنند ولی موفق نشدند. من با مدرک ثابت کردم که شاه، قدمی جز برای منافع ایران برنداشت و ما انقلابیون، به دروغ به او تهمت نوکری امریکا می‌زدیم.

مهدی هاشمی (از مؤسسان سپاه پاسداران): شمس‌آبادی را کشتیم و انداختیم گردن ساواک و شاه.

اکبر گنجی از نیروهای وفادار به خمینی: ما به دروغ می‌گفتیم شاه ۱۵۰ هزار زندان سیاسی دارد. ما به دروغ گفتیم حکومت شاه، صمد بهرنگی را کشت. ما به دروغ گفتیم حکومت شاه، صادق هدایت را کشت. ما به دروغ گفتیم حکومت شاه، شریعتی را کشت. همه این دروغ‌ها را گفتیم. آگاهانه هم گفتیم.

هاشمی رفسنجانی: در زمان شاه، من با پاسپورت ایرانی در اروپا هر کجا که دلم می‌خواست راحت بدون ویزا سفر می‌کردم و کلی بهم احترام می‌گذاشتند.

حمزه فراهتی (فعال سیاسی و دوست صمیمی صمد بهرنگی): صمد بهرنگی جلوی دیدگانم غرق شد و ما به دروغ گفتیم کار ساواک بود. اسمعیل خوئی (عضو کانون نویسندگان): در پیشگاه ملت بزرگ ایران از بدی‌هایی که در حق خانواده پهلوی کردم صمیمانه عذر می‌خواهم. همچنین از شهبانو فرح و از شاهزاده رضا پهلوی و خانواده پهلوی بارها و بارها معذرت می‌خواهم. لطفاً من را ببخشید و حلالم کنید.

قبل از پایان این قسمت اجازه بدهید چند نمونه از گفتار سران انقلاب را برایتان بیاورم.

جهش‌های نبوغ‌آمیز امام، فراسوی رسالت پیامبران است. آن طوری که در قرآن آمده است و آن‌طور که انبیا مجری آن بوده‌اند (مهندس مهدی بازرگان در کتاب انقلاب در دو حرکت). رهبر ما یک نفر بیشتر نمی‌تواند باشد، قبل از خمینی این رهبر، پیامبر خدا بود و حالا امام خمینی است.

سرو صدایی که در باره گرانی هندوانه به راه افتاده به توطئه ابرقدرت‌ها در خلیج فارس مربوط است. (میرحسین موسوی نخست وزیر در مصاحبه با روزنامه جمهوری اسلامی)

ابرقدرت‌ها می‌دانند که حجاب، اساس حکومت اسلامی است و برای غارت منابع نفتی خلیج فارس نخست باید حجاب را از میان ببرند. (خانم دکتر زهرا رهنورد همسر نخست وزیر و نماینده مجلس با دیدار بانوان کشورهای عرب)

آشنایی با دکتر محمد مصدق

نگاهی کوتاه به شخصیت دکتر محمد مصدق

روانشناسان معتقدند ریشه اغلب خصوصیات اخلاقی و رفتاری و خلق و خوی انسان‌ها را بایستی در محیط خانوادگی و تربیت ایام کودکی و نوجوانی آنان جست‌وجو کرد.

دکتر محمد مصدق در خانواده‌ای اشرافی و وابسته به دربار قاجار در منطقه سنگلج تهران بنا بر روایات مختلف در اردیبهشت ماه سال ۱۲۶۱ متولد شد. پدرش میرزا هدایت‌الله آشتیانی رئیس دفتر ناصرالدین شاه و مادرش نجم السلطنه فرزند عبدالمجید میرزا فرمانفرمایان و نوه عباس میرزا نایب السلطنه و دختر عموی ناصرالدین شاه بود. او در یک خانواده اشرافی و مذهبی پرورش یافت. خواهیم دید مذهب چه نقشی در زندگی ایشان داشت. با اشتغال در دربار مسلماً محیط خشک و استبدادی در ایشان بی‌تأثیر نیز نبود!

در سال ۱۲۷۰ پدرش میرزا هدایت‌الله آشتیانی از شاه درخواست می‌کند که محمد مصدق جزء مستوفیان زیر نظرش قرار بگیرد که موافقت می‌شود (۹ سالگی). در سال ۱۲۷۱ پدرش فوت می‌کند و پسر بزرگش (از همسر دیگر) که در دوران بیماری پدر، امور دفتری را انجام می‌داد رسماً رئیس دفتر می‌شود و میرزا علی (موفق السلطنه) و میرزا محمد (مصدق السلطنه) لقب می‌گیرند. مادرش پس از مدتی با منشی مظفرالدین شاه، میرزا فضل‌الله وکیل الملک ازدواج می‌کند و همراه محمد به تبریز می‌روند.

با قتل ناصرالدین شاه و تاجگذاری مظفرالدین شاه، فضل‌الله وکیل الملک که منشی مخصوص شاه بود اداره استیفای خراسان را برای مصدق از شاه می‌گیرد. مصدق آن زمان ۱۴ ساله بود و اداره استیفای خراسان را که قسمت مهمی از وزارت دارایی محسوب می‌شده را به دست می‌آورد.

تحصیلات دکتر محمد مصدق

مصدق می‌بایست تحصیلات اولیه خود را در همان محیط درباری فرا گرفته باشد چه زمانی که در نه سالگی جزء مستوفیان دربار می‌شود و در ۱۴ سالگی شغلی بدان اهمیت به دست می‌آورد می‌بایست به علوم پایه‌ای آن دوره مسلط باشد. بعد از افتتاح مدارس جدید، مصدق قسمتی از اوقات خود را صرف فرا گرفتن دروس جدید می‌کند، بعداً در سال ۱۹۰۹ برای ادامه تحصیل به پاریس می‌رود و در مدرسه سیاسی پاریس ثبت نام می‌کند و در سال اول، رشته امور مالی را که از آن اطلاعاتی داشته انتخاب می‌کند. در سال دوم فقط چند ماهی به تحصیل ادامه می‌دهد و بعد به علت کسالت، به تهران باز می‌گردد. بعد از بهبودی

همراه خانواده‌اش مجدداً برای ادامه تحصیلات به سوئیس می‌رود که از نظر آب و هوایی آن را بهتر می‌داند. از آنجا که او تصدیق تحصیلات در ایران را نداشت از گواهی تحصیلاتش در پاریس استفاده می‌کند (نتوانستم دلیلی بهتری در ذهنم بیاورم که چگونه ممکن است شخصی بدون داشتن مدرک تحصیلات، ابتدا در فرانسه و سپس در سوئیس به دانشگاه راه یابد! شاید وابسته بودن به خاندان سلطنتی ایران، چنین تسهیلاتی را برای ایشان بوجود آورد!) و در دانشکده حقوق که یک مؤسسه دولتی بوده ثبت نام می‌کند. بعد از دو سال، تز دکترای خود را راجع به وصیت در فقه اسلامی انتخاب می‌کند و به ایران باز می‌گردد. او ابتدا تز خود را به زبان فارسی نوشته (مسلماً) بخاطر دسترسی به کتاب‌های دینی) سپس به سوئیس مراجعت کرده ضمن ترجمه تزش در دفتر وکالتخانه‌ای به نام "ان روله" دوره کارآموزی می‌گذراند و در این حین چند دعوی کوچک را انجام می‌دهد. بعد از ۹ ماه کارآموزی و یکی دو محاکمه موفقیت آمیز، تصدیق وکالت خود را به شرط این‌که تابعیت سوئیس را بپذیرد دریافت می‌دارد.

این سؤال برایم مطرح شد: چرا وصیت در فقه اسلامی؟ آیا ایشان قصد بر آن داشتند قوانینی عادلانه‌تر از قوانین ارتبه در اسلام تدوین کنند؟ یا صرفاً بخاطر تاثیر محیط مذهبی بوده؟

توانایی جسمانی و روحی

دکتر محمد مصدق زمانی که در راه تبعید به بیرجند بود از داروهایی حاوی تریاک به قصد خودکشی خورد، اما بخاطر تکان‌های شدید اتومبیل آنچه را که خورده بود بالا آورد... به همین جهت در زندان داروها و وسایل اصلاح او به منظور جلوگیری از خودکشی از او گرفته

شده بود و با حضور مأموری می‌توانست از داروهای مربوطه و همچنین از وسایل اصلاح استفاده کند.

بنابراین می‌توان گفت نه تنها از نظر روحی بلکه از نظر جسمانی آن‌طور که خود گفته چندان سالم نبوده است. در سال اول تحصیلاتش در پاریس بخاطر زحمت زیاد در درس خواندن ضعیف شده و در سال دوم به علت کسالت و مریضی بیش از ۲ ماه نتوانست به درسش ادامه دهد و برای معالجه به تهران برگشته و خود می‌گوید در دورانی که در اداره تطبیق حوالجات به کار مشغول بوده به علت کار زیاد، ضعف مزاج بر او غلبه می‌کند؛ به دکتر خلیل ثقفی دوست و همسایه‌اش مراجعه می‌کند که دارویی می‌دهد که چندان اثر نمی‌کند و دکتر محمود خان معتمد، بیماری او را آپاندیس تشخیص می‌دهد و چون در آن زمان این عمل در ایران انجام نمی‌گرفته، دکتر کرک امریکایی توصیه‌هایی به او می‌کند تا درد و عوارضش کم شود تا بتواند برای عمل به خارج برود. مصدق در سفر اولی که از اروپا به ایران برمی‌گشته چنان کم حال بوده که برای انتقال از ترن اتریش به ترن روسیه با چرخ بارکشی او را حمل می‌کنند و از بندر پهلوی نیز بر دوش حمالی تا محل کالسکه برده می‌شود. بدین ترتیب باید وقتی به سنین بالاتری رسیده باشد این کسالت‌ها و خستگی‌ها او را ناتوان‌تر کرده باشد زیرا بیشتر اوقات از روی تخت خواب به امور مملکتی رسیدگی می‌کرد و نمایندگان خارجی را نیز با همان ترتیب ملاقات می‌کرد.

اعتقادات مذهبی:

گرچه اعتقادات مذهبی امر خصوصی است اما اگر به عنوان حربه برای متقاعد کردن دیگران به کار گرفته شود می‌توان به آن عنوان عوام

فریبی داد. بارها ایشان به قرآن کوچکی که همواره در جیب داشتند برای صدق گفتارشان قسم می‌خورده که البته این کارشان بارها مورد اعتراض نمایندگان قرار گرفت.

همه می‌دانیم شنیدن قصص مذهبی غمناک در دوران کودکی بسیار تأثیرگذار است. تأثیرش را می‌توان در غش کردن دکتر محمد مصدق در اتاق دیگری در مراسم روضه خوانی که در منزلشان بر پا بود ملاحظه کرد. خانمشان از روضه خوان می‌خواهند تأملی نمایند تا دکتر حالش بجا آید.

تصورم بر این است که مصدق از احساسات رقیقش به عنوان حربه در مواقع لزوم استفاده می‌کرد.

دکتر بقائی در خاطراتش می‌گوید: زمانی که سپهد رزم‌آرا به مجلس آمد برای اعلان برنامه دولتش، ما شروع به هیاهو کردیم، رزم‌آرا گوشش را گرفت، رفت پشت تریبون، مشغول به خواندن برنامه‌اش شد، ما دیدیم داد و فریاد ما به جایی نمی‌رسد پیشنهاد کردم که این تخته جلو را بکوبیم، یک تخته‌ای هست که کار میز را هم می‌کند، بنا کردیم کوبیدن این تخته و باز او هی به خواندن ادامه داد که تمام بشود، اول دفعه‌ای که ما متوجه یک موضوعی شدیم آنجا بود، مکی پهلوی من نشسته بود و آقای دکتر مصدق را در آن ور دیدیم. مکی گفت: آقا غش کنید، دیگر کاری نمی‌شود کرد؛ یک دفعه دکتر مصدق غش کرد.

هریمن نیز تعریف دیگری دارد، می‌گوید: یکی از پزشکائی که نماینده مجلس بوده چنین تعریف می‌کرد: مصدق پس از قتل رزم‌آرا نخست وزیر شد. وی مصرانه با سخنان هیجان انگیزی از مجلس خواستار تصویب لایحه‌ای گردید، من عضو اپوزیسیون مجلس بودم. مصدق که احساساتش به بهانه تصویب نشدن لایحه جریحه‌دار شده بود، ضمن

سر دادن آه و ناله گفت: آماده است جانم را فدای ایران عزیز کند، در همین حال از شدت احساسات، غش کرد و نقش زمین شد. من که سوگند بقراط را اولی‌تر از نقش خود در اپوزیسیون سیاسی می‌دانستم با شتاب از چند ردیف صندلی‌های نمایندگان مجلس گذشتم و خود را به بالین نخست وزیر رساندم، تکه‌های یقه پیرمرد را باز کردم، دستش را بالا بردم گمان کردم غش کرده و نبض نامنظمی دارد، ولی برخلاف انتظار، تندرست و قوی بود و نبض سالمی داشت.

صداقت

اگر صداقت را خصلتی ذاتی بدانیم بنابراین می‌بایست غیر قابل تغییر باشد، اما گویا این خصلت در دکتر مصدق بنا بر موقعیت‌های خاص تغییر می‌کرد.

زمانی که برای عمل جراحی عازم بادکوبه بود دکتر کرک هم عزم سفر داشته. دکتر مصدق برای اطمینان خاطر با دکتر کرک قرار می‌گذارد با او همسفر شود و روزانه صد تومان به ایشان بدهند.

متأسفانه راه یک روزه به علت نبودن اتوموبیل به چهار روز با کالسکه انجام می‌گیرد. (تهران تا بندر پهلوی) مصدق ترتیبی می‌دهد که کالسکه دکتر کرک همواره چند ساعت دیرتر حرکت کند و سعی می‌کند چهارصد تومان را با همان صد تومان تمام کند.

به نظر می‌رسد دکتر محمد مصدق، علل عقب ماندگی و فجایی که در دوران معاصر بر ملت و کشورمان گذشته را تنها به گردن انگلستان انداخته و حتی یک بار هم به ایل و تبار خاندان قاجار که خود عضوی از آن بوده اشاره‌ای نکرده، بلکه حتی به فجایی که روس‌ها چه در زمان انقلاب مشروطه و چه در زمان اشغال آذربایجان انجام دادند

سخنی به میان نیاورده است.

"با اشغال ایران توسط متفقین، انگلستان و بویژه شوروی با جلوگیری از حمل غله، دام و خواروبار به پایتخت و سایر نقاط کشور، بر دشواری‌های جاری می‌افزود. در اسناد وزارت خارجه ایران به موارد بیشماری در این زمینه برمی‌خوریم. موارد دیگر حاکی از آن است که شوروی، مقادیر معتناهی غله خواروبار و نیز چند هزار رأس دام را بدون انجام تشریفات گمرکی از مرز خارج کرده بود. در همین اسناد، سیاهه‌ای از شکایات پیرامون ضبط خودروهای شخصی و دولتی و مصادره موجودی انبارهای شرکت‌های خصوصی و دولتی از سوی ارتش سرخ وجود دارد، نارضایتی و کمبود غله ۲۰۰ هزار نفر از اهالی آذربایجان را روانه تهران ساخت. (ص ۱۸۷ در تیررس حوادث)"

ایشان بارها چه در مجلس و چه در محافل دیگر امضاء کننده قرارداد ۱۹۳۳ (رضاشاه) را لعن کرده است بی‌آن‌که به سخنان تقی‌زاده (وزیر دارایی وقت) که در جلسه حضور داشته رجوع کند. تقی‌زاده اظهار داشت: "رضا شاه) راضی به تمدید نبود و در بدو امر مطلب، از طرف حضرات روبه‌روی آن‌ها به تحاشی و وحشت گفت: عجب این کار که به هیچ‌وجه، شدنی نیست. می‌خواهید ما که ۳۰ سال بر گذشتگان برای این کار لعنت کرده‌ایم ۵۰ سال دیگر مورد لعن بشویم." (ص ۱۶۸ کتاب سیاه مکی)

حتی نمایندگان جبهه ملی قرارداد ۱۹۳۳ برخلاف بعضی از شایعات آن زمان که آن را ناشی از تبانی رضا شاه با مقامات انگلیسی و یک عمل مخالف میهن‌پرستانه می‌دانستند، عقیده داشتند که رضا شاه به حکم اجبار به امضای قرارداد تن در داد و در این زمینه آقای

حائری‌زاده در جلسه چهاردهم کمیسیون چنین گفت: شاه سابق رفت قرارداد داری را لغو کرد، شاه سابق احساسات وطن‌پرستی هم داشت در آن موقع انگلستان فرمانفرمای جهان بود و روی اجبار این کار را کرد. (ص ۱۳۷ زندگی سیاسی مصدق. فؤاد روحانی)

احتشام السلطنه در خاطراتش از احمد شاه چنین می‌نویسد: یکی از اشتباهاتی که از روی غرض و برای تحبيب احمد شاه قاجار (پادشاه مخلوع) در جرايد و صفحات تاريخ ايران گنجانده شده (حسين مكي در كتاب خود و دكتور محمد مصدق در تآلماتش) احمد شاه را به خواننده، پادشاهی تابع قانون اساسی معرفی کرده‌اند این ست که احمد شاه را مخالف با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹-م معرفی کرده‌اند و به عنوان شاخ و برگ بر این افسانه، صحنه‌هایی پرداخته‌اند.

درحالی‌که نقش و سهم احمد شاه در انعقاد این قرارداد نگین، نه تنها کمتر از عاقدین معروف آن نیست، بلکه بیشتر است؛ او در سال ۱۳۲۶ قمری صمصام‌السلطنه بختیاری را با صدور فرمان از ریاست دولت معزول و وثوق‌الدوله را مأمور تشکیل کابینه کرد تا راه عقد قرارداد را هموار کند، او نیز در هنگام امضاء قرارداد مانند وثوق‌الدوله و وزراء خارجه و مالیه وی ۲۰۰ هزار لیره از وزیر مختار انگلیس دریافت نمود، بعلاوه از دولت انگلیس امان نامه‌ای تحصیل نمود و همچنین مقرر شد که شاه و همراهانش مدت ۶ ماه به خرج دولت انگلیس در ممالک مختلف اروپا پذیرایی شوند که روز بعد از انتشار قرارداد، این مسافرت آغاز گردید، و نیز انگلیس‌ها تعهد کردند مادام که این قرارداد به قوت خود باقی باشد ماهیانه‌ای به وی پرداخت گردد، که این مواجب را هم به طرزی رسوا قریب دو سال وصول نمود و از این‌ها گذشته در لندن یک قسط (۱۵۰ هزار لیره) که طبق قرارداد باید

هر ماه دولت انگلیس برای کمک هزینه‌های مملکت می‌پرداخت توسط نصرت‌الدوله وزیر خارجه ایران از لرد کروزون وزیر خارجه انگلیس وصول کرد. (ص ۶ و ۷ توضیحات)^۱

مصدق بارها قسم یاد کرده بود که به سلطنت محمدرضا شاه وفادار است درحالی‌که در چند مورد نشان می‌دهد به این قسم هم وفادار نبوده است. باید یادآور شد زمانی که مصدق در بیرجند در تبعید بود محمدرضا ولیعهد بوسیله دکتر پدرش، آزادی او را درخواست می‌کند. حتی محمدرضا شاه برای ایشان چنان احترامی قائل بودند که بعد از پیروزی کودتا، مسببین کودتا از شاه سؤال می‌کنند چه بر سر دکتر محمد مصدق خواهد آمد؟ شاه گفت: سه سال زندان.

متأسفانه در زمان حال در شبکه‌های مجازی، گاهی دوستاناران دکتر محمد مصدق تنها با اشاره به بعضی از نکاتی که در مورد ایشان در جایی خوانده‌اند آن را سندی از بزرگمنشی دانسته و ایشان را تمجید می‌کنند.

بسیاری مصدق را بخاطر نگرفتن حقوق فرمانداری استان فارس و نخست‌وزیری و استفاده نکردن از اتومبیل نخست‌وزیری ستوده‌اند. اما باید بدانند ایشان به پشتوانه ثروتی که به ارث و یا به عنوان هدیه به خاندانش رسیده بود احتیاجی به این حقوق نداشتند. البته باید اضافه کنم در میان خاندان قاجار، افراد وطن‌پرست و درست‌کرداری که ایران را ملک پدرشان تلقی نمی‌کردند نیز وجود داشت و دکتر مصدق یکی از آن‌ها بود.

۱. در قحطی سال ۱۲۹۷ که بسیاری از ایرانیان از گرسنگی تلف می‌شدند ارباب کیخسرو که مسئول خواروبار بود از احمد شاه می‌خواهد گندم‌های موجود در انبارش را به قیمت ارزان‌تر بفروشد اما او حاضر نشد خرواری کمتر از ده تومان بفروشد.

عمل ایشان در دادگاه لاهه قابل ستایش است. مصدق روی صندلی نماینده انگلیس نشست و در پاسخ به این پرسش که چرا ایشان در جایگاه نمایندگان انگلیسی نشسته‌اند؟ می‌گوید: شما سال‌ها در منزل ما بدون اجازه نشسته‌اید.

می‌توان با قاطعیت گفت ایشان با تلاشی بی‌وقفه، لایحه ملی شدن صنعت نفت را به تصویب رساند و انگلیس‌ها را بیرون کرد، اما با کودتا تنها نام ملی شدن نفت باقی ماند و دکتر به تبعید رفت و نفت کشورمان میان چهار لاشخور استعمارگر تقسیم شد آن‌گونه که ما حتی اجازه نداشتیم در میزان فروش آن نظری بدهیم.

نقدی به سخنان دکتر محمد مصدق

از آنچه که مصدق در کتاب "خاطرات و تألمات" بیان کرده احساس تنفر از رضا شاه قابل لمس است. (بنابراین اگر دوستدارانش او را فریفته عوام بخوانند ولی وثوق‌الدوله او را عوام فریب خوانده شاید حقیقتی در آن نهفته باشد).

ابتدا گفته‌هایی از ایشان را می‌آورم و سپس در مورد هر یک نظر شخصی خود را ابراز می‌کنم.

۱- در مورد حجاب زنان: "اگر به تدریج که دختران از مدارس خارج می‌شدند حجاب رفع می‌شد چه می‌شد؟ رفع حجاب از زنان پیر و بی‌تدبیر چه نفعی برای ما داشت؟"

۲- در مورد عمران و آبادانی چنین اظهار نظر کرده: "خیابان‌ها آسفالت نمی‌شد چه می‌شد؟ و اگر عمارت و مهمانخانه‌ها ساخته نشده بود به کجا ضرر می‌رسید؟ من می‌خواستم روی خاک راه بروم و وطن

مشاغل دکتر محمد مصدق قبل از احراز پست نخست وزیری:

مصدق از ۹ سالگی به عنوان مستوفی در دربار شروع به کار کرد و تا رسیدن به نخست‌وزیری، مشاغلی همچون استیفای خراسان، وزارت مالیه، وزرات خارجه، وزارت دارایی، فرمانفرمایی استان فارس و فرمانفرمایی استان آذربایجان را عهده‌دار بود. بنابراین، ایشان در سیاست داخلی با رعایت حال هموطنانش، همواره نمونه‌ای از انسانیت و صداقت بوده و دوستداران بسیاری پیدا کردند.

را در تصرف دیگران نبینم."

۳- در مورد تحصیلات اجباری و فرستادن افراد برای تحصیل به خارج چنین گفته: "چون به کمیت اهمیت می‌داد (رضا شاه) بر عده مدارس افزود، اما چون به کیفیت عقیده نداشت سطح معلومات تنزل کرد. کاروان معرفت به اروپا فرستاد اما سنجیه آن‌ها را ناتوان و معدوم کرد."

۴- در مورد املاک مالکان چنین می‌گوید: "املاک مردم را به زور می‌گیرند."

۵- در مورد راه‌آهن می‌گوید: "دیکتاتور با پول ما و به ضرر ما راه‌آهن کشید و بیست سال بعد برای متفقین امروز ما تدارک مهمات دید."

۶- می‌گوید: "اگر بگویم که دیکتاتور به مملکت خدمت کرد ولی در مقابل آزادی را سلب نمود چه برای ما کرد؟ دیکتاتور شبیه پدری است که اولاد خود را از محیط عمل و کار دور کند و پس از مرگ خود، اولادی بی تجربه و بی عمل بگذارد."

اینک به نقد سخنان ایشان می‌پردازم. در ابتدا درباره نظر ایشان به حجاب می‌توان گفت: اگر حجاب را نشانه‌ای از پاکدامنی و عفت

۱. خواننده خود می‌بایست بعد از مطالعه تمامی کتاب دریابد دکتر محمد مصدق شخصیتی نیست که چنین ایرادی بر رضا شاه وارد آورد، چه او خود به مراتب مستبدتر از او بوده است؛ منتهای امر دمکرات بودن مصدق به او نسبت داده شده است. در مورد حجاب اضافه شود: اگر آنچه را که از بدو تاسیس جمهوری اسلامی بر سر زنان و دختران ایرانی در آمده چند صد برابر کنیم می‌توانید تصور کنید چه تعداد از دختران بدست پدران و برادران متعصب مذهبی که رفع حجاب را دلیل بی‌عفتی می‌دانستند بقتل می‌رسیدند. گفته ایشان چه می‌شد اگر دختران بعد از تحصیل حجاب برمی‌داشتند تنها می‌تواند جنبه عوام‌فریبی باشد و روحانیون خواسته‌اند من کاباره‌ها و عرق‌فروشی‌ها را ببندم و حجاب را اجباری کنم.

بدانیم باید دید منظور ایشان از چنین سخنی چه بوده؟ با توجه به این که ایشان گفته‌اند زمانی که در خارج بوده‌اند خود شاپو بر سر می‌گذاشتند و خانمشان بدون چادر ایشان را همراهی می‌کردند. آیا ایشان تصور نمی‌کردند که زنان ایرانی نیز باید از چنان آزادی برخوردار باشند؟ مگر آن‌که ایشان بر مبنای خرافات مذهبی که سراسر وجود ایرانیان را دربر گرفته بود بی‌چادری را دلیلی بر بی‌عفتی می‌دانستند. به نظر می‌بایست چنین باشد، وگرنه ایشان می‌بایست به طرفداری از قانون رفع حجاب، پیامی برای مردان ایرانی می‌فرستاد. چادر بر سر داشتن دلیل عفت و پاکدامنی نیست، چرا که این دو خصلت پسندیده کم‌وبیش به نوع تعلیم و تربیت خانوادگی بستگی دارد. آیا در فرمان رضا شاه جایی گفته شده باید با زور و فحاشی، چادر از سر زنان برداشته شود؟ با توجه به این که در نیروهای اجرایی هر کشوری همواره کسانی وجود دارند که در اجرای فرمان صادر شده اشد زور و قدرت خود را به کار می‌برند، بهلول نامی به تحریک عده‌ای آخوند در مسجد گوهرشاد مشهد به اعتراض نشسته و با سخنانی چون: بیضه اسلام در خطر است توانست مردم را به غلیان و قیام علیه حکومت وادارد و سرکرده ارتش بدون توجه، اجازه تیراندازی بر روی جمعیت خشمگین را صادر کرد و خون‌ها بر زمین ریخته شد و موجب شد این واقعه پیراهن عثمانی بشود که مخالفین رفع حجاب آن را برای مخالفت با رضا شاه در هر دوره و زمانه‌ای به اهتزاز درآوردند.

در صفحه ۱۶۰ کتاب تاریخ بیداری ایرانیان چنین آمده: "اگر صلاح بدانید مدرسه‌ای برای دخترها و دوشیزگان مفتوح نمایم و در تربیت بنات دوشیزگان وطن بکوشیم و به آن‌ها لباس علم و هنر ببوشیم. تا دخترها عالم نشوند پسرها به خوبی تربیت نخواهند شد." بعد در مورد

مشکلات سخن گفته می‌شود و سپس چنین ادامه می‌یابد: "دیگر آن‌که معلم مردانه که نمی‌توان برای دخترها آورد پس باید در فکر معلمه زنانه باشیم تا در وقت و موقع آن‌ها را به کار واداریم، چه حجاب و مستور بودن زنان، کار و تکلیف آنان را مشکل و سخت نموده است."

سپهید امیراحمدی زمانی که برای تشکیل لشکر غرب به کرمانشاه رفت می‌گوید: "چون مردم کرمانشاه از قبل مرا می‌شناختند به استقبال آمدند و بعد از انجام کارهای اولیه و به هنگام بازرسی سربازخانه، سیدی با عمامه و ریش بلند آمد و گفت من پسر اشرف‌الواعظین هستم، آقا سلام رساندند و گفتند در کرمانشاه مدرسه دخترانه باز کرده‌اند به نام "ناموس" که در حقیقت ناموس مسلمانان را در آنجا به باد می‌دهند. آقا گفتند ما می‌خواستیم در آنجا بریزیم و مدرسه را آتش بزنیم تا متصدیان مرکز بدانند ما کرمانشاهیان غیرتمند و مسلمان می‌باشیم. در این هنگام آخوندی آمد و گفت: من پسر محمدمهدی مجتهد هستم. آقا سلام رساندند و گفتند امروز کاغذی نوشتم و رئیس عدلیه گفت باید تمبر داشته باشد. مهر مرا کمتر از تمبر دانسته، مردم برای اهانتی که به من شده خواستند پستخانه را آتش بزنند. (ص ۱۹۱)

این سؤال مطرح می‌شود: آیا سیاستمداران و روشنفکران کشورمان از چنین قضایایی بی‌خبر بودند؟ که البته نمی‌توان چنین چیزی را باور داشت. به نظر می‌رسد از ترس افترا و تهمت ملایان، ترجیح می‌دادند سکوت اختیار کنند. اگر وطن و هموطنانشان برایشان ارزشی داشتند حتی اگر از رفتار رضا شاه ناراضی بودند می‌توانستند از قدرتی که او دارد و ملایان را به حاشیه رانده استفاده کرده و با پیوستن به او، دین را از سیاست برای همیشه جدا سازند و به آرزوی مشروطه خواهان جامعه عمل بپوشانند؛ همان‌گونه که در ترکیه عمل کردند. آتاتورک و دولتش

برای جداسازی دین از سیاست چنین کردند.

در تاریخ ۴ نوامبر ۱۹۲۶ (آذر ۱۳۱۵) قانون مدنی جدید ترکیه که عیناً از قانون مدنی و تعهدات سوئیس ترجمه شده بود با تصویب قوه مقننه به اجرا گذاشته شد. نتیجه آن‌که نظام حقوقی ۱۴۰۰ ساله اسلامی که تا آن زمان بر مردم مسلمان ترکیه حکومت می‌کرد جای خود را به جدیدترین نظام حقوقی یک کشور مسیحی غربی داد. "محمود اسد بوزکورت" وزیر دادگستری آتاتورک در مقدمه پیشنهاد لایحه قانون مدنی جدید که به مجلس کبیر ترکیه ارائه داد، علت ترجمه قانون سوئیس را به تفصیل توضیح داد. قسمتی از مقدمه مذکور به نقل از روزنامه کیهان ۳۱ فروردین ۱۳۷۷ چنین آمده است:

"دولت‌هایی که قوانین خود را بر اساس اصول اسلامی آماده می‌کنند پس از مدتی کوتاه از رفع نیاز کشور و احتیاجات ملت، عاجز می‌مانند زیرا ادیان، اصول ثابت و لایتنیری دارند. در صورتی که می‌دانیم زندگی ادامه دارد و ضرورت‌ها نیز همواره در حال تغییر هستند. قوانین دینی هرچه باشند نمی‌تواند در مقابل حیاتی که ادامه دارد مفهوم و ارزشی بیش از شکل و واژه‌های مرده خود به دست بیاورند. قوانینی که بر دین متکی باشند جوامع تحت نفوذ خود را با ادوار دور ابتدایی مرتبط می‌سازند و جلوی پیشرفت را می‌گیرند.

یکی از مهم‌ترین عواملی که سبب شده است ملت ترک حتی در شرایط فعلی به نظام و اصول قرون وسطایی وابسته بماند تأثیرپذیری آن از اصول و قواعد لایتنیر دینی و ارتباط پیوسته با قوانین الهی.... سرنوشت ملت نه بر پایه یک عدالت معین و جا افتاده که بر تضادفات و طالع و اصول متناقض فوق قرون وسطایی وابسته مانده است. اگر جامعه ترک در مواردی نمی‌تواند با تمدن معاصر هماهنگ شود

علت را باید در وجود گروه‌های قرون وسطایی نهادهای حقوق دینی جست‌وجو کرد که اطراف ما ملت ترک را بدون جهت احاطه کرده‌اند. اصل اساسی، جداسازی دین و دولت از یکدیگر است. نخستین ویژگی اساسی دولت‌های وابسته به تمدن معاصر این است که دین و دنیا را جدا از یکدیگر می‌بینند.

مصدق در جایی دیگر چنین گفته: "من به عنوان نخست وزیر ایران به همه اعلام می‌کنم که وظیفه حکومت یک کشور به بهشت بردن مردم نیست. وظیفه حکومت استفاده صحیح از منابع کشور جهت ایجاد بهترین رفاهیات برای شهروندان است؛ در واقع دولت، کارگر و ملت، کارفرماست. ما وظیفه نداریم به اجبار به مردم امور سیاسی و مذهبی را تحمیل کنیم، ما فقط آنجایی که نظم و قانون رعایت نشود حق مداخله داریم. برخی از روحانیون از من می‌خواهند حجاب اجباری برقرار کنم و کاباره‌ها را ببندم، من هرگز چنین کاری نخواهم کرد. انسان آزاد است و حق انتخاب دارد و هرکس نزد خدا، خودش پاسخگوی اعمالش خواهد بود و معتقدم انجام چنین اموری، عواقب بدتری خواهد داشت."

به نظرم می‌رسد ایشان با این سخنان؛ تنفر خود را از رضا شاه آگاه می‌سازد و با چنین سخنی برای خود محبوبیت می‌خرد.

دولت، کارگر و ملت، کارفرماست به نظر می‌رسد چندان دور از حقیقت نباشد. اصولاً کشوری که دارای مجلس قانون‌گذار است می‌داند وظیفه دولت چیست.

یکی از سودمندی‌های حکومت پارلمانی آن است که نمایندگان انتخابی مردم با مشاورت یکدیگر برای پیشرفت در تمام شئون همکاری کرده و قوانین تصویب شده را برای اجرا به دولت ابلاغ می‌کنند.

۳- ایشان می‌بایست به‌خوبی فرق میان آبادانی و استعمار را بدانند. آبادانی، از وطن‌پرستی افراد و استعمار، از وطن‌فروشی افراد یک ملت سرچشمه می‌گیرد. در خاطرات روزانه فروغی عقیده اردشیر جی (جاسوس سرویس اطلاعات مخفی بریتانیا در ایران) در مورد ایران آمده است: "عصر اردشیر جی آمد مدرسه تحقیقات می‌کرد، اردشیر جی خیلی کثیرالکلام است اما تحقیقات او همه خوب و دقیق است، می‌گوید من مأیوس شده‌ام از این‌که ایرانی‌ها خودشان کارشان را اصلاح کنند. واقعاً صحبت‌های او شخص را افسرده می‌کند. از ژاپنی‌ها خیلی تعریف می‌کرد، می‌گفت یک کروور ژاپنی داوطلب شده‌اند بی‌مواجب، سربازی کنند." (ص ۳۰۷)

در قسمتی از تاریخ اسپانیا چنین آمده است: "در سال ۱۷۶۴ با اجازه پادشاه عده‌ای از اشراف زادگان باسک (ایالتی در شمال اسپانیا) جمعیتی را به نام دوستداران ملت تشکیل دادند که هدفشان آن بود که آنانی را که در بخش‌های کشاورزی، تجارت، صنایع و علوم مشغول هستند تشویق کنند تا راه‌های بهتر و جدیدی را برای پیشرفت، تجربه کنند و در سال‌های بعدی بیش از ۵۰ اجتماع اکونومی مشابه آن در اسپانیا بوجود آمد.

این اقدام همزمان با توسعه و پیشرفت سریع صنعت در کشورهای رقیب چون فرانسه و انگلستان انجام گرفت اما عواملی چند از جمله فقر جاده‌ها و وسایل ارتباطات و حمل و نقل باعث شد که نه تنها نقاط مرکزی از یکدیگر بلکه از نقاط ساحلی که پیشرفت در آن‌ها رو به ازدیاد بود دور افتادند و در نتیجه انتظاری را که آن جمعیت‌ها داشتند به وقوع نپیوست. (ص ۱۷۱ تاریخ اسپانیا)

یکی از مهم‌ترین وظایف وزارت مالیه، خدمات ارزاق بود. به علت

مشکلات حمل و نقل امکان داشت محصول گندم یک منطقه از ایران در مزرعه باقی بماند، درحالی که شصت مایل آن طرف تر مردم از قحطی نان در عذاب باشند. (ص ۸۱ دکتر میلیسپو)

نتوانستم درک کنم منظور ایشان از این گفته چه بوده؟ آیا از تعدد مدارس شکوه کرده اند و یا از روش آموزشی و کتاب های درسی؟ اگر از تعدد مدارس گله کرده چرا نگفته است چند مدرسه برای هر شهری و یا تعداد جمعیتی کافی بوده؟ اگر از روش و کتاب های درسی گله کرده اند... چرا گناه آن را به گردن رضا شاه می گذارد نه متخصصین آموزش و پرورش که کتاب های درسی و نحوه آموزشی را تنظیم می کنند.

حال ببینیم دولت های روسیه و ژاپن که کارشناسان و صنعتگران و معلمین خارجی را به کشورشان آوردند و یا فرزندان شان را برای تحصیل علم و صنعت به اروپا و امریکا اعزام داشتند آیا مملکتشان را به دست استعمارگران سپردند و یا آن که سیاستمداران شان را مورد استهزا قرار دادند؟

پطر کبیر زمانی که به سلطنت رسید سن کمی داشت. حال ببینیم چگونه او روسیه وحشی و بی تمدن را به یکی از بزرگ ترین قدرت های زمان خودش مبدل ساخت.

پطر کبیر در سال ۱۶۸۲ متولد شد. چهار ساله بود که پدرش فوت کرد. او بعد از برادرش در سن ده سالگی بر تخت نشست. پطر اگرچه کم سن و سال بود اما ذاتاً میل به لشکرکشی و جنگ داشت. او سپاهی تشکیل می دهد و اگرچه جنگی در پیش نبود معذالک هر روز تعلیمات جنگی را تمرین می کرد. او چون خردسال بود به عنوان طبال در سپاه مشغول می شود. در همین اوقات، در یکی از بنادر روسیه، یک کشتی

جنگی هلندی می بیند و به ساختن کشتی جنگی تمایل نشان می دهد، به همین جهت جمعی را از هلند به مسکو دعوت می کند تا چند کشتی کوچک بسازند. بعد خودش به مدت دو سال در کشتی های جنگی هلندی و انگلیسی می رفت تا کار آن ها را ملاحظه کند و بتواند کشتی جنگی بسازد. ولی واقعه ای سبب ترقی روسیه می شود و چنانچه این واقعه صورت نمی گرفت شاید دولت روسیه تاکنون پیشرفتی نکرده بود. در سال ۱۶۹۵ نماینده ای از سوئیس به مسکو می رود. مرد جوانی به نام لیفور، نماینده را همراهی می کرد. او مردی عاقل بود و زبان های زیادی از جمله روسی را می دانست، چندین دفعه با پطر ملاقات می کند؛ پطر از او خوشش می آید و سؤالات بسیاری از لیفور می کند. او علت عقب ماندگی روسیه را در نداشتن آداب و رسوم اروپایی می داند. یک بار لیفور به پطر می گوید: چیزی خواهم گفت ناراحت نشوید، نه دولت شما را می توان دولت نامید و نه ولایت شما را ولایت، بلکه در نظر من مردم روسیه بالفعل همچون حیواناتند. پطر از این حرف دلتنگ نمی شود، بلکه تصمیم می گیرد کشور و مردمش را به سوی ترقی و پیشرفت هدایت کند.

او کسی را جانشین خود تعیین می کند، سفیری انتخاب کرده و خود به عنوان یکی از همراهان سفیر در سال ۱۶۹۸ عازم اروپا می شود. در آمستردام با شغل نجاری در کشتی سازی شروع به کار می کند و نام خود را "میکل هاف" می گذارد. او بعد از مدتی می شنود در انگلستان، نجاران قابل و کشتی سازان زبردست زیادی وجود دارد پس به انگلستان می رود و روزها مشغول نجاری و آهنگری می شود و شب ها به گردش و دقت در همه چیز می پردازد. او بعد از دو سال و اندی به کشورش باز می گردد. چند تن از رجال مملکت و عده ای از

جوانان را همراه آنان می‌فرستد تا در انگلستان تعلیم ببینند و خود سعی در نظام مملکت می‌کند. ارباب صنایع را از فرنگستان به روسیه می‌آورد و چنان آن‌ها را مورد تفقد و احترام قرار می‌دهد که صنعتگران از نقاط مختلف جهان به روسیه می‌روند و بدین ترتیب روسیه به پیشرفت و ترقی نائل می‌شود.

معدالک در چند جنگی که با سوئد می‌کند شکست می‌خورد، او به سپاهیان‌ش گوشزد می‌کند علت شکستمان، ندانستن بوده و بالاخره با کمک لهستان موفق می‌شود سوئد را شکست دهد. در جنگی که با عثمانیان می‌کند نزدیک به شکست بود که همسرش کاترین، هدایای زیادی به عنوان رشوه به وزیر اعظم می‌دهد و جنگ به صلح منجر می‌شود. او مجدداً به اروپا می‌رود و بعد از مراجعت، سپاهی منظم می‌آراید. مردمانش را مؤدب و آداب‌دان و فرزانه کرده و در بنادر روسیه لنگرگاه برای کشتی‌های جنگی می‌سازد و در سرتاسر روسیه، قلاع مستحکم با توپخانه و سپاه مهیا کرده و مذهب روسیه را که سالیان سال مستغرق اعتقادات فاسده و خلاف احکام شریعت عیسوی بوده موافق شریعت می‌سازد و قواعدی برای عمل دولت و ولایات تنظیم می‌کند. پطر در آبادانی کشور، کوشش بسیار کرد، در جزای ارباب صنایع، کریم‌الطبع و در عدالت و دادرسی مردم و تنبیه مقصرین، باعزم و شدید و سختگیر بود. این چنین توانست کشورش را از یک کشور عقب افتاده و وحشی به پای بزرگ‌ترین قدرت‌های اروپایی برساند و توانست تمام کشور پهناور روسیه را به زیر یک پرچم درآورد. (به نقل از مجموعه سفرهای میرزا صالح شیرازی)

کشور دیگری که می‌توان درباره‌اش سخن گفت ژاپن است. این کشور به مدت دویست سال دروازه‌هایش را بر روی اروپاییان بست

تا آن‌که در سال ۱۸۵۳ "ماتیو پری" فرمانده نیروی دریایی امریکا با ۴ فروند کشتی جنگی، ژاپن را وادار کرد دروازه‌هایش را بر روی تجارت غرب بگشاید. او سال بعد با هفت فروند کشت برگشت و درخواست کرد که ژاپن قرارداد صلح و روابط دوستانه امضا کند. بدین ترتیب سرانجام طی ۵ سال، روابط سیاسی بین امریکا و ژاپن برقرار شد و کشورهای دیگر غربی نیز با ژاپن قرارداد امضا کردند. اما حکمرانان ژاپن خیلی زود دریافتند که برای مقابله با قدرت‌های غربی باید قوی‌تر شدند پس به سرعت شروع به ساختن راه و راه‌آهن و کارخانجات کردند و زمین‌های بیشتری برای زراعت آماده ساختند. برای تحصیل نسل جوان، هزاران دانشجو به امریکا و اروپا اعزام داشتند و بیش از سه هزار معلم از خارج استخدام کردند تا جوانان را با علوم جدید، ریاضیات، زبان خارجی، تکنولوژی، علوم بیولوژی، شیمی و فیزیک آشنا سازند. در سال ۱۸۷۱ سیاستمداران ژاپن عده‌ای را برای یادگیری شیوه زندگی غربی به امریکا و اروپا اعزام کردند. بدین ترتیب ژاپن توانست صاحب چنان قدرتی شود که در سال ۱۹۰۵ شوروی را در شرق شکست دهد و با شروع جنگ جهانی دوم، خیلی زود توانست مستعمراتی به دست آورد و شاید با حمله به "پرل هاربر" در امریکا خواست قدرت‌ش را به دنیای غرب بخصوص امریکا نشان دهد و جبران سرشکستگی سال ۱۸۵۴ را نماید. (قسمتی از تاریخ ژاپن، برگرفته از ویکی‌پدیا)

۴- در مورد گرفتن املاک: چگونه ممکن است شخصی که مادرش نوه عباس میرزا و دخترعموی ناصرالدین شاه باشد، از بذل و بخشش‌های خاندان قاجار که ایران را به مانند ارثیه پدری می‌دانستند بهره‌ای نبرده باشد و اگر آن املاک را خریداری کرده می‌بایست خود

ثروتمند بوده باشد.

در پیشگفتار "خاطرات علی امینی" در صفحات ۸ و ۹ چنین آورده شده: "امین الدوله، خانم اشرف فخرالدوله، دختر مظفرالدین شاه، از بطن حضرت علیا، دختر فیروز میرزا فرمانفرما را برای محسن فرزندش عقد کرد و پس از چند روز با تقدیم هزار اشرفی، تقاضا نمود شاه یکی از خالصجات بزرگ ایران را به داماد خود واگذار نماید و در نتیجه بخش لشت نشاء که یکی از مهم‌ترین بخش‌های خالصه رشت و مشتمل بر ۲۲ آبادی کوچک و بزرگ بود به محسن خان واگذاری گردید. (برای اطلاع بیشتر به صفحات ۳۰۹-۳۱۱ توضیحات خاطرات احتشام السلطنه مراجعه شود تا صدق این گفتار به دست آید).

حاج میرزا آغاسی صدراعظم محمد شاه بیش از ۱۳۰ پارچه آبادی داشت و چون وارثی نداشت همه را به فتح‌علی شاه بخشید. فکر نمی‌کنم او آن‌ها را به زارعین فروخته و یا بخشیده باشد.

۵- در مورد راه‌آهن: در کتاب "نطق‌های تاریخی دکتر مصدق تألیف حسین مکی" آمده: مصدق در مورد راه‌آهنی که رضا شاه کشیده با آوردن دلایل منطقی و اقتصادی، ایراداتی وارد آورده و می‌گوید کشیدن راه‌آهن از شمال غربی به جنوب شرقی و یا از بصره به طرف شرق با حمل کالای بیشتر، منافع بیشتری برای ایران داشت.

این بحث کاملاً منطقی می‌بود اگر ایران شرایط دیگری داشت. اگر ایشان کمی در این مورد تحقیق کرده بودند متوجه می‌شدند تا سال ۱۹۴۷ (بعد از جنگ دوم جهانی) که هند توانست استقلال خود را به دست آورد و جزئی از ممالک مشترک المنافع شود به عنوان جواهر مستعمرات امپراتوری انگلیس به حساب می‌آمد و هرگونه اقدامی که خطری را متوجه هند می‌کرد انگلیس از آن به شدت جلوگیری می‌نمود.

جدا کردن افغانستان و قسمتی از بلوچستان ایران یکی از دلایل مهم این مسأله است.

(اگر خواننده به صفحات ۳۷۷-۳۸۳ خاطرات احتشام السلطنه مراجعه کند می‌تواند دریابد چرا نطق دکتر مصدق با آن‌که از نظر اقتصادی که ایشان ادعا کردند درست بوده اما گویا ایشان از قدرت استعماری انگلیس اطلاعی نداشتند، چون انجام چنین عملی در زمان رضا شاه با اقدام و یا کارشکنی انگلیس‌ها مواجه می‌شد).

آلمان‌ها که متحد دولت عثمانی بودند اجازه کشیدن راه‌آهن تا بصره را به دست آوردند و این موضوع، انگلستان را به وحشت انداخت. داشتن پایگاه آلمانی در بصره، خطر بزرگی برای امپراتوری انگلستان در خلیج فارس و هند به وجود می‌آورد. در جنگ جهانی اول انگلستان با کمک فرانسه، آلمان و شکست دادند و توانستند بعد از استقلال اعراب بوسیله کلنل لورنس، تصرفات عثمانی را مابین خود تقسیم کنند، عراق به دست انگلیس افتاد و خیالش از بابت هند راحت شد.

آقای محمود محمود در کتاب "روابط ۲۰۰ ساله ایران و انگلیس" به وضوح یادآوری کرده: از زمان استعمار کامل هند بوسیله امپراتوری انگلیس، انگلستان خط فرضی از کانال سوئز و خلیج فارس تا اقیانوس هند را به عنوان مرز نگهداری هند تلقی می‌کرد.

در مورد دیکتاتوری رضا شاه:

در این مورد می‌توان بخشی از آنچه را که گفته‌اند قبول کرد. اگر نیم نگاهی به دوران قبل از کودتای ۱۲۹۹ بیاندازیم، متوجه خواهیم شد بعد از امضای فرمان مشروطه و نوشته شدن قانون اساسی، به سلطنت رسیدن محمدعلی شاه و به وجود آمدن استبداد صغیر و فرار شاه و به سلطنت رسیدن احمدشاه، کم‌وبیش ایران در همان حالت قبل

از مشروطه بود و با سلطنت احمدشاه و جنگ اول جهانی و حمله روس و عثمانی و انگلیس، اوضاع ایران چندان آرام نبود. بعد از کودتا و به تدریج که رضا میرپنج قدرت به دست آورد و توانست به گردنکشی یاغیان خاتمه دهد، مجلس شورا جز جلساتی برای تصویب و یا تکذیب قرارداد ۱۹۱۹ کاری نداشت و کابینه‌ها طی مدتی که بر سرکار بودند با ناتوانی به دلایل بیشماری، قادر به انجام کار مثبتی نبودند. ملک الشعرای بهار در کتاب "مختصری از احزاب سیاسی ایران" از وضع آشفته مجلس، افراد وابسته به احزاب و نشریات روزانه که به نام آزادی از فحاشی و تهمت و افترا به دیگران کوتاهی نمی‌کردند توضیحات کاملی داده است.

بنابراین رضا شاه با توجه به آنچه که در مجلس شورای ملی دوره چهارم و پنجم می‌گذشت و همچنین با نگاهی به آنچه که در مطبوعات نوشته می‌شد، دریافت برای رسیدن به اهداف خود که سربلندی ایران است تنها می‌تواند از یک راه آن هم با فرمان دادن و درخواست اجرای آن، به اهدافش دست یابد و آن هم به هر شکل و ترتیبی، حتی با تهدید نمایندگان مجلس و یا با انتصاب کسانی در مجلس که با او می‌توانند همراهی کنند. اگر با مخالفین خود بدرفتاری می‌کرد و یا اگر مطبوعات را بجز چندتایی بست و منتقدین را به سکوت وادار می‌کرد در حقیقت بازتاب رفتارشان بود.

آنچه که مملکت بدان نیاز داشت، آرامش و امنیت بود که بتواند جامعه را به سوی پیشرفت و ترقی هدایت کند. و نباید این اشتباه را کرد که امضاء یک فرمان و ایجاد مجلس و نوشتن قانون اساسی نمی‌تواند مردمانی را که صد و چند سالی زیر فشار حکومت استبدادی با ذلت و رنج زندگی می‌کردند و هنوز همان افراد، کم‌وبیش به نام قانون و

مشروطه بر آن‌ها حکومت می‌کنند، به یک ملت قانونمند تبدیل کرد. چه این ملت احتیاج به کسانی داشت که عرق وطن‌پرستی‌شان بر به دست آوردن مقام و ثروت ارجحیت داشته باشد، از لابلای سطرهای کتاب‌ها و مقالات تاریخی می‌توان درک کرد که هیچ‌کدام از دست اندرکاران حکومتی، معنای واقعی دموکراسی را جز سخن گفتن درباره آن درک نکرده بودند.

اینک حدود صد سال از امضاء فرمان مشروطیت و افتتاح مجلس و نوشته شدن قانون اساسی گذشته اما آیا احترام به قانون، در جامعه ایرانی نهادینه شده است؟

احتشام السلطنه در خاطراتش چنین می‌نویسد: "علاء السلطنه از آن جمله اشخاصی بود که مقاماتی را که اداره آن از عهده ایشان ساخته نیست غصب می‌کنند، معهذا شاید بتوان علاء السلطنه را از رجال وطن‌پرست محسوب داشت، زیرا بدبختانه رجال امروز ما اگر دستکار باشند مثل مرحوم علاء السلطنه بیکاره و بی‌مصرف هستند و اگر لایق و فعال و کارآمد باشند سودجو و نادرست و مغرض و حتی غالباً دارای سر و سرّ و رفت‌وآمد با بیگانگان هستند و کمتر ممکن است یکی را صاحب صفات حمیده و فاقد معایب و نواقص هر دو دسته سراغ کرد. (ص ۴۰۵)

متأسفانه هیچگاه نشریات ایرانی نتوانستند از آزادی عقیده و بیان برای بهبود جامعه استفاده کنند.

منصور فرهنگ در صفحه ۶۸ کتاب "تجربه مصدق" چنین آورده: از شهریور ۱۳۲۰ تا خرداد ۱۳۳۲ مردم ایران از آزادی بیان و اجتماعات بهره مند بودند ولی در آن دوره، ساختن نهادهای دموکراسی برای غالب گروه‌های سیاسی اولویت نداشت و ضعف و تشدد نیروهای چپ و

ملی بدان حد رسیده که کودتای آسان و ارزان استبداد دوم پهلوی را جایگزین دولت آزادیخواه و کثرت پرور مصدق نمود. بعد از انقلاب سال ۵۷ نیز خمینی با استفاده از عوام فریبی مذهبی، به سرعت این دو آرمان انقلاب را به یأس و کابوس تبدیل کرد. در این فاجعه چون دوران مصدق، پراکندگی و تمامیت گرایی، فقر تحلیلی و بالاتر از همه بی‌اعتنائی به دموکراسی به مفهوم تعریف شده در این نوشتار در مجموعه نیروهای چپ و لیبرال راه بازگشت به استبداد را هموار نمود.

مستبد و دموکرات

بسیاری از ما، تفاوت مستبد و دموکرات را می‌دانیم. مستبد به معنای خودرأی و خودخواه و مغرور به شخصیت خود است که انتظار دارد او امرش اطاعت شود. این تصویری بود که پادشاهان انگلیس و فرانسه برای خود قائل بودند. جنگ‌های داخلی انگلستان و به قتل رسیدن چارلز اول و انقلاب فرانسه چنین آموخت که حکومت از طرف مردم، به شخصی یا اشخاصی واگذار می‌شود و برای آن‌که آنان از حدود اختیاراتشان تجاوز نکنند مجلسی از نمایندگان مردم تشکیل می‌شود و بدون موافقت آن، حکومت نمی‌تواند اقدامی به عمل آورد.

تعهد به دموکراسی یعنی پذیرفتن این امر که هیچ بینش و گروهی، انحصار معنویت و حقیقت را ندارد و هیچ فردی به دلیل ایمان و صمیمیت، واجد امتیازی نیست. در حوزه سیاست، خطای فکری و عملی اجتناب‌ناپذیر است، خطا بدین مفهوم که عمل نتیجه‌ای برخلاف

خواست عامل به بار بیاورد. (ص ۶۶ تجربه مصدق در چشم انداز آینده ایران به کوشش هوشنگ کشاورز صدر و حمید اکبری)

رهبری نیرومند یکی از شرایط پیروزی است، اما به خودی خود و به تنهایی نمی تواند ضامن پیروزی باشد، باید شرایط دیگری نیز مساعد باشد (که نیست). رهبری قوی می تواند از یک شکست مفتضحانه جلوگیری کند، و در صورت مساعد بودن شرایط، شکست را تبدیل به شکستی با افتخار کند. (ص ۲۶۱ خاطرات خلیل ملکی)

آیا دکتر محمد مصدق دموکرات بود؟

حال با توجه به سخن بالا باید دید آیا مصدق یک دموکرات به معنای واقعی آن طور که خود ادعا می کرد بود؟ در گفتار و عملکرد ایشان می توان دوگانگی را ملاحظه کرد. به نظر می رسد این تضاد، نتیجه زندگی در دو محیط کاملاً متفاوت بود. پرورش در دوران کودکی و نوجوانی در محیط استبدادی دربار و محیط مذهبی خانوادگی بر خصوصیات اخلاقی و افکار او در سنین رشد و تکامل مؤثر بوده است. تحصیل و زندگی در دو محیط آزاد فرانسه و سوئیس. بنده معتقدم تباین این دو امر، به وجود آورنده این تضاد بود. مصدق در ضمیر ناخودآگاه خود جنگی دائمی بین استبداد و دموکراسی داشته که البته در بیشتر اوقات پیروزی با استبداد بود.

کسانی هستند که برای نشان دادن دموکراتیک بودن مصدق، دلایلی ارائه می دهند. از آن جمله که در دوران ایشان، چند ده و یا صد نشریه به چاپ می رسید که برخی از آن ها، دائماً به مصدق حمله می کردند. دلیل دیگر اجازه دادن به تظاهرات روزمره، دستور به نیروهای امنیتی مبنی بر پرهیز از دستگیری و یا آزار و اذیت مخالفین و دشنام دهندگان.

اما می بینیم زمانی که اختیار امنیت را از دست می دهد با وضع قانون امنیت اجتماعی، همان مفهوم حکومت نظامی را به مرحله اجرا در می آورد.

خلیل ملکی در خاطراتش چنین آورده: هیچ یک از شخصیت های نهضت ملی که از مصدق و سپس لامحاله از نهضت بریدند "جاسوس" انگلیس و آمریکا نبودند.

به طور کلی، دلائل عمده اختلافاتی که پیش آمد را می توان به شرح زیر خلاصه کرد:

مصدق شخصیتی مقتدر و قائم بالذات بود و به آسانی تسلیم تقاضا یا آراء دیگران نمی شد، و این روش گاهی سبب رنجش آن گروه از همکاران وی می شد که برای خود شخصیت مشابهی قائل بودند. البته تردیدی نیست که اختلافاتی بر سر مسائل دیگر حتی راه و روش سیاسی نیز وجود داشت، اما حتی در برخورد مصدق و کاشانی، تصادم شخصیت ها نقش بزرگ تری را ایفا می کرد، مثلاً کاشانی میل داشت که در بسیاری از امور، طرف شور مصدق قرار گیرد و بخصوص در انتصابات و انتخابات سهم عمده ای به عهده داشته باشد، حال آن که مصدق می گفت من از طرف ملتی مسئول و موظفم (یا به قول خود او: "من نوکر این مردم و نمی توانم تصمیم افراد غیرمسئول را به موقع اجرا گذارم.")

البته نمی توان در تمامی این گونه موارد اختلاف و مجادله، حق را کاملاً به جانب مصدق داد، چنان که همکاران و نزدیکان سابق او خوب می دانند عدم انعطاف او - حتی در برابر خیرخواهانه ترین پیشنهادها - گاه به صورت زننده و خشن تجلی می کرد. غرور او، یاران، همکاران و خیراندیشان او را سخت جریحه دار می ساخت. به عنوان نمونه یک

بار به یکی از ارزنده‌ترین و باشخصیت‌ترین یاران خویش (که پیوسته به او وفادار ماند و اکنون در قید حیات به سر می‌برد یعنی دکتر غلامحسین صدیقی وزیر کشورش) در پایان مذاکره مستدل و منطقی که ضمن آن، صدیقی با رفراندم برای بستن مجلس هفدهم مخالفت کرد، مصدق گفته بود: معلوم می‌شود که جنابعالی امروز صبح چرس کشیده‌اید. (ص ۹۳-۹۴)

در نهم آبان ماه ۱۳۰۵ ماده واحده‌ای مبتنی بر انقراض سلسله قاجار و آغاز سلطنت رضا شاه برای تصویب به مجلس آورده شد، دکتر محمد مصدق نطق بلند بالایی ایراد کرد که قسمتی از آن را برای آگاهی می‌آورم. (در این زمان، رضا شاه نخست وزیر بود.)

دکتر محمد مصدق: بنده در سال گذشته در حضور نمایندگان محترم به کلام الله مجید قسم یاد کردم که به مملکت و ملت خیانت نکنم. آن ساعتی که قسم خوردم مسلمان بودم و حالا هم مسلمان هستم و از آقایان تمنا دارم به احترام این قرآن برخیزند (در این موقع کلام الله مجید را از جیب بغل خود بیرون آوردند و حضار قیام کردند). در حضور همه آقایان، بنده شهادت خودم را می‌گویم (اشهد ان لا اله الا الله - اشهد ان محمداً رسول الله) و بعد سخنرانی طولانی خود را آغاز می‌کند:

"آقای رئیس‌الوزرا پادشاه شد، اگر مسئول شد ما سیر قهقرائی می‌کنیم، امروز مملکت ما بعد از بیست سال و این همه خونریزی می‌خواهد سیر قهقرائی بکند و مثل زنگبار بشود.... پادشاه فقط و فقط می‌تواند بواسطه رأی اعتماد مجلس یک رئیس‌الوزرایی را به کار بگمارد. خوب اگر ما قائل شویم آقای رئیس‌الوزرا پادشاه بشوند آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از

ایشان ترشح می‌کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد.... بنده اگر سرم را ببرند و تکه تکه‌ام بکنند و آقای سید یعقوب هزار فحش به من بدهد زیر بار این حرف‌ها نمی‌روم، بعد از بیست سال خونریزی، آقای سید یعقوب شما مشروطه طلب بودید؟ آزادیخواه بودید؟ بنده خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می‌رفتید و مردم را دعوت به آزادی می‌کردید؛ حالا عقیده شما این است که یک کسی در مملکت باشد که هم شاه باشد و هم رئیس‌الوزرا، هم حاکم؟ اگر این‌طور باشد که ارتجاع صرف است. استبداد صرف است. پس چرا خون شهدای راه آزادی را بیخودی ریختید؟ چرا مردم را به کشتن دادید؟... خدایا تو شاهد باش، من خدا را به شهادت می‌طلبم که عقیده‌ام را می‌گویم و تغییر قانون اساسی را هر آدم مسلمان و هر آدم وطنخواهی و هر آدمی که به شخص رضا خان پهلوی ارادتمند است و عقیده دارد، باید برای صلاح و نفع مملکت حفظ کند. اگر قانون اساسی متزلزل شد ممکن است مملکت به یک خرابی بیفتد که مطلوب نباشد، آن وقت رضا خان پهلوی هم هرگونه حکومتی را دارا باشد مطلوب نیست...."

مصدق سخنرانی طولانی می‌کند که منظورش از تمام آن این بود که در مملکت مشروطه، شاه از هرگونه مسئولیتی مبرا است.

داور در جواب دکتر مصدق چنین گفته: "بنده می‌خواهم اظهار تأسف بکنم از این مسأله که آقای دکتر مصدق السلطنه در اینجا تشریف ندارند که جواب‌های بنده را بشنوند، ایشان دلائلی به نظرشان رسید و گفتند. از برای این که ذهن آقایان را متوجه کرده باشم بنده هم جواب‌ها را برای آقایان عرض می‌کنم. قبل از ورود در صحبت ایشان، لازم دیدم که مختصر حاشیه راجع به مذاکره یکی از رفقای محترم خودمان آقای یاسائی بکنم. ایشان در ضمن نطقشان اظهار کردند که این اولین

مرتبه‌ای نیست که در قانون اساسی تغییر داده می‌شود، بنده خیال می‌کنم مقصود ایشان هم این‌طور بوده است که این کاری که ما می‌کنیم واقعا نقض قانون اساسی نیست و آن قسمت‌هایی که ذکر کردند من درش وارد نمی‌شوم.

فقط می‌خواستم این را عرض کنم که یک سوء تفاهمی نشود. آقای دکتر مصدق در هر کدام از تکه‌های صحبتشان، قسمی خوردند و بعد گفتند که من مسلمانم، وطن خود را دوست می‌دارم، بنده هم بدون قسم عرض می‌کنم که مسلمانم و گمان می‌کنم آقایانی که زیر این ورقه را امضا کرده‌اند در این‌که مسلمان هستند نه خودشان شکی دارند و نه دیگران. تمام گفت‌وگوهایشان در قسمت اول راجع به این بود که من برخلاف مصالح مملکت نمی‌خواهم رأی بدهم، البته هیچ وکیلی نباید حاضر شود که برخلاف مصالح مملکت رأی بدهد منتهی تمام صحبت در تشخیص است، ایشان ممکن است همچو تشخیص بدهند که یک چنین پیشنهادی برخلاف مصالح مملکت است و بنده هم خدا را شاهد می‌گیرم و عرض می‌کنم که این تغییر و این پیشنهاد، موافق مصالح مملکت است." ادامه نطق آقای دکتر مصدق و داور به علت طول مطلب از بحث ما خارج است. (صص ۴۴۲-۴۵۳ جلد سوم تاریخ بیست ساله. حسین مکی)

بنا بر قانون اساسی، نمایندگان مجلس، نمایندگان مردم هستند و نظر آنان، نظر موکلانشان است یا خوب یا بد می‌بایست نتیجه آرا را حتی اگر به دلخواه نباشد قبول کنند و خواهیم دید دکتر مصدق بارها یا قانون را رعایت نکرده و یا عذری بدتر از گناه آورده است. در ماه‌های شهریور و مهر، نمایندگان مجلس از طرز کار دکتر مصدق انتقاد کردند، دکتر مصدق در پیامهایش به ملت، انتقادات نمایندگان

مخالفش را برخلاف مصلحت مملکت ابراز می‌کرد و چون چندین بار جلسات مجلس به علت مخالفت تشکیل نشد مصدق در چهارم مهر از مجلس خارج شد و جمعیتی که او را احاطه کرده بودند را مخاطب قرار داد و گفت: شما مردم وطن‌پرست که اینجا جمع شده‌اید مجلس اینجاست نه آنجایی که نمایندگان مخالف مصالح مملکت جمع شده‌اند. (خاطرات فؤاد روحانی)

دکتر محمد مصدق در خاطراتش می‌نویسد: زمانی که به عنوان نماینده تهران انتخاب شده بود در میدان بهارستان از اتومبیل پیاده می‌شود، مردم او را روی دست می‌گیرند و مصدق حالش بد می‌شود. او را به کافه‌ای در میدان بهارستان می‌برند. سرتیپ گلشائیان برای پراکنده کردن مردم، دستور تیر هوایی می‌دهد ولی سربازی به طرف مصدق شلیک می‌کند و گلوله به دانشجویی به نام خواجه نوری می‌خورد و او را به قتل می‌رساند. سرتیپ گلشائیان بلافاصله از کار برکنار شده و در رکن دو ارتش، محاکمه و در نتیجه تبرئه می‌شود. دکتر به عنوان اعتراض در جلسه ۲۳ اسفند ۱۳۲۳ در مجلس موضوع را مطرح کرده و می‌گوید صلاحیت رکن ۲ را قبول ندارد و تقاضای رسیدگی و محاکمه گلشائیان را در یک دادگاه منصفانه درخواست می‌کند.

مسلمان دکتر مصدق با توجه به اسناد بازجویی از سرتیپ گلشائیان و سربازی که چنین عملی را انجام داده می‌توانست به حقیقت پی ببرد. (چه اگر سرباز از طرف گلشائیان تهدید به قتل شده بود مصدق می‌توانست او را با دادن قول تأمین امنیت به راستگویی تشویق کند قبل از این‌که در مجلس یک چنین موضوعی را مطرح سازد.)

پس از ترور رزم آرا، در مجلس شورای ملی به نخست‌وزیری دکتر مصدق رأی دادند. بعد از رأی مجلس، دکتر مصدق به دربار احضار شد

و شاه او را مأمور تشکیل کابینه کرد. دکتر مصدق قبول نخست‌وزیری را منوط به حفظ مقام نمایندگی خود در مجلس موکول کرد و در واقع، تعلیق به محال کرد، زیرا این امر با قوانین جاری مغایرت داشت و اکثر مجلس، با مستثنی کردن مصدق از شمول این قوانین مخالف بودند. (ص ۲۶. مصدق در پیشگاه تاریخ. محمود طلوعی)

دلیل مصدق این بود که نخست‌وزیر با عدم اعتماد یا استیضاح، برکنار می‌شود؛ آن‌وقت چون ایشان راهی به مجلس ندارد نمی‌تواند در نهضت ملی شدن نفت سهمی داشته باشد. نمایندگان نیز بخاطر وضعیت اضطراری آن زمان، پیشنهاد مصدق را قبول کردند. اما وقتی در مجلس آیت‌الله کاشانی رئیس مجلس درخواست آزادی خلیل طهماسبی قاتل رزم‌آرا را مطرح کرد مصدق با آن‌که سمت نخست‌وزیری مملکت و وکالت تهران را داشت نه تنها کوچک‌ترین اعتراضی نکرده و در بازجویی، خود را مأمور و معذور معرفی می‌کند.

در بازجویی از مصدق به منظور روشن شدن آنچه در مجلس تحت عنوان درخواست آزادی متهم به قتل نخست‌وزیر شده به سؤالات چنین پاسخ‌هایی داد:

س: از لحاظ قوه مجریه، جنابعالی عکس العمل مخالفی در مورد عفو و آزادی خلیل طهماسبی بروز دادید یا خیر؟ منظور این است که جنابعالی که می‌فرمایید قانون عفو و آزادی خلیل طهماسبی برخلاف اصول و تجزیه و تفکیک قوای ثلاثه بود خودتان به عنوان رئیس دولت و یا یکی از وزرا به نمایندگی دولت مثلاً وزیر دادگستری آیا

۱. جواب آقای دکتر مصدق بیشتر سفسطه‌بار است تا حقیقت یکی از خصایص سوفسطیان آنست که چنان حقایق را وارنه جلوه می‌دهند که قابلیت بی‌اساسی آن‌ها از بین می‌رود و برای ایشان قابل قبول نبوده که اشتباه می‌کند.

هیچ عکس العمل مخالفی و یا اعتراض شفاهی در مجلس شورا ابراز داشتید یا نه؟

ج: تعجب می‌کنم از آقای سرلشکر آزموده از من چنین سؤالی می‌کند و نمی‌داند که دولت، دست نشانده مجلس شورای ملی بوده و مأمور اجرای قوانینی که از مجلس می‌گذشت، در این صورت، چه وظیفه‌ای داشت که غیر از سکوت کار دیگری انجام دهد. دولت وظیفه داشت که قانون مجلس شورای ملی را توشیح و به دفتر شاهنشاهی بفرستد و شاهنشاه هم روی همین اصل که قانون می‌فرماید آن را توشیح فرمودند. اگر اعتراضی هم می‌شد می‌بایست از طرف دربار شاهنشاهی بشود که شاهنشاه دست نشانده مجلس مؤسسان بود نه مجلس شورای ملی. (ص ۷۶ نقد خاطرات شعبان جعفری)

نمی‌دانم من متوجه نشدم یا دکتر مصدق متوجه نبوده که چنین مطالبی را اظهار داشته؟ این‌که شاه یک مملکت، انتخاب گروهی از مردمان ایران بوده و یا آن‌که طبق قانون اساسی، بعد از پدر به سلطنت رسیده و در مجلس شورا قسم وفاداری یاد کرده؟ این تنها نشان دهنده بی‌اعتنایی به قانون مملکت است. آیا این همان شاهی نبود که حکم نخست‌وزیری ایشان را امضا کرد؟ مطلب دیگر لوایح مجلس پس از تصویب مجلس شورا برای اظهار نظر به مجلس سنا فرستاده می‌شود و پس از انجام تمام تشریفات با امضاء شاه، حکم قانون پیدا می‌کند. شاه نمی‌تواند اظهار نظر کند، پس مجلسین برای چه هستند؟

شاید ایشان قادر به درک این امر نبودند که با تصویب چنین قانونی، دست متعصبین مذهبی را برای ترور هر شخصیت سیاسی که از نظر آن‌ها مهدورالدم تلقی می‌شود، باز می‌گذاشتند.

هنوز دوازده روز از عمر نخست‌وزیری دکتر مصدق نگذشته بود

که ایشان با بیان این مطلب که در خانه خود و در نخست‌وزیری تأمین جانی ندارد به مجلس شورای ملی آمد و در یکی از اتاق‌ها، سکنی گزید و تخت خواب خود را به آنجا منتقل کرد.

در جلسه ۱۴۶ مورخ ۲۴ اردیبهشت ماه، محمدرضا آشتیانی زاده نماینده ورامین به این امر اعتراض کرد.

"آشتیانی زاده در جلسه گذشته گفتند جناب آقای دکتر مصدق که مورد توجه نمایندگان می‌باشند و وجودشان برای کار نفت مغتنم است (فرامیزی برای همه کارها مغتنم است) اظهار داشتند که امنیت جانی ندارند و به همین دلیل در مجلس متحصن شدند. وقتی رئیس دولت یک مملکتی که شخصاً مسئولیت امنیت عمومی مردم را دارد این‌طور اظهار عجز کند، جایی که رئیس دولت مملکت، خودشان از ترس جان خودشان در مجلس متحصن می‌شوند من نمی‌دانم تکلیف مردم چیست؟ اجازه بفرمایید بنده این سؤال را از وزیر کشور می‌کنم. از مقام ریاست استدعا می‌کنم که امر بفرمایید که وزیر کشور اینجا بیاید اظهار کنند یا هیأت حاکمه لیاقت اداره مملکت را ندارد و یا این بودجه سنگین که از بیت‌المال می‌گیرند فقط به منظور نشستن توی اتوموبیل‌های عالی و داشتن تیت‌های خیلی مهم است. اگر به حفظ امنیت قادر نیستند آقای وزیر کشور، رئیس شهربانی، رئیس ژاندارمری استعفا بدهند بروند پی کارشان و اگر در جواب دادن دیر بکنند من استیضاح می‌کنم."

(ص ۱۵ و ۱۶ سی تیر)

اما در (ص ۱۵۴ و ۱۵۵ اشتباه بزرگ ملی شدن نفت) مطلب به صورت زیر آورده شده:

"گویا دکتر مصدق بر اثر تهدید فدائیان اسلام در روز ۲۳ اردیبهشت

به عنوان نداشتن امنیت در مجلس متحصن گردید. سفارت ایران در پاریس، دلیل تحصن را طرح توطئه‌ای از سوی شرکت نفت علیه مصدق بازگو کرد. اما بعدها یکی از مقامات بلندپایه قضایی گفت دکتر مصدق با فدائیان اسلام جلسه داشتند و در آن جلسه گفتند رزم‌آرا مانع است، اگر او را بردارید ما شرایط اسلام را قبول می‌کنیم، فدائیان اسلام رزم‌آرا را ترور کردند، ولی مصدق به آن شرایط عمل نکرد و با نخواست احکام اسلام را پیاده کند و با همان الگوی غربی حرکت کرد. تحصن مصدق با اعتراض جمال امامی روبه‌رو شد. امامی گفت: شما رئیس کشور و نخست‌وزیر و رئیس قوه اجرائیه هستید و مسئول امنیت تمام مردم می‌باشید، این مسخره است که رئیس دولت که قوای انتظامی را زیر فرمان دارد بیاورد اینجا متحصن شود و بگوید من امنیت ندارم." علا وزیر دربار نیز از سوی شاه روز دیگر به دیدار مصدق آمد و او را از ادامه تحصن منع کرد. در این دیدار، مصدق از شاه خواست سرلشکر حجازی را از ریاست شهربانی برکنار کند. چند روز بعد سرلشکر بقائی که مورد اعتماد مصدق بود رئیس شهربانی کل کشور شد. سرلشکر بقائی از آقای دکتر مصدق (زمانی که ایشان استاندار آذربایجان بود) تقدیرنامه یا تصدیق‌نامه‌ای دریافت کرده بودند.

در ۲۳ تیرماه، تظاهراتی در میدان بهارستان برپا می‌شود که گویا عده‌ای کشته و یا زخمی می‌شوند. گویا دکتر مصدق چنین گفته که: ایشان رفتند در شهربانی و مشغول کار شدند. همه می‌دانند که در روز اول ماه مه (روزکارگر) عده‌ای از عمال بعضی دستجات سیاسی نگران بودند و همچنین در روزی که عده‌ای با دوچرخه رژه دادند باز این نگرانی حاصل بود و من به تمام مأمورین گفتم که شما بایست بقدر کافی قوه داشته باشید. شما نمی‌بایست شلیک کنید مگر وقتی که لازم باشد آن‌هم با اجازه رئیس شهربانی و خود من. البته من در شهر بودم و با وسایل

جواب سرلشکر بقائی به آقای مصدق
به تاریخ ۱۳۳۰/۴/۲۹ جناب آقای نخست وزیر

مرقومه شماره ۱۰۰۰۷ مورخ ۳۰/۴/۲۷ مبنی بر تغییر این جانب از شغل ریاست شهربانی عز وصول بخشید. چون مرقوم فرموده بودند این جانب نتوانسته‌ام وظایف خود را انجام بدهم برای روشن شدن ذهن آن جناب و مردم بی‌غرض و دفاع از حیثیت سربازی که با سال‌ها فداکاری تحصیل گردیده است توضیح می‌دهم. اگر منظور از عدم انجام وظیفه مربوط به واقعه اسفناک ۲۳ تیر ماه است که قطعاً مستحضر هستند فقط سه روز قبل از واقعه مزبور به ریاست شهربانی منصوب شدم و چون میتینگ روز ۲۳ مسبوق به سابقه بود در این خصوص، دستورهای لازم از طرف جناب وزیر کشور که سمت ریاست شهربانی را نیز قبل از این‌جانب داشتند داده شده بود، و هنگام واقعه نیز خودشان به شهربانی تشریف آورده و به تکمیل دستورهای مربوطه می‌پرداختند و پرونده متصدیان امر، حاکی بر اقدام و پیش‌بینی‌های لازم می‌باشد و اگر از اعمال این جانب پس از واقعه مزبور، عدم رضایتی برای آن جناب حاصل گردیده است بر حسب ضرورت به عرض جناب آقای دکتر فاطمی معاون نخست‌وزیری که از طرف آن مقام ابلاغ می‌نمودند در توقیف جراید و اشخاص برخلاف مقررات بوده این جانب معذور از انجام آن بودم و اگرهم فرض شود در وضع خاصی که آن جناب قرار گرفته‌اند برای رد اعتراضات نمایندگان محترم مجلسین و مردم اقدامات و عکس‌العملهایی برای تسکین اذهان عامه ایجاب می‌نماید که منجر به از بین بردن و یا فداکاری‌هایی باشد از لحاظ معمول جریان‌ات سیاسی که در غالب کشورها متداول است پسندیده و مقبول خواهد بود لکن مشروط به هدف مقدسی نائل شوید نه آن‌که با حیثیت

بلندگو و تلفن آقای رئیس شهربانی با من مربوط بود و می‌توانست در صورت لزوم، کسب دستور کند و شلیک کند و اگر لازم بود اشخاص را به جای خود بنشاند. در روز ۲۳ تیر ماه که آقای سرلشکر بقائی رئیس شهربانی بود از نظر این‌که ذهن اعلیحضرت را مشوب نکنند، من در کار شهربانی به هیچ‌وجه دخالتی نکردم و دیدیم که وقایع ۲۳ تیر در این شهر به میان آمد و اکنون که گزارش‌های تفتیشیه رسید، گفته شده مأمورین شهربانی عده زیادی را مقتول کرده‌اند و عده‌ای از مأمورین شهربانی در پست خود نبوده‌اند. سرلشکر بقائی در خانه خود نشسته بود و من صراحتاً می‌گویم تا این دولت سر کار هست اشخاصی را که برخلاف مقررات در روز ۲۳ تیر به اشخاص بیگناه شلیک کرده‌اند مجازات خواهد کرد و اگر این دولت موفق نشود که این اشخاص بی‌پرنسیب را که به قول خودشان دستورات عمل هم به‌طور سابقه داشته‌اند مجازات کند دیگر در این مملکت هیچ‌کس قادر نیست نظامات را برقرار کند. دولت باید همیشه جنبه عدل را رعایت کند، دولت نباید نگاه کند که فلان دسته موافق دولت و فلان دسته مخالف دولت است، فقط عدالت را باید نگاه کند و تا عدالت را مستقر نکند، دیگر دولت مفهومی ندارد و هرج و مرج در مملکت ایجاد می‌شود. (به نظر می‌رسد دکتر مصدق فراموش کرده بودند که ایشان رئیس قوه اجرائیه هستند و وزیر کشور و رئیس شهربانی زیر نظر ایشان خدمت می‌کنند و ایشان فرمودند که رئیس شهربانی می‌بایست از ایشان کسب تکلیف نماید و با تلفن با ایشان تماس بگیرند. برای عدم قبول مسئولیت ایشان گفته‌اند برای خاطر شاه به کار دخالت نکردند، تکلیف رئیس شهربانی در این ساعات شلوغی چیست؟ ایشان برای کسب تکلیف باید به نخست وزیر تلفن کند و یا شاه؟ (ص ۱۲۹ نقد خاطرات شعبان بی‌مخ)

سربازی این جانب بدون رعایت مقررات اداری اقدام به عمل نمایید که نه تنها اینجانب بلکه جامعه با حال تعجب، انزجار خودشان را در گوشه کنار ابراز دارند. زیرا مردم باهوش ایران نسبت به این قبیل پیشامدها با دقت لازم، قضاوت‌های صحیح می‌نمایند و فقط جای تأسف در اینجاست در لحظاتی که آن جناب با تلاش‌های مختلف برای تشدید وجهه ملی مشغول اقدام هستید بروز این‌گونه دستورات، اگر برای اینجانب فرضاً قابل تحمل باشد یقین دارند عناصر مفسده‌جو برای ایجاد اخلال و توسعه شکاف بین مردم، از این واقعه و نظایر آن حداکثر استفاده را می‌برند.

بنابراین فعلاً در قبال تمام تظاهراتی که بوسیله جراید و رادیو به زبان‌های مختلف و لطمه و تهمت‌های ناروایی که به اتکاء قدرت آن مقام شامخ اعمال نموده‌اند از نظر مصالح و علاقه ملی و ارتشی خود بهتر از این اقدامی نداشت، فقط اکتفا به درج این نامه در جراید کشور نموده و قضاوت جریان امر را به افکار و اذهان هم میهنان عزیز که بهترین مشوق اینجانب در خدمتگزاری است واگذار می‌نمایم. (ص ۱۳۰ نقد خاطرات شعبان بی‌منخ)

دکتر مظفر بقائی چنین می‌گوید: "... از دربار آمدیم خانه دکتر مصدق، تصمیم گرفته شد که جبهه ملی باشد و جبهه ملی شروع شد. مکی به عنوان دبیر انتخاب شد، بعداً هم دیدیم در عمل که تشخیص آقای مکی بکلی اشتباه بود و آقای دکتر مصدق کاملاً خودرأی بود، ولی خودرأی‌اش را جوری حقنه می‌کرد. مثل این که آراء سایرین را رعایت نمی‌کند. این‌ها خیلی به تدریج معلوم شد. مثلاً یک روز صبح، ایشان ساعت شش هم شاید نشده بود به من تلفن کرد و از من نظر خواست راجع به وزارت فرهنگ که آقای دکتر حسابی به نظر تو

چطور است؟ گفتم: بله به نظر من شایستگی دارد، خوب است. همان روز صبح رادیو اعلام کرد که آقای دکتر مصدق ساعت هشت آقای دکتر حسابی را به سمت وزارت فرهنگ به اعلیحضرت معرفی کردند. خوب این معلوم است که قبلاً زمینه آن فراهم شده و الا ساعت هفت نمی‌آیند به یک کسی بگویند آقا فراک بیوش بیا به وزارت معرفی‌ات کنیم. بعداً دیدیم تمام کارهایش این‌طور است و یک رل مخصوصی هم داشت، مثلاً فرض کنیم می‌خواهند یک استاندار تعیین نمایند، البته ما جزء خواص جبهه ملی بودیم، در این جلسات همه جبهه ملی نبودند آن‌هایی که وکیل بودند و یکی دو نفر دیگر. ایشان می‌گفت: خوب، برای خراسان به نظر تان کی می‌آید؟ هر کسی یکی دوتا اسم می‌گفت. حالا آقای دکتر مصدق قبلاً تصمیمش را گرفته، صحبت‌هایش را کرده که فلانی بشود استاندار خراسان. حالا از این اسامی گفته می‌شد اگر کسی اسم شخص مورد نظر را می‌آورد فوری می‌گفت آقای شیخ احمد بیاید و پیش نویس فرمان را بنویسد (شیخ احمد رئیس دفتر دکتر مصدق)، اگر این اسم گفته نمی‌شد هی گز تعارف می‌کرد، چایی می‌آوردند و بعد صحبت‌های دیگر می‌کرد راجع به مسائل دیگر و این‌ها و دوباره می‌گفت، ضمناً صحبت‌هایی می‌کرد که ذهن برود به طرف آن. مثلاً راجع به قالی کاشان صحبت می‌کرد و دوباره می‌گفت: خوب بالاخره تصمیم نگرفتیم استاندار کی باشد؟ دوباره اسامی گفته می‌شد که کسی اسم شخص مورد نظرش را بیاورد باز همان رل بازی می‌شد.

دکتر مصدق پس از قبول نخست وزیری، جلسه جبهه ملی را در خانه خود تشکیل داد، جبهه ملی او را در انتخاب وزرایش آزاد گذاشت. عبدالله قدیر آزاد اعتراض کرد که چرا بدون مشورت با جبهه ملی قبول زمامداری نموده است؟ دکتر مصدق گفت: من با پشتیبانی

جبهه ملی نخست وزیر نشدم و از این پس در جلسه‌های جبهه ملی شرکت نمی‌کنم؛ و شرکت هم نکرد. (ص ۱۵۴) اشتباه بزرگ ملی شدن نفت)

آقای حسین مکی می‌نویسد: اولین هفته مهرماه ۱۳۳۰ مشغول تدارک سفر به آمریکا و شرکت در شورای امنیت هستیم. برای سفر به نیویورک و برای شرکت در اجلاس شورای امنیت در مورد اختلاف ایران و انگلیس، عده‌ای از نمایندگان مجلس و عده‌ای از دوستان دکتر مصدق از این‌که دکتر متین دفتری داماد و پسر برادرش که بعنوان جاسوس انگلستان مورد سوءظن بود همراه باشد اعتراض کردند معذالک ایشان به نظر مشاورانش اهمیتی ندادند.

سه شنبه ۹ مهر ۱۳۳۰ ساعت ۴ بعدازظهر به دعوت آقای دکتر مصدق برای مذاکره در باب مقدمات مسافرت به منزل ایشان رفتم. ضمن شور درباره افرادی که باید در این سفر همراه باشند آقای دکتر مصدق گفت: متین دفتری به علت کسالت از سنا تقاضای مرخصی کرده و عازم امریکا است، چطور است او را هم جزء هیأت به حساب بیاوریم.

با توجه به سوابق آن شخص و اسنادی که سه ماه پیش خودم به آقای دکتر مصدق ارائه داده بودم از این پیشنهاد سخت یکه خوردم و اظهار مخالفت کردم. دکتر مصدق بر طبق رویه همیشگی، موضوع صحبت را تغییر داد و به مسائل دیگر پرداخت.

هنگامی که در خصوص بودجه مسافرت مطالعه می‌کردیم، مجدداً گفت دکتر متین با خرج خودش به آمریکا می‌آید و اگر او را جزء هیأت ببریم خرج یک نفر صرفه جویی می‌شود. گفتیم اگر بخواهید این جور صرفه جویی کنید یقیناً افراد زیادی هستند که برای تبرئه خود داشتن

افتخار عضویت در این هیأت حاضرند مخارج تمام هیأت را بپردازند. باز هم موضوع صحبت تغییر کرد، و پس از مدتی دوباره عضویت متین مطرح شد، گفتم: آخر مردم در این باره چه خواهند گفت؟ جواب داد: مردم چکار به این کارها دارند! و اضافه کرد: شما رفتاری‌های مرا نمی‌دانید. متین، داماد سوگلی خانم است و خانم دو پا را توی یک کفش کرده که او جزء هیأت باشد و اگر او را نبرم خانم همین چندتا شوید باقیمانده را (اشاره به موهای سر خود می‌کند) می‌کند.

زمانی که مصدق برای شرکت در جلسه دادگاه لاهه حاضر شده بود از ایرانیانی که برایش ابراز احساسات می‌کردند دعوت شد برای دیدار با او در ساعت ۴ بعدازظهر در هتل محل اقامتش حاضر شوند. بعد از صرف چای و شیرینی، مدعویین سؤالاتی را نمودند که یکی از این سؤالات این بود: چرا بیشتر به کارهای عمرانی و اقتصادی برای مملکت نمی‌پردازید تا مردم از گرانی رنج نبرند و از خارج بی‌نیاز شویم؟ دکتر مصدق با لحنی شکوه‌آمیز جواب می‌دهد: من فرصت این کارها را ندارم زیرا از یک طرف دولت انگلیس و شرکت‌های نفتی دسیسه می‌کنند و مزاحم من می‌شوند و از طرف دیگر مردم از من توقع دارند که هر روز یک حادثه تازه برایشان بیافرینم و این امور تمام وقت مرا می‌گیرد. این سخن می‌توانست نشانه‌ای از آن باشد که دکتر مصدق به شدت علاقمند به جلب نظر مردم و حفظ وجاهت ملی خودش بود. (ص ۲۶۹ سرگذشت پیش نوشته دکتر ابوالقاسم تفضلی).

در همان روزهای اولیه نخست وزیری دکتر مصدق تا نهم اسفند ۱۳۳۱ روابط ایشان با دربار چندین مرتبه به تیرگی گرایید. دکتر مصدق تصمیم به استعفا می‌گیرد، به مکی تلفن می‌کند که بیاید او را ببیند. مکی ساعت ۸،۳۰ صبح وارد اتاق نخست وزیر می‌شود،

می‌بیند دکتر مصدق لباس پوشیده آماده رفتن است. می‌گوید: کجا؟ مصدق می‌گوید: می‌خواهم بروم مجلس نطق بکنم و استعفا بدهم، که مکی او را راضی می‌کند که این کار را نکند. (ص ۱۷ سی تیر)

مکی یک بار دیگر هفته آخر آذر ۱۳۳۰ کارت ویزیت مصدق را دریافت می‌کند و به منزل ایشان می‌رود، مصدق از دست مادر شاه شکایت می‌کند که نمی‌گذارد کار کنم و می‌خواهم استعفا بدهم. (ص ۲۴-۲۵ سی تیر)

این تعجب‌آور است چگونه شخصی که خود نمی‌تواند از دخالت همسرش در مورد به همراه بردن دامادش - که بسیاری او را جاسوس انگلیس به دکتر مصدق معرفی کرده بودند - پرهیز کند، اما دخالت مادر و خواهر شاه را که برای بقای سلطنت لازم است نمی‌تواند تحمل کند. گفتم به هر صورت من مخالفم، ولی جنابعالی مختار هستید، به نظرم آمد که او از این پیشنهاد همراهی آقای دکتر متین دفتری منصرف شده باشد. (ص ۳۶-۳۷ وقایع ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱)

مصدق افراط را به جایی رسانید که از حد گذشت، همه حرف‌هایش باطل نبود، ولی توجه زیادی به افراط داشت. (ص ۲۷۰ خاطرات تقی زاده)

دکتر مصدق در مناظره با سید ضیاءالدین طباطبائی در مجلس چنین می‌گوید: مجلس نمی‌تواند قانونی را که برای ارزش و اعتبار عهدنامه‌های بین‌المللی و قراردادهای تصویب می‌کند بدون مطالعه و فکر و بدست آوردن راه قانونی الغا کند. چه بسیاری از پیمان‌ها که غیر از زور مبنایی ندارند و بر ضرر ما منعقد شده‌اند و ما بجای این که آن‌ها را الغا کنیم بواسطه ضعف و ناتوانی، تحسین می‌کنیم. اگر طرح الغای امتیاز داری را امضا می‌کردم چه مانع بود که

دیگران هم طرح‌هایی تهیه کنند؟ مثلاً طرح الغای عهدنامه مودت ایران و شوروی که بهترین عهدنامه‌هاست که برای روابط بین‌المللی دو دولت منعقد شده و یا عهدنامه خط سرحدی ایران و ترکیه و عهدنامه حکمیت دولت ترکیه راجع به تحدید حدود ایران و افغانستان و عاقبت نسخ بعضی از عهدنامه‌های عهد نوزدهم که به موجب آن مرز فعلی ایران تعیین شده و اغلب آن‌ها به ضرر ایران منعقد شده است، اگر من طرح الغای قرارداد داری را امضا می‌کردم می‌بایست طرح‌های دیگری هم امضا کنم و بدین ترتیب بین ایران و مجاوران خود تولید نقاری کنم که عقلای عالم نتوانند رفع کنند. (۱۵۷ علی جانزاده)

برای رفع ایرادات هر قراردادی می‌توان با اسناد و مدارک کافی که در دادگاه‌های بین‌المللی قابل قبول باشد اقدام کرد، حتی قراردادهای مرزی با توجه به اسناد تاریخی. اما گاه باید با دیدی متفکرانه توجه کرد که آیا از نظر اقتصادی و امنیتی و دوستی با ممالک همجوار لازم است یا خیر؟

نمایندگان جبهه ملی دولت را به علت تعلل در اجرای قانون ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ استیضاح کردند. دکتر مصدق هم طی مصاحبه‌ای اظهار داشت: "جبهه ملی قرارداد داری و قرارداد ۱۹۳۳ و همچنین قرارداد الحاقی را به رسمیت نمی‌تواند بشناسد و این نوع اوراق بی‌ارزش، نخواهد توانست وسیله غصب حقوق مردم باشد. (ص ۱۳۷ خاطرات دکتر فاطمی)

آیا در اینجا دکتر محمد مصدق در مصاحبه‌اش راه قانونی و بهتری را برای رد و یا الغا بدست آورده بود یا خیر؟

مقایسه این دو مطلب نشان می‌دهد دکتر مصدق هر کجا که به بن بست می‌رسید مطلب دیگری را بیشتر بخاطر جلب نظر عوام مطرح

می‌کرد، رضا شاه قرارداد داری را در بخاری سوزاند، قرارداد ۱۹۳۳ قرارداد و تعهدنامه بین‌المللی بود که تصویب آن از مجلس گذشته بود و قرارداد الحاقی نیز هیچگاه به تصویب نرسید چون دولت آن را برای تأیید به کمیسیون نفت که دکتر مصدق در رأس آن بود ارجاع داده بود، ولی کمیسیون بدون هیچ‌گونه پیشنهاد اصلاحی در ارائه آن به دولت تعلل می‌ورزید. به غیر از اعضای کمیسیون نفت که عضو جبهه ملی بودند، بقیه عقیده بر آن داشتند که دولت بگوید باید قرارداد منصفانه‌تری پیشنهاد کنند.

آقای اللهیار صالح در چهارمین جلسه گفت: "خوب است گفته شود دولت بروود یک راه بهتری را پیش گیرد و بگوییم به چه دلیل این قرارداد معیوب است؟" اما بقیه اعضای جبهه ملی موافق نبودند و می‌گفتند دولت باید قرارداد را بدون قید و شرط رد کند.

این نظر را دکتر مصدق در اولین جلسات کمیسیون اظهار و اضافه کرد که کمیسیون صلاحیت به کانتیر پروژه دادن را ندارد^۱ این مسأله را می‌توان نشانه کم تجربگی دکتر مصدق در امور تجارت دانست.

در عرف قرارداد و یا تعهدات مابین دو شخص حقیقی و حقوقی، هریک از طرفین آنچه را که به نفعشان است تهیه و ارائه می‌دهند و طرفین با مطالعه آن، نظرانی را که منافعش را تأمین می‌کند ارائه می‌دهد و بالاخره طرفین به یک توافقی که منافع هر دو طرف حفظ شود دست

۱. در دوران نخست‌وزیری قوام، مسأله نفت شمال و قراردادی که با استاندارد اوایل آمریکایی بسته شده بود به عللی به نتیجه نرسید و یک شرکت دیگر آمریکایی به نام سینکлер پیشنهاد بهتری داد ولی به علت آن‌که به مرور موادی در هر دو قرارداد گنجانیده شده بود دولت راضی نشد جانب یکی را بر دیگری ترجیح دهد. بالاخره وجه حل بالنسبه بهتری که دولت در نظر گرفت این بود که یک لایحه متقابل (کانتیر پروژه) که حاوی قسمت‌های صحیح هر دو پیشنهاد بود تدارک دید و به نام عقیده دولت آن را به مجلس تقدیم داشت و اکنون آن لایحه در کمیسیون خاصی تحت شور و مطالعه است و معلوم نیست و کی و به چه صورت نتیجه بدهد. (۲۱۶ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران)

می‌یابند. (همان‌طور که چنین کانتیر پروژه‌ای در زمان نخست‌وزیری قوام السلطنه در دولت وی انجام گرفت. دولت انگلستان مفادی را ارائه داده بود که منافعش حفظ شود) پس چگونه دولت دکتر مصدق نمی‌توانست کانتیر پروژه‌ای بدهد تا با حفظ منافع دوطرف به توافقی برسند؟

یافشاری دکتر مصدق این بود که بهانه‌ای داشته باشد تا بتواند ملی کردن نفت را به تصویب برساند.

فرمان مشروطیت در تاریخ ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ به امضای مظفرالدین شاه رسید و دو ماه بعد، نخستین مجلس شورای ملی در ۱۳ مهر ماه گشایش یافت. قانون اساسی ایران بر مبنای قانون اساسی ۱۸۳۱ بلژیک تهیه شده بود و در ۹ دیماه ۱۲۸۵ (۳۰ دسامبر ۱۹۰۶ درست یک هفته پیش از مرگ مظفرالدین شاه به تصویب رسید. بر اساس این قانون، قرار شد در کنار مجلس شورای ملی، مجلس دیگری به نام سنا درست بشود.

اصل هفدهم: لوایح لازمه را در ایجاد قانونی با تغییر و تکمیل و نسخ قوانین موجوده مجلس شورای ملی در موقع لزوم حاضر می‌نماید که با تصویب مجلس سنا به صحنه همایونی رسانده و به موقع اجرا گذارده شود.

اصل نوزدهم: مجلس حق دارد برای اصلاح و تسهیل روابط حکومتی در تقسیم ایالات و ممالک ایران و تحدید حکومت‌ها پس از تصویب مجلس سنا آرای مصوبه را از اولیای دولت بخواهد.

اصل ۴۳: مجلس دیگری به عنوان سنا مرکب از شصت نفر اعضا تشکیل می‌یابد که اجلاسات آن بعد از تشکیل، مقارن اجلاسات مجلس شورای ملی خواهد بود.

اصل ۴۴: نظامنامه‌های مجلس سنا باید به تصویب مجلس شورا برسد.

اگر در قانون اساسی چنین پیش‌بینی شده و به تصویب رسیده، اعتراض آقای دکتر محمد مصدق به رضا شاه در مورد پافشاری‌اش برای تأسیس مجلس سنا یا نوعی عدم احترام به قانون اساسی و یا خصومت شخصی با رضا شاه تلقی می‌شود. چنین به نظر می‌رسد رضا شاه و محمدرضا هر دو سعی بر آن کرده‌اند که از طریق مجلس سنا اختیارات بیشتری بدست آورند. بنابراین در این مورد مجلس شورا می‌توانست از تصویب آن خودداری نماید و یا برای اصلاح آن را مجدداً به مجلس سنا ارسال دارد.

گرچه نیمی از نمایندگان مجلس سنا انتصابی (با نظر شاه) انتخاب خواهند شد اما این دلیل موجهی نمی‌تواند برای مخالفت با تأسیس مجلس سنا داشته باشد. این دولت مردان هستند که با احترام به قانون، قانون را در جامعه، نهادینه می‌کنند.

عصر روز یکشنبه ۲۹ تیرماه به آقای مکی که در مجلس بود خبر می‌دهند که عده‌ای از کفن پوشان از کرمانشاه و همدان خود را تا کاروانسرای سنگی در ۱۸ کیلومتری تهران رسانده و در این حال برای مقابله با آن‌ها چندین کامیون ژاندارم فرستاده‌اند و عده‌ای از آنان را مضروب کرده‌اند.

آقای مکی به اتفاق محمود جلیلی نماینده یزد و عبدالرزاق اسکوئی ناظم دبیرستان البرز به طرف کاروانسرا سنگی حرکت می‌کنند و به محض آن‌که از اتومبیل پیاده می‌شوند صدای ضجه و فریاد عده‌ای به

آسمان بلند بود. یک سرهنگ و یک سرگرد سرپرست ژاندارمها بودند. پرسیدیم شما طبق دستور کی و چه مقامی این‌ها را مضروب و مجروح کرده و مانع مسافرت آن‌ها شدید؟ فرماندار ارشد جواب داد: به حکم سرلشکر وثوق رئیس کل ژاندارمری.

بعد از سقوط قوام، سرلشکر وثوق ترفیع می‌گیرد و به معاونت وزارت جنگ یعنی معاونت دکتر محمد مصدق در وزارت جنگ منصوب می‌شود. پس از روی کار آمدن به ایشان گفتم: دکتر مصدق گفت سرلشکر وثوق پسر وثوق پیشکار فرمانفرما می‌باشد. پدرش آدم خوبی بود. (فرمانفرما دایی دکتر محمد مصدق) روزی که سرلشکر وثوق به معاونت وزارت دفاع در مجلس معرفی شد صدای اعتراض عده‌ای از نمایندگان منجمله دکتر بقائی، کریمی، شمس قنات آبادی، حاج سید جوادی و حبیبی و نگارنده بلند شدند ولی دکتر مصدق کسی نبود که به این اعتراضات ترتیب اثر دهد. (ص ۲۰۹-۲۱۱ وقایع سی تیر)

در مورد انتصاب سرلشکر وثوق، آیت‌الله کاشانی در نامه‌ای به دکتر مصدق درخواست تجدید نظر در انتصاب چند نفر بخصوص سرلشکر وثوق می‌کند که مورد بغض مردم بخاطر واقعه کاروانسرا سنگی بود و مردم به آیت‌الله در این مورد شکایت کرده بودند. دکتر مصدق نه تنها نخواست به آیت‌الله وعده‌ای دهد و یا از او و مردم دلجویی کند، بلکه جواب خشن و تندى داد.

پاسخ دکتر مصدق به کاشانی ۶ مرداد ۱۳۳۱ به عرض می‌رساند مرقومه محترم شرف وصول ارزانی داد. نمی‌دانم در انتخاب سرلشکر وثوق و یا آقای دکتر اخوی که بدون حقوق برای

خدمتگزاری حاضر شده‌اند و همچنین آقای نصرت الله امینی که از فعالترین اعضای نخست‌وزیری هستند، جنابعالی چه عیب و نقصی مشاهده فرموده‌اید که مورد اعتراض واقع شده‌اند؟ بنده صراحتاً عرض می‌کنم که تاکنون در امور اصلاحی عملی نشده و اوضاع سابق مطلقاً تغییر ننموده است و چنانچه بخواهند اصلاحاتی بشود باید از مداخله در امور، مدتی خودداری فرمایید، خاصه این‌که هیچ‌گونه اصلاحاتی ممکن نیست مگر این‌که متصدی مطلقاً در کار خود آزاد باشد. اگر با این رویه موافقید بنده هم افتخار خدمتگزاری را خواهم داشت و الا چرا حضرتعالی از شهر خارج شوند؟ اجازه فرمائید بنده بدون مداخله به امور بپردازیم.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
دکتر محمد مصدق

سرتیپ دفتری که در واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ با آن وضع فجیع آیت‌الله کاشانی را دستگیر و مضروب می‌کند و همچنین به ریاست شهربانی رزم‌آرا منصوب شده بود موجب اعتراض شدید نمایندگان جبهه ملی واقع گردید. در جواب ما گفتند پسرعموی دکتر مصدق است. خود دکتر مصدق می‌گوید ضعیف است، دکتر شایگان جواب می‌دهد ابولهب هم خویش پیغمبر بود و نگارنده گفت پسر نوح با بدان بنشست. از این گونه انتصابات پیداست که چه نوع اصلاحاتی بود که موجب بهم خوردگی وحدت ملی و اختلاف بین سران مؤثر نهضت ملی گردید. (صص ۳۴۲ و ۳۴۱ وقایع سی تیر)

اختیارات دکتر مصدق

دو هفته از واقعه سی تیر نگذشته بود که دکتر مصدق بدون مشورت با دوستان و مشاورانش، تصمیم می‌گیرد برای قانونگذاری، اختیاراتی از مجلس بگیرد و (به گفته خودش) بگوید من نجاری هستم که با تیشه و رنده می‌توانم کار کنم و هرکس مخالفت کند استعفا می‌دهم.

مکی می‌گوید: "یک روز صبح زودتر از نمایندگان به مجلس آمدم. او در اتاق جلسه خصوصی تنها نشسته بود، وارد شدم و نزد ایشان رفتم و از علت حضور وی در آن موقع پرسش کردم. دکتر مصدق گفت: "آدم تقاضای جلسه خصوصی کنم و درباره این لایحه مذاکره نمایم" و سپس لایحه اختیارات را به دستم داد. اختیارات مذکور کمتر از اختیاراتی نبود که بعداً و پس از وقایع سی تیر ماه درخواست کرد. به محض ملاحظه آن که تمام قدرت و مسئولیت قوای ثلاثه مملکت را در دست یک نفر متمرکز می‌نمود یعنی نخست وزیر هم اختیارات قوه مقننه، هم قوه قضائیه و هم قوه مجریه را در دست خواهد گرفت و این قدرت در هیچ‌یک از کشورهای دموکراسی جهان سابقه ندارد و فقط در رژیم‌های مطلقه و استبدادی سابقه دارد، بقدری ناراحت شدم که حدی بر آن متصور نبود. لایحه را با نگاه تنیدی که هزار مرتبه از مخالفت زبانی بدتر بود به دستش داده بدون هیچ‌گونه صحبتی از جا برخاسته و خارج شدم. دکتر مصدق حرفی از کناره‌گیری نزد. جلسه خصوصی تشکیل گردید، من در این جلسه شرکت نکردم مصدق با شروع مقدماتی درخواست خود را مطرح نمود، بعداً شنیدم عده‌ای به مخالفت برخاستند و یکی دو نفر فرصت طلب و آنان که کورکورانه از دولت‌ها اطاعت می‌کنند در موافقت با آن صحبت کرده بودند. پس از وقایع ۳۰ تیر که در آن اختیارات شش ماهه مطرح گردید، این بود که

هیچ‌یک از نمایندگان جبهه ملی لب به موافقت نگشودند بلکه یوسف مشار و حائری‌زاده که عضو جبهه ملی بودند به مخالفت برخاستند؛ ولی آنچه که از جلسه خصوصی استنباط شد این بود که اکثریت روی موافق نشان ندادند و دیگر بحثی پیش نیامد تا پس از واقعه ۳۰ تیر که مصدق با قدرت فوق‌العاده مجدداً زمام امور را دست گرفت و پس از معرفی کابینه و گرفتن رأی اعتماد، تمام مواد برنامه دولت به عنوان لایحه اختیارات از مجلس درخواست نمود که تصویب نمایند.

من در این مسأله در محظور عجیبی گیر کرده بودم، اگر می‌خواستم مخالفت کنم ممکن بود در آن زمان صلاح نبود و اگر موافقت می‌کردم، علاوه بر آن که خلاف اصول دموکراسی و قانون اساسی رفتار کرده بودم، و هر کار غلطی می‌شد، در مقابل تاریخ و نسل‌های آینده مسئول بودم. ولی در نوبت دوم که دکتر مصدق درخواست اختیارات یک ساله را نمود دریافتم که از این اختیارات چه قوانین زیان‌بخشی گذشته که یکی از آن‌ها قانون امنیت اجتماعی بود. بعلاوه منظور از گرفتن اختیارات، تعطیل مشروطیت است و حتماً مجلس را منحل خواهد کرد. ناچار در جلسه رسمی استعفای رسمی خود را روی تریبون مجلس گذارده و از جلسه خارج شدم.

در اینجا جهت اطلاع خوانندگان به شرح قانون امنیت اجتماعی می‌پردازم.

ماده دوم قانون امنیت اجتماعی: هرکس کارمندان مؤسسات عمومی یا ادارات دولتی را وادار به اعتصاب و یا تحریک به اخلاف در نظم و آرامش و تمرد و عصیان نماید و همچنین کسانی که در دادگاه‌ها و دادسراها و ادارات و مؤسسات عمومی بر خلاف نظم و آرامش و انتظامات عمومی رفتار نماید و یا با جنجال و داد و فریاد

به منظور توهین و ارباب و تحت تاثیر قرار دادن مراجع اداری و قضایی و یا برای جلوگیری از اجرای قانون و مقررات ازدحام و یا تحصن یا هرگونه تظاهر نمایند، فوراً بازداشت و مجازات خواهند شد و از سه ماه تا یک سال تبعید برای آن‌ها تعیین می‌گردد و همین ماده برای توطئه یا مواضع‌کنندگان برای اعمال مزبوره در این ماده معمول خواهد شد و هرگاه کارمند دولت باشد در مدت محکومیت و تبعید اجباری از اخذ حقوق یا مزد محروم خواهد بود. (ص ۲۳۹-۲۴۰) اشتباه بزرگ ملی شدن نفت)

بعد از تصویب تمدید اختیارات در جلسات بعدی، اعتراضات نسبت به آن تشدید شد و آنچه برای دولت در واقع شکست تلقی می‌شد حمله‌ای بود که حائری‌زاده در جلسه ۲۸ دی ماه ضمن اظهار مخالفت با لایحه اختیارات به شرح زیر به دکتر مصدق وارد نمود.

"این دکان نفت که برای جماعتی نان و آب شده و برای مملکت موجب فلاکت، بایستی بسته شود... مصدق مملکت ایران را در کوچه بن بست گذاشته... با احصائیه‌های موجود می‌توانیم ببینیم ظرف بیست ماه حکومت مصدق چقدر آشوب و خونریزی و اغتشاش و تبعید و توقیف شده و آن را با همان اتفاقات بیست ماهه قبل مقایسه کنیم و به این صورت بیان عملیات بیست ماهه دولت را به دست آوریم خواهیم دید که این اتفاقات به مراتب بیشتر بوده... در این پنج ماه اختیارات، ما جز هو و جنجال چیزی ندیده‌ایم. دادن اختیارات صلاح نیست؛ چطور ما اختیار مسائل خارجی را به دست یک نفر بدهیم در حالی که آن یک نفر در مسائل جزئی گرفتار گریه و غش می‌شود؟... از مطالعه تقاضای اختیارات، من فهمیدم که مزاج علیل، دارای فکر علیل است. (ص ۳۰۰ زندگی سیاسی مصدق. فؤاد روحانی)

حائری‌زاده همچنین اظهار داشته: خبرهای امروز مرا به کلی ناراحت کرده است، این دکتر مصدق دیکتاتور می‌گوید من رئیس الوزرای ملت هستم و تا ۴۸ ساعت صبر می‌کنم اگر تکلیفم را معلوم نکنند (رفراندوم) می‌کنم.

من می‌گویم: آقا تو می‌خواهی رفراندوم بکنی پس چرا اینجا آمدی؟ اگر برای تهدید آمدی باید بگویم کار از این حرف‌ها گذشته، تو حتی رئیس الوزرای قانونی نیستی، رئیس الوزرای باغی هستی. من از تو روزی جدا شدم که دیدم که تو همان کارهای رضا خان را می‌کنی... با این تفاوت که او یک اصلاحاتی هم در مملکت می‌کرد و یک امنیتی هم ایجاد کرده بود ولی تو هیچ اصلاحاتی نکردی و مردم را هم روز به روز فقیرتر و مملکت را هم ناامن‌تر کرده‌ای.. من طرفدار دربار نیستم ولی طرفدار قانون اساسی هستم که برای شاه و دولت و مجلس، حقوقی در نظر گرفته است. تو حقوق همه را زیر پا گذارده‌ای و حالا هم می‌گویی رفراندوم می‌کنم. خوب دیروز {اشاره به تظاهرات جلوی دربار} (رفراندوم) بود... ما که اینجا نشسته‌ایم دولت یاغی نمی‌خواهیم. کارهایی که تو کردی نه رضا شاه و نه هیچ دیکتاتوری نکرده و حالا هم اسم مردم را برای رفراندوم می‌آوری. واقعاً خیلی عجیب است! (ص ۱۸۴-۱۸۵)

عقیده دکتر مصدق نماینده مجلس در دوره پنجم و ششم درباره اختیارات چنین بود:

نطق قبل از دستور راجع به عدلیه در جلسه ۱۸ خرداد ۱۳۰۶
دکتر مصدق: و بالاخره عقیده داشتم که مجلس شورای ملی نمی‌تواند به دولت اجازه قانونگذاری بدهد چرا؟ برای این که این مثل

این است یک کسی اجازه اجتهاد خود را به کس دیگری بدهد. اجتهاد غیر قابل انتقال است و ما وکیل در توکیل نیستیم که به دولت بگویم برو قانون وضع کن. از این جهت این قسمت را بنده رأی ندادم.
مخالفت دکتر مصدق با لایحه اختیارات قانونی وزیر عدلیه: (نقل از صورت مذاکرات مشروح جلسه ۱۱۹، ۲۵ خرداد ۱۳۰۶)

دکتر مصدق: بنده آن دفعه با ماده واحده موافقت نکردم و علتش هم این بود که اساساً قانونگذاری را از مختصات و وظایف مجلس شورای ملی می‌دانم، اگر بنا باشد مجلس به وزرا اجازه بدهد که بروند قانون وضع کنند پس وظیفه مجلس شورا چیست؟ این حق به موجب اصل ۲۷ قانون اساسی از وظایف مجلس شورای ملی است و هیچ مجلسی هم نمی‌تواند این حق را به دولت واگذار کند.

به موجب اصل ۲۷ متمم قانون اساسی، مملکت به سه شعبه تجزیه می‌شود. قوه مقننه، قوه قضائیه، قوه مجریه. (ص ۳۵۹-۳۶۲ خاطرات ۳۰ تیر)

وضع قانون که عبارت از قواعد و احکامی است که هیأت تقنینیه برای حفظ انتظامات جامعه تصویب می‌کند از وظایف قوه مقننه است و چون به موجب اصل ۲۸ متمم قانون اساسی قوای ثلاثه مزبور همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل خواهد بود، لذا قوه تقنینیه نمی‌تواند انجام این وظیفه را به عهده یکی از قوای دیگر واگذارد که هم واضح قانون باشد و هم قانون را تطبیق نماید.

- ۱- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورا و شهرداری‌ها.
- ۲- اصلاح امور اقتصادی بوسیله افزایش تولید کار و اصلاح قوانین پولی و بانکی.
- ۳- اصلاح امور مالی و تعدیل بودجه بوسیله تقلیل در مخارج و

برقراری مالیات‌های مستقیم، در صورت لزوم مالیات‌های غیرمستقیم. چنین به نظر می‌رسد آقای دکتر مصدق که در نهم ابان ۱۳۰۵ قسم می‌خورد اگر سرش برود به آن لایحه به منظور حفظ قانون اساسی رأی نخواهد داد، متوجه نبودند که در کشورهای دارای پارلمان، این وظیفه نمایندگان مردم است که لوایح تقدیمی به مجلس را مورد شور و بحث قرار دهند و زمانی که به صورت قانون درآمد آن را برای اجرا به دولت ابلاغ دارند.

به عنوان مثال آیا دکتر مصدق نمی‌توانستند لایحه‌ای را برای قانون انتخابات و شهرداریها با نظر خودشان اصلاح و برای شور و مشورت به مجلس ارائه دهند؟ پس چه فرقی بین ایشان و رضا شاه است که ایشان بارها اظهار داشتند رضا شاه با زور قوانین را با نظر خودش به تصویب رساند؟

بعد از واقعه ۳۰ تیر و دادن اختیارات به دکتر مصدق، توطئه برای کودتا مورد توجه قرار گرفت. روزنامه "فرانس-سوار" ضمن مقاله‌ای چنین آورده:

در مصر، هدف کودتا برکناری فاروق از سلطنت بود درحالی‌که در ایران برخلاف مصر، تقویت شاه و بالا بردن مقام سلطنت است، گرچه خود شاه حاضر نیست قدرت از دست رفته خود را با کودتا به دست آورد.

دکتر مصدق به شاه گفته است که نقشه کودتای نظامی در ایران به هر صورتی عمل شود به ضرر شاه و کودتاکنندگان خواهد بود، زیرا در صورت اقدام به چنین عمل خائنه‌ای، ملیون یا کمونیست‌ها را تقویت خواهیم کرد. برای سرکوب دیکتاتوری سیاه و به دیکتاتوری سرخ تن خواهیم داد.

روزنامه دیگر فرانسوی "پارس پرس" نیز گزارش مفصلی در خصوص توطئه کودتای نظامی در ایران انتشار داده است.

نقشه کودتا قرار بود در صورت بروز اغتشاشات در هفته گذشته به موقع اجرا گذاشته شود، ولی اقدام دکتر مصدق برای لغو موقت حکومت نظامی در تهران و آزاد گذاشتن تظاهرات کمونیست‌ها از بروز اغتشاش جلوگیری کرد. کسانی که قصد کودتا داشتند با تحولات جدیدی که در قضیه نفت و روابط خارجی ایران پیش آمده است در پی فرصت جدیدی هستند، ولی دکتر مصدق هم جدا مراقب اوضاع است. دکتر مصدق در نظر دارد برای تصفیه ارتش از عناصر ناراحت از ۱۴۰ ژنرال ۱۱۰ و از ۸۰۰ سرهنگ ۵۰۰ نفر را منتظر خدمت و یا از کار برکنار کند. ولی این اقدام نیز هیجان شدیدی در ارتش بوجود خواهد آورد. (ص ۳۹۵-۳۹۶ سی تیر)

باید یادآوری کرد مصدق با گفتار و رفتارش خود زمینه سقوطش را فراهم ساخت. این کمال بی‌انصافی است که گناه ندانم کاری‌های خودمان را به گردن دیگران بیندازیم. دوستانش قبل از انحلال مجلس او را از این کار باز داشتند. آیت‌الله کاشانی در مورد بستن مجلس و فراندوم، نامه‌ای بدین مضمون برای مصدق ارسال داشت:

حضرت نخست وزیر معظم جناب آقای مصدق السلطنه، عرض می‌شود گرچه امکان برای عرایض نمانده ولی صلاح دین و ملت برای خادم اسلام بالاتر از احساسات شخصی است و علی رغم غرض‌ورزی‌ها و بوق و کرنا تبلیغات، شما خودتان بهتر از هرکس می‌دانید که هم‌وغم در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان به

بقای آن مایل نیستید.

از تجربیات روی کار آمدن قوام و لجبازی‌های اخیر، بر من مسلم است که می‌خواهید مانند سی‌ام تیر کذایی، یک بار دیگر ملت را تنها گذاشته و قهرمانانه بروید. حرف اینجانب را در خصوص اصرارم در عدم اجرای رفراندوم نشنیدید و مرا لکه حیض کردید، خانه‌ام را سنگباران و فرزندانم را زندانی فرمودید و مجلس را که ترس داشتید شما را ببرد، بستید و حالا نه مجلسی هست و نه تکیه گاهی برای این ملت گذاشته‌اید. زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگه داشته بودم با لطایف الحیل خارج کردید و حالا همان طور که واضح بود در صدد به اصطلاح کودتا است.

اگر نقشه شما نیست که مانند سی‌ام تیر عقب‌نشینی کنید و به ظاهر قهرمان زمان بمانید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همانطوری که در آخرین ملاقاتم در دزاشیب به شما گفتم و به هندرسن هم گوشزد کردم که امریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیسی‌ها کمک کرد و حالا به صورت ملی و دنیاپسندی می‌خواهد به دست جنابعالی این ثروت را به چنگ آورد. اگر واقعاً با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید، این نامه سندی در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من، شما را با وجود همه بدی‌های خصوصیتان نسبت به خودم از وقوع یک کودتا بوسیله زاهدی که مطابق با نقشه خود شماست آگاه کردم که فردا جای هیچ‌گونه عذر موجهی نباشد. اگر به راستی در این فکر اشتباه می‌کنم با اظهار تمایل شما، سید مصطفی و ناصر خان قشقایی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم. خدا به همه رحم بفرماید.

ایام به کام باد. سید ابوالقاسم کاشانی

۲۷ مرداد: مرقومه حضرت آقا بوسیله آقا حسن آقای سالمی

زیارت شد. این جانب مستظهر به پشتیبانی ملت هستم. والسلام. دکتر محمد مصدق (ص ۳۰۲ نقد خاطرات شعبان جعفری)

خلیل ملکی دلیل رفراندوم را چنین نگاشته است: "با این وصف دلیل مصدق برای رفراندوم این نبود. در همان زمان علی زهری (به تحریک دکتر بقائی) دولت را به ادعای این که برخی از متهمان پرونده قتل افشارطوس شکنجه شده‌اند استیضاح کرده بود. مصدق نگران شده بود که اگر اکثریت ضعیفی که مکی را در شورای نظارت پر انداخته اسکناس نماینده کرده بودند، در جریان استیضاح زهری به دولت رأی اعتماد ندهد و آن را ساقط کند. حرف او این بود که: اکثریت بزرگی از این نمایندگان کاندیدای نهضت ملی بوده و سپس راه خود را عوض کرده‌اند. اکنون اگر دولت به صورت ظاهرالصلاح و قانونی از کار برکنار شود صدبار بدتر از آن خواهد بود که به جبر و زور و با کودتای عوامل ضد دموکراتیک داخلی و خارجی (چنان که پیش آمد) ساقط گردد. چون در صورت نخست، نیروهای واقعی که در پس کار بودند مستور خواهند ماند و نهضت ملی ظاهراً با حربه خودش - یعنی دموکراسی و حکومت قانون - شکست خواهد خورد؛ و در نتیجه امکان مقاومت بلافضل یا تجدید حیات آینده از او گرفته خواهد شد.

اشکال بزرگ این محاسبه این بود که قیاس بین رأی دادن برای نمایندگی مکی در شورای نظارت و رأی دادن به استیضاح زهری از نوع قیاس مع الفارق بود. این دو مسأله با هم نسبتی نداشتند و ممکن نبود مجلس به آن استیضاح رأی دهد، یعنی از دادن رأی اعتماد به دولت خودداری کند. دلیلش هم خیلی ساده است: با این که اکثریت بزرگی از نمایندگان (و از جمله بیشتر نمایندگان عضو فراکسیون نهضت

ملی) با تصمیم مصدق به رفراندوم مخالف بودند، ولی وقتی این تصمیم اتخاذ و اعلام شد دو سوم کل نمایندگان مجلس استعفا دادند تا کار رفراندوم و بستن مجلس را برای دولت آسان تر سازند. اصلاً معلوم نیست چرا وقتی این عده استعفا دادند مصدق باز هم دست به رفراندوم زد و بلافاصله مجلس را تعطیل نکرد و به انتخابات جدید نپرداخت؟ چون با بیست و چند نفر وکلای غیر مستعفی، مجلس هیچ گونه حد نصایی نداشت و چاره‌ای جز انتخابات جدید نمی‌ماند. و این نکته‌ای است که تاکنون هیچ کس (و از جمله خود مصدق) نه اشاره‌ای به آن کرده و نه توضیحی درباره آن داده است.

تصمیم به رفراندوم فقط به دلایل بالا اشتباه نبود. بزرگ‌ترین دلیل بر ضد آن (که هم زمان بسیاری از مشاوران و دوستان و هواخواهان مصدق به او گفتند) این بود که در دوره فترت مجلس بیم کودتا می‌رفت. هیچ معلوم نیست که اگر در حوادث ۳۰ تیر مجلسی نبود که نمایندگان نهضت ملی در آن بست بنشینند نتیجه کار به نفع این نهضت تمام می‌شد. تازه مرداد ۳۲ و تیر ۳۱ با یکدیگر بسیار فرق داشتند، و یک جناح از سران و هواخواهان نهضت (که در سی‌ام تیر نقش عمده‌ای داشتند) اینک در برابر آن قرار گرفته بودند. دولتی که یک پشتیبان خارجی نداشت، دو قدرت عظیم جهانی با آن مخالف بودند، شاه با آن دشمن بود، اکثریت سران ارتش و اکثریت سران مذهبی و روحانی کشور بر ضد آن بسیج شده بودند، و بانفوذترین طبقات اجتماعی کشور انهدام آن را آرزو می‌کردند، نمی‌بایست تنها نهاد عمده اجتماعی (یعنی مجلس) را که اختیار آن هنوز در دستش بود با دست خودش از میان بردارد. مطابق شهادت دکتر غلامحسن صدیقی (در نامه‌ای که به نگارنده مرقوم داشته اند) مرحوم سید محمود نریمان بلافاصله پس از ۲۸ مرداد در

زندان به ایشان گفته بود تاریخ، ما را بخاطر این اشتباه نخواهد بخشید. در هر حال، اغلب رجال و شخصیت‌های ملی از جمله دکتر صدیقی، دکتر سنجابی و دکتر شایگان دلایل مخالفت خود را با بستن مجلس، شخصاً به مصدق ایراز کردند و کمترین نتیجه‌ای نگرفتند. خلیل ملکی نیز به همین دلایل، بستن مجلس را کاری خطرناک می‌دانست و نهایت سعی خود را به کار برد تا مصدق را از این تصمیم منصرف سازد.

آنچه اینک این جا نقل می‌کنم عین مطالبی است که دکتر کریم سنجابی در ملاقاتی با ایشان در منزل مسکونی سابق خود (واقع در محله دروازه شمیران) در سال ۱۳۳۹ برای نویسنده این سطور شرح داده است: در آن زمان، آقای خلیل ملکی که از مخالفت من {دکتر سنجابی} و داریوش فروهر و با بستن مجلس باخبر بود، به من تلفن زد و پیشنهاد کرد که ما سه تن (سنجابی، ملکی، فروهر) به عنوان احزاب هوادار نهضت ملی (ایران، نیروی سوم و ملت ایران) به دیدار دکتر مصدق برویم و از جانب این احزاب، با بستن مجلس مخالفت کنیم. ما هم پذیرفتیم و هر سه تن متفقاً به ملاقات مصدق شتافتیم، در این ملاقات، ما (سنجابی، فروهر) میدان را به دست ملکی سپردیم که از جانب ما نیز دلایل مخالفت با بستن مجلس را بیان کرده و دکتر مصدق را از تصمیم خود منصرف کند. اما مصدق این نظرات را نپذیرفت و بر دلایل خود برای بستن مجلس تأکید کرد. آقای ملکی با همان تندی خاصی که در او سراغ داشتیم از جا برخاست و گفت: آقای دکتر مصدق، این راهی که شما می‌روید به جهنم است ولی ما تا جهنم به دنبال شما خواهیم آمد. در این هنگام ما نیز برخاستیم و هر سه نفر پس از خداحافظی با مصدق جلسه را ترک کردیم. (ص ۱۰۱-۱۰۳)

آقای فؤاد روحانی چنین نوشته‌اند:

در تشخیص ارزیابی عوامل و علل سقوط حکومت جبهه ملی، سهم بزرگی به آخرین پرده درام یعنی مسأله رفراندوم تعلق می‌گیرد. اصولاً موضوع آراء عمومی در مسائل پیش‌بینی نشده بود و در مورد انحلال مجلس اصل ۴۸ قانون اساسی (مصوب ۱۸ اردیبهشت ۱۳۲۸) حق انحلال هریک از مجلس شورا و مجلس سنا یا هر دو در آن واحد را فقط به شاه می‌داد و دولت می‌توانست در صورت وجود دلایل موجه برای انحلال مجلس (مثلاً استعفای تعداد زیادی از وکلا)، انحلال مجلس را از شاه درخواست کند.

موضوعی که در جریان رفراندوم، هم در ایران و هم در خارج جلب توجه کرد شرکت چشمگیر اعضا و هواخواهان حزب توده در پیشبرد آن بود. مخصوصاً این‌که حزب توده قبل از انعقاد رفراندوم از دولت مصراً خواسته بود که علاوه بر انحلال مجلس، اقدام به تشکیل مجلس مؤسسان نیز برای تغییر قانون اساسی به عمل آورد. سفارت انگلیس در گزارش شماره ۹۹ مورخ ۱۳ اوت (۲۲ مرداد ۱۳۳۲) خود به لندن به این موضوع اشاره کرد و گفت: "ظاهراً قصد حزب توده، محدود کردن و یا منتفی کردن اختیاراتی است که به موجب قانون اساسی به شاه داده شده." (ص ۳۲۸ زندگی سیاسی مصدق. فؤاد روحانی)

روز ۵ مرداد دکتر مصدق در رادیو نطقی خطاب به ملت ایراد نمود و ضمن آن چنین گفت: "اکنون بیگانگان با تمام قوا می‌کوشند که در صفوف متحد ملت ایران رخنه کنند... با وضع کنونی مجلس، امید هیچ‌گونه موفقیتی در مبارزه ملت ایران نیست و دولت ناچار است از شما مردم وطن‌پرست تقاضا کند عقیده خود را در ابقا و انحلال آن صریحاً اظهار کنید.... قانون‌ها، مجلس‌ها، دولت‌ها همه بخاطر مردم به وجود آمده‌اند نه مردم بخاطر آن‌ها. وقتی مردم یکی را نخواستند

می‌توانند در آن باب، نظر خود را ابراز کنند. در کشورهای دموکراسی و مشروطه هیچ قانونی بالاتر از اراده ملت نیست... علیهذا دولت از خود مردم سؤال خواهد کرد که آیا با ابقای مجلس بصورت فعلی تا آخر دوره آن موافق هستند؟ که در این صورت دولت دیگری روی کار می‌آید تا بتواند با این مجلس همکاری کند و اگر با این دولت و نقشه و هدف آن موافقت رأی به انحلال آن بدهند تا مجلس دیگری تشکیل شود که بتواند در تأمین آمال ملت با دولت همکاری کند. جزئیات راجع به طرز رفراندوم به زودی به اطلاع خواهد رسید. (ص ۲۲۶-۲۲۷ همان کتاب)

درحالی‌که قانون اساسی حق انحلال یک و یا دو مجلس را به شاه می‌دهد، در نطق‌های مصدق می‌توان عوام فریبی را به وضوح مشاهده کرد. اگر ملتی به قوانین کشورش آگاه نباشد و آن‌هایی هم که از آن آگاهی دارند چنان مسخ شخصیتی بشوند مملکت و ملتی را فدای این‌گونه مسائل می‌کنند.

اگرچه می‌دانیم دوستان دکتر مصدق، خطرات انحلال مجلس را یادآوری و راه‌حل‌های فرار از این بُن‌بستی را که خود آفریده بود به او گوشزد کرده بودند.

و این شرایط از طرف حائری‌زاده رهبر فراکسیون آزادی در مجلس طی تلگرافی به تاریخ ۱۸ مرداد به دبیر کل سازمان ملل اعلام شد بدین مضمون:

چون سازمان به منزله پارلمان دنیای آزاد است فراکسیون آزادی مجلس ایران لازم می‌داند اوضاع تحمل‌ناپذیری را که بر ملت ایران می‌گذرد به اطلاع شما برساند. دکتر مصدق در سایه حکومت پلیسی و با کمک حزب کمونیست توده به مفتضح‌ترین وضعی رفراندوم کرد و

اکنون می‌خواهد یک رژیم سخت دیکتاتوری کمونیستی به مردم ایران تحمیل کند. ما اعلام می‌کنیم که حکومت او یاغی است و اقدامات او برای ملت ایران الزام‌آور نیست. (ص ۳۲۷ زندگی سیاسی مصدق. فواد روحانی)

دلیل فرستادن این تلگراف چنین بیان شده است:

دکتر مصدق بارها و بارها حکومت نظامی را غیرقانونی و همواره آن را انتقاد می‌کرد اما با توجه به آشفتگی‌هایی که در دوران نهضت ملی شدن نفت در جامعه بوجود آمده بود از یک طرف و از طرف دیگر عده‌ای از افراد را که متناسب به حزب توده بودند در مقامات مهمه از جمله دادگاه‌های نظامی ابقا کرده بود و با تعطیل مجلس سنا، تعبیر دولت گرایش به سمت حکومت مطلقه به علت سعی در جلوگیری از انتقادات و اظهارنظرها و مخالفت‌هایی که در برابر اوضاع عمومی رو به افزایش می‌رفت بخصوص مقرراتی که دکتر مصدق در تاریخ اول آبان ۱۳۳۱ با استفاده از لایحه اختیارات، تحت عنوان قانون امنیت اجتماعی وضع نمود و مضمون آن این بود که هرکس دست به تحریک به اعتصاب و نافرمانی زده یا ایجاد اختلال و بی‌نظمی کند محکوم به تبعید از سه ماه تا یک سال خواهد شد.

در این زمینه متأسفانه شکافی عمیق بین سران جبهه ملی بوجود آمد که بالمآل برای دولت گران تمام شد. در جلسه ۶ آبان دکتر بقائی و شمس قنات آبادی بدین مضمون اعلام شد که دولت، عناصر حزب توده را بر سرکار آورده و میدان را برای تبلیغات و خرابکاری آنان باز گذاشته است و در جلسه ۱۱ آبان یوسف مشار اعتراض کرد به این که وکلا در اظهار نظر و رأی آزاد نیستند. بعضی مجذوب بعضی مرعوبند در ایراد، یکی از نمایندگان گفت: می‌دانم من به وسیله آیت‌الله کاشانی

و حزب دکتر بقائی و اعضای جبهه ملی وکیل شده‌ام. ممنون هم هستم اما دیگر دین و ایمانم را نمی‌توانم در این راه بدهم. حرفی هم که زده‌ام مورد قبول تمام مردم هست. (صفحات ۲۹۷ و ۲۹۸ فواد روحانی)

مرتضی رسولی در سال ۱۳۵۷ با آقای حسین مکی و برای مؤسسه مطالعات شفاهی تاریخ معاصر ایران مصاحبه‌ای انجام داد که قسمتی از آن را در ادامه می‌خوانید.

”نهر و دو سه تلگراف کوتاه به مصدق کرده که خیلی عجیب و مهم است و نشان می‌دهد که نهر و چه مرد بزرگی بوده است. تاریخ تلگراف محرمانه اول مرداد است. او می‌گوید من می‌بینم که یک توطئه‌ای در شرف تکوین است، خواهش می‌کنم مراقب اوضاع باشید. من شنیده‌ام که رابطه شما با رفقای سابقان مثل کاشانی، بقائی و مکی بهم خورده، این صف را برای مقابله با توطئه‌های آینده محکم کنید. من مثل شخصی هستم که بر روی برجی نشسته و خانه شما و افراد خانه شما را می‌بینم و شما فقط توی اتاق خودتان و افراد خودتان را دارید می‌بینید. توطئه‌ای در شرف تکوین است که شاید خیلی فوری عمل شود و در آن صورت، ضررش را نه تنها شما بلکه تمام کشورهای تازه استقلال یافته و آن‌ها برای استقلال خود مبارزه می‌کنند غرامت شما را باید بپردازند. این افراد حکم پلکان را داشتند تا شما بیایید روی بام و شما می‌خواهید پلکان را خراب کنید تا کسی از این پله بالا نیاید. ولی فکر کرده‌اید که روزی محکوم به سقوط بشوید، اگر پله باشد عادی می‌آید پایین و اگر پله نباشد با سر به زمین می‌خورید.

مصدق جواب می‌دهد: به نهر و بگویند در امور ایران مداخله نکنید. نهر و باز هم روز ۲ مرداد میرزا اسماعیل خلیلی را که شیعه و یکی از شخصیت‌های معروف هندوستان بود به ایران فرستاد. او تقاضا کرد

که با مصدق ملاقات کند، ولی مصدق با او ملاقات نکرد تا این که ۲۸ مرداد پیش آمد. پسر خلیلی که بعداً سفیر کبیر هند در تهران شد این مطلب را تأیید می‌کند. مصدق، هندرسن را فریب داد. وقتی مصدق این افراد را از دور و بر خود راند آن وقت چند چاقوکش و اوباش از بیرون راه افتادند و مردم هم به آن‌ها گرویدند و واقعه ۲۸ مرداد پیش آمد.

در جواب این سؤال که آیا دکتر مصدق می‌خواست شاه را برکنار کند؟ مطمئناً چنین بود، از اوایل مرداد ۱۳۳۱ اکبر میرزا صارم الدوله را فرستادند به اروپا تا بچه‌های محمد حسن میرزا، ولیعهد احمد شاه را ملاقات کند، دکتر صحت، طبیب مخصوص میرزا حسن بود، گفت بچه‌های میرزا حسن قبول نکردند. بنابراین مسلم بدانید اقدامات دکتر مصدق در جهت منقرض کردن سلسله پهلوی بود.

مصدق در نظر داشت شاهی را که در زمان تبعیدش از پدرش درخواست آزادی او را نموده از سلطنت خلع نماید.

آقای حسین مکی در خاطرات سی تیر چنین آورده:

"زمانی که دادگاه لاهه به نفع ایران رأی داده بود دکتر مصدق از ساعت ۵ بعدازظهر پیش شاه بود. وقتی خبر پیروزی ایران را به وسیله تلفن به کاخ سعدآباد خبر دادند و اعلا وزیر دربار خبر پیروزی را به شاه داد از استماع این خبر، اشک شوق در چشم نخست وزیر حلقه زد و شاه بلافاصله از جا برخاست و دست او را صمیمانه فشرد و گفت آقای دکتر مصدق این پیروزی ناشی از زحمات و فداکاری‌های شماست و من به عنوان یک فرد این ملت از صمیم قلب به شما تبریک می‌گویم. (ص ۲۴۶)

اما به هر حال خون قاجار در رگ‌های دکتر مصدق جریان داشت و انقراض قاجار به دست رضا شاه گویا جراحی بر قلب ایشان وارد آورده بود، او چه با رضا شاه و چه با شاه باطناً حسادت می‌ورزید.

متأسفانه بسیاری از آنچه را که در زمان مصدق اتفاق افتاد و ایشان در آن دخالتی نداشت برای بزرگ کردن به ایشان ارتباط دادند، از آن جمله شیلات است.

امتیاز صید ماهی در آب‌های شمال کرانه خزر در سال ۱۲۵۴ در زمان ناصرالدین شاه به اجاره ده ساله میرزا حسین خان سپهسالار واگذار شد، او این امتیاز را به لیاناروف روسی فروخت و این قرارداد هر ساله تمدید می‌شد و درآمد آن در اول اکتبر به ایران داده می‌شد، و همواره اختلافاتی بین مالک و مستأجر به وجود می‌آمد تا آن‌که در تاریخ ششم مهر ماه ۱۳۰۶ ماجرای شیلات حل شد و قراردادی به مدت ۲۵ سال بین ایران و شوروی منعقد شد که بر طبق آن شرکتی با سهام و سود مساوی بین طرفین به وجود آمد و در سال ۱۳۳۱ پس از اتمام مدت قرارداد، تمام تأسیسات شیلات شمال به دست دولت ایران افتاد و ملی شدن آن را به حساب مصدق گذاشتند.

نفت و ماجرای آن

قبل از پرداختن به بحث در مورد نهضت ملی شدن نفت می‌بایست نگاهی به اوضاع عمومی جهان و همچنین اوضاع داخلی کشورمان در قرن ۱۸ و ۱۹ بیاندازیم و بجای آن‌که عقب‌ماندگی و عدم پیشرفت کشورمان را به گردن انگلیس و روس و به‌طور کلی به گردن بیگانگان بیاندازیم، بهتر است با دقت به آنچه در کشورمان در آن زمان می‌گذشته نگاهی افکنیم تا بتوانیم علل عدم پیشرفت‌مان را دریابیم.

اجازه می‌خواهم اشاره کنم بیشتر مطالب این قسمت از کتاب "اشتباه بزرگ ملی شدن نفت" آقای ابراهیم صفائی نقل شده است. ایشان مطالبی نگاشته‌اند که در هیچ‌یک از کتاب‌ها و مقالات دیگری که طرفداران آقای دکتر محمد مصدق به رشته تحریر درآوردند به آن‌ها اشاره‌ای نشده است. چه بنا بر اظهار مؤلف این مطالب بر مبنای اسناد و مدارکی است که احتمال زیاد می‌رود سایر مؤلفین نیز به آن دسترسی

داشته‌اند، اما تحریف حقایق، عیب بزرگی است که متأسفانه بیشتر پژوهشگران در پیش گرفتند و گویی درکی از مسئولیتشان در قبال نسل آینده نداشتند.

با پایان یافتن جنگ دوم جهانی، کشورهای جنگ زده در صدد ترمیم خرابی‌های ناشی از جنگ بودند و به بودجه هنگفتی احتیاج داشتند. بعضی از کشورها از جمله آلمان، ایران و ژاپن و بسیاری دیگر، از کمک‌های مالی و فنی آمریکا (اصل چهار) استفاده کردند و به بازسازی کشورشان پرداختند.

انگلستان با توجه به درآمد هنگفتی که از فروش نفت ایران به دست می‌آورد آن را برای ترمیم خرابی‌های ناشی از جنگ کافی می‌دانست و این زمانی بود که در ایران کم و بیش گفت‌وگوی ملی کردن صنعت نفت پیچیده شده بود، ایران نیز برای سازندگی در همه شئون، احتیاج به همین منبع درآمد یعنی نفت داشت؛ پس دو کشور برای از دست ندادن این منافع می‌بایست یا به میدان جنگ بروند و یا اختلاف نظرهای خود را بر سر میز مذاکره به نتیجه برسانند.

تفاوت میان میدان جنگ و میز مذاکره در آن است که در جنگ بازنده همه چیز را یک‌جا می‌بازد، ولی بر سر میز مذاکره همواره این شانس وجود دارد که یک طرف با زیرکی بتواند مقدار زیادی امتیاز به دست آورد.

متأسفانه به نظر می‌رسد دکتر محمد مصدق بدون داشتن احاطه کامل بر اوضاع اقتصادی و سیاسی جهان بعد از جنگ، بر سر میز مذاکره به مانند میدان جنگ همه چیز را با اتخاذ سیاستی غلط از دست داد، حتی از ملی شدن نفت نامی ماند و خود نیز تا پایان عمر

آزادی‌اش را از دست داد.

آقای محمود فروغی تجربیات و مشاهدات خود را در مقام سرکنسول ایران در نیویورک در زمان سفر تاریخی دکتر مصدق برای دفاع از ملی کردن صنعت نفت در جلسه شورای امنیت سازمان ملل متحد در کتاب خاطراتش درج کرده است. او ضمن تجلیل از حس وطن‌پرستی دکتر مصدق، از ناکافی بودن اطلاعات او در امور بین‌المللی سخن گفت. (ص ۵ خاطرات محمود فروغی)

باید در نظر داشت دکتر مصدق جز زمان کوتاهی که زمام وزارت امور خارجه را بر عهده داشت در محافل بین‌المللی ظاهر نشده بود و در همان زمان سیاستمدارانی چون چرچیل، استالین، روزولت سالیان دراز با داشتن مشاورین متبحر در صحنه سیاست بین‌المللی فعال بودند و دکتر مصدق را نمی‌توان در ردیف آنان شمرد.

"در طول ساعات متمادی مذاکراتمان، مصدق ساده لوحی تکاندنده‌های نه تنها درباره مسأله نفت بلکه به‌طور کلی درباره مسائل اقتصادی و تجاری از خود نشان داد. پل نیتز رئیس اداره برنامه‌ریزی که تجربیات تجاری بسیار زیادی داشت در بسیاری از مذاکرات با مصدق به من پیوست. پل و من به نوبت این وظیفه را بر عهده گرفتیم که واقعیات تجارت و سوداگری را به او بیاموزیم. اما در پایان به نحوی باورناپذیر به نظر می‌رسید که آنچه را به او گفته‌ایم باور نکرده یا اهمیت قائل نشده است. او به استدلال‌های ما چنین پاسخ می‌داد: "شما نمی‌فهمید، مسأله این‌ها نیست، این یک مسأله سیاسی است." در زیر ظواهر همیشه این احساس دست می‌داد که او مطمئن است که ایران چنان اهمیتی برای انگلستان و ایالات متحد و جهان غرب دارد که ما حاضریم برای آن‌که به دست شوروی نیفتد هر بهایی را بپردازیم.

هم خود من و هم اچسون بعد از من، کوشیدیم به او تفهیم کنیم که ما هیچگاه با معامله‌ای درباره نفت ایران که ممکن است سابقه‌ای ایجاد و اساس صنعت نفت بین‌المللی را تخریب کند موافقت نخواهیم کرد. (ص ۴۸۲. مصدق در پیشگاه تاریخ. جورج سی مک کی)

ماکیاول در کتاب پرنس خود چنین نوشته: "سیاستمدار آن است که همواره بداند که می‌بایست همچون روباه مکار باشد تا در دام نیفتد. نمی‌تواند در تمام مدت به مانند شیر بغرد."

یا آنکه عقلا گفته‌اند: کاردانی آن نیست که چون در خطری افتد خود را به حیلت برهاند، کاردانی آن است که جهد کند در خطر نیفتد. (ص ۹۹ تاریخ سلاجقه)

یا آنکه روباه را به در خانه خود چندان قوت باشد که شیر را به در خانه بیگانه نباشد. (ص ۱۱۶ تاریخ سلاجقه)

اینک بقیه ماجرا:

می‌دانیم همزمان با رنسانس، انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب صنعتی یک تلاش شبانه روزی در اروپا و به‌طور کلی در غرب آغاز شد که نتیجه این تحولات به قانونمندی جوامع اروپایی منتهی گشت که در نتیجه آن، آزادی عقاید، قلم، بیان و مذهب غبار خشک مقررات کلیسایی را از جامعه زدود و جوامع اروپایی رو به ترقی و پیشرفت نهادند و انقلاب صنعتی و کشیده شدن خطوط راه‌آهن موجب تسهیل در جابجایی انسان‌ها و توزیع بیشتر علم و صنعت شد؛ کشورهای تولیدکننده، به بازار فروش و مواد اولیه برای کارخانجات خود نیاز داشتند و کشورهای چون انگلستان و فرانسه در این کار پیشرو بودند، چه آن‌ها از دوران دورتری کشورهای در آفریقا و آسیا را تحت استعمار داشتند بنابراین برای آن‌ها آسان‌تر از کشورهای مانند اسپانیا

بود که زمانی یکی از قدرتمندترین کشورهای اروپایی بود و همچنین پرتغال که دریانوردانش توانسته بودند راه‌های دریایی غرب و شرق اروپا را نقشه برداری کنند؛ اما نفوذ بیش از اندازه مذهب در این دو قدرت، آن‌ها را از پیشرفت سریع در زمینه صنعت از کشورهایی همچون فرانسه و انگلستان باز داشته بود.

اختراع ماشین آلای که با فرآورده‌های نفتی می‌توانستند بازدهی بیشتری داشته باشند این کشورها را به جست‌وجوی دستیابی به این ماده با ارزش واداشت.

این همان دورانی بود که حکومت استبدادی قاجار از یک طرف و حکومت مذهبی ملایان از طرف دیگر، ایرانیان را در چنان فقر مادی و فکری نگه داشته بود که نه قدرت جنگیدن با حکومت استبدادی داشتند و نه قدرت جنگیدن با خرافات مذهبی که بیش از چند قرن در وجودشان ریشه دوانده بود. بنابراین برای رهایی از چنین دردی، تنها دست به دعا و نیایش برمی‌داشتند و از امام و امامزاده‌ها، طلب یاری می‌کردند. حتی پادشاهانی چون ناصرالدین شاه با تمام قدرتش، ابتدا از نادانی بسیار خود، صدراعظمش امیر کبیر را به قتل رساند و بار دیگر از ترس تکفیر ملایان، صدراعظمی چون امین‌السلطان که آرزویی جز پیشرفت و ترقی کشور نداشت از کار برکنار کرد.

از خاطرات حاج سیاح می‌خوانیم: فردا از راه بد سنگلاخی بطرف دالکی روانه شدیم. در نزدیکی دالکی، چشمه‌های نفت با آب مخلوط و جاری است، به‌طوری‌که مردم از روی آب، کوزه‌های نفت برداشته استعمال می‌کنند. کسی در خیال استفاده از این نعمت خدا داده نیست. (ص ۱۴)

اما ماجرا چگونه آغاز شد!

"ژاک دمورگان" باستان‌شناس فرانسوی در سال‌های آخر سلطنت ناصرالدین شاه و سال سوم پادشاهی مظفرالدین شاه، امتیاز حفاری و کشف آثار عتیقه در ایران و بخصوص در منطقه شوش را به دست آورد. او در سال ۱۹۰۰ یک مقاله علمی و تحقیقی درباره وجود نفت در جنوب غربی ایران و نزدیکی مسجد سلیمان در مجله معادن پاریس منتشر ساخت. این مقاله، کتابچی خان ارمنی تبعه ترکیه را که سال‌ها در پست گمرک ایران پیشینه خدمت داشت، با بیشتر رجال ایران آشنا بود، در معاملات بزرگ اقتصادی تجربه داشت و در پاریس به سر می‌برد بر آن داشت که به جنوب ایران مسافرت کرده و از خوزستان به ویژه منطقه رامهرمز و ماماتین و مسجد سلیمان بازدید کند. او در این بازدید دو چشمه جوشان نفت را در بخش نفتون و خراسان ملاحظه کرد و پس از بازگشت با نورمن ولف وزیر مختار پیشین انگلیس در تهران که آن موقع در پاریس بود تماس گرفت و نتیجه تحقیقات و مشاهداتش را به او اطلاع داد. ولف پس از بازگشت به لندن موضوع را با ویلیام دارسی^۱ که سرمایه‌ای برای پیشبرد صنعت نفت اختصاص داده بود در میان می‌گذارد.

۱. ویلیام ناکس دارسی در ۱۱ اکتبر سال ۱۸۶۸ در نیوتن ابوت انگلستان متولد می‌شود. پدرش وکیل بود و خودش در مدرسه وست‌مینستر درس می‌خواند. در سال ۱۸۸۸ خانواده‌اش باسترالیا مهاجرت می‌کند. وی بعد از فوت پدرش کار او ادامه می‌دهد و با خرید و فروش زمین، ثروتی بدست می‌آورد؛ سپس با چند نفر شریک می‌شود و بکار استخراج نقره و طلا می‌پردازد و بدین ترتیب ثروتی عظیمی بدست می‌آورد. در سال ۱۸۹۱ موافقت می‌کند برای پیدا کردن نفت بایران بیاید و دادن بیست هزار پوند (معادل ۲٫۲ میلیون پوند اکنون) قرار داد ۰۶ ساله منعقد می‌کند و تا سال ۱۸۹۱ که به نفت دست یابد تا مرحله ورشکستگی می‌رسد؛ حدود ۰۰۶۱ پوند از حمایش رفته باضافه ۷۷۱ هزار پوند به بانک بدهکار می‌شود. در اول ماه می ۱۸۹۱ به رینولد در ایران تلگرام می‌کند که تمام وسایل را جمع کند آن‌هایی را که می‌شود استفاده مجدد کرد یا فروخت به بندر حمل نمایند و کارگران را اخراج کنند. اما رینولد که در مسجد سلیمان دو جبهه حفر کرده بود این کار را به تعویق می‌اندازد و در ۶۲ می ۱۸۹۱ در عمق ۰۶۳ متر چاه بنفت می‌رسد. از آن زمان تا کنون نفت در ایران حوادث بسیاری به‌بار آورده و در سرنوشت این ملت تاثیرگذار بوده است.

دارسی با سرمایه‌گذاری موافقت می‌کند، ولف، کتابچی خان را به لندن می‌خواند و او را به دارسی معرفی می‌کند. دارسی، ماریوت نماینده ویژه خود را همراه کتابچی خان و دو کارشناس روانه ایران کرد و با توصیفی که ولف از خصلت ناپسند پول‌دوستی رجال ایران نمود، امکانات پولی کافی در اختیار او گذارد و سفارش نامه‌ای هم برای هاردینگ وزیر مختار انگلیس در تهران برای معرفی ماریوت گرفت. ماریوت و همراهانش با هاردینگ و همچنین با اتابک صدراعظم ملاقات کرده و اهمیت اقتصادی نفت را به اتابک می‌فهماند. پس از ملاقات‌ها و جلسات بسیار بین هیأت ماریوت و هاردینگ و اتابک و مظفرالدین شاه در خرداد ۱۲۸۰ (ماه می ۱۹۰۱ میلادی و ماه صفر ۱۳۱۹ قمری) امتیاز استخراج نفت و گاز در ۱۸ ماده به فارسی و فرانسه تنظیم می‌شود که شامل منطقه‌ای وسیع از ایران بجز آذربایجان، گیلان، مازندران، خراسان و گرگان (استرآباد) می‌شد.

طبق قرارداد، دارسی متعهد می‌شود ظرف مدت دو سال بعد از قرارداد، شرکتی برای استخراج نفت و بهره‌برداری تشکیل دهد و مبلغ ۲۰ هزار لیر نقد و ۲۰ هزار لیر از سهام شرکت به دولت ایران بپردازد و بعلاوه ۱۶٪ از سود خالص متعلق به ایران باشد و شرکت از هرگونه عوارض گمرکی معاف و حفظ امنیت کارکنان و اموال شرکت بر عهده ایران باشد. مدت قرارداد ۶۰ سال تعیین می‌شود. و البته در پایان قرارداد ذکر شد که تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجود به شرکت پس از انقضای قرارداد به ایران تعلق می‌گیرد.

این امتیاز به امضای مظفرالدین شاه، میرزا علی‌اصغر خان اتابک صدراعظم، میرزا نصرالله مشیرالدوله نائینی (وزیر امور خارجه)، مهندس الممالک غفاری (وزیر معادن) و ماریوت نماینده تام الاختیار

دارسی رسید. ماریوت ۱۰ هزار لیر به اتابک و نفری ۵ هزار لیر به مشیرالدوله و مهندس الممالک داد و دو سال بعد که دارسی نخستین شرکت نفت را به نام شرکت بهره‌برداری اولیه بر پا ساخت ۲۰ هزار لیر نقد برای مظفرالدین شاه و معادل بیست هزار سهم در اختیار دولت ایران گذاشت و نیز معادل ده هزار سهم به اتابک و نفری ۵ هزار سهم به مشیرالدوله و مهندس الممالک داد.

در ۲۶ ماه می ۱۹۰۸ میلادی مصادف با ۵ خرداد ۱۲۸۷ شمسی در میدان نفتون مسجد سلیمان با نتیجه‌ای درخشان روبه‌رو شد که آینده درخشان‌تری را نیز نوید می‌داد و از این پس شرکت نفت انگلیس و ایران با سرمایه دو میلیون لیره در لندن تشکیل و جانشین شرکت بهره‌برداری اولیه شد.

شرکت به علت ضعف دولت مرکزی برای حفظ امنیت کارکنان و اموال خود با خوانین بختیاری و سپس با شیخ خزعل پیمان بست تا در مقابل پول نقد و سهام شرکت، آن‌ها به پاسداری و حفاظت اموال و افراد بپردازند.

در جنگ جهانی اول، نفت خورستان برای انگلستان و نیروی دریایی آن دولت که سهامدار عمده نفت شده بود اهمیت حیاتی پیدا کرد، از این رو چندی پس از آغاز جنگ، نیروی انگلیس برای امنیت خوزستان و پالایشگاه آبادان، بصره را اشغال کرد و شرکت نفت نیز شیخ خزعل و خان‌های بختیاری را که وابسته سیاست انگلیس بودند با دادن اسلحه و پول به پاسداری از تأسیسات نفت جنوب موظف نمود و در اهواز هم پادگانی از سربازان هندی برای کمک به همین منظور بر پا ساخت. پس از جنگ، کار شرکت و استخراج نفت همچنان رو به گسترش بود، منابع نفت هفتگل کشف و خط لوله از هفتگل به کوت

عبدالله کشیده شد و تأسیسات نفتی توسعه یافت. تأسیس کارخانه برق، لوله کشی نفت میان مسجد سلیمان و آبادان، راهسازی و همچنین خانه‌سازی برای کارکنان ادامه داشت. وسایل موتوری متداول و ظرفیت پالایشگاه آبادان چندین برابر شد تا جایی که در سال ۱۹۲۰ به یک میلیون و سیصد و پنج هزار تن رسید.

پس از جنگ بر سر حق‌السهم ایران اختلافاتی به وجود آمد، شرکت از پرداخت حق واقعی ایران خوداری می‌کرد و یولی را که به بختیاری‌ها و شیخ خزعل برای حفاظت مناطق نفتی می‌داد به علت ضعف دولت مرکزی برای اجرای حفظ امنیت کارکنان و اموال و اثاثیه، به حساب دولت می‌گذاشت. در زمان نخست‌وزیری وثوق الدوله، نصرت‌الدوله وزیر امور خارجه همراه احمد شاه در سال ۱۲۹۸ شمسی به پاریس رفت و برای بحث درباره چگونگی اجرای قرارداد ۱۹۱۹ (۱۴ خرداد ۱۲۹۸) که با کاکس وزیر مختار انگلیسی امضا کرده بود به لندن رفت و درباره بدهی شرکت نفت نیز گفت‌وگو کرد. بدهی شرکت نفت به پانصد هزار لیره برآورده شد، ولی نصرت‌الدوله نپذیرفت و کارشناس برجسته اقتصادی را که عضو خزانه داری انگلیس بود به نام "آرمیتاژ اسمیت" به عنوان مستشار اقتصادی برای اجرای قرارداد ۱۹۱۹ و نیز پی گیری کار نفت استخدام کرد. اسمیت به ایران آمد و در وزارت دارایی مشغول کار شد ولی پیش از حصول نتیجه، وثوق الدوله برکنار و حسن پیرنیا نخست وزیر جدید شد. او اسمیت را برای وصول مطالبات از شرکت به لندن فرستاد. اسمیت با داشتن اختیاراتی از نخست‌وزیری در توافقی که میان مدیران شرکت و نصرت‌الدوله صورت گرفته بود تغییراتی به سود ایران داد و شرکت را ملزم کرد به عنوان تصفیه تمام ادعاهای ایران، یک میلیون لیره بپردازد.

در ادامه و از آن پس، همواره میان مقام‌های بلندپایه ایران و مدیران شرکت گفت‌وگوهایی برای افزایش حق امتیاز ایران در تهران و لندن صورت می‌گرفت. در زمان رضاشاه گفت‌وگوها زیر نظر "تیمورتاش" وزیر دربار با همکاری "دور" وزیر دادگستری و فیروز" وزیر دارایی دنبال می‌شد. "کدمن" رئیس شرکت نفت در سال ۱۳۰۸ به ایران آمد و از مناطق بازدید و با تیمورتاش و فیروزملاقات کرد. او به حضور شاه بار یافت. تیموتاش طرحی به او داد و لغو امتیاز داری و برقراری امتیازی نو را با رعایت مصالح و منافع ایران خواستار شد، ولی کدمن خود برای قرارداد جدید، شرایط دیگری داشت، از این رو نتیجه قطعی بدست نیامد.

پس از قریب سه سال در فروردین ۱۳۱۱ تیمورتاش برای پی گیری گفت‌وگوها به انگلستان رفت و پس از گفت‌وگو در زمینه تجدید قرارداد و تهیه متنی در این باره به تهران بازگشت. در ۱۵ خرداد ۱۳۱۱ شرکت نفت انگلیس و ایران به وزارت دربار و وزارت دارایی اطلاع داد که حق امتیاز سال ۱۹۳۱ درآمد خالص ۳۰۶,۸۱۲ لیره می‌باشد و برای پرداخت آن "جاکس" رئیس شرکت نفت بوسیله تلفن از تقی‌زاده وزیر دارایی وقت کسب تکلیف نمود.

تقی‌زاده دستور داد آن پول را موقتاً در یکی از بانکهای لندن بگذارند. پول در "نشنال بانک" لندن به نام دولت ایران سپرده شد. این رقم حتی از درآمد سال ۱۹۳۰ کمتر بود درحالی‌که فروش نفت افزایش یافته بود. تیمور تاش در هفدهم خرداد، نامه‌ای به شرکت نفت نوشت و یادآور شد که این مبلغ به قدری ناچیز است که دولت ایران ترجیح می‌دهد از قبول آن خودداری کند و یادآور شد به میرزا عیسی خان فیض کمیسر نفت ایران در لندن دستور داده شده به اسناد و دفاتر

شرکت نفت در لندن مراجعه کند و علت این تقلیل حق امتیاز را معلوم دارد و از شرکت نفت خواست تلگرافی از اداره مرکزی شرکت نفت بخواهد موجبات تسهیل تحقیقات درباره تقلیل حق امتیاز ایران را برای "فیض" فراهم کند.

وزیر دربار رونوشت نامه "جاکس" و نامه خودش را برای وزیر دارایی فرستاد و خواست فیض فوری دستور انجام این مأموریت را بدهد. جاکس به دیدن تیمورتاش رفت و پس از گفت‌وگو، تیمورتاش موافقت کرد پول حق امتیاز ۱۹۳۱ به صورت سپرده ثابت در یکی از پنج بانک معتبر لندن به نام دولت ایران گذارده شود تا تکلیف اختلاف، روشن شود. ناچیز بودن سهم ایران در مجلس با اعتراض نمایندگان مجلس روبه‌رو می‌شود. وزیر مختار انگلیس جریان مجلس را به لندن گزارش می‌دهد، کدمن دوباره به ایران می‌آید و با وزیر دربار و وزیر دارایی و چند مقام دیگر گفت‌وگو می‌کند که به نتیجه نمی‌رسد.

سرانجام رضا شاه که از بی‌نتیجه ماندن گفت‌وگوهای چند ساله شرکت خشمناک بود، در شب ششم آذر ۱۳۱۱ در جلسه هیأت دولت، پرونده مذاکرات نفت را در میان شعله‌های آتش بخاری انداخت و فرمود: نمی‌روید تا امتیاز نفت را لغو کنید. (ص ۲۰-۲۱-۲۲ اشتباه بزرگ ملی شدن نفت)

در همان جلسه ششم آذر، هیأت دولت اعلامیه لغو قرارداد داری را صادر کرد و عصر روز هفتم در روزنامه‌های تهران به چاپ رسید. "تقی زاده" وزیر دارایی هم لغو قرارداد را طی نامه ۳۸۴۸۶ فردای آن شب به "جاکس" مدیر مقیم شرکت اطلاع داد و این خبر، هیجانی در تهران برانگیخت. (ص ۲۴ همان کتاب)

"جاکس" طی نامه هشتم آذر ۱۳۱۱ (۲۹ نوامبر ۱۹۳۲) قرارداد

فارسی را معتبر دانست و به اعلام لغو قرارداد شدیداً اعتراض کرد. او که موضوع را تلگرافی به اداره مرکزی شرکت نفت در لندن گزارش داده بود، اعتراض شدید اداره مرکزی شرکت نفت را هم در نامه تهدیدآمیز خود بیان داشت. (ص ۲۷ همان کتاب)

نامه‌های بسیاری رد و بدل گردید که مسلماً خواننده می‌تواند متن هر کدام را تصور کند. ایران بنابر اسناد موجود، تقاضای درخواست حقوق حقه خود را داشت و انگلستان سعی می‌کرد با هر بهانه‌ای آن را رد کند.

بعد از تأیید لغو قرارداد، رضا شاه به نادر آراسته فرمانده کل خوزستان دستور می‌دهد به همراه فرمانده لشکر خوزستان و شهربانی به خرمشهر رفته و در ساختمان مرکزی شرکت مستقر شوند و اختیارات شرکت را در دست بگیرند. سر جان گدمن رئیس کل شرکت، سراسیمه از واشنگتن به لندن و از لندن به تهران می‌آید و بعد از گفت‌وگوهای، دولت موافقت می‌کند جریان نفت زیر نظر مسئولان ادامه یابد.

این عمل دولت ایران بازتاب جهانی پیدا می‌کند، سفیر مسکو در گزارشی اظهار می‌دارد که دولت روسیه از این عمل ایران نهایت خوشوقتی را نشان می‌دهد ولی از آنجایی که نفت جنوب برای نیروی دریایی انگلیس اهمیت حیاتی دارد آن‌ها متوجه این مسأله نیز هستند که دولت انگلیس از هیچ اقدامی برای فشار به ایران فروگذار نخواهد کرد.

"کاراخان" می‌گوید: اقدام ایران را گامی برای استقلال اقتصادی و سیاسی خود دانسته و در اظهارات بعدی‌اش ادامه می‌دهد که دولت انگلیس این اقدام ایران را در اثر توصیه و تشویق روسیه کرده که من به شدت این خبر را تکذیب کردم. او معتقد است بهترین راه، ایجاد

تشکیل شرکت مختلط میان ایران و انگلیس است که منافع ایران حفظ خواهد شد. او همچنین اظهار داشت: امریکایی‌ها هم از نزدیک در جریان امر هستند و دولت انگلیس در این مرحله نمی‌تواند با اقدام نظامی، ایران را وادار به تجدید امتیاز به شکل دیگری کند.

گفت‌وگوهای کدمن با مقاومتی که نشان می‌داد بی‌نتیجه ماند. او به لندن بازگشت و به جامعه ملل برای دادرسی لغو یک‌جانبه امتیاز شکایت کرد. از ایران هیأتی برای جوابگویی به ریاست داور وزیر دادگستری، حسین علا رئیس بانک ملی و نصرالله انتظام مسئول امور اداری عهود وزارت امور خارجه در دی ماه ۱۳۱۱ به ژنو می‌روند. هفتم بهمن "سر جان سیمون" وزیر امور خارجه انگلیس در جامعه ملل می‌گوید: ایران هیچ مجوزی برای لغو امتیازنامه ندارد و دولت انگلیس بر اساس ماده ۱۵ اساسنامه جامعه ملل از ایران شکایت کرده است. داور به سخنان او با برشمردن تخلفات شرکت از مفاد قرارداد که مجوز لغو قرارداد تلقی می‌شود پاسخ می‌گوید و نتایج حاصله را به فروغی وزیر امور خارجه با تلگراف گزارش می‌دهد و خواستار دستور از ایران می‌شود. فروغی نتایج را به رضا شاه گزارش داده و بعد در هیأت وزیران مطرح می‌سازد و به داور پاسخ می‌دهد.

تاریخ ۴،۱۱،۱۳۱۱ از ژنو

"موضوع سه شنبه در شورا، موکول به جلسه دوم شد که روز پنجشنبه با حضور وزیر امور خارجه انگلیس خواهد بود. چنان‌که استنباط کرده بودم معلوم شد که انگلیس می‌خواهد وانمود کند که دولت ایران به بهانه ضعف ایران در هنگام اعطای امتیاز، آن را لغو کرده است. ما جواب دادیم کمپانی نفت از آغاز به تعهدات خود عمل نکرده، مبلغ ناقابل را

که باید پرداخت می‌کرد، پرداخت ننموده. دولت ایران حکمیت خواست نپذیرفت، ۱۶٪ سود سهم ایران را که در قرارداد داری مندرج است سال‌ها نداد و برخلاف تعهد، چند تصفیه‌خانه در خارج از ایران ساخته. کارگران غیرایرانی گرفته و حساب سازی کرد. چند سال به مذاکره گذشت، دولت ایران خواست در امتیاز تجدیدنظر شود. کمپانی نفت قبول نکرد. برای آن‌که دست‌کم تکلیف ۱۶٪ حق امتیاز معلوم باشد کمپانی با وزیر دربار که آن هنگام در اروپا بود گفت‌وگو کرد و متن پیشنهادی تهیه شده و برای مطالعه به تهران فرستاد. ایران از کمپانی خواست برای رفع ابهام آن پیشنهاد، نماینده‌ای به تهران بفرستد، ولی کمپانی قبول نکرد. دولت ایران مطمئن شد که کمپانی در گفت‌وگوی چند ساله جز وقت گذرانی منظوری نداشته و چاره‌ای جز لغو قرارداد ندید.

دولت انگلیس به مداخله و تهدید پرداخت و خواست ایران تصمیم الغاء قرارداد داری را نادیده بگیرد. دولت ایران در پاسخ گفت: نظر جامعه ملل را به این کار جلب خواهد کرد. انگلیس پیشقدم شد و موضوع را به جامعه ملل کشاند درحالی‌که اگر کمپانی حرفی دارد باید به دادگاه‌های ایران رجوع کند و سرانجام گفتیم موضوع اختلاف با شرکت نفت از مسائل داخلی ایران است و مشمول بند ۸ ماده ۱۵ میثاق آن شورا می‌باشد. عده‌ای از اعضای شورا می‌گویند حرف شما منطقی است ولی باید راه‌حل پیدا کرد که کار به اصلاح نگذرد. از گفت‌وگوها استنباط می‌شود که شورا رأی نخواهد داد که ایران در لغو امتیاز محق نبوده ولی رأی هم نخواهد داد که حق داشته یا مداخله انگلیس بی‌مورد بوده است. اگر راه اصلاح میان ایران و انگلیس پیدا نکند یا از یک کمیته از حقوق‌دانان معروف و یا از دیوان لاهه نظر خواهد خواست و اگر رأی کمیته یا دیوان لاهه این بشود که دعوا میان

دو دولت است و از امور داخلی نمی‌باشد، رسیدگی در دیوان لاهه بهتر از شورا است، زیرا در شورا، ملاحظات سیاسی هم در کار است ولی محاکمه دست‌کم یک سال طول خواهد کشید و در این صورت سهام کمپانی تنزل خواهد کرد و نگرانی، صاحبان سهام کمپانی را وادار خواهد ساخت که به تقاضای حقه ایران تن دردهد. ما باید بر مالیات بر درآمد هم تکیه کنیم و این بر نگرانی کمپانی خواهد افزود.

مستر پوپ در پاریس آقای علا را ملاقات کرده و گفته بود: کمپانی از مداخله دولت انگلیس ناراضی است و بهتر می‌داند خود با دولت ایران گفت‌وگو کند. وقتی به ژنو آمدم کلنل مارلی کت یکی از کارکنان ارشد کمپانی به ملاقات آمد، گفت: پوپ گفته با شما ملاقات کنم، آمده‌ام که گفت‌وگو کنیم و نگذاریم کار از این سخت‌تر شود، ولی نمایندگان ایران باید بگویند دولت ایران چه می‌خواهد؟ و شرایط اساسی امتیاز جدید چیست؟ گفتیم: این کار در وظیفه ما نیست. کمپانی باید نماینده خود را به تهران بفرستد. گفت: تا کلیات معلوم نشود کمپانی نمی‌تواند نماینده به تهران بفرستد و گفت: کدمن هم اینجا می‌آید، اگر پاسخ شما به او همین باشد که به من گفتید سفر او بی‌نتیجه است.

داور

فروغی پاسخ داور را چنین داد: تلگراف به عرض رسید و در هیأت دولت هم مطرح شد. جواب از این قرار است:

۱- سعی عمده آقایان این باشد که اثبات کنید دولت انگلیس حق مداخله در این اختلاف را ندارد.

۲- اگر سعی شود امر در همین شورا به اصلاح تمام شود بهتر است. در خصوص این‌که کدمن می‌خواهد بداند پیشنهاد ما چیست و اگر پاسخ به این موضوع برای رسیدن به نتیجه اصلاحی، ضروری و مؤثر

است این نکات را به او بفرمایید.

۱- مشارکت دولت ایران در کل کمپانی و جمع شرکت‌های فرعی از هر قبیل و معاف بودن حق امتیاز دولت ایران از هرگونه مالیات و عوارض.

۲- محدود شدن حوزه عمل کمپانی.

۳- موقوف شدن حق انحصار لوله کشی به طرف جنوب.

۴- پرداخت حق امتیاز بر اساس مقدار استخراج، به این طریق تا وقتی استخراج از شش میلیون تن تجاوز نکرده یک میلیون و دویست هزار لیتر طلا و اگر تجاوز کرد در هر صد تن ۱۶٪ از قیمت جهانی باید به ایران بدهند.

۵- کوشش در بالا بردن سطح استخراج.

۶- دولت ایران در هیأت مدیره یک نماینده داشته باشد، با اختیار مساوی با دیگر مدیران به اضافه حق وتو در هنگام تغییر اساسنامه شرکت در مسائل غیرعادی.

۷- پرداخت مالیات از قرار ۴٪ در هر تن که استخراج می‌شود.

۸- تأمین نیاز کشور نسبت به نفت و متفرعات با بهای مناسب.

۹- تصفیه نفت حتی الامکان در داخله.

۱۰- پرداخت بدهی‌های گذشته و پرداخت مالیات از ۱۹۳۰.

مدت امتیاز جدید سی سال باشد با حق تمدید پس از انقضاء مدت برای کمپانی یا به مدت زیادتر با حق فسخ در رأس سی سال. این عمده مطالب است برای تنظیم قرارداد. در این مسائل با کارشناسان فنی مشورت کنید، اگر نقصی داشته باشد اطلاع دهید. فروغی

باید توجه داشت که دولت ایران با تجدید امتیاز نفت برای مدت سی سال یا زیادتر و حق تمدید امتیاز پس از سی سال موافقت کرده است.

"دکتر بنش" وزیر امور خارجه چک اسلواکی مأمور مطالعه و رسیدگی به پرونده می‌شود و پیشنهاد می‌کند دولت ایران و شرکت نفت مستقیماً وارد مذاکره شوند. در ۲۶ اسفند، داور و همراهانش به ایران باز می‌گردند و ۱۴ فروردین کدمن به همراه گروهی مشاور و کارشناس وارد تهران می‌شوند. دولت ایران هم پنج کارشناس از امریکا و سوئیس و انگلستان دعوت می‌کند که با هیأت ایرانی به ریاست تقی‌زاده همکاری کنند. گفت‌وگوها مدتی ادامه می‌یابد.

در ضیافتی که کدمن برای آشنایی هیأت ترتیب می‌دهد، تقی‌زاده نطق کوتاهی می‌کند مبنی بر این که دولت با این امر موافقت کرده است و رئیس دفتر مخصوص رضا شاه، شکوه الملک می‌گوید: به عرض رسید و فرمودند همین‌طور اقدام شود.

بعد از مهمانی، چندین جلسه دیگر با قهر و آشتی و فشار و تهدید انجام می‌گیرد و بالاخره در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۲ (۱۹ اپریل ۱۹۳۳) یک قرارداد ۲۷ ماده‌ای به امضا می‌رسد که تنها نقطه قابل بحث و ضعف آن طول مدت بوده که به شصت سال رسید درحالی‌که از قرارداد دارسی بیش از ۲۸ سال باقی نمانده بود، ولی در مقابل درآمد ایران افزایش یافت و حق الامتیاز سالانه ایران هر تن ۴ شیلینگ تعیین شد (ماده ۱۰) و نیز بیست درصد اضافه بر ۶۷۱,۲۵۰ لیتر سود صاحبان سهام برای ایران منظور و مقرر شد حق الامتیاز ایران هیچگاه از ۷۵۰ هزار لیتر کمتر نباشد و در صورت تأخیر، شرکت سودی برابر ۵٪ سالانه به دولت ایران بپردازد (بند ب ماده ۱۰) و هم به دولت ایران حق داده

شد در تمام جلسات هیأت مدیره و کمیته‌های فرعی آن، یک نماینده داشته باشد و شرکت، سالی ۲ هزار لیره برای حقوق و هزینه نماینده دولت در لندن بپردازد. (ماده ۱۵)

در این قرارداد، حوزه امتیاز به یک پنجم کاهش یافت و به یک صدهزار مایل مربع محدود شد. (ماده ۲) و این که شرکت برای تصفیه تمامی دعاوی ایران مبلغ یک میلیون لیره را ظرف ۳۰ روز پرداخت کند. (ماده ۲۳) و نیز شرکت نفت تأمین احتیاجات داخلی ایران را به مواد نفتی و بنزین متعهد کرد و برای نیازهای دولت ۲۵٪ تخفیف داده شد. (ماده ۱۹)

طی سال‌های بعد، فروشگاه‌های نفت و بنزین بر پایه این تعهد در همه نقاط کشور ایجاد شد و نیز شرکت تعهد کرد مستخدمین غیر فنی را تماماً از ایرانیان استخدام کند و برای استخدام کارکنان فنی هم تا آنجا که ایرانیان واجد شرایط و متخصص باشند از اتباع ایران استخدام کند و برای آن که شماری از جوانان با استعداد ایرانی، علوم و فنون صنایع نفت را در انگلستان فرا گیرند و کارشناس ایرانی تربیت شود شرکت سالی ۱۰ هزار لیره استرلینگ را به این منظور بر عهده گرفت. (ماده ۱۶) و مهم‌تر از همه متعهد شد که تمام دارایی شرکت در ایران از اراضی، کارخانه‌ها، ساختمان‌ها، چاه‌ها، لوله‌ها، سدهای دریایی، پل‌ها، وسایل پخش آب، ماشین‌ها، وسایل نقلیه و هرگونه تجهیزات و ادوات در پایان امتیاز (به هر نحوی که امتیاز پایان پذیرفته باشد) متعلق به دولت ایران خواهد بود. (ماده ۲۰)

علت طول قرارداد بر مبنای عدم توافق کدمن با سی سال بود و او می‌خواست که مدت قرارداد ۷۵ سال باشد. اختلاف نظر در مورد مدت قرارداد چند بار قطع شد و کدمن روز سوم اردیبهشت نزد شاه رفت و

گفت امیدی به نتیجه گفت‌وگوها نیست و تصمیم دارد از ایران برود. قطع گفت‌وگوها از ایران چهره دیگری در محافل بین‌المللی می‌ساخت که به نفع کشور نبود؛ ناچار شاه مدت ۶۰ سال را پذیرفت. بعدها گلشائیان گفت: قرارداد داری را یک‌طرفه لغو کردیم و به جامعه ملل رفتیم، اگر به ما توصیه نکرده بودند که اختلافمان را دوستانه حل کنیم چه بسا محکوم می‌شدیم. او معتقد بود بجز تمدید شصت سال چاره‌ای نبود و امتیاز ۱۹۳۳ هزار بار بهتر از امتیاز داری است.

تقی‌زاده امضاکننده قرارداد، سال‌ها بعد در مجلس گفت: صحبت تمدید بختاً به میان آمد و من و دیگران راضی نبودیم. اما او که چهار سال پیش وزیر مختار ایران در لندن بود در نامه‌ای به تیمورتاش وزیر دربار نوشته بود: "اولیاً شرکت نفت خواهان تمدید قرارداد هستند" و با این سندی که از او در دست است و نیز اشاره‌ای که در تلگراف فروغی به داور راجع به تمدید مدت امتیاز جدید پس از سی سال شده است نمی‌توانیم درستی گفتار تقی‌زاده را به این که (صحبت تمدیدی بختاً به میان آمد را پذیرفت) بلکه دولتمردان و شاه قبلاً در جریان گفت‌وگوی تمدید قرارداد بوده‌اند.

از سال ۱۹۴۳ (۱۳۲۱ شمسی) شرکت‌های بزرگ نفتی امریکایی به دولت خود مصراً پیشنهاد می‌کردند که بخشی از امتیازات شرکت نفت انگلیس و ایران را به دست آورد و کارشناسان سیاسی و اقتصادی منابع وسیع نفتی خاورمیانه که صدها بار از ذخایر نفتی خودشان بیشتر بود با توجه به مصرف داخلی تمایل داشتند برای حفظ منابع کشورشان با شرکت نفت انگلیس و ایران مذاکره کنند. از طرف دیگر کارشناسان امریکایی تخمین زده بودند با توجه به مصرف داخلی بیش از ۱۸ سال دیگر منابع نفتی شان تمام می‌شود و امریکا باید هرچه زودتر به تسخیر

منابع نفتی خارجی بویژه خلیج فارس پردازد.

سناتور ترومن که بعد از روزولت به ریاست جمهوری رسید در همین زمینه به رئیس جمهور نامه‌ای نوشت و سرانجام میان آمریکا و انگلیس توافق شد که آمریکا از نفت خاورمیانه سهمی منصفانه به دست آورد. جیمز برنز رئیس تجهیزات جنگی آمریکا توصیه کرد یک سوم منابع نفت ایران که در دست انگلیس است به آمریکا داده شود.

در سال ۱۳۲۱ زمان نخست‌وزیری سهیلی، دوتن از مدیران شرکت نفت شل و نماینده‌ای از سوی شرکت استاندارد و اکیوم و سپس نماینده شرکت سینکлер برای اکتشاف نفت در شمال و شمال شرقی پیشنهادهایی به دولت عرضه کردند، دولت کمیسونی از کارشناسان اقتصادی تشکیل داد و هنگام نخست‌وزیری ساعد برای مطالعه عمیق‌تر دو کارشناس نفت به نام‌های هوور و کرتیس از آمریکا استخدام شدند. این دو با کمیسون ویژه دارایی به همکاری پرداختند. روزنامه نیویورک تایمز ضمن اعلان نقشه تأسیس یک پالایشگاه بزرگ در شمال بحرین از طرح روزولت برای قرارداد آمریکا و انگلیس درباره خاورمیانه سخن به میان آورد. (نیویورک تایمز فوریه ۱۹۴۴)

در جلسه هفتم آبان ۱۳۲۳ برای نخستین بار در مجلس قرارداد نفتی ۱۹۳۳ مورد انتقاد قرار گرفت و دکتر مصدق بدون اشاره به لغو قرارداد و همچنین اشاره‌ای به هیأت نفتی آمریکایی شرکت استاندارد و کیوم و سینکлер و شرکت انگلیس و هلندی شل که مدت یک‌سال در تهران مشغول مذاکره بودند فقط طول مدت قرارداد ۱۹۳۳ را نکوهید و با حساب سرانگشتی خاطرنشان ساخت در طول زمان قرارداد ایران بیش از یک میلیون و چند صد هزار لیر ضرر خواهد دید.

در همین دوران هیأتی از کارشناسان نفتی شوروی که در شمال

ایران در جست‌وجوی نفت بودند در کویر خوریان به نتیجه مثبت رسیدند. بدین جهت وزیر امور خارجه آقای "گافتارادزه" در ۲۴ شهریور ۱۳۲۳ با موافقت قبلی برای گفت‌وگو در این زمینه وارد ایران شد و ساعد در دیدارهای نخستین با نظر موافقت به گفت‌وگو پرداخت ولی ناگهان اعلام کرد تا پایان جنگ، و صلح عمومی از اعطای هرگونه امتیازی خودداری خواهد کرد. وزیر امور خارجه شوروی در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: نخست وزیر ایران پیشنهاد او را در نخستین دیدار با حسن نیت قبول کرد ولی ناگهان مطالعه و اگذاری امتیاز را به بعد از جنگ موکول کرده، این‌گونه رویه در محافل شوروی به گونه منفی تلقی شده و موجب تیرگی روابط دو کشور خواهد شد.

حزب توده و روزنامه‌های وابسته به آن و شماری از روشنفکران بی‌طرف، تظاهرات اعتراض آمیزی بر ضد دولت بر پا کردند. موج اعتراض و تیرگی روابط سیاسی با شوروی چنان بود که ساعد توان مقاومت نیافت و استعفا داد و مرتضی قلی بیات (سهام السلطان، خواهرزاده و شوهر دختر دایی و برادر عزت الله بیات داماد دکتر مصدق) با کمک دکتر مصدق به نخست‌وزیری رسید و در روز ۱۴ آذر با اکثریتی ضعیف، رأی اعتماد گرفت و شوروی که در انتظار نشسته بود که با دولت جدید وارد مذاکره شود ناگهان با قانون تحریم مذاکرات نفتی در مجلس روبه‌رو شد.

شماری از نمایندگان طرح را امضا کردند و چند نماینده گفتند: شتابزدگی درست نیست، باید مطالعه شود. چند نفر دیگر گفتند که چون هیچ امتیازی پیش از طرح و تصویب در مجلس اثر قانونی ندارد این طرح بی‌معنی است.

سید ضیاء الدین گفت: بعد از جنگ، در امتیاز نفت شمال در شرایط

مساوی، شوروی حق تقدم دارد و بالاخره پس از توضیحات سید محمد طباطبائی رئیس مجلس و حذف ماده چهار، لایحه با اکثریت تصویب شد. وزیر امور خارجه شوروی تصویب این طرح را با توصیه امپریالیسم و توطئه‌ای بر ضد منافع شوروی دانست و نمایندگان او و نمایندگان شرکت‌های غربی نیز ایران را ترک گفتند.

در جلسه ۱۲ آذر، غلامحسین رحیمیان نماینده چپ‌گرای قوچان پشت تریبون مجلس رفت و این ماده واحده را عرضه داشت: "مجلس شورای ملی ایران، امتیاز نفت جنوب را که در دوره استبداد به شرکت داری واگذار شده و در دوره دیکتاتوری آن را تمدید نمودند به موجب این قانون الغا نماید."

رحیمیان سپس نزد دکتر مصدق رفت و گفت: شما که دیروز آن طرح مفید را ارائه دادید باید اکنون اولین کسی باشید که آن را امضا می‌کنید اما مصدق از امضا خودداری کرد و اظهار داشت: ما نمی‌توانیم قرارداد را یک طرفه فسخ کنیم. کس دیگری هم آن را امضا نکرد. وقتی مصدق با اعتراض برخی از مطبوعات روبه‌رو شد تأکید کرد که امتیاز ۱۹۳۳ یک امتیاز قانونی است و نمی‌توان آن را یک جانبه لغو کرد.

در جلسه ۲۸ آذر ۱۳۲۳ در مجلس شورا اظهار داشت: نظر به این‌که هر قراردادی دو طرف دارد و ایجاب و قبول طرفین منعقد می‌شود لذا تا طرفین رضایت الغا ندهند ملغی نمی‌شود و مجلس نمی‌تواند قانونی را که از روی ارزش و اعتبار عهود بین‌المللی تصویب می‌کند بدون مطالعه و فکر و به دست آوردن راه قانونی الغا نماید و به همین دلیل از امضاء آن خودداری کردم.

تصویب طرح قانون تحریم مذاکرات نفت به تعبیر چند روزنامه

پایتخت برای جلوگیری از حمله نفتی شوروی با موافقت انگلیس و امریکا بود، روزنامه ایران ما نوشت: طرح آقای دکتر مصدق فعلاً خیال کمپانی‌های نفت جنوب را از ورود رقیب‌های گردن کلفت به میدان نفت کاملاً آسوده می‌سازد، شاید هم آن نماینده‌ای که آن را تنظیم و به آقای دکتر مصدق پیشنهاد کرده بود، از همان سیاست‌ها الهام می‌گرفت که برای جلوگیری از دادن هرگونه امتیاز نفتی به شوروی از نیکنمایی و جاهت ملی دکتر مصدق استفاده کند.

این تحریم، رنجش عمیق شوروی را در پی داشت و نتیجه آن شد که نقشه خودمختاری آذربایجان و کردستان را در پی داشت و منجر به وقایع خونین آذربایجان و زنجان و اعلام حکومت خودمختار حزب دموکرات (دموکرات فرق سی) به رهبری جعفر پیشه‌وری و غلام یحیی در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ شد که یک سال تمام در تمام آذربایجان و زنجان ادامه یافت و علاوه بر چندین هزار کشته و آواره و غارت و ویرانی از هر حیث برای ایران، زیان‌های گران در برداشت. با این رویدادها، گفت‌وگوی نفت چندی خاموش شد تا در بهمن ۱۳۲۴ با استعفای دولت حکیمی، در بحرانی‌ترین اوضاع، قوام‌السلطنه به نخست‌وزیری رسید. او در ۲۹ بهمن همراه یک هیأت رهسپار شوروی شد و پس از گفت‌وگو با استالین و مولوتف رهبر و وزیر خارجه شوروی، ۱۶ اسفند به تهران بازگشت. سفیر جدید شوروی در ۲۹ اسفند به تهران آمد تا به ادامه مذاکراتشان که در مسکو صورت گرفته بود بپردازند درحالی‌که مجلس ۱۴ پایان یافته بود و تکلیف مجلس ۱۵ هنوز معلوم نبود. بدون در نظر گرفتن تحریم مذاکرات نفتی، قوام و معاونش مظفر فیروز و هیأت روسی توافقی به امضا رساندند که در رادیو و روزنامه‌های تهران در ۱۵ فروردین ۱۳۲۵ (۴ اپریل ۱۹۴۶) منتشر شد.

مذاکراتی که از طرف نخست وزیر ایران در مسکو با اولیای دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آغاز و در تهران پس از ورود سفیر کبیر شوروی ادامه یافت، در تاریخ ۱۵ فروردین ماه ۱۳۲۵ مطابق با ۴ آوریل ۱۹۴۶ به نتیجه ذیل رسید و در کلیه مسائل موافقت کامل حاصل شد.

۱- قسمت‌های ارتش سرخ تا تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۴۶ یعنی یکشنبه چهارم فروردین ۱۳۲۵ در ظرف یک ماه و نیم تمام خاک ایران را تخلیه می‌نمایند.

۲- قرارداد شرکت مختلط نفت ایران و شوروی و شرایط آن از تاریخ ۲۴ مارس تا انقضای هفت ماه برای تصویب مجلس ۱۵ پیشنهاد خواهد شد.

۳- راجع به آذربایجان چون امر داخلی است، ترتیب مسالمت‌آمیزی برای اجرای اصلاحات بر طبق قوانین موجود و یا روح خیرخواهی نسبت به مردم آذربایجان بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد. نخست وزیر دولت شاهنشاهی ایران - احمد قوام

سفیر کبیر دولت جماهیر شوروی سوسیالیستی مقیم ایران - سادچیکف

از آنجایی که قوام، سیاستمدار کهنه کار و با تدبیری بود، با توسل به قراردادی که با شوروی منعقد کرده بود این کشور را وادار به عدم پشتیبانی از حزب دموکرات و جدایی طلب آذربایجان کرد و به فرمان شاه، ارتش با نظارت سپهد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش به سوی آذربایجان رفت و بعد از مختصری زد و خورد در روز ۲۱ آذر ارتش وارد تبریز شد و بدین شکل غائله آذربایجان به پایان رسید.

مجلس پانزدهم با دخالت دولت و انتخاب نمایندگانی که از قبل انتخاب شده بودند در ۲۵ تیرماه ۱۳۲۶ گشایش یافت و قوام مطابق قانون استعفا داد و دوباره فرمان نخست‌وزیری را دریافت کرد و در ۱۹ شهریور دولت خود را معرفی و رأی اعتماد گرفت. او روز ۲۹ مهر موافقت‌نامه نفتی را که با شوروی منعقد کرده ضمن ایراد نطقی به شرح زیر تقدیم مجلس نمود:

تصور نمی‌کنم وضع گذشته را آقایان فراموش کرده باشند. هنگامی که آذربایجان در آتش طغیان و ناامنی می‌سوخت و نقشه قتل‌عام‌های وحشتناک برای آنجا طرح شده بود و تهران مانند حلقه انگشتر در محاصره بود و هر ساعت بیم حوادث جدیدی می‌رفت، من ناچار بودم برای تخلیه ایران و رهایی آذربایجان و جلوگیری از کشتار، اقدام کنم و خود را در آن اقدامات کاملاً مجاب می‌دانم. سپس گفت: آن ساعتی که موافقت‌نامه را امضا کردم، معتقد بودم به صلاح مملکت است و امروز هم معتقدم اگر مجلس جرح و تعدیلی لازم می‌داند با دقت کافی در آن مطالعه کند.

مجلس بر اثر فشار سیاست امریکا و انگلیس در این روز هم بی‌مطالعه و بی‌درنگ بدون آن‌که موافقت‌نامه مطرح شود ماده واحده‌ای که قبلاً آماده شده بود از طرف دکتر رضا زاده شفق تقدیم و با اکثریت ۱۰۲ نماینده از ۱۰۴ رأی تصویب نمود و موافقت‌نامه قوام - سادچیکف را به بهانه عدم انطباق با قانون ۱۱ آذرماه ۱۳۲۳ رد کرد و در ذیل ماده واحده، دولت را مأمور استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب کرده و حسن نیت قوام را هم ستود.

رد موافقت‌نامه باعث حملات شدید رادیو مسکو و روزنامه‌های شوروی و اعتراض آن دولت علیه ارتجاع ایران و شخص قوام شد که

می‌گفتند برای رد موافقت‌نامه با نمایندگان تبانی کرده است. سادچیکف نامه شدیدالحنی به قوام نوشت و رد موافقت‌نامه را توطئه امپریالیست آمریکا و انگلیس دانست. چنین ادعایی حقیقت داشت؛ نامه علا سفیر ایران در واشنگتن به قوام که یک سال قبل از این‌که موافقت‌نامه شرکت نفت مختلط ایران و شوروی را به مجلس بدهد در اول دیماه ۱۳۲۵ در خور توجه است.

سفارت ایران در واشنگتن - اول دیماه ۱۳۲۵
"قربانت شوم، سه نفر از هیأت اقتصادی امریکائی امروز حرکت می‌کنند. امید است که با ورود آنان و رسیدن نایب رئیس شرکت "امریکن نودسن" در اوایل ژانویه سال نو فرنگی منظور جنابعالی در پیشرفت اصلاحات و تهیه اعتبارات حاصل شود. حالا که بحمدالله به علت.... سیاست مقاومت در حفظ استقلال و تمامیت ایران از یک طرف و مراجعه و اظهار اتحاد از طرف دیگر به... امنیت در آذربایجان موفقیت حاصل شده و مزدوران خارجه در مرکز و ولایات پنهان شده‌اند.... وقت است که دموکراسی و آزادی حقیقی، نه دموکراسی به معنی دیکتاتوری در داخل کشور برقرار.... و انجمن‌های بلدی و ایالتی را در تمام استان‌ها امر فرمایند انتخاب شوند. جراید را به شرط این‌که در حدود قوانین و بدون توهین به افراد در حفظ مصالح کشور مقاله بنویسند، اجازه انتشار خواهند داد و اگر خلافی کردند، جداً در محاکم تعقیب و تنبیه شوند. اراضی خالصه را به رعایا تقسیم و حتی تشویق خواهند فرمود که املاک وسیع به خرده مالک فروخته شود. تمام اقداماتی که در رفاه حال مردم و اصلاح امور و بسط عدالت و آبادی مملکت می‌فرمایید فوراً به مخبرین جراید آمریکا و انگلیس

اطلاع خواهید داد که به لندن و نیویورک تلگراف کرده و تبلیغات دروغ مسکو را خنثی نمایند.

تمام ادارات دولتی محتاج به اصلاح و تشکیلات جدید و تخفیف کارمندان می‌باشند، ریشه تقلب و رشوه را کنده و همه‌جا اشخاص درستکار و صدیق بگمارید که خود را خدمتگزار ملت، نه آقای مردم بدانند. به عقیده بنده، نه بنگاه فرهنگی ایران و نه شورای روابط فرهنگی سویت (شوروی) و ایران مفیدند، بلکه برعکس در تحت این عنوان تبلیغات مضره به عمل می‌آید و رقابت.... همسایه شدیدتر می‌شود. شما بتوانید هر دو را موقوف سازید، بهتر است. حالا که حزب توده از میان رفته، البته نخواهید گذاشت (حزب اراده ملی) مجدداً به وجود آید.

مطلبی که با افتتاح مجلس کسب اهمیت خواهد نمود، موضوع نفت است. شکی نیست تأسیس شرکت مختلط شوروی..... کاملاً به ضرر سیاسی و اقتصادی ما تمام می‌شود. مداخله تبلیغات روس در تمام شمال ایران بسط پیدا کرده، اسباب زحمت ما خواهد شد.

تمام عناصر فاسد را استخدام کرده، بوسیله مهندسین و متخصصین باز مراکز فتنه و ستون پنجمی تشکیل خواهند داد. چند راه به نظر بنده می‌رسد. برای جلوگیری از این خطر، به‌طوری‌که مکرر عرض کرده‌ام، صلاح ایرانم در این است که موضوع اکتشاف و استخراج نفت را تحت نظر شورای اقتصادی و اجتماعی ملل متحد به یک شرکت بین‌المللی واگذار نمایم که هم مصالح ما محفوظ بماند و هم نفت به کشورهایی که احتیاج دارند، به طریق تجارتی و بدون ملاحظه سیاسی برسد. طریق دیگر آن‌که مطابق قانون، شرکت ایرانی نفت تأسیس و با کمک فنی و مالی شرکت‌های خارجی عمل کرده، نفت استخراجی زائد بر احتیاجات داخلی ایران را به خارجه بفروشند. در هر حال

شرایط اجازه کشف و استخراج نفت باید خیلی با دقت و جدی باشد. مطابق قانون نفت "ونزوئلا" و طرحی که متخصصین امریکایی "هور" و "کرتیس" برای دولت ایران ریختند.

پس از رد موافقت نامه نفت، قوام برای استیفای حقوق ایران از نفت جنوب، به هژیر وزیر دارایی وقت مأموریت پیگیری داد. بدان جهت که قوام در صحنه سیاست ایران با غرور و قدرتی که داشت موفق به بیرون کردن شوروی از ایران شده بود حضورش برای بسیاری چندان مطلوب نبود و وزیرانی که با او همکاری داشتند به بهانه پخش رادیویی پیامی از قوام در روز ۱۴ آذر استعفا دادند. قوام روز ۱۹ آذر بعد از استیضاح گفت: مداخلات قوه مقننه و تحریک بر ضد دولت، سرانجام مشروطه ایران را به یک تراژدی غمناک خواهد رساند. نمایندگان که قسم نامه امضا کردند که به دولت وفادار باشند یکباره بی دلیل از پشتیبانی دولت چشم پوشیدند و در آن روز از ۱۱۳ نماینده تنها ۴۶ نفر به قوام رأی موافق دادند و در نتیجه دولت او سقوط کرد. (سردار فاخر حکمت، رضازاده شفق، دکتر عبده، دکتر بقائی کرمانی، مهندس احمد رضوی، حسین مکی، گلبادی، عرب شیبانی، حائری زاده یزدی و عبدالقدیر آزاد از جمله نمایندگان قسم خورده بودند).

پس از سقوط قوام، حکیم الملک (ابراهیم حکیمی در ۳۰ آذر به نخست وزیر منصوب شد. روز ۱۲ دی ماه "ایدن" وزیر امور خارجه انگلستان به تهران آمده و با حکیمی دیدار کرد و در مهمانی سفارت انگلیس، حکیمی و جم وزیر دربار و دکتر سیاسی وزیر فرهنگ و تقی زاده نماینده مجلس و ابتهاج مدیر کل بانک ملی حضور داشتند. ایدن زبان فارسی را خوب می دانست پس در یک دیدار جداگانه در مورد نفت به گفت و گو نشستند. چندی بعد "گس" کارشناس امور نفتی

از لندن به تهران آمد و در جلساتی با حکیمی و وزیر دارای گفت و گو کرد اما نتیجه موفقیت آمیزی به دست نیامد.

گس تجدیدنظر در قرارداد ۱۹۳۳ را نپذیرفت و به لندن بازگشت. دولت حکیمی در ۱۸ خرداد ۱۳۲۷ سقوط کرد و عبدالحسین هژیر حتی با وجود مخالفت آیت الله کاشانی که طرفدارانش بر ضد هژیر تظاهرات بر پا کرده بودند در ۲۵ خرداد به نخست وزیری منصوب شد و در ۸ تیرماه مجلس به او رأی اعتماد داد.

هژیر از همان آغاز کار، موضوع نفت را پیگیری کرد و به دستور او، دو تن از کارشناسان نفتی یعنی آقایان نظام الدین امامی و دکتر حسین پیرنیا و تعداد دیگری از کارشناسان اقتصادی در اداره نفت وزارت دارایی با سرعت به پرونده نفت رسیدگی و گزارشی درباره موارد اختلاف و تخلفات شرکت نفت انگلیس و ایران تهیه کردند. هژیر شخصاً گزارش ها را مطالعه کرد، زیر نظر او یک طرح ۲۵ ماده ای از تخلفات شرکت و موارد اختلاف تهیه شد که پس از بررسی در هیأت دولت، هژیر با اعلام موارد تخلف از شرکت خواست نمایندگانش را برای گفت و گو بر اساس قانون ۲۹ مهر ماه ۱۳۲۶ به وزارت دارایی معرفی کند.

در اوایل مهر، آقای گس همراه چند مشاور و کارشناس به تهران آمدند و بعد از چند جلسه گفت و گو که از تاریخ ۸ تا ۲۱ مهر ماه به طول انجامید با در دست داشتن طرح ۲۵ ماده ای برای گزارش به لندن بازگشت و در اعلامیه ای اظهار داشت پس از سه ماه با پاسخ مدیران به تهران بر خواهد گشت.

طرح ۲۵ ماده‌ای

۱- به موجب قسمت ۵ از ماده ۱۰ امتیازنامه ۱۳۱۲، قطع نظر از توافق‌هایی که در خلال احوال حاصل شده است، آن مقدار لیره‌ای که بوسیله آن، شرط تضمین طلا برای تأمین دولت می‌شود، به دولت پرداخت نگردیده است.

۲- حصه دولت ایران از منافع سالیانه شرکت نمی‌بایست مشمول مقررات مالیات بر درآمد دولت انگلستان می‌شد و آنچه به این ترتیب از حصه دولت ایران کسر شده، بایستی جبران شود.

۳- محدودیت میزان سهام شرکت به استناد دستور دولت انگلستان در مورد ۲۰٪ دولت ایران از منافع شرکت نبایستی نافذ باشد.

۴- به موجب ماده ۲۱ امتیازنامه ۱۳۱۲ شرکت بایستی هر وقت و در هر موقع حقوق و امتیازات و منافع دولت ایران را در نظر داشته و اقدام به هیچ عملی که موجب زیان دولت باشد، ننماید و حال آن‌که در مورد قراردادهای فروش که شرکت با بحریه و هواپیمایی انگلستان و شرکت‌های امریکایی منعقد نموده است، از این لحاظ که معامله به نرخ عادلانه روز انجام نگرفته، حق دولت نسبت به ۲۰٪ از منافع شرکت تضییع شده است.

۵- حقوق ایران از بابت مواد نفتی که در عملیات شرکت مصرف شده، پرداخت نشده و بایستی پرداخت گردد.

۶- نظارت در اجرای بند ۱ از ماده ۱۶ و ۲۱ امتیازنامه ۱۳۱۲ و سهم دولت در سود توزیع شده و در ذخایر شرکت (ذخیره عمومی و ذخیره افت و استهلاك) ایجاب می‌نمود که دولت ایران بتواند به دفاتر و محاسبات شرکت رسیدگی کند و از معاملات و تصمیماتی که در حقوق ایران مؤثر است قبلاً اطلاع حاصل نماید.

۷- به استناد ماده ۲۱ امتیازنامه ۱۳۱۲ و بنا به اختیارات قانونی

دولت ایران، تصفیه مواد نفتی باید در داخله ایران عمل آید.

۸- بایستی ترتیبی برای حق دولت در انقضای مدت امتیاز نسبت به تاسیساتی که با وجوه شرکت در خارج از ایران ایجاد می‌شود داده شود.

۹- تعیین تکلیف قیمت فروش کلیه مواد نفتی در داخله مملکت ایران، از لحاظ آن‌که آنچه در این باب در امتیازنامه نوشته شده عملاً از بین رفته.

۱۰- توسعه کافی تأسیسات پخش نفت مورد تقاضا است.

۱۱- اجرای طرحی که در آبان ماه ۱۳۲۶ به استناد مواد ۱۶ و ۱۷

امتیازنامه ۱۳۲۱ به شرکت تسلیم شده است درباره تقلیل مستخدمین خارجی و بهبود وضع کارمندان و کارگران ایرانی.

۱۲- جلوگیری از اتلاف گاز به وسیله مصرف در عملیات شرکت و لوله‌کشی به شهرها برای مصرف اهالی و یا نگهداری آن در چاه‌ها به استناد مواد ۱۲ و ۲۱ امتیازنامه.

۱۳- پرداخت مالیت بر درآمد مقاطعه‌کاران خارجی طبق قانون کشور.

۱۴- بیمه مؤسسات شرکت نفت در ایران نزد شرکت بیمه ایران.

۱۵- در موقع اصلاح امتیاز داری، دو مطلب بیش از سایر مطالب

مورد توجه طرفین بوده است، از طرف دولت ایران حق الامتیاز و از طرف شرکت مدت امتیاز. در موقعی که هنوز امتیاز داری مجری بود، با کمتر از چهار میلیون تن صادرات و فروش سالیانه در حدود یک میلیون و نیم لیره طلا حق الامتیاز به دولت می‌رسید و بدین حساب به موجب مقررات داری با قریب ۱۸ میلیون تن صادرات و فروش

سالیانه، متجاوز از ۶,۵ میلیون پوند طلا حق الامتیاز دولت می‌شود و حال آن‌که عمل شرکت با امتیازنامه ۱۳۱۲ طوری بوده که با ۱۸ میلیون تن صادرات و فروش حق الامتیاز دولت از ۶,۵ پوند طلا خیلی کمتر است و با این وصف، معلوم نیست در موقع فسخ امتیاز داری در قبال تمدید مدت امتیازنامه ۱۳۱۲، به دولت ایران چه چیزی عاید شده است؟ نکته دیگری که در موقع این مقایسه باید مورد توجه قرار گیرد، این است که به موجب قرارداد داری در خاتمه مدت امتیاز، کلیه دارایی و مؤسسات شرکت در هر کجای دنیا که بود به ایران تعلق می‌گرفت و حال آن‌که در امتیازنامه ۱۳۱۲ این قید نسبت به دارایی شرکت در ایران شده است. (در ذیل فصل ۱۴ قرارداد داری نوشته شده است: "پس از پایان مدت، اسباب و ابینه و ادوات موجوده شرکت جهت استخراج و انتفاع معادن، متعلق به دولت ایران خواهد بود. و این شرط "شامل دارایی شرکت در هر کجای دنیا" نمی‌شود و شرکت هم در سال‌های آغازین، ادوات و ابنیه برای استخراج و انتفاع نفت جز در ایران در جای دیگر نداشته است."

۱۶- مبلغ ۴ شیلینگ در هر تن در سال ۱۹۳۳ معادل ۱/۸ قیمت نفت خام ایران بود و حال آن‌که فعلاً با صرف طلای آن بر طبق محاسبه شرکت، کمتر از ۱/۱۶ شده است و بدین ترتیب مجموع حق الامتیاز دولت ایران به نسبت کل نفت استخراج شده در ایران در سال ۱۹۳۳، در حدود ۳۳٪ بوده و در سال ۱۹۴۷ فقط در حدود ۹٪. اگر حق الامتیاز دولت ایران بر طبق امتیازات کشور ونزوئلا دریافت می‌گردید بالغ بر ۲۲ میلیون لیره می‌شد؛ یعنی متجاوز از سه برابر شرکت نفت عراق می‌تواند تا ۶ شیلینگ طلا حق الامتیاز دریافت دارد و این مبلغ نیز با در نظر گرفتن قیمت عادله بیش از سه برابر حق الامتیازی است

که تاکنون به دولت ایران پرداخت شده است. بر طبق امتیاز جدید، در کویت نیز حق الامتیاز دریافتی سه برابر ایران است. از ارقام فوق و مخصوصاً با مذاقه در قسمت ۱۷ این یادداشت، به‌خوبی آشکار است که حق الامتیاز ایران به هیچ‌وجه عادلانه و منصفانه نیست.

۱۷- کم‌وکیف معافیات‌های مالیاتی و گمرکی مورد محاسبه دقیق و تعیین تکلیف قطعی باید قرار گیرد. به این معنی که مالیات بر درآمد شرکت بر طبق قانون مالیات بر درآمد ایران برای سال ۱۹۴۷ بالغ بر ۱۲ میلیون لیره می‌گردد و از طرف دیگر بر طبق مقررات مملکتی در هر یک از سنوات ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ حقوق و عوارض گمرکی اشیا و اجناسی که شرکت به ایران وارد کرده یا از ایران صادر کرده است، در حدود ۱۷ میلیون لیره است. توضیحاً علاوه می‌نماید که شرکت در سال ۱۹۳۳ از بابت مالیات بر درآمد مبلغ ۲۷۴,۴۱۲ لیره به دولت ایران و ۳۰۵,۴۱۸ لیره به دولت انگلستان پرداخته است و حال آن‌که مالیات دولت ایران ۷۶۵,۴۰۵ لیره و مالیات انگلستان ۱,۵۲۶,۶۶۵ لیره بوده است.

۱۸- تبدیل حصه ایران از ذخائر شرکت به سهم شرکت، نظیر معامله‌ای که با صاحبان سهام شرکت می‌شود.

۱۹- استفاده از یک قسمت از اسعار (ارز) حاصله از فروش مواد نفتی در دنیا.

۲۰- تعیین ترتیبی که به موجب آن شرکت، مواد نفتی را در اختیار دولت یا اتباع ایران خواهد گذاشت.

۲۱- اتخاذ تدابیر عملی برای تأمین منافع و حقوق ایران در نفت شاه به مناسبت مجاورت با نفت خانه.

۲۲- تعیین مقرراتی که شرکت‌های غیر تابعه بایستی مشمول آن باشند.

۲۳- ضرورت موافقت ایران به تغییراتی که در اساسنامه ۱۹۳۳ به عمل آمده یا می‌آید.

۲۴- روشن نمودن وضع ذخایر و تعیین حقوق دولت به‌طور دقیق.
۲۵- کم‌وکیف و حدود قیود و استفاده از خطوط هواپیمایی و تلفنی و تلگراف و بندرسازی و غیره باید با موافقت قرار گیرد. (ص ۸۶- ۸۹ اشتباه بزرگ ملی شدن نفت)

در شهر یور، هژیر جهت استخدام چند متخصص نفت از اتباع کشورهای اروپایی برای مشاوره در مورد اجرای قانون ۲۹ مهر از مجلس اجازه خواست و پرفسور "ژیدل" فرانسوی یکی از آن کارشناسان بود.

دولت هژیر بر اثر تحریکات و مخالفت‌ها و استیضاح‌های پیاپی در مجلس در ۱۶ آبان ۱۳۲۷ استعفا داد و مجلس در ۱۸ آبان به نخست‌وزیری ساعد رأی داد و در ۲۵ آبان ساعد دولت خود را معرفی کرد. مجلس دوره پانزدهم در ۶ مرداد ۱۳۲۸ پایان یافت و دولت درگیر با اجرای انتخابات دوره ۱۶ بود و در این فاصله، نمایندگان شرکت نفت به ریاست آقای گس که در زمان نخست‌وزیری هژیر با طرح ۲۵ ماده‌ای برای گفت‌وگو به لندن رفته بودند با نظریات و طرح شرکت به تهران بازگشتند و پرفسور ژیدل و ژان روسو دو کارشناسی که در زمان هژیر استخدام شده بودند در شورایی زیر نظر عباسقلی گلشائیان وزیر دارایی تشکیل شد که اعضای آن پرفسور ژیدل، ژان روسو کارشناس، عدل وزیر مشاور، و نظام الدین امامی کمیسر نفت ایران در لندن، نصرالله جهانگیر و دکتر حسین پیرنیا بودند. پس از گفت‌وگوها و مشورت‌ها، نمایندگان شرکت چند بار به لندن رفته و بازگشتند و سرانجام "ویلیام فریزر" رئیس کل شرکت به تهران آمد و با ساعد

گفت‌وگوهایی پوشیده انجام داد و پس از تشکیل جلسه در هیأت وزیران با حضور سفیر انگلیس و نمایندگان شرکت، طرحی را با توجه پیشنهادهای ایران ارائه دادند و در هیأت دولت به وزیر دارایی اختیار تام داده شد و تصویب نامه‌ها در هیأت دولت به امضا رسید و گلشائیان بر پایه آن تصویب نامه، مذاکرات مستقیم را با آقای گس آغاز کرد و با کوشش و دقت بسیار قراردادی که در حد ممکن و به سود ایران بود تنظیم و در ۲۶ تیرماه موافقت‌نامه‌ای که به قرارداد الحاقی معروف شد به امضا رسید و مطبوعات نام آن را قرارداد "گس-گلشائیان" نام نهادند. در این قرارداد، ضمن آن‌که حق‌السهم و درآمد ایران افزایش می‌یافت حاوی شرایط سودمند دیگری برای ایران بود.

"نظر به قرارداد (که در این قرارداد، قرارداد اصلی نامیده می‌شود) منعقد در تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۳۳ بین دولت شاهنشاهی از یکطرف و کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود از طرف دیگر که به موجب آن امتیازی برای تنظیم روابط بین طرفین مذکور در فوق برقرار گردیده است و نظر به این‌که متعاقب مذاکرات کاملاً دوستانه، دولت و کمپانی موافقت نمودند که به ملاحظه تغییراتی که در نتیجه جنگ جهانی ۱۹۳۹-۱۹۴۵ در اوضاع اقتصادی حادث شده، مزایای مالی که طبق قرارداد اصلی به دولت تعلق می‌گیرد، بایستی به میزان و ترتیب آتی‌الذکر افزایش یابد و نظر به این‌که طرفین برای تأمین این منظور موافقت نموده‌اند که قرارداد الحاقی منعقد نمایند، علی‌هذا بین دولت شاهنشاهی ایران و کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود و به شرح زیر موافقت می‌شود:

۱- این قرارداد الحاقی است و جزء لاینفک قرارداد اصلی محسوب

می‌شود.

۲- هر عبارتی که در این قرارداد استعمال می‌شود در قرارداد اصلی تعریف آن به عمل آمده است، همان معنی مصطلحه در قرارداد اصلی را خواهد داشت به استثنای کلیه عبارات مستعمله در قرار اصلی به عنوان (پرس) و (پرسان) دولت شاهنشاهی پرس و کمپانی انگلیس و پرسان محدود که از لحاظ این قرارداد منظور از عبارات مزبور به ترتیب (ایران)، (ایرانی)، (دولت شاهنشاهی ایران) و کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود خواهد بود و همچنین هر جا دیوان داوری دائمی بین‌المللی ذکر شده است، منظور از آن (دیوان دادگستری بین‌المللی) می‌باشد که از طرف سازمان ملل تأسیس شده است.

۳- الف_ برای سال مسیحی که به ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ منتهی گردیده و از آن به بعد میزان حق الامتیاز سالیانه که به موجب جزء ۱ الف ماده (۱۰) قرارداد اصلی به دولت تعلق می‌گیرد، از چهار شیلینگ برای هر تن نفتی که به مصرف داخلی در ایران به فروش برسد و یا از ایران صادر شود، ترقی داده خواهد شد.

ب: در اجرای تغییر مقرر در بند الف ماده (۳) این قرارداد به‌طور عطف به ماسبق که شامل سال مسیحی منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ می‌گردد و با منظور داشتن مقررات جزء الف ماده (۱۰) قرارداد اصلی کمپانی در ظرف سی روز از تاریخ اجرای این قرارداد، مبلغ ۳ میلیون و ۳۶۴,۱۵۹ لیره استرلینگ به دولت خواهد پرداخت.

۴- الف برای این‌که استفاده بیشتر و مطمئن‌تر و فوری‌تر نسبت به آنچه در جزء ۱ ب و جزء ۳ الف ماده ۱۰ قرارداد اصلی پیش‌بینی شده، عاید دولت گردد، کمپانی نفت ایران و انگلیس محدود از محل وجوهی که ب حساب ذخیره عمومی می‌گذارد، برای هر دوره مالی که حساب‌های کمپانی برای آن دوره تنظیم می‌گردد (شروع آن از دوره

مالی خواهد بود که به ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ ختم گردیده)، مبلغی معادل ۲۰٪ از رقمی را که به دولت خواهد پرداخت که افزایش مبلغ منظور به حساب ذخیره عمومی (طبق حساب‌های منتشره دوره مالی مربوطه) به تناسب موجود بین ۲۰ شیلینگ و نرخ استاندارد مالیات بر درآمد انگلستان در تاریخ مربوطه حاصل می‌گردد.

تاریخ مربوطه عبارت خواهد بود از تاریخ آخرین توزیع سود دارندگان سهام عادی بابت دوره مالی مورد بحث، در صورتی که چنین توزیعی در میان نباشد، عبارت خواهد بود از تاریخ یک ماه بعد از تاریخ مجمع عمومی که حساب‌های مورد بحث در آن مطرح شده باشد. برای اجرای اصل معینه در بند الف فوق، مثال‌هایی بین طرفین این قرارداد مورد موافقت قرار گرفته و در ضمیمه این قرارداد درج گردیده است.

ب: چنان‌که بابت هر دوره مالی که برای آن حساب‌های کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود (از تاریخ دوره مالی منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ به بعد) تنظیم شده جمع مبلغی که کمپانی باید طبق بند الف ماده (۴) به دولت بپردازد، احياناً از چهار میلیون لیره استرلینگ کمتر بشود، کمپانی مابه‌التفاوت جمع مبلغ مزبور (۴,۰۰۰,۰۰۰ لیره استرلینگ) را به دولت پرداخت خواهد کرد. مع هذا مقرر است که چنان‌که در طی یک دوره مالی مذکور، کمپانی بر اثر حوادثی که خارج از اختیار او باشد، نتواند نفت از ایران صادر نماید، از میزان مبلغی که کمپانی بابت چنین دوره طبق مقررات سابق الذکر جزء (ب فرعی) قرارداد فعلی به دولت بپردازد، باید مبلغی کسر گردد که نسبت آن با میزان مبلغ سابق الذکر همان نسبتی را دارا باشد که بین مدت این تعطیل و دوره مالی مذکور وجود دارد.

ج- کلیه مبالغ لازم التأدیه به دولت ایران بابت هر دوره مالی طبق بند الف و بند ب ماده ۴ این قرارداد در تاریخ مربوطه آن دوره مالی پرداخت خواهد شد.

۵- الف: نسبت به مبلغ چهارده میلیون لیره استرلینگ که در ترازنامه کمپانی نفت انگلیس و ایران به تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۴۷ به عنوان تشکیل (ذخیره عمومی) کمپانی مزبور منظور شده است، کمپانی در ظرف سی روز از تاریخ اجرای این قرارداد، مبلغ ۵,۹۰۰,۰۰۰,۹۰۹ لیره استرلینگ به دولت ایران خواهد پرداخت.

ب: مقررات جزء ۵ ماده ۱۰ قرارداد اصلی در مورد پرداختی که کمپانی باید طبق بند الف ماده ۱۰ فعلی به عمل آورد قابل اجرا نمی‌باشد.

۶- وجوهی که کمپانی باید به موجب ماده ۴ و ۵ این قرارداد بپردازد، به جای مبالغ زیر پرداخته شده و قائم مقام آن‌ها خواهد بود.
۱- هر پرداخت به دولت طبق جزء (۱-ب) ماده ۱۰ قرارداد اصلی بابت هرگونه توزیع مربوط به ذخیره عمومی کمپانی.

۲- هر مبلغی که جزء (۳-الف) ماده ۱۰ قرارداد اصلی در انقضای امتیاز و یا در صورت ترک آن از طرف کمپانی طبق ماده ۲۵ قرارداد اصلی ممکن بوده، بابت (ذخیره عمومی) از طرف کمپانی لازم التأدیه گردد.

۷- الف: برای سال مسیحی منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ و سنوات بعدی، نرخ مبالغی که کمپانی باید طبق جزء (۱-ج) مندرج در ماده ۱۱ قرارداد اصلی به دولت بپردازد و مربوط به وجوه لازم التأدیه بابت مازاد ۶ میلیون تن، از نه پنس به یک شیلینگ ترقی داده خواهد شد.
ب: به منظور اجرای تغییری که در بند الف ماده ۷ این قرارداد

تصریح شده، به طور عطف به ماسبق که شامل سال مسیحی منتهی به ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ می‌گردد و با رعایت مقررات بند ۵ ماده ۱۰ قرارداد اصلی کمپانی در ظرف سی روز از تاریخ اجرای این قرارداد مبلغ سیصد و دوازده هزار و نهصد لیره استرلینگ به دولت خواهد پرداخت.
۸- الف: در آخر بند الف ماده ۱۹ قرارداد اصلی، عبارت زیر اضافه خواهد شد: هر گاه یکی از طرفین تصور نماید که قیمت‌های رومانی یا قیمت‌های خلیج مکزیک دیگر مبنای مناسبی برای تعیین قیمت‌های اساسی نمی‌باشد، قیمت‌های اساسی با توافق طرفین و در صورت عدم توافق طبق ماده ۲۲ از طریق حکمیت تعیین خواهد شد. قیمت‌های اساسی که به این نحو تعیین می‌گردد بوسیله موافقی که با تبادل نامه بین دولت (که صلاحیت لازم برای موافقت مزبور دارد) و کمپانی به عمل خواهد آمد، برای طرفین لازم الرعایه خواهد بود.

ب: از تاریخ اول ژوئن ۱۹۲۹ بهایی که کمپانی بنزین و نفت و مازوت محصول نفت ایران را به مصرف‌کنندگان غیر از دولت برای مصرف داخلی ایران خواهد فروخت عبارت خواهد بود از قیمت‌های اساسی با کسر ۲۵٪ به جای ۱۰٪ که در بند ب ماده ۱۹ قرارداد اصلی پیش‌بینی شده است.

۹- در مقابل پرداخت مبالغ مزبور از طرف کمپانی، دولت و کمپانی موافقت می‌نمایند که کلیه تعهداتی که یکی از آن‌ها تا تاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۴۸ نسبت به دیگری در مورد بند ۱ الف و بند ۱ ب ماده ۱۰ و نسبت به ماده ۱۱ قرارداد اصلی و همچنین آنچه مربوط به ذخیره عمومی می‌باشد کاملاً انجام یافته است.

۱۰- با رعایت مقررات این قرارداد، قرارداد اصلی در کمال قوت و اعتبار خود باقی خواهد ماند.

۱۱- این قرارداد بعد از تصویب مجلس شورای ملی و از تاریخ صبحه ملوکانه به موقع اجرا گذاشته خواهد شد. دولت متعهد می‌شود که این قرارداد را هرچه زودتر ممکن شود برای تصویب مجلس شورا ملی تقدیم دارد. (ص ۹۳-۹۷ همان کتاب)

تهران: به تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۹ (۲۶ تیرماه ۱۳۲۸)
از طرف دولت شاهنشاهی ایران - گلشائیان
از طرف کمپانی نفت انگلیس و ایران محدود - گس

ساعد نخست وزیر و گلشائیان طی نامه رسمی شماره ۲۵۵۴۳ مورخ ۲۶ تیرماه ۱۳۲۸ متن قرارداد الحاقی به اضافه ماده واحده را بدین متن "قرارداد الحاقی را که مشتمل بر ۱۱ ماده و جزء اعطاء قانون امتیاز نفت به شرکت نفت انگلیس و ایران محدود می‌باشد را بوسیله گلشائیان به مجلس تقدیم می‌کنند. گلشائیان تمام مشکلات و سختگیری‌های نمایندگان شرکت و همچنین تهیه و تنظیم و نتایج اقتصادی را برای نمایندگان توضیح می‌دهد و در پایان اضافه می‌کند: نمایندگان با مطالعه آن می‌توانند هرگونه تغییر و تبدیلی را که لازم باشد انجام دهند.

به پایان دوره پانزدهم مجلس شورای ملی بیش از ده روز باقی نمانده بود و ساعد و گلشائیان می‌دانستند که وقت تنگ است و باید این قرارداد الحاقی در کمیسیون ویژه برود، پس تلاش کردند طرح ماده واحده برای تصویب هرچه زودتر به مجلس ارائه شود. اما متأسفانه نمایندگان با سخنرانی‌های طولانی، وقت مجلس را گرفتند؛ از آن جمله حسین مکی شش ساعت وقت مجلس را با سخنرانی خود که از روی کاغذ خوانده می‌شد گرفت و بقیه نیز ایرادی در این کار ندیدند. در

سخنرانی‌ها نه مفاد قرارداد مورد بحث قرار گرفت نه صحبتی از ملی شدن نفت به میان آمد، حتی دکتر مصدق در نامه خودش که مکی آن را خواند تنها خواسته بود در ماده واحده راجع به لیره طلا و برابری آن با اسکناس توضیح صریح بیاورد.

"آقایان نمایندگان دوره پانزدهم، شما که به استناد قانون اینجانب، قرارداد قوام - سادچیکف را رد کردید حق این بود در موقع شور قرارداد ساعد - گس مرا به عنوان یک عضو مشاور در کمیسیونها دعوت می‌کردید تا نظرات خود را اظهار و ثابت کنم.

ضرر قرارداد داریسی از نظر مدت برای این ملت هزار درجه کمتر است اما این کار را نتوانستید بکنید، گله هم ندارم. در صورتی که باید این قرارداد بگذرد اگر می‌توانید در ماده واحده توضیح دهید که شش شیلینگ حق الامتیاز لیره طلا است که به نرخ روز لیره کاغذی پرداخت می‌شود (یا کلاه کاغذی است) چون از مضمون نامه آقای هژیر وزیر دارایی وقت و وزیر فعلی درباره کمپانی که جزء اسرار دارایی است اطلاع ندارم. از فعل و انفعالاتی هم که تا ۱۹۳۶ بین وزارت مالیه و کمپانی شده قرارداد الحاقی در این باب سکوت کرده است. بدا به حال شما اگر از درج این توضیح خودداری کنید."

دکتر مصدق با قرارداد الحاقی موافق بود، چه از اسناد خانه سدان چنین برمی‌آید که دکتر مصدق پیش از نخست‌وزیری رزم‌آرا در دیداری با مصطفی فاتح رئیس شرکت نفت گفته بود لایحه الحاقی را می‌توان با قدری جرح و تعدیل به تصویب رساند.

(دقت در تضاد سخنان آقای دکتر محمد مصدق نشان‌دهنده این امر است که ایشان همواره دنبال بهانه‌ای بود تا بتواند در ملی کردن نفت، خود را قهرمان جلوه دهد.)

دوره پانزدهم مجلس در ۶ مرداد ۱۳۲۸ پایان یافت و در ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ مجلس شانزدهم افتتاح و رسمیت یافت و ساعد، دولت خود را ۹ اسفند معرفی ولی قبل از گرفتن رأی اعتماد نمایندگان، جبهه ملی به عنوان وطن خواهی و با شعار میهن دوستی، با فحاشی و هتک حرمت و چسباندن وصله خائن و وطن فروش چنان فضای ترور و وحشت در مجلس و بیرون از مجلس به وسیله روزنامه‌های وابسته به وجود آوردند که ساعد بدون پاسخگویی به استیضاح که آن را بیشتر بهانه‌جویی می‌دانست در ۲۷ اسفند استعفا داد و شاه، علی منصور (منصورالملک) را به نخست‌وزیری انتخاب کرد.

منصور روز ۴ فروردین، وزرا را به شاه و سپس به مجلس معرفی کرد. لایحه قرارداد الحاقی در مجلس مطرح بود، منصور در پاسخ سؤال مصدق که آیا او با این قرارداد موافق است یا مخالف؟ گفت: دولت قبلی لایحه‌ای به مجلس تقدیم داشته و از مجلس خواسته در آن مطالعه نمایند و جواب دولت را بدهند چون دولت مجری مصوبات مجلس است.

حال مطالعه نمایید، اگر به مصلحت مملکت است آن را تصویب کنید و اگر نیست رد کنید چون تا تکلیف قرارداد معلوم نگردد شرکت دیناری نخواهد داد.

با پیشنهاد چند نماینده، قرار بر این شد کمیسیونی تشکیل شود تا قبل از طرح قرارداد، آن را بررسی کند. گرچه مصدق، بقائی، شایگان، اللهیار صالح، نریمان، قشقایی و مکی مخالف این کار بودند ولی همان روز به عضویت کمیسیون درآمدند و ۱۸ نماینده که هیچ‌کدام کارشناس نفت و یا اقتصاد نبودند مسئول رسیدگی به قرارداد شدند و قرار شد که ظرف یک ماه، نتیجه مطالعاتشان را به اطلاع مجلس برسانند. آن‌ها از

۵ تیر ماه کارشان را آغاز کردند و مصدق رئیس کمیسیون شد. منصور برای سر و سامان دادن به اوضاع اقتصادی مملکت، قصد داشت وامی از امریکا دریافت کند اما امریکا از دادن آن خوداری کرد. منصور سیاستمدار باتجربه و هوشمندی بود، استعفا داد و به عنوان سفیر ایران عازم ایتالیا شد.

پس از منصور، رزم‌آرا به نخست‌وزیری برگزیده شد و روز ششم تیر ماه در میان تظاهرات موافقان و مخالفان و تهدیدهای مصدق و فحاشی مکی و بقائی، دولت خود را معرفی کرد. مصدق اعلامیه جبهه ملی را پشت تریبون مجلس خواند و حکومت او را کودتایی نامید و با جملاتی نه چندان مناسب مجلس، رزم‌آرا را عامل بیگانه خواند و گفت به هیچ‌وجه زیر بار حکومتی که با دست خارجی روی کار آمده نخواهد رفت و چند تن دیگر از نمایندگان جبهه ملی سخنانی در همین باره گفتند، اما رزم‌آرا با ملایمت پاسخ داد و با ۹۵ رأی از ۱۰۶ رأی توانست رأی اعتماد بگیرد؛ در ۱۹ تیر نیز مجلس سنا به او رأی اعتماد داد.

از آنجایی که علم دوست و محرم راز شاه بود، شاه سعی بسیار کرد که علم را به عنوان جاسوس خودش وارد کابینه رزم‌آرا کند چون از رزم‌آرا واهمه داشت و علم از روابط اشرف و رزم‌آرا شاه را مطلع کرده بود، ولی موضوع بسیار مهمی که علم از طرف شاه مأمور تحقیق درباره آن شد مذاکرات محرمانه رزم‌آرا و انگلیس‌ها برای حل مسأله نفت بود. رزم‌آرا پس از استرداد قرارداد الحاقی نفت از مجلس که با نفوذ دکتر مصدق در مجلس شانزدهم رد آن از طرف مجلس قطعی به نظر می‌رسید، مذاکرات محرمانه‌ای با انگلیس‌ها به عمل آورد و امتیازاتی از شرکت نفت انگلیس و ایران گرفته بود ولی از افشای

موضوع مذاکرات خود و امتیازات گرفته شده خودداری می‌کرد و شاه را در جریان نمی‌گذاشت. علم اطلاع یافت که انگلیس‌ها حاضر شده‌اند قرارداد جدیدی بر اساس تنصیف منافع با اصل ۵۰-۵۰ که آخرین قراردادهای نفتی در منطقه بر اساس آن تنظیم شده بود با ایران منعقد کند و سفیر انگلیس هم نامه‌ای در این خصوص به رزم‌آرا نوشته است. شاه بوسیله دوست سوئیسی خود "ارنست پرون" که رابط او با سفارتخانه‌های خارجی بود موضوع توافق محرمانه شرکت و دولت رزم‌آرا را از سفارت انگلیس جويا شد. پرون رونوشت نامه‌ای را که "سر فرانسیس شپرد" سفیر انگلیس در تهران در تاریخ ۲۳ فوریه ۱۹۵۱ (۴ اسفند ۱۳۲۹) به عنوان رزم‌آرا نوشته بود برای شاه آورد. سفیر انگلیس در این نامه پس از مشکلاتی که در راه تصویب قرارداد الحاقی پیش آمده و یادآوری قرضه دولت انگلیس به ایران برای حل مشکلات مالی دولت قوام نوشته بود: "علاوه بر این، شرکت نفت رضایت خود را برای عقد قراردادی بر اساس تنصیف عایدات یا اصل ۵۰-۵۰ شبیه قراردادی که اخیراً با عربستان منعقد شده اظهار کرده است. هیچ یک از این اقدامات چه راجع به نفت و چه راجع به قرضه به اطلاع عامه نرسیده و اجازه داده شده است وضعی در افکار عمومی ایجاد شود که نسبت به شرکت خصمانه بوده و در نتیجه متوجه دولت بریتانیا شده و دولت هیچ اقدامی برای جلوگیری از این وضع نکرده است و از طرف دیگر وضعی پیش آمده که دولت مواجه با تقاضای سیاسی برای ملی شدن نفت شده است و طرح این موضوع با تظاهرات بر ضد شرکت نفت و تبلیغات ضد انگلیسی توأم گردیده. با احساس این موضوع که موقع بحرانی است مبادرت به نوشتن این نامه می‌کنم تا تذکر بدهم که فقط اقدام مؤثر و محکمی از طرف دولت، افکار عمومی

را متوجه این امر خواهد نمود، و هرچه در اعلام موافقت شرکت تأخیر شود، دشواری بیشتری پیش خواهد آورد. (صفحات ۷۶-۷۷-۷۸ چهره واقعی علم. محمود طلوعی)

اعضای جبهه ملی با برنامه تنظیم شده‌ای به مخالفت با او پرداختند، به عنوان مثال همان مطالب استیضاحی را که دکتر بقائی از رزم‌آرا زمانی که او در نخست‌وزیری ساعد رئیس ستاد بود تکرار کردند، حقیقت امر آن بود که با طولانی کردن کار کمیسیون نفت، دولت را با مشکلات سیاسی و اقتصادی روبه‌رو سازند و حتی دکتر مصدق در ۲۳ خرداد ۱۳۲۹ در مجلس بیان می‌کند که رزم‌آرا در صدد است که به نخست‌وزیری برسد و من با تمام قدرت تا جان در بدن دارم با تشکیل چنین دولتی مبارزه می‌کنم و زیر بار دولتی که رزم‌آرا در رأسش باشد نمی‌روم. گرچه رزم‌آرا در اوایل کار خودش در منزل اللهیار صالح با مصدق دیدار کرده بود که شاید بتواند اختلافاتشان را حل کنند ولی از آنجایی که مصدق در نظر داشت خود به مقام نخست‌وزیری دست یابد راضی به رفع اختلاف نشد.

رزم‌آرا در نخستین لایحه‌ای که به مجلس تقدیم کرد لایحه تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی (استان و شهرستان‌ها) را که در قانون اساسی برای بهبود وضع استان‌ها و شهرستان‌ها و همچنین کاهش تمرکز مرکزی بود به مجلس ارائه داد. با توجه به این که این طرح به عنوان یک گام مهم در اصلاحات اجتماعی قبلاً نیز از سوی اعلا سفیر ایران در واشنگتن به قوام پیشنهاد شده بود، معذالک مصدق با دلیلی کاملاً غیرمنطقی و نامستدل به عنوان این که این طرح باعث تجزیه مملکت خواهد شد با آن مخالفت کرد. بدین ترتیب طرح غیر متمرکز کردن قدرت در پایتخت، بایگانی شد.

گرایش چپ گرایانه رزم آرا، نادیده گرفتن فعالیت‌های حزب توده بود و در ۱۳ آبان یک قرارداد بازرگانی با شوروی منعقد کرد و گفت‌وگوهایی را در مورد بدهی شوروی (بابت هزینه ریالی ارتش شوروی در سال‌های اشغال ایران و هزینه استهلاك و کرایه راه‌آهن تهران - شمال در همان سال‌ها) آغاز کرد. مصدق با آن‌که در این قرارداد، امتیاز بخصوصی به شوروی داده نشده بود اعتراض کرد. رزم‌آرا از پخش صدای امریکا که از چند سال پیش از طریق رادیو ایران پخش می‌شد جلوگیری کرد و از گرفتن کمک مالی از امریکا خودداری نمود و همچنین محدودیت‌هایی برای رفت‌وآمد مأمورین امریکایی مقرر داشت و به خدمت چند مستشار امریکایی که یکی از آن‌ها تورنبرگ رئیس هیأت مستشاران ماوراءالبحر نفتی ایران بود خاتمه داد. فکر لغو امتیاز نفت جنوب و ملی شدن نفت را او به رزم‌آرا القا کرده بود.

رزم‌آرا با نزدیکی به شوروی قصد داشت اختلافات ایران و شرکت نفت را حل کرده، ضمن تأمین منافع ایران به اصلاحات داخلی مشغول شود. "هنری گریدی" سفیر امریکا که با نمایندگان جبهه ملی روابط دوستانه‌ای داشت همزمان با آغاز کار رزم‌آرا به تهران آمد. فکر ملی شدن نفت را در ایران عنوان کرد. بنا به اظهار خودش که گفته بود: "وقتی من به ایران رفتم هنوز اندیشه ملی شدن نفت مطرح نبود."

فکر ملی کردن صنعت نفت را برای باز شدن راه بهره‌برداری کارتل‌های نفتی امریکایی، هنری گریدی و تورنبرگ که هر دو از کارکنان برجسته سیا بود و زبان فارسی را به‌خوبی می‌دانستند و با بیشتر سیاست‌پیشگان ایران ارتباط داشتند اشاعه دادند و حتی تورنبرگ این پیشنهاد را به رزم‌آرا داد ولی رزم‌آرا آن را به صلاح

ایران نمی‌دانست و می‌خواست که اختلاف با شرکت نفت به منظور تأمین منافع ایران پایان یابد.

"لاتریگ" عضو شرکت نفت انگلیس و ایران در لندن که "تاریخ رسمی صنعت نفت انگلیس و نفت خاورمیانه" را نوشته در ماجرای ملی شدن نفت به نقش دیپلمات‌ها و مشاوران امریکایی اشاره کرده و نوشته: امریکایی‌ها وضعیت شرکت نفت را در ایران نوعی استثمار قلمداد کرده و مقامات ایرانی را به پشتیبانی امریکا امیدوار ساختند چه دکتر مصدق در ۲۷ اسفند ۱۳۳۰ از امریکایی‌ها برای کمک و مساعدتهای معنوی تشکر کرده است.

در تاریخ ۱۳۲۹/۶/۲۷ دکتر مصدق رئیس کمیسیون نفت از رزم‌آرا خواست ظرف ۱۰ روز تمام پرونده‌های نفت را برای رسیدگی و با اظهار نظر صریح درباره قرارداد به مجلس بفرستد و رزم‌آرا در دوم مهرماه تمام پرونده‌های نفت را با معرفی نمایندگان دولت در جلسه و با پاسخ درباره نظر دولت نوشت: "دولت منتظر نتیجه بررسی کمیسیون می‌باشد."

نمایندگان جبهه ملی برای به تعویق انداختن کار خودشان با بهانه‌هایی غیرمنطقی که مربوط به کار نفت بود هرچه خواستند گفتند و رزم‌آرا به آن‌ها جواب داد.

مصدق روز ۲۷ مهر اظهار داشت که برای اجرای قرارداد گس - گلشائیان، رزم‌آرا را آورده‌اند و با شعار مرگ بر آن کسانی که بجای خدمت، خیانت به وطن را پیشه خود ساختند و با سخنانی تهدیدآمیز به نطق خود پایان داد. فروهر وزیر دارایی که در چند جلسه کمیسیون شرکت داشت و به سؤالات کمیسیون پاسخ داده بود، گفت: این کمیسیون برای آن تشکیل شده که مواد قرارداد الحاقی را ماده به ماده بررسی

نمایند و نظریه خود را در مورد هر یک از مواد و به‌طورکلی درباره قرارداد اعلام دارند تا دولت تکلیفش را بداند. جواد عامری حقوقدان برجسته که عضو کمیسیون بود بسیاری از مطالب عنوان شده را خارج از حدود وظیفه کمیسیون می‌دانست.

رزم‌آرا در جلسه ۱۳ آبان ۱۳۲۹ به همراه فروهر به دعوت کمیسیون در جلسه حاضر شد و گفت: دولت مذاکراتش را با کمپانی قطع نکرده و دکتر تقی نصر را که فرستادیم بجای لندن به امریکا رفته و یک مقداری از مکاتبات و پیشنهادهای بانک بین‌المللی را نیز با خود برده و افزود: کار کمیسیون بررسی قرارداد الحاقی است، موادی را که معتقدند منافع ایران در نظر گرفته نشده مشخص نمایند وقتی گزارش کارشان به مجلس ارسال شد مجلس، تکلیف دولت را معلوم می‌کند و کار ما آسان می‌شود و با جدیت برای اصلاح قرارداد یا تنظیم قرارداد جدید با کمپانی وارد مذاکره می‌شویم. در همان جلسه مصدق و حائری‌زاده درباره قرارداد ۱۹۳۳ و بی‌اعتباری آن سخن گفتند و ملی شدن نفت را به میان آورد.

جمال امامی گفت: لغو قرارداد ۱۹۳۳ صلاح نیست و باید با شرکت مذاکره و قرارداد منصفانه‌تری منعقد ساخت. عامری اظهار داشت: وظیفه کمیسیون این است که بگوید قرارداد الحاقی به نفع است یا خیر، بعد وارد اصل مطلب شویم. کمیسیون با شرکت نخست وزیر و وزیر دارایی و فرمانفرمایان رئیس اداره امتیازات بیست و یک جلسه تشکیل داد و پیرامون قرارداد گفت‌وگوهای طولانی و محرمانه انجام گرفت که این گفت‌وگوها بعد از ترک نخست وزیر و همراهانش ادامه یافت اما صورت جلسه‌ای از آن جلسه برای بایگانی و آیندگان نوشته نشد.

در جلسه ۲۲ کمیسیون مخصوص نفت ۴ آذر ۱۳۲۹ نامه مفصل فروهر در پاسخ به اظهارات دکتر مصدق چاپ شده در شماره ۲۹ آبان روزنامه کیهان و اطلاعات و سپس پاسخ دکتر مصدق به وزیر دارایی خوانده شد.

در این نامه مصدق به قطعنامه ۱۵ آبان اعضای جبهه ملی مبنی بر پیشنهاد ملی شدن نفت اشاره کرده و خود آن را نیز تأیید می‌کند. مصدق وجود شرکت نفت را بانی و باعث تمام فسادهای اخلاقی دانسته و اضافه کرده: سطح اخلاق ما از ۱۹۳۳ تاکنون بسیار فرق کرده و کار اخلاق به جایی رسیده که مایه ننگ است، و در جلسه ۱۳۲۹/۳/۳۰ که به دستور مجلس تشکیل شده بود تشخیص می‌دهد که قرارداد الحاقی ساعد - گس منافع ایران را تأمین نمی‌کند و با آن مخالف است. جلسه ۲۳ کمیسیون به درخواست مصدق بصورت سری تشکیل شد اما صورت جلسه‌ای نوشته نشد و در جلسه ۲۴ روی تهیه گزارش برای مجلس گفت‌وگو شد، مصدق و چند نماینده دیگر قصد داشتند که ملی شدن نفت را هم ضمن گزارش پیشنهاد کنند ولی دو تن از نمایندگان حاضر آن را خارج از وظیفه کمیسیون دانستند. اما سرانجام مصدق با گزارش خود به مجلس پیشنهاد ملی شدن را با متن زیر و فقط با پنج امضا ارائه دادند:

”به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی، امضاء کنندگان ذیل پیشنهاد می‌نماییم که صنعت نفت در تمام مناطق کشور بدون استثنا ملی اعلام شود، یعنی عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد. دکتر مصدق، حائری‌زاده، اللهیار صالح، دکتر شایگان، حسین مکی“

به این نکات توجه کنید تا نظر آقای دکتر مصدق را در سال‌های پیش بدانید که درباره قرارداد ۱۹۳۳ چه عقیده داشته و چه گفته است. دکتر مصدق دو بار در ۱۱ و ۱۸ آذر ماه ۱۳۲۳ در جلسه مجلس، فسخ قرارداد را غیر قابل اجرا می‌دانسته و یک بار هم در جلسه پایانی مجلس پانزدهم نوشته دکتر مصدق که بوسیله مکی خوانده شد تنها یک پیشنهاد اصلاحی درباره نرخ برابری لیره و طلا در قرارداد الحاقی تجویز و در واقع قرارداد ۱۹۳۳ را قبول کرده و در جایی دیگر گفت آقای نخست وزیر نظر خود را درباره دوره دوم قرارداد نفت بگویند و الا برای ده - دوازده سال بقیه همان‌طور که تا حالا عمل شده اشکال ندارد.

پس از ملی شدن نفت، ابتدا ریشه تمام اختلافات را مالی و نه سیاسی می‌دانستند چه حتی مصدق بارها فسخ قرارداد ۱۹۳۳ را غیر قابل اجرا می‌دانسته و در جلسه ۱۹ آذر ۱۳۳۰ مصدق اظهار داشت که اگر شرکت نفت ۵۰٪ درآمد خالص را به ما می‌داد هیچ اختلافی نداشتیم. (ص ۱۱۶-۱۱۷ همان کتاب)

اما پس از آمدن گریدی به ایران، ناگهان اندیشه ملی کردن صنعت نفت بوجود آمد و مصدق در سال ۱۳۳۰ اظهار داشت که یک پیرمرد نورانی به خواب او آمده و گفته که نفت را ملی کن و در سال‌های انزوا در احمدآباد با خط خود نوشته: "نخستین بار دکتر حسین فاطمی فکر ملی کردن نفت را در خانه نریمان پیشنهاد کرد و اعضای جبهه ملی آن را تصویب کردند."

با آن‌که تصمیم کمیسیون به رد قرارداد گس - گلشائیان در مجلس اعلام شده بود و می‌بایست گزارش کار خود درباره قرارداد الحاقی به مجلس می‌داد و ختم کمیسیون را اعلام می‌کرد ولی دکتر مصدق

و نمایندگان جبهه ملی در کمیسیون و در مجلس مانع اجازه تجدید مذاکرات دولت با شرکت نفت شدند و می‌خواستند که طرح ملی شدن نفت را - که از چندی پیش تهیه دیده بودند - عنوان کنند و اکنون فرصتی برای آن بود. جواد عامری این پیشنهاد را رد کرد و گفت به علت این‌که کار کمیسیون تنها در مورد تعیین انتفاع و یا عدم انتفاع ایران از این قرارداد بوده و به اتفاق آرا رأی داده شده بنابراین کار کمیسیون خاتمه یافته و هرگونه پیشنهادی می‌بایست جداگانه به مجلس ارائه شود تا مجلس در مورد آن اقدام کند.

این پیشنهاد عامری با مخالفت مصدق، حائری زاده، مکی و اللهیار صالح مواجه شد ولی اکثریت اعضای کمیسیون آن را تأیید کردند و سرانجام گزارش سی برگی کمیسیون نفت تنظیم و در ۱۹ آذر ۱۳۲۹ توسط مکی مخبر کمیسیون تقدیم مجلس شد.

این گزارش جزء دستور مجلس قرار گرفت، معذالک بدون توجه به ضوابط مجلس، و با توجه به سیاستی که شاه نیز از آن پشتیبانی می‌کرد اجازه داده شد نمایندگان جبهه ملی روزهای متوالی یکی پس از دیگری سخنرانی کنند که گاه حتی به موضوع ربطی نداشت.

در روز ۲۶ آذر، مکی خطابه طولانی دکتر مصدق را که خود به واسطه کسالت در مجلس حاضر نبود خواند. در این خطابه طولانی موضوعاتی گفته شد از جمله قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق الدوله و انگلیس‌ها، دخالت‌های انگلیس در تمام امور داخلی ایران، معافیت‌های مالیاتی و در پایان ملی شدن نفت را تنها راه حل تمام مشکلات کشور دانسته و تصریح و تأکید کرده بود که ایران با ملی کردن نفت هیچ ضرری نمی‌کند و ادامه داده بود اگر فرض کنیم بجای ۳۰ میلیون تن که شرکت با مخارج ۱ لیره انجام می‌دهد ما ۱۰ میلیون تن با خرج ۲ لیره انجام دهیم بر

اساس فروش هر تن ۵ لیره (خلیج فارس)، دولت سالی ۳۰ میلیون لیره درآمد خواهد داشت و از دخالت‌های انگلیس در تمام امور داخلی جلوگیری می‌شود و انگلیس کاری نمی‌تواند بکند.

دکتر شایگان (دکتر حقوق) نیز طی سخنرانی خود آینده درخشانی را پیش‌بینی و اضافه کرد: در ملی کردن نفت هیچ اشکال قانونی وجود ندارد و هنوز حاکمیت ملی، منتفی نشده. ملت ایران هم حق حاکمیت ملی دارد و حق دارد هر صنعتی را که صلاح بداند ملی اعلام کند. البته ملی کردن نفت ملازمه با ابطال قرارداد ۱۹۳۳ هم دارد که با یک تیر دو نشان زده می‌شود. بالفرض، مدعی ما بشوند، ما مطابق اصول دعاوی خودشان، جلوشان را می‌گیریم. وقتی دست آن‌ها قطع شد اگر ملت ایران نتوانست این کار را بکند گردن مرا بزنید.

بعد از شایگان، محمود نریمان همان وعده‌ها را داد و بعد دکتر بقائی از سابقه ملی کردن صنایع در انگلستان و فرانسه و کشورهای دیگر سخن گفت. (در صورتی که آن صنایع در آن کشورها متعلق به دولت نبود، ولی صنعت نفت ایران متعلق به دولت بود و برای بهره‌برداری از آن برای مدت معینی به اجاره و یا امتیاز قانونی به شرکت نفت داده بود). بقائی در انتهای سخنانش می‌گوید: فرض بر آن باشد که این کار را نتوانیم انجام دهیم، برمی‌گردیم به همان کشاورزی خودمان و سپس پیشنهاد ملی کردن نفت را که به امضای ۱۱ نماینده رسیده بود تقدیم مجلس کرد.

روز پنجم دی فروهر وزیر دارایی در نطقش در مجلس چنین گفت: چند روز است گزارش کمیسیون نفت در مجلس مطرح شده و آقایان نطق‌های دور و درازی ایراد کردند. خلاصه اظهارات این است که باید نفت ملی شود. خوشوقت می‌شوم بدانم که این اظهارات چه

ربطی به دستور کار مجلس شورای ملی دارد؟ دستور مجلس، رسیدگی به گزارش کمیسیون نفت است که در تاریخ ۱۹ آذر تدوین و تقدیم مجلس شده است. خلاصه گزارش این است که کمیسیون به این نتیجه رسیده که قرارداد الحاقی، کافی برای استیفای حقوق ایران نیست، لذا مخالفت خود را با آن اظهار نموده‌اند. دستور مجلس، رسیدگی به این گزارش و این نتیجه بوده است و من هر قدر دقت کردم که بفهمم از طرف آقایان ناطقین، نسبت به این گزارش چه نظری اتخاذ شده، نتوانستم. متأسفانه همه چیز در بیاناتشان گفته و شنیده شد، جز این مطلب. چیزی که مایه تعجب است، این بود که آقایان پیشنهادی راجع به ملی شدن صنایع نفت دادند. درحالی‌که مطابق مرسوم مجلس، اگر پیشنهادی داشتند می‌بایستی موقعی که گزارش کمیسیون طرح می‌شد، اظهار می‌داشتند؛ نه این‌که گزارش کمیسیون را که در دستور مجلس قرار گرفته، اصولاً مورد توجه قرار نداده و اظهارات خارج از موضوع بنمایند (و رئیس مجلس هم اجازه دهد). اظهارات آقایان خارج از دستور و خارج از موضوع بود. بعضی آقایان خواستند در بیانات دور و درازی ثابت کنند که نفت ایران متعلق به ایران است! این توضیح واضحات است، زیرا کلیه منابع طبیعی مملکت متعلق به ایران است و در این اصل، جای کوچک‌ترین تردیدی نیست. چنانچه منابع نفت جنوب متعلق به ایران نبود، نمی‌توانست مورد قراردادی به عنوان یک امتیاز قرار بگیرد. امتیازی که از تصویب مجلس گذشته و در ماده اول صراحتاً ذکر شده است: حق اکتشاف و استخراج و تصفیه و فروش نفت برای تجارت برای مدت معین به آن شرکت واگذار شده است. یکی از آقایان در بیانات خود این‌طور جلوه دادند که کلیه امور این مملکت بر طبق میل و اراده شرکت نفت انجام می‌گردد. از این اظهارات باید

کاملاً اظهار تأسف کنیم. گفتن این گونه مطالب خلاف واقع، به شئون و حیثیات مملکت لطمه می‌زند.

یکی از سخنان آقایان این بود که دولت از نظر این که دارای حق حاکمیت است، می‌تواند زیر امضای خود بزند و قراردادهایی را که امضا کرده بی‌اثر اعلام کند؛ اگر چنین رویه‌ای اتخاذ شود، احترام پیمان‌ها و قراردادهایی که ایران امضا کرده چه می‌شود؟ و نتیجه آن چه خواهد شد؟

این را هم بگویم که ملی کردن صنایع به معنای فرنگی و دولتی کردن آن به معنای ایرانی مصادره نیست، بلکه باید مؤسسات را قیمت کرد و بهای آن را پرداخت. از چه محلی باید پرداخت؟ و معلوم نیست بعد نتیجه آن چه خواهد بود. باید روی این‌ها مطالعه عمیق کرد.

مسئله نفت طوری شده که هر دقیقه و ساعت از سوی اقلیت، نغمه جدیدی ساز می‌شود. یک روز کمیسیون نفت، دولت را متخلف از قانون ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ تشخیص می‌دهند؛ یک روز قسمت اخیر قانون مزبور را بدین قسم تعبیر می‌کنند که مقصود از استیفای حقوق، الغاء قرارداد ۱۹۳۳ بوده است. وقتی گفته می‌شود دولت حق تفسیر و حق لغو امتیاز را ندارد، می‌گویند دولت باید لایحه لغو این قرارداد را به مجلس می‌آورد، وقتی جواب داده می‌شود که اگر طرفدار الغا هستند، چرا خودشان طرح الغا را پیشنهاد نمی‌کنند و چرا در ادوار گذشته از امضاء طرح الغا خودداری کردند؟ چون اظهاراتشان هیچ یک پایه و اساس قانونی ندارد. طرح ملی شدن را که هیچ‌گونه مطالعه‌ای در اطراف آن نکرده‌اند، برای بازار گرمی پیشنهاد می‌کنند و مسئولین امور را مورد حمله قرار داده، از هیچ گونه تهمت و توهینی خودداری نمی‌کنند و با این‌که به حکایت متن صریح کمیسیون که خودشان امضا کرده‌اند، به

هیچ‌وجه قرارداد را رد نکرده بلکه آن را کافی برای استیفای حقوق ایران ندانسته‌اند، در جراید وابسته این مسئله را رد قرارداد وانمود می‌کنند؛ کاش می‌دانستم وزیر اسبق دارایی (گلشائیان) که بر حسب اجازه دولت قرارداد الحاقی را امضا کرده، مرتکب چه گناهی شده که باید از پشت این تریبون او را خائن بگویند. مگر قرارداد الحاقی چه حق تازه‌ای برای شرکت نفت قائل گشته است؟ آقای گلشائیان وزیر دارایی وقت بر حسب وظیفه و به موجب قانون ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶، با نمایندگان شرکت وارد مذاکره گشته و پس از مدت‌ها بحث و شور، با تصویب دولت، قراردادی را امضا کرده که نسبت به امتیازنامه ۱۹۳۳ دارای مزایای مهم مالی بوده و رسمیت آن هم طبق قانون اساسی منوط به تصویب قوه مقننه است....

فروهر پس از آن که درباره مزایای قرارداد الحاقی سخن گفت ادامه داد: یقین دارم که اگر دولت، چند برابر این مزایا را هم به دست می‌آورد، باز هم به نظر شما خائن بود! و اضافه کرد: حالا که کمیسیون تشخیص داده که این قرارداد در جهت منافع ایران نیست، دولت این لایحه را مسترد می‌نماید تا مطابق قانون ۲۹ مهرماه ۱۳۲۶ در استیفای حقوق ایران اقدام کند و نتیجه را به عرض مجلس شورای ملی برساند. این حق دولت بود که قراردادی را که مجلس پذیرفته، پس بگیرد. رئیس مجلس هم این نکته را تصدیق کرده... ولی ناگهان فریاد نمایندگان جبهه ملی در تالار مجلس برخاست. "آزاد" گفت: هفت تیر می‌خواهند، گلوله می‌خواهند. "کشاورز صدر" گفت: دولت را استیضاح می‌کنم. "دکتر بقائی" گفت: حق ندارد پس بگیرد، ملت حق خودش را خواهد گرفت. "حائری‌زاده" گفت: لایحه را این دولت نیاورده که پس بگیرد. "مکی" گفت: "بوين" را باید استیضاح کرد. (ص ۱۲۴-۱۲۷ همان کتاب)

رزم‌آرا اظهار داشت: دولت همکاری لازم را با کمیسیون نفت انجام داده و حالا که دیده می‌شود چنین بی‌نظمی و آشفتگی به وجود آمده دولت برای استیفای حقوق ملت که طبق قوانین و مقرراتی که شما تأیید کرده‌اید، او تقاضا کرد که لایحه را مسترد دارید تا دولت به وظیفه قانونی خودش که استیفای حقوق ملی است اقدام کند. استیضاح کشاورز صدر از فروهر وزیر دارایی با قید دو فوریت با امضای نمایندگان ملی و چند امضاء دیگر به این شرح که بیانات وزیر دارایی که در پنجم دیماه ۱۳۲۹ انجام گرفته به هیچ عنوان مورد قبول نمی‌باشد، تقدیم مجلس شد. بی‌منطق بودن این استیضاح آن است که می‌بایست به سخنان وزیر دارایی، جوابی منطقی داده بشود.

در پی وحشت و خوفی که نمایندگان جبهه ملی در مجلس ایجاد کردند مجلس مرعوب شده و این طرح در ۱۴ دیماه به اتفاق آرا تصویب و وزیر دارایی استعفا داد و در همان روز کاشانی با اعلامیه ای، ملی شدن نفت را تأیید کرد و تظاهراتی چند که سازمان یافته بود در مخالفت با سخنان فروهر و در حمایت جبهه ملی برای ملی شدن نفت بر پا شد، در حالی که اکثر تظاهرکنندگان نمی‌دانستند اصلاً موضوع چیست؟

فضای مجلس خفقان زده شده بود، سخنان آقای غلامرضا فولادوند نماینده شاهرود بازتاب این خفقان است: "با کمال تأسف باید عرض کنم که صحبت کردن در این مجلس بسیار خطرناک است، زیرا جماعتی که تظاهر به وطن‌پرستی می‌کنند، اگر یک وکیل واقعاً وطن‌پرست خواست در اینجا حقایقی را به اطلاع مردم ایران برساند به انواع و اقسام، بیاناتش را تحریف می‌کنند و آبرویش را می‌برند. سه سال است که مجلس مبتلای کار نفت است. فعلاً ما مواجه شده‌ایم

با استرداد لایحه‌ای که دولت تقاضا کرده است. برای این که مجلس وظیفه‌اش را انجام نداد و اینجا شده بود یک میز سخنرانی و خطابه خوانی. وکلای اکثریت عموماً ساکت نشسته‌اند و راجع به نفت، وظیفه ملی خودشان را آن‌طور که باید، انجام نداده‌اند و شما اگر معتقدید که عمل دولت غلط است، بجای فحش و توهین و تهدید، یک طرحی تهیه کنید که عمل دولت کان لم یکن بشود. با فحش و تهمت و توهین هیچ دردی دوا نمی‌شود."

(۱۲۹-۱۳۰ همان کتاب)

با رد قرارداد الحاقی، رزم‌آرا بر اساس ۵۰-۵۰ منافع با شرکت به توافق رسیده و برای تحصیل منافع بیشتر می‌کوشید و در گفت‌وگو بود که ایران به عنوان یک سهامدار، در تمام حقوق وابسته به سهام و عملیات شرکت نفت دخالت داشته باشد و نیز تولید نفت به میزان چشمیگر افزایش یابد و پالایشگاههای متعدد برای تصفیه نفت در داخل ایران ساخته شود و.... فرصت را برای حل مشکلات نفت مناسب می‌پنداشت. ولی در روز ۲۱ دی‌ماه طرحی با امضای چهل نماینده (که بیش از ده نفرشان وابسته به جبهه ملی بودند) تقدیم مجلس شد که بدون تأمل و بحث، فی المجلس به تصویب رسید و به کمیسیون نفت مأموریت داده شد با توجه به پیشنهاد نمایندگان (که بر خلاف نظامنامه مجلس و خارج از دستور در مجلس عنوان شده است) در مدت ۲ ماه گزارشی مبنی بر تعیین تکلیف و وظیفه دولت درباره استیفای حقوق ملت ایران از شرکت نفت تهیه و تقدیم مجلس نماید. (ص ۱۳۰ همان کتاب)

رزم‌آرا گفت‌وگوهایش با شپرد سفیر انگلستان را ادامه داد. "سر ویلیام فریزر" پیشنهاد تنصیف درآمد خالص را با ایران و پرداخت ۵

میلیون لیره کمک و دو میلیون ماهیانه به گونه علی الحساب را به رزم آرا تسلیم کرد ولی رزم آرا در صد گرفتن امتیازات بیشتر بود. شپرد روز ۴ اسفند یادداشتی به عنوان این که دولت انگلستان نمی تواند بیش از این منتظر حل مسأله نفت باشد آماده است مبلغ ۲۸,۵ میلیون به دولت ایران بپردازد و ده ملیون لیره به عنوان سپرده برای کمک به رفع مشکلات مالی و افزایش حجم اسکناس در اختیار بانک ملی بگذارد و همچنین آمادگی شرکت را برای تنظیم قراردادی بر پایه تنصیف درآمد (مانند قرارداد عربستان با شرکت آرامکو) اعلام کرد. رزم آرا در نظر داشت شکایا باشد تا التهایات مجلس فروکش کند تا بتواند آن را ارائه دهد. نمایندگان قبلاً در تاریخ ۲۱ دیماه طرحی را که بیشتر امضاکنندگان آن از جبهه ملی بودند به مجلس ارائه داد که کمیسیون نفت دو ماه اجازه خواست که گزارشی برای تعیین تکلیف دولت برای استیفای کامل حقوق ایران به مجلس ارائه دهد. بدین ترتیب سخنان رزم آرا در جلسه نفت که بر اساس عدم آمادگی دولت ایران برای ملی کردن صنعت نفت بود (نبود کادر فنی و کارشناس، نداشتن وسایل حمل نقل و کشتی نفت کش و بازار فروش با توجه به نظر کارشناسان برجسته) بی اثر شد.

دکتر مصدق مانعی برای این کار بود و ملی شدن صنعت نفت را صد درصد به نفع ایران می دانست، زیرا امریکاییان گفته بودند در صورت ملی شدن نفت، آن ها به کمک ایران خواهند آمد.

آقای ابراهیم صفایی می گوید: در تاریخ عصر روز ۸ اسفند ماه ۱۳۲۹ در خانه دکتر مصدق دیداری داشته و سؤال کرده آیا ملی شدن نفت تصویب می شود با توجه به این که شما در مجلس اکثریت ندارید؟ مصدق در جواب گفته: آقاجان، اکثریت یعنی چه؟ همه نمایندگان

وطن پرست موافقت، فقط دولت مخالف است که ما اختیار را از دست او گرفته ایم و کاری نمی تواند بکند. صفایی می پرسد: هیچ مانعی در اجرای این مقصود پیش نخواهد آمد؟ مصدق پاسخ می دهد: ابتدا، مگر مرا بکشند. پرسش می شود: انگلستان مشکلی ایجاد نخواهد کرد؟ مصدق می گوید: هستند قدرت هایی که در تحقق این آرمان به ما کمک کنند.

این سخنان نشان می دهد که امریکا با امیدوار ساختن جبهه ملی در همکاری با آنان پس از ملی شدن صنعت نفت، جبهه ملی را در پافشاری شان استوارتر کرده بود و از طرف دیگر، اعضای جبهه ملی با آیت الله کاشانی به توافق رسیدند. او نفوذ بسیاری داشت و با انگلیس ها به خاطر تبعیدش بد بود و همچنین خواستار برقراری قوانین اسلامی بود. اعضای جبهه ملی همچنین با نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام که او هم آرمانی جز پیاده شدن قوانین اسلامی نداشت و در قتل هژیر و کسروی مؤثر بود نیز گفت و گو کردند و بدین ترتیب تکلیف رزم آرا روشن شد و مصدق در کمیسیون نفت، ضمن پاسخگویی به سخنان رزم آرا درباره مشکلاتی که رزم آرا بر شمرده بود با هتک حرمت و افترا به او اظهار داشت که برای خوشبختی مردم ایران، ملی کردن نفت را در سراسر ایران تصویب و برای گذشتن آخرین مراحل قانونی به مجلس تقدیم می کنیم.

۱۶ اسفند ۱۳۲۹ در همان روز رزم آرا که در مجلس حضور داشت مراسم ختم آیت الله فیض در مسجد سلطانی برقرار بود، علم خود را به او رساند و اظهار داشت باید برای پایان جلسه ختم، نخست وزیر حضور داشته باشد و رزم آرا با عجله بدون اسکورت و محافظ به اتفاق علم به مسجد می روند که همان جا خلیل طهماسبی، رزم آرا را از پشت

سر مورد هدف قرار داد و با شلیک سه گلوله به قتل رساند. طهماسبی خیلی خونسرد و آرام ایستاده بود که بوسیله مأمورین انتظامی دستگیر می‌شود. نواب صفوی در اعلامیه ای، شاه را تهدید می‌کند و خواستار آزادی طهماسبی در ظرف سه روز می‌شود و به مطبوعات نیز اخطار می‌کند که هدف طهماسبی، یک هدف اسلامی بوده و نباید مطلبی غیر آن بنویسند. چند نفر از نمایندگان و اعضای جبهه ملی در میتینگی در میدان بهارستان، قتل رزم‌آرا را دال بر مخالفت با ملی شدن نفت بازگو می‌کنند و تنی چند از فدائیان نیز همان‌جا از آرمان اسلامی شدن سخن می‌گویند و ترور رزم‌آرا را یکی از آن‌ها می‌دانند. نواب صفوی رهبر انقلابی فدائیان اسلام در بازجویی گفت: کاشانی به قتل رزم‌آرا فتوا داد و مصدق، شایگان، بقائی، سنجابی، مکی، فاطمی، شمس قنات آبادی، حائری‌زاده و نریمان از این تصمیم آگاه بودند.

به هر حال در آن محیط رعب و وحشت، کمیسیون نفت در ۱۷ اسفند با اصرار مصدق، نفت را در خوزستان و کرمانشاه ملی اعلام کرد و در شب ۲۴ اسفند با آن‌که پیشنهاد تقسیم منافع به نسبت ۵۰-۵۰ که مورد تأیید دولت انگلستان هم واقع شده بود با اعلام آمادگی دولت انگلیس و شرکت نفت برای تجدید نظر در قرارداد به ایران ابلاغ گردیده و دولت، مجلس را از این پیشنهاد آگاه ساخته بود معذالک در ۲۴ اسفند اصل ملی شدن نفت در سراسر کشور در تمديد کار کمیسیون نفت تصویب و در ۲۹ اسفند نیز در مجلس سنا به تصویب رسید.

تصویب ملی شدن نفت، توأم با ورود جرج مک کی معاون وزارت امور خاورمیانه امریکا به تهران بود، او یکی از طراحان ملی شدن نفت بود و با مصدق دوستی صمیمانه پیدا کرد. سفیر انگلیس ورود او را نشانه‌ای از پشتیبانی امریکا از این عمل می‌دانست.

با انتشار خبر ملی شدن نفت در ایران در روزنامه‌های امریکا، شرکت نفتی تگراس اعلام کرد که اگر ایران نفتش را به مزایده بگذارد او ۶۰٪ سود به ایران خواهد پرداخت.

انگلیسی‌ها معتقد بودند که ایران نمی‌تواند یک طرفه قرارداد را لغو کند و متعجب از این بودند که چرا آخرین پیشنهاد آنان بر مبنای تقسیم ۵۰-۵۰ سود خالص نه تنها مورد توجه دولت و مجلس قرار نگرفت بلکه حتی در نشریات عمومی برای آگاهی مردم به چاپ نرسید.

علا در ۲۰ اسفند به نخست‌وزیری منصوب شد و این درست هم‌زمان با جو ترور و وحشتی که جبهه ملی و طرفدارانش و فدائیان اسلام بوجود آورده بودند انجام گرفت، چون در ۲۱ اسفند دکتر عبدالمجید زنگنه استاد دانشگاه و وزیر کابینه رزم‌آرا در دانشگاه به دست نصرت الله قمی از فدائیان اسلام ترور شد و این شخص گفته بود که چون زنگنه با ملی شدن نفت مخالف بوده خائن و باید کشته می‌شده و حتی گفته تمام خائنین باید کشته شوند.

شپرد سفیر انگلیس در نامه‌ای به علا خواست که اختلافشان به هیأت داورى ارجاع شود و علا جواب داد چون این مسأله در کمیسیون است تا جواب ندهند نمی‌تواند اقدامی بکند.

علا پس از معرفی دولت برای جلوگیری از تظاهرات در مناطق نفتی، حکومت نظامی اعلام می‌کند و سرلشکر حجازی هم به فرمانداری تهران منصوب می‌شود. علا برنامه دولت را چنین اعلام کرد:

- ۱- از میان برداشتن روح تمرّد و عصیان در برابر قانون.
- ۲- در پیش گرفتن سیاستی در مورد نفت که حداکثر منافع را برای ایران داشته باشد.

پنجم اردیبهشت شرکت نفت بوسیله سفارت انگلیس یک طرح ۴

ماده‌ای برای حل مشکل نفت به علا پیشنهاد کرد:

۱- اموال شرکت نفت به یک شرکت جدید که مدیران آن به نسبت برابر، انگلیسی و ایرانی باشند واگذار شود.

۲- تمام تأسیسات بخش داخلی به یک شرکت ایرانی تحویل داده شود.

۳- درآمد خالص میان شرکت نفت و دولت ایران به نسبت مساوی تقسیم شود.

۴- به تدریج کارمندان و کارشناسان ایرانی جایگزین کارمندان و کارشناسان خارجی شوند.

علا پیشنهاد را مطالعه کرد، ولی فرصتی برای پاسخ به دست نیاورد. دکتر مصدق و یارانش که در پی کسب قدرت بودند و سیاست پرنفوذی هم در پشت پرده از این طرح حمایت می‌کرد جز به ملی شدن نفت رضا نمی‌دادند. در آن روزها، انگلیس که دست امریکایی‌ها را خوانده بود برای آن‌که سیاست نفتی خود را با امریکا هماهنگ کند، هیأتی به مدت ۱۰ روز برای گفت‌وگو با هیأت امریکا به ریاست "جورج مک کی" وزیر امور خارجه امریکا پیشنهاد کرد که انگلیس ملی شدن نفت را بپذیرد و قرارداد جدیدی بر اساس تقسیم مساوی و پرداخت غرامت و خسارت شرکت از سوی ایران تنظیم گردد. (ص ۱۴۵ همان کتاب)

زمانی که علا می‌کوشید راه‌حلی بیابد، در روز ۵ اردیبهشت دکتر مصدق، طرح ۹ ماده‌ای اجرای قانون ملی شدن نفت را به کمیسیون نفت داد. این طرح را "جمال امامی" در ۷ ماده تهیه کرده، به مصدق سپرد، مصدق دو ماده دیگر به آن افزود که در مورد غرامت و چگونگی خلع ید از شرکت بود و این طرح، همان روز تصویب شد. علا پس از شنیدن تصویب آن، به این دلیل که در مورد این طرح حتی با او مشاوره

نکرده‌اند و معتقد بر آن بود که قوه مقننه حق دخالت در قوه اجرائیه را ندارد استعفا داد.

کشته شدن رزم‌آرا و تصمیم ملی شدن نفت در کمیسیون نفت، دقیقاً در یک روز و در یک زمان به وقوع پیوست.

مجلس به دنبال شخصی برای جانشینی علا می‌گشت که جمال امامی به دکتر مصدق می‌گوید: چرا خودتان نمی‌آیید دولت تشکیل دهید که خودتان این قانون را اجرا کنید؟ مصدق بدون تأمل می‌پذیرد و با هفتاد رأی از صد رأی به نخست‌وزیری انتخاب می‌شود؛ ولی به این شرط که طرح نه ماده‌ای فوری به تصویب برسد قبول نخست‌وزیری می‌کند؛ نمایندگان که یا مرعوب بودند و یا مجذوب، فوراً تصویب کردند و روز ۱۰ اردیبهشت از تصویب سنا گذشت.

جمال امامی می‌پنداشت مصدق قبول نخواهد کرد و نتیجه طرح ملی شدن نفت، به تعویق خواهد افتاد؛ اما بعدها مصدق می‌گوید: جمال امامی می‌دانست که من قبول نمی‌کنم ولی وقتی دیدم اگر کس دیگری بیاید تمام زحمات ملی شدن از بین خواهد رفت من حتی اگر نصف به اضافه یک رأی می‌آوردم نخست‌وزیری را قبول می‌کردم.

متن قانون طرح اجرای ملی شدن نفت

ماده ۱- به منظور اجرای قانون مورخ ۲۲ و ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ راجع به ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور، هیأت مختلطی مرکب از ۵ نفر از نمایندگان مجلس سنا و ۵ نفر از نمایندگان مجلس شورای ملی به انتخاب هر یک از مجلسین و وزیر دارایی و یا قائم مقام او تشکیل می‌شود.

ماده ۲- دولت مکلف است با نظارت هیأت مختلط، بلافاصله از

شرکت سابق نفت انگلیس و ایران خلع ید کند و چنانچه شرکت برای تحویل فوری به عذر وجود ادعایی بر دولت معذر شود، دولت می تواند تا ۲۵٪ از عایدات جاری نفت را پس از وضع مخارج بهره برداری، برای تأمین مدعای احتمالی شرکت در بانک ملی ایران یا بانک مرضی الطرفین دیگر به ودیعه گذارد.

ماده ۳- دولت مکلف است با نظارت هیأت مختلط به مطالبات و دعاوی حقه دولت و همچنین به دعاوی حقه شرکت رسیدگی نموده، نظریات خود را به مجلس گزارش دهد و پس از تصویب مجلس به موقع اجرا گذارد.

ماده ۴- چون از تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۲۹ که ملی شدن صنعت نفت به تصویب مجلس سنا نیز رسیده است، کلیه درآمد نفت و محصولات نفتی حق مسلم ملت ایران است، دولت مکلف است با نظارت هیأت مختلط به حساب شرکت رسیدگی کند و نیز هیأت مختلط باید از تاریخ اجرای این قانون تا تعیین هیأت عامله، در امور بهره برداری نظارت کند.

ماده ۵- هیأت مختلط باید هرچه زودتر اساسنامه شرکت ملی نفت را که در آن هیأت عامله و هیأت نظارت مختلطی از متخصصین پیش بینی شده باشد، تهیه و برای تصویب به مجلسین پیشنهاد نماید.

ماده ۶- برای تبدیل تدریجی متخصصین خارجی به متخصصین ایرانی، هیأت مختلط موظف است آیین نامه فرستادن عده ای محصل به طریق مسابقه، در هر سال برای فرا گرفتن رشته های مختلف معلومات و تجربیات مربوطه به صنایع نفت، به کشورهای خارج تدوین و پس از تصویب هیأت وزیران بوسیله وزارت فرهنگ به موقع اجرا گذارد. مخارج تحصیل این محصلین، از عواید نفت پرداخت خواهد شد.

ماده ۷- کلیه خریداران محصولات معادن انتزاعی از شرکت نفت

انگلیس و ایران هر مقدار نفتی را که از اول سال مسیحی ۱۹۴۸ تا تاریخ ۲۰ مارچ ۱۹۵۱ (۱۳۲۹/۱۲/۲۹) از آن شرکت سالیانه خریداری کرده اند، می توانند از این به بعد هم به نرخ عادلانه بین المللی همان مقدار را سالیانه خریداری نمایند و برای مازاد آن مقادیر در صورت تساوی شرایط خرید، حق تقدم خواهند داشت.

ماده ۸- کلیه پیشنهادهای هیأت مختلط که برای تصویب مجلس شورای ملی تهیه و تقدیم مجلس خواهد شد، به کمیسیون نفت ارجاع می گردد.

ماده ۹- هیأت مختلط باید ظرف سه ماه از تاریخ تصویب این قانون، به کار خود خاتمه دهد و گزارش عملیات خود را طبق ماده ۸ به مجلس تقدیم کند و در صورتی که احتیاج به تمدید مدت داشته باشد، با ذکر دلایل موجه، درخواست تمدید نمایند. تا زمانی که تمدید مدت به هر جهتی از جهات از تصویب مجلس نگذشته است، هیأت مختلط می تواند به کار خود ادامه دهد.

"هربرت هاریسون" وزیر امور خارجه انگلیس از طریق سفارت به مصدق پیام داد و ضمن اعتراض به ملی شدن نفت و قانون خلع ید، ایران را از اقدام بر حذر داشت و ابراز علاقمندی به تقویت اقتصادی و تأمین رفاه و آسایش مردم ایران، پیشنهاد کرد با گفت و گوی دوجانبه، اختلافات برطرف شود. مصدق پاسخ داد که قرارداد ۱۹۳۳ ملغی شده و ملی کردن نفت، ناشی از حق حاکمیت ملی است و طرف ایران در این مورد، شرکت نفت است نه دولت انگلیس و جز اجرای قانون ملی شدن مقصودی ندارد و برای اجرای این قانون از شرکت نفت دعوت خواهد شد.

وزارت خارجه انگلیس توسط سفیرش شپرد به مصدق پیغام داد که

اقدامات ایران بر ضد منافع شرکت ارتباطی با حق حاکمیت ملی ندارد، زیرا قرارداد ۱۹۳۳ بین دولت ایران و شرکت نفت زیر نظر جامعه ملل تنظیم شده و به تصویب مجلس ایران رسیده و هرگونه اقدام خلاف قرارداد پیامدهای وخیم دارد. چون شرکت نفت یک شرکت انگلیسی است و دولت انگلیس سهامدار عمده آن می‌باشد، این دولت وظیفه دارد که از حقوق و منافع شرکت حمایت کند، و همچنین پیشنهاد کرده بود که برای تنظیم قراردادی جدید یک هیأت از طرف شرکت نفت و دولت انگلیس به تهران بیاید.

از آنجایی که مصدق به اتکا و پشتیبانی امریکا چنین هیجانی را برای مبارزه با استعمار انگلیس در ایران پدید آورده بود، پاسخ داد که ایران مطابق ماده ۲ و ۳ قانون خلع ید حاضر است به دعاوی حقه شرکت سابق نفت رسیدگی کند.

xxx

جواد عامری حقوقدان برجسته و نماینده مجلس که عضو کمیسیون نفت هم بود درباره حق حاکمیت ملی اظهار می‌دارد: این نادرست‌ترین تعبیر از حاکمیت ملی است.

از نظر حقوقی، حق حاکمیت ملی که همان ملی کردن صنایع و تأسیسات صنعتی است زمانی می‌تواند از نظر بین‌المللی صحیح باشد که آن صنعت و منابع و تأسیسات صنعتی و غیرصنعتی حق و امتیازی به آن تأسیسات و منابع به غیر و به اتباع بیگانه نداده باشند، مگر آن‌که مدت امتیاز سپری شده باشد. این عمل ملی کردن شامل نفت جنوب و شرکت نفت نمی‌شد، چه در قرارداد داری ۱۹۰۱ و بعد در قرارداد ۱۹۳۳، دولت ایران امتیاز اکتشاف و استخراج و بهره‌برداری را بر طبق قوانین برای مدت معینی سپرده بود که بر اساس آن، در

پایان انقضای قرارداد، تمام تأسیسات به‌طور رایگان به ایران واگذار می‌شد؛ حتی دکتور مصدق یک بار در ۱۱ و بار دیگر در ۲۸ آذر ۱۳۲۳ در مجلس، لغو قرارداد را غیرقانونی می‌دانست و در قرارداد گس-گلشائیان تنها ایرادش برابری لیره طلا با لیره کاغذی بود؛ اما مصدق بدون در نظر گرفتن مواردی که می‌توانست از نظر قانونی و بین‌المللی حق را به ایران بدهد بدین دلایل که شرکت نفت انگلیس و ایران با عدم رعایت مواد مندرجه در قرارداد ۱۳۱۲ و همان‌طور که مصدق گفته بود (اگر شرکت ۵۰٪ درآمد خالص را به ما می‌داد هیچ اختلافی نداشتیم) و نیز با توجه به ماده ۲۲ قرارداد برای به دست آوردن حقوق حقه ایران، راهش باز بود که در مجامع بین‌المللی احقاق حق کند؛ با توجه به این‌که کلیه موارد تخلف شرکت در طرح ۲۵ ماده‌ای هژیر و در گزارش پروفیسور ژیدل به تفصیل با دلیل و ارقام ثابت شده بود و در قرارداد گس - گلشائیان هم، گس با امضاء آن قرارداد صحه بر موارد تخلف گذاشته بود، سندی بسیار معتبری بود که مصدق می‌توانست به استناد آن در مجامع بین‌المللی به پیروزی دست یابد و در صورت ابطال قرارداد (بند ۲ ماده ۲۰ قرارداد ۱۹۳۳) تمام تأسیسات و دارایی شرکت نفت انگلیس و ایران به دولت تعلق می‌گرفت بدون آن‌که دیناری غرامت پرداخت شود.

مصدق پس از پیروزی ملی کردن نفت و خلع ید در تاریخ ۱۲ اردیبهشت، دولت خود را با یک برنامه ۲ ماده‌ای به مجلس معرفی کرد

۱- اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور طبق قانون مصوبه ۹ اردیبهشت و تخصیص عواید آن به منظور تقویت بنیه اقتصادی کشور و ایجاد وسایل رفاه و آسایش عمومی.

۲- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها.
مصدق پس از قبول پست نخست‌وزیری، جلسه‌ای در منزل خود تشکیل داد و جبهه ملی او را در انتخاب وزیرانش آزاد گذاشت. عبدالقدیر آزاد یکی از اعضای جبهه ملی به مصدق اعتراض کرد که چرا بدون مشورت با اعضا، پست نخست‌وزیری را قبول کرده است؟ مصدق جواب می‌دهد: من با پشتیبانی جبهه ملی نخست‌وزیر نشده‌ام و پس از این، دیگر در جلسات جبهه ملی شرکت نمی‌کنم و شرکت نکرد. مصدق بعد از پایان تحصنش در مجلس، در خانه خودش با داشتن گارد مخصوص به سر می‌برد و تمام کارهای مملکت را با پیژاما و از روی تخت‌خوابش انجام می‌داد.

در ۲۷ اردیبهشت سفیر کبیر انگلستان در نامه‌ای به مصدق یادآور شد که طبق ماده ۲۲ قرارداد ۱۹۳۳ اگر اختلافی بین ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران وجود دارد می‌توان از طریق داوری حل کرد، در ضمن چون دولت انگلیس سهامدار عمده است حق دارد برای پاسداری از منافعش وارد عمل شود و مصدق در جواب پاسخ داد که ملی شدن نفت یک امر ملی بوده و قابل ارجاع به هیچ یک از مراجع بین‌المللی نیست و افزود: بر اساس مواد ۲ و ۳ قانون خلع ید، ایران حاضر است به دعاوی حقه شرکت رسیدگی کند.

هیأت مختلط با موافقت دولت بعد از برگزیدن هیأت مدیره موقت (دکتر علی آبادی، مهدی بازرگان، مهندس بیات) به همراه هیأت مختلط (دکتر متین دفتری، حسین مکی و اردلان مهندس همایونفر، افشار، خردجو، مهندس ضیائی) برای اجرای آن عازم خوزستان شدند و مصدق، شمس الدین امیرعلایی وزیر دارایی را با اختیارات یک استاندار به خوزستان اعزام داشت تا طبق دستورات نخست‌وزیر

انجام وظیفه نماید.

مصدق در اول خرداد در مهمانی نهار در منزل سفیر کبیر امریکا گردید، با شپرد سفیر کبیر انگلیس با توجه به نظریه موريسون وزیر خارجه انگلستان که در ۲۹ ماه می ۱۹۵۱ در مجلس عوام انگلستان که خواستار پیشنهاد مشخصی بر اصل قانون ملی شدن نفت و عدم تعطیلی پالایشگاه‌ها و صنایع نفت از طرف ایران به گفت‌وگوی طولانی نشست که البته عدم حضور وزیر امور خارجه ایران در یک چنین مذاکرات مهم سیاسی و اقتصادی نشان دهنده خصوصیات مشخصه دیکتاتوری و تصمیم‌گیری انفرادی مصدق است.

وزارت دارایی، اعزام هیأت مختلط و هیأت مدیره موقت را در ۹ خرداد به شرکت نفت اعلام داشت و این در حالی بود که انگلیس دو هفته قبل به دیوان داوری لاهه شکایت کرده بود.

مصدق از حسن نیت شپرد در مجلس تمجید کرد و با آن‌که پیشنهاد او مغایرتی با قانون ملی شدن صنعت نفت نداشت از قبول آن خودداری کرد.

سفیر امریکا پیام ترومن رئیس جمهور امریکا را مبنی بر این‌که کشور متبوعش از اوضاع نابسامان ایران و وضعیت اقتصادی آن نگران است، خواست ایران با نمایندگانی که با اختیارات تام به ایران می‌آیند رفع اختلاف کنند و به راه‌حلی دست یابند اما مصدق در پاسخ ترومن، انگلیس را عامل تمام بدبختی‌ها و فقر مردم ایران معرفی کرد، ولی تأکید کرد برای برقراری روابط ایران و انگلیس حاضر به پرداخت غرامات و تصیفه حساب با شرکت نفت است.

در این میان امیرعلایی به دریک رئیس شرکت نفت تلفن زده و هیأت مدیره موقت و هیأت مختلط را برای به دست گرفتن شرکت

معرفی می‌کند. دریک به آقایان اطلاع داد که چون یک هیأت برای حل اختلافات از لندن رهسپار شده‌اند چند روزی تأمل کنند، ولی قبول نشد. در ۲۰ خرداد هیأت مدیره موقت مشغول کار و از ۲۱ خرداد گفت‌وگو برای خلع ید آغاز شد و هیأت مدیره حساب درآمد نفت را تا تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ مطالبه کرد. دریک پاسخ داد که تمام درآمد به حساب شرکت در لندن واریز می‌شود و در مورد خلع ید و تحویل مؤسسات گفت می‌بایست از رؤسای شرکت که در تهران هستند کسب تکلیف کند. در ۲۲ خرداد هیأت مدیره موقت به تمام خریداران نفت اطلاع داد که می‌توانند نفت مورد احتیاجشان را با دادن رسید و با قیمت عادلانه بین‌المللی ظرف یک ماه به هیأت مدیره موقت اعلام کنند. در ۲۲ خرداد هیأت نمایندگی شرکت به ریاست جاکسون و همراهی گس و گاردنر و الینگتن به تهران وارد شدند و خواستار به تعویق انداختن خلع ید تا پایان مذاکرات شدند. اولین جلسه که بین نمایندگان شرکت، در دفتر وزارت دارایی، به ریاست وارسته و با شرکت سنجابی، شایگان، مهندس حبیبی و خلیلی رئیس اداره کل نفت تشکیل شد و در این جلسه، فؤاد روحانی نیز حضور داشت؛ نتیجه هشت ساعت گفت‌وگو به جایی نرسید، تنها وزیر دارایی اظهار تمایل به بهره‌وری از تجارب شرکت کرد و افزود که شرکت باید مجموع درآمد خالص از تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۲۹ را به ایران تحویل دهد و ایران ۲۵٪ آن را به عنوان خسارت و غرامات شرکت در نزد بانک خواهد سپرد. در جلسه دوم همان حرف‌ها تکرار شد.

نمایندگان انگلیس، اصل ملی شدن صنعت نفت را قبول کردند و اظهار داشتند شرکت ده میلیون لیره به عنوان مساعده بابت مطالبات گذشته به ایران می‌دهد و تا زمانی که گفت‌وگوها ادامه دارد در صورتی

که ایران مانع بهره‌برداری نگردد از همان ماه، هر ماهه مبلغ سه میلیون لیره به دولت ایران پرداخت خواهد کرد و برای اداره صنعت نفت با رعایت اصل ملی شدن، تأسیسات و دارایی شرکت در ایران از سوی شرکت نفت ایران به یک شرکت ایرانی واگذار شود و این شرکت ایرانی حق استفاده از دارایی شرکت را موقتاً به شرکت جدیدی که از طرف شرکت نفت ایران و انگلیس تأسیس می‌شود واگذار می‌کند و عده‌ای هم مدیر ایرانی خواهد داشت، و عملیات پخش در ایران به یک شرکت کامل ایرانی با کارمندان ایرانی منتقل می‌شود و انتقال دارایی موجود مربوط به قسمت پخش با شرایط مساعدی انجام خواهد گرفت و تهدید نمودند اگر این پیشنهادها رد شود، مذاکرات را قطع خواهند کرد. با توجه به این که انگلیس اصل ملی شدن صنعت نفت را قبول کرده بود به‌طور موقت آن را می‌پذیرفت تا با درآمد حاصله به وضعیت نابسامان اقتصادی سر و صورتی بدهد. سفیر امریکا به مصدق نوشت به این پیشنهاد که مغایرتی با اصل ملی شدن نفت که دلخواه ایران است توجه کند، ولی مصدق با عذر این که پیشنهاد مغایر با اصل ملی کردن نفت است آن را رد کرد و بعد از توضیحی در مجلس، از نمایندگان خواست آن را تأیید کنند و به مجرد این که چند نماینده، سخنی بر خلاف مصدق گفتند با تهدید به این که اگر نمایندگان تا ۴ بعد از ظهر به آن رای مثبت و یا منفی ندهند دولت مسئول عوارض حاصله از آن نخواهد بود، حرفش را به کرسی نشاند و در پیام رادیویی به مردم ایران، پیشنهادهای هیأت نمایندگی انگلیس را مغایر با اصل ملی شدن صنعت نفت دانست و افزود: امروز صبح با تصویب کمیسیون مختلط و هیأت دولت دستور دادم عملیات اجرایی خلع ید ادامه داده شود. با شروع خلع ید، دریک رئیس شرکت به نفتکش‌هایی که برای

بارگیری آماده بودند دستور داد از بارگیری و دادن رسید خودداری کنند. انگلستان برای حفظ جان اتباعش به ایران اخطار داد و چند ناو جنگی در نزدیک ساحل آبادان پهلو گرفتند و بدین ترتیب، کار صدور نفت متوقف شد. دریگ، آبادان را به قصد بصره ترک کرد و خلع ید در ۱۲ تیرماه به اتمام رسید.

در جریان خلع ید، در آبادان و مسجد سلیمان، مقداری از اموال شرکت دزدیده شد که در میان مظنونین چند مأمور عالی‌رتبه دولت و شرکت نفت و نام یک عضو هیأت مختلط و یک تیمسار به میان آمد و مصدق، سهام السلطان بیات را مأمور رسیدگی به این کار کرد. بیات در یک مصاحبه مطبوعاتی، دزدیده شدن اموال را تأیید کرد ولی پرونده آن دنبال نشد.

در این میان اداره انتشارات و تبلیغات شرکت نفت به تصرف دولت درآمد تا به اسنادی که بنظر می‌رسید در آن‌ها نام رابطه‌ها و همچنین کسانی که با گرفتن رشوه به نفع شرکت همکاری می‌کردند معلوم شود. دکتر بقائی در خاطراتش می‌نویسد که در میان اسناد، نام دکتر متین دفتری برادرزاده و داماد دکتر مصدق را به دست آورده، و وقتی که این جریان را به مصدق می‌گوید او با پیش کشیدن مطالبی دیگر از ادامه گفت‌وگو و پیگیری شانه خالی کرد.

خبر دستیابی به این اسناد و انتشار آن در روزنامه، جنجالی بر پا کرد. مصدق از دادستان کل خواست در این مورد نظارت کند و جمال امامی پیشنهاد کرد که کمیسیونی از نمایندگان مجلس شورا و سنا برای رسیدگی به پرونده‌ها تشکیل شود. دکتر فاطمی معاون نخست وزیر اظهار داشت: ده‌ها هزار پرونده است، تنها مربوط به قرارداد و صحبت نفت نیست، مسأله دخالت‌های شرکت است که شرم‌آور است و تمام

اطلاعات به تدریج همان‌طور که جریان پیش می‌رود با عکس و تفصیل در اختیار مخبرین قرار خواهد گرفت و اضافه کرد: در میان اسناد نام چند وزیر و سناتور و روزنامه نویس هم دیده می‌شود. مصدق دستور رسیدگی داد و خواست که مجلس، کمیسیونی از نمایندگان تشکیل دهد تا با نمایندگان تعیین شده از طرف سنا با حضور نماینده دولت به این کار رسیدگی کنند.

جواد عامری نماینده و حقوقدان می‌گوید: ۴۷ سال از عمر مشروطیت ایران می‌گذرد و هنوز که هنوز است اصل تفکیک قوا رعایت نمی‌شود. آمدند برخلاف قانون اساسی و تمام قوانین، یک مطلبی را منتشر کردند. قانون اساسی ایران می‌گوید جان و مال و مسکن و شرف هر کسی محفوظ است، در این قضیه، شرف مردم محفوظ نشده است. اگر این اعمال، جرم است و قانون، مجازاتی برایش تعیین کرده دیگر دخالت دولت و مجلس معنی ندارد. این اوراق باید برو د دست دادستان رسیدگی کند، هر کدام را دید سند جاسوسی یا رشوه یا دزدی و خیانت است می‌رود به دادگاه‌های مربوطه. مجلس شورا نباید در کار قوه قضائیه دخالت کند.

به‌هر حال اسناد خانه سدان، وسیله تبلیغاتی در دست دولت بود و دکتر مصدق بعضی از مدارک را با خود برای اثبات حقایق به امریکا برد و بقیه مدارک را به بانک ملی سپرد. دادستان کل در یک مصاحبه مطبوعاتی چنین اظهار داشت: من بر حسب نامه نخست وزیر به اداره سابق اطلاعات شرکت نفت رفتم و در اوراقی که کمیسیون بررسی و مطالعه کرده، نوشته و یا خطی به فارسی که منسوب به وکیل و وزیر و یا روحانی و یا روزنامه‌نویسی باشد ندیدم و آنچه از قول من نوشته شده دروغ محض است. بعضی اوراق به زبان انگلیسی است منتهی به اظهار

نظر من منتسب کرده‌اند آن هم پایه و اساسی ندارد و اگر نوشته شود که من مضمون نوشته‌ای به زبان انگلیسی در اختیار مخبری گذاشته‌ام آن هم کذب محض است.

بنابر اظهار نظر حقوقی، نکته قابل تأمل درباره خلع ید از نظر قوانین و ضوابط حقوقی و قضائی چنین است: بعد از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت و خلع ید، دولت می‌بایست برای اجرای آن، از دادگستری محل‌هایی که باید خلع ید صورت گیرد درخواست می‌داد و دادگستری محل پس از بررسی مدارک و گذشتن مراحل قانونی، حکم خلع ید را به موقع اجرا می‌گذاشت.

به هر حال صنعت نفت تعطیل و کارکنان خارجی شرکت نفت به اتفاق خانواده‌هایشان، محل خدمت را ترک کردند. با آن‌که دولت به آن‌ها اطمینان داده بود که حقوق و مزایا و حقوق بازنشستگی‌شان کماکان به همان ترتیب خواهد بود اما آنان قبول نکرده بودند. با فروکش کردن جنجال ملی شدن نفت و رفتن کارشناسان انگلیسی، مصدق تازه متوجه شد که بدون کارشناسان، قادر به اداره صنعت نفت نخواهد بود. این همان بخشی بود که رزم‌آرا در سخنانش بدان اشاره کرد و مصدق و اعضای جبهه ملی، او را خائن و سرسپرده انگلیس‌ها خواندند که ترور او را در پی داشت و بدین ترتیب پالایشگاه آبادان که در سال ۱۹۵۱ بیست و چهار میلیون و پنجاه و چهار هزار تن نفت خام تصفیه کرده بود می‌رفت که به‌طور کامل متوقف شود.

پنجم تیر، وزیر خارجه آمریکا از اوضاع ایران ابراز نگرانی می‌کند و اظهار می‌دارد: ما همیشه با آمال ایرانیان برای تسلط یافتن بر منابع نفتی خود همراه بودیم، آخرین پیشنهاد انگلیس که اصل ملی شدن نفت را پذیرفت، نظریات مساعدی در برداشت و می‌توانست زمینه مذاکرات

بیشتری قرار گیرد که از سوی ایران بدون مطالعه رد شد و با وضعیت کنونی ایران و فضای بیم و تهدید، اداره کردن دستگاه وسیع نفت و تولید و تصفیه و فروش را برای کارشناسان انگلیسی و هر کارشناس دیگری دشوار ساخته و اگر اجازه حمل نفت به نفتکش‌ها داده نشود پالایشگاه تعطیل خواهد شد و خطرهای بزرگ برای ایران در پیش خواهد بود. سپس اظهار امیدواری کرد که ایران با برقراری ترتیبات موقتی از رفتن کارشناسان انگلیس و وقفه در تولید و صدور نفت جلوگیری کند.

مصدق و مشاوران و کارشناسان او که بدون اندیشیدن و مطالعه این مشکلات را پیش‌بینی نکرده بودند تنها به امید کمک آمریکا با به هیجان آوردن توده‌های مردم، شتابزده چنین اقدامی کردند و کمک آمریکا تا همین جا بود که نفت ملی شود و آمریکا بتواند سهمی از نفت ایران را برای خودش بدست آورد.

متأسفانه مصدق هرگونه پیشنهادی را بدون مطالعه رد می‌کرد، تنها به این دلیل که ممکن است به سرنوشت قوام پس از ختم ماجرای آذربایجان و یا به سرنوشت رزم‌آرا دچار شود و در نظر داشت قدرت در دست خودش باشد تا بتواند برنامه اصلاحی را که در سر می‌پروراند به مرحله اجرا در آورد.

دکتر مصدق روی مشکلات ملی شدن نفت، عمیقاً نیندیشیده بود، مشاوران و کارشناسان او نیز از مشکلات بعدی آگاه نبودند و با اعتماد و اطمینان به کمک آمریکا و با برانگیختن احساسات توده مردم و ایجاد یک محیط تبلیغاتی شتابزده، این برنامه مهم را به اجرا درآورده بودند.

آنان از عواقب تصمیمشان غفلت داشتند و می‌پنداشتند آمریکا حتماً به یاری ایران خواهد آمد، درحالی‌که آمریکا تا همان جا کنارشان بود

که نفت، ملی شود و زمینه سهیم شدن امریکا در منابع نفتی جنوب ایران فراهم گردد.

دکتر مصدق سرسختانه به هر پیشنهادی که مشکل نفت را با رعایت ملی شدن حل کند، پاسخ رد می‌داد؛ او شاید می‌پنداشت اگر مشکل نفت حل شود، او هم به سرنوشت قوام‌السلطنه پس از غائله آذربایجان دچار خواهد شد و باید مسند نخست‌وزیری را ترک کند؛ ولی او نمی‌خواست این پایه قدرت را از دست بدهد و می‌خواست اهرم کوبنده نفت را همچنان در اختیار داشته باشد و برنامه‌های اصلاحی و تغییرات اساسی را که خود در نظر داشت، در کشور اجرا کند. از این رو طرح "فاتح" را که در قرارداد به او تسلیم کرد (طرحی که به خواهش مصدق، برای حل مشکل نفت بر پایه قانون ملی شدن تنظیم شده بود) و راه‌حل‌های عملی پیشنهاد کرد به طوری که کنترل تمام کارهای صنعت نفت به دست ایران می‌افتاد و کار پالایشگاه آبادان که اداره آن مهم‌تر و حساس‌تر از تمام تأسیسات بود، بوسیله یک شرکت فرعی به نمایندگی ایران با هیأت مدیره‌ای که بیشتر اعضا و نیز رئیس آن ایرانی و منصوب از سوی شرکت نفت بودند، اداره می‌شد، پس از مطالعه اجمالی بدون تأمل کنار گذاشت. (۱۷۴-۱۷۵ همان کتاب)

مصدق حتی به پیشنهادهای محمد نمازی که به خواسته خودش از طریق علاسفیر کبیر ایران در امریکا تهیه شده بود وقعی نگذاشت. محمد نمازی طبق نظریات کارشناسان و اقتصاددانان مجرب پیشنهادش را تدوین کرده بود که خلاصه آن بدین شرح است:

نفت را ملی کردیم ولی نه توانایی اداره کردن آن را داریم، نه متخصص فنی، نه نفتکش، و در فروش آن عاجز خواهیم ماند و باید از شوروی یا امریکا یا انگلیس به ناچار کمک بخواهیم. شوروی

اگر بخواهد، قادر نیست در موضوع نفت به ما کمک کند. امریکا تا حدی کمک خواهد کرد، اما مشروط بر آن‌که پس از ملی شدن نفت با انگلیس کنار بیاوریم، آن هم به صورتی که امریکا به عنوان شریک در کار نفت سهیم شود.

در کنار آمدن با انگلیس ترجیح دارد با "کمپانی شل" کنار بیاوریم، زیرا این شرکت در ونزوئلا مشغول استخراج نفت است. هم بیشترین سرمایه را دارد و هم هدفش صرفاً بازرگانی است. قرارداد با یک کمپانی بزرگ نفت امریکایی یا انگلیسی که از حیث داشتن وسایل حمل و نقل و نفتکش و پخش و بازار فروش دارای امکانات کافی باشد به دو گونه ممکن است:

۱- کمپانی خارجی یا یک کمپانی فرعی که در ایران به ثبت برسد، کار استخراج نفت را بر عهده گیرد و نفت خام را بر پایه قرارداد ۱۵ سال به بهای منصفانه از شرکت نفت ملی ایران خریداری کند و تصفیه‌خانه و تأسیسات بندری را با قرارداد جداگانه به همان مدت از ایران اجاره نماید. چون کمپانی فرعی در ایران ثبت می‌شود، باید هر سال مالیات بر درآمد مناسبی به ایران بپردازد.

۲- شرکت ملی نفت خود یک شرکت فرعی در ایران به ثبت رساند و ۴۹٪ سهام شرکت فرعی را برای مدتی چند ساله به یکی از کمپانی‌های بزرگ نفتی که دارای همه گونه امکانات باشد، واگذار نماید و آن شرکت، تمام نفت خام و محصولات صادراتی نفتی را خریداری نماید و صدی پنجاه از سود خالص را بابت حق امتیاز به شرکت ملی نفت بپردازد و بقیه منافع را پس از وضع استهلاك و حساب‌های ذخیره، میان سهامداران خود تقسیم کند و مبلغی که کمپانی خارجی بابت امتیاز ۴۹٪ می‌پردازد بابت غرامت به کمپانی سابق داده شود. (غرامتی که

در قانون ملی شدن نفت ۲۵٪ بهای نفت به آن اختصاص داده شده است.) نحوه فروش نفت از حیث جزئیات قابل تغییر و تبدیل است، ولی به طور کلی قراردادی که قابل قبول کمپانی نفت باشد و با قانون ملی شدن نفت هم تطبیق کند، از این دو صورت خارج نیست. انتظار این که کمپانی سابق یا یک کمپانی بزرگ دیگر، کارشناسان خود را در اختیار شرکت ملی نفت بگذارند و نفت را به بالاترین قیمت ببرند، عملی نیست و تا کمپانی های نفتی در استخراج و تصفیه نفت سهیم نباشند، هرگز وسایل فروش خود را در اختیار دولت ایران قرار نخواهند گذاشت. اگر فروش نفت را از دست کمپانی نفت بگیریم، فقط دو کمپانی (شل انگلیسی) و (استاندارد اویل امریکایی) قدرت آن را دارند که نفت ایران را به فروش برسانند و فکر این که شرکت نفت بتواند در خرمشهر نفت به فروش برساند، به هیچ وجه عملی نیست، زیرا فروش نفت مستلزم داشتن تشکیلات مخصوص در کشور مصرف کننده است و به این سادگی نیست.

تاکنون جبهه ملی نقش خود را خوب بازی کرده، ولی اکنون باید به بحران خاتمه داد، وگرنه اگر چندی به این منوال بگذرد و کمپانی، متخصصین خود را از ایران ببرد و از نفت ایران و تصفیه خانه آبادان صرف نظر کند، خسارت بسیار سنگینی به ایران وارد خواهد آمد.

اگر کارشناسان انگلیسی بروند، لااقل مدتی طول می کشد تا کارشناسان فنی خارجی جای آنان را بگیرند و کار نفت یک سال وقفه پیدا خواهد کرد، نگهداری و به کار انداختن دوباره تأسیسات در این مدت، علاوه بر هزینه بسیار سنگین، موجب از میان رفتن مقدار زیادی اسباب و تجهیزات یدکی و فنی خود تأسیسات خواهد شد و با پرداخت مزد کارگران و کارمندان در این مدت، اقلاً یکصد میلیون دلار خسارت

وارد خواهد شد. بر فرض آن که با تحمل تمام خسارات، تأسیسات راه بیفتد و صدور نفت جریان یابد، با اشکال وسایل حمل روبه رو هستیم، زیرا صدی نود کشتی های نفتکش یا متعلق به شرکت های بزرگ نفتی یا در اجاره آنها است و کشتی های نفتکش که ایران اجاره خواهد کرد، خیلی کم است و کمپانی های بزرگ مانع خواهند شد. بهای خرید یک نفتکش که ظرفیت ۱۵ هزار تن داشته باشد دست کم ۲٫۵ میلیون دلار می باشد که دولت ایران نه پول دارد و نه امکان آن را که چند نفتکش اجاره و یا خریداری کند، و بر فرض که تمام این اشکالات برطرف شود، اشکال مهم تر پیدا کردن خریدار و بازار است که ما در اختیار نداریم. اگر از تصفیه خانه آبادان صرف نظر کنیم و بخواهیم نفت خام به کشورهایی که تصفیه خانه (پالایشگاه) و وسایل حمل دارند (مانند ایتالیا، ژاپن، فرانسه) بفروشیم، با رقابت شدید کمپانی های نفتی روبه رو خواهیم شد و ناچاریم دست کم ۳۰٪ بهای نفت را تخفیف دهیم و باز کمپانی های نفتی از هیچ اقدامی برای جلوگیری از فروش نفت ایران کوتاهی نخواهند کرد و تازه خریدار نفت خام هم محدود است و حداکثر سالی بیش از هشت میلیون تن به بهای تنی هفت تا هشت دلار بیشتر نمی توانیم بفروشیم و فقط ۶۰ میلیون دلار از این راه عاید می شود که حتی برای پرداخت مزد و حقوق کارگران و کارمندان ایرانی و کارشناسان خارجی تکافو نمی کند. (صفحات ۱۷۵-۱۷۸ همان کتاب) مصدق نه تنها توصیه هایی را که نمازی با کمک کارشناسان نفتی و اقتصادی تهیه کرد و به وسیله علا برای دکتر مصدق ارسال داشت که در آن به وضوح مشکلات را تشریح و راه حل های ممکنه را پیشنهاد داد توجه نکرد حتی آن را با دیگر اعضا به مشورت نگذاشت و در کمال تعجب آن را در زیر تشک تخت خوابش پنهان کرد. او حتی پیشنهاد

جاکسون را هم که بر اساس قبول اصل ملی شدن نفت و حاکمیت ایران بر این صنعت به دولت ایران تقدیم و مزایای مالی و اقتصادی همراه داشت رد کرد.

دکتر مصدق ۳۰ ژوئن ۱۹۵۴ (۸ تیرماه ۱۳۳۰) نمایندگانی برای پاسخگویی به شکایت انگلستان به لاهه فرستاد. این نمایندگان، پاسخ ایران را به رئیس دیوان لاهه (ژول پاسدان) تسلیم کردند، بدون آن که در دادگاه حضور یابند.

دیوان دادگستری لاهه رأی و حکمی نداد، بلکه به دولت ایران و انگلیس توصیه کرد برای جلوگیری از ضرر و زیان، شرکت به کار خودش ادامه دهد و همچنین توصیه نمود که از اجرای هر گونه عمل زیان آور نسبت به منافع یکدیگر خودداری نمایند و مانع از ادامه عملیات بهره‌برداری صنعتی و بازرگانی شرکت نفت چنان که پیش از یکم ماه می ۱۹۵۱ (اردیبهشت ۱۳۳۰)، تاریخ تصویب اجرای قانون ملی شدن نفت) جریان داشته، نشوند و نیز توصیه نمود که یک کمیسیون ۵ نفری، دو نفر از انگلیس و دو نفر از ایران و یک نفر از دولت دیگری که با نظر دیوان لاهه انتخاب شود بر جریان نفت و درآمد و هزینه آن تا تعیین تکلیف قطعی نظارت کنند.

دولت انگلیس این پیشنهاد را قبول کرد ولی دولت ایران نه تنها از قبول آن خودداری کرد بلکه صلاحیت دادگاه لاهه را رد کرد. (ص ۱۷۹-۱۸۰ همان کتاب)

وزیر امور خارجه انگلستان نیز در پیام تهدیدآمیزی، ایران را از عواقب کار و تعطیل شدن تدریجی صنعت نفت برحذر داشت. مصدق با نامه‌ای از ترومن رئیس جمهور آمریکا کمک خواست و در پیامش یادآور شد که پیشنهادهای شرکت خلاف قوانین ملی شدن نفت است و

ایران مایل به تعطیل شدن شرکت ندارد و حاضر است تمام کارمندان و کارشناسان خارجی را با همان حقوق و مزایا و امتیازات بازنشستگی استخدام کند. و اگر نفتکش‌ها از دادن رسید به هیأت مدیره خودداری کنند دستگاه نفت خواهد خوابید و آن به ضرر انگلستان و کلیه دولت‌هایی است که از نفت ایران استفاده می‌کنند.

ترومن در جواب پیام دکتر مصدق از او خواست همان طوری که دادگاه لاهه پیشنهاد کرده عمل نمایند و افزود: اگر خواسته باشید مشاور مخصوص و مورد اعتماد هاریمن را برای مشورت و به عنوان نماینده شخص خودم روانه تهران نمایم. مصدق این پیشنهاد را پذیرفت و سفر هاریمن را با توجه به ارزشهای مشاوره‌ای او، باعث دلگرمی برشمرد و همچنین اظهار داشت هاریمن از وضعیت سخت زندگی و معیشت مردم ایران آگاه خواهد شد.

روزی که هاریمن به اتفاق یک کارشناس نفتی و "رونتری" رئیس اداره خاورمیانه و "والترز" مترجم وزارت خارجه آمریکا وارد تهران شدند تظاهرات عظیمی در تهران به اعتراض ورود او بر پا شد که در این تظاهرات، حدود سیصد نفر کشته و زخمی شدند و جمال امامی در مجلس شورا، مصدق را بخاطر این مسأله مورد استیضاح قرار داد، اما مصدق گناه آن را به گردن سرلشکر بقائی رئیس شهربانی انداخت. در ۲۴ تیرماه، هاریمن با مصدق، سپس با وزیر دارایی به نمایندگی از هیأت دولت، دکتر متین دفتری، اللهیار صالح و دکتر شایگان به نمایندگی هیأت مختلط گفت‌وگوهایی را آغاز کرد. ۳۱ تیر جلسه مشترکی به ریاست دکتر مصدق تشکیل شد، پس از گفت‌وگوی بسیار طرحی به هاریمن تسلیم شد بدین مفهوم که اگر دولت انگلیس به وکالت از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران اصل ملی شدن صنعت نفت را به

رسمیت بشناسد، دولت ایران با نمایندگی انگلیس به وکالت از سوی شرکت نفت وارد گفت‌وگو خواهد شد، مشروط بر این‌که دولت انگلیس پیش از فرستادن نمایندگان خود به وکالت از شرکت نفت، پذیرش اصل ملی شدن را اعلام دارد و دولت ایران حاضر است به چگونگی اجرای قانون خلع ید تا آنجا که مربوط به منافع انگلیس است وارد گفت‌وگو شود.

هاریمن خود این پیام را به انگلستان برد و ظرف ۲ روز میدلتون کاردار سفارت انگلیس پیام دولت انگلیس را مبنی بر قبول اصل ملی شدن نفت به اطلاع کاظمی وزیر امور خارجه رساند و اظهار داشت دولت انگلیس هیأتی را به ریاست یکی از وزیران کابینه برای گفت‌وگو به تهران خواهند فرستاد. همچنین از مصدق خواسته شد تنش را که در جنوب بوجود آمده آرام کند. هاریمن نکات فوق را از طریق سفیر کبیر امریکا به اطلاع مصدق رساند و خواست موافقتش را در این مورد به او اطلاع دهد.

پیام انگلستان و هاریمن در جلسه هیأت دولت بررسی و بعد از تجدید نظر به اطلاع هاریمن رسید و وی به اتفاق سه تن از همراهانش عازم تهران شد. میدلتون، اعزام هیأت انگلیسی به ریاست استوکس وزیر مشاور و مهرداد سلطنتی، سر دونالد فرگوسن عضو خزانه داری، یک نماینده از وزارت خارجه، پنج نماینده از شرکت نفت انگلیس و ایران و ۴ منشی را به اطلاع وزیر امور خارجه رساند. مهماندار هیأت اعزامی انگلیس، سناتور بوشهری و محل اقامت آنان کاخ صاحبقرانیه تعیین شد.

از طرف ایران با تصویب دکتر مصدق و هیأت دولت، یک هیأت به ریاست وارسته وزیر دارایی و هیأتی دیگر از اعضای هیأت مختلط

سناتور متین دفتری، سناتور دکتر شفق، اللهیار صالح، دکتر شایگان نمایندگان مجلس و مهندس حسینی مشاور نفت مأمور گفت‌وگو شدند. گفت‌وگو در ۱۴ مرداد در کاخ صاحبقرانیه آغاز شد، در ابتدا استوکس، اصل ملی شدن صنعت نفت را از سوی دولت انگلیس با تصریح به این‌که تمام عملیات اکتشافی و استخراج و بهره‌برداری از منافع نفت باید در اختیار دولت ایران باشد اعلام داشت و افزود گفت‌وگوی ما بر این اساس آغاز خواهد شد و گفت اگر تأخیری در جریان نفت روی دهد کارشناسان انگلیسی حاضر نخواهند بود در سازمانی که روی اصول فنی و اداری نیست به کار ادامه دهند و پراکنده خواهند شد. او همچنین اضافه کرد کشتیهای نفت کش که سابقاً نفت ایران را حمل می‌کردند در جاهای دیگری هستند و اگر تا چند هفته آینده، نفت به جریان نیفتد شرکت‌های نفت جهان با استفاده از منابع کشورهای دیگر، خود را از نفت ایران بی‌نیاز خواهند ساخت. و یادآور شد که راه اندازی دستگاه آبادان بین شش تا ده هفته به طول خواهد انجامید و اظهار داشت که دولت ایران تصمیم به خودکشی اقتصادی گرفته که ممکن است به نفع کمونیسم تمام شود. او اضافه کرد اگر ایران بخواهد برای بالا بردن سطح رفاه عمومی، بهره‌برداری نفت را به بالاترین مقدار برساند انگلیس موافق است، ولی دولت ایران تسلیم تعصباتی شده که هدف خود را فراموش کرده است و خطاب به وزیر دارایی گفت: کار شما همان ضرب‌المثل فارسی است که می‌گوید اول چاه را بکن، بعد منار را بدزد.

پس از چند جلسه گفت‌وگو، در ۲۱ مرداد هیأت انگلیسی پیشنهاد ۸ ماده‌ای به خلاصه زیر را تسلیم نمایندگان ایران کرد:

۱- شرکت نفت تمام تأسیسات و ماشین آلات و دستگاه‌ها و

ملزومات خود را در ایران به شرکت ملی نفت ایران واگذار خواهد کرد و غرامتی که باید به شرکت نفت داده شود ترتیب جداگانه خواهد داشت.

۲- سازمانی به عنوان سازمان خرید برای مدت ۲۵ سال تشکیل خواهد شد که وسائل مطمئن برای صدور نفت را در ایران فراهم سازد.

۳- شرکت ملی نفت می تواند خود معاملات اضافی برای فروش نفت به گونه ای که به منافع سازمان خرید لطمه وارد نیابد، داشته باشد.

۴- سازمان، خرید دستگاه و امکانات وسیع جهانی برای حمل و نقل و پخش و فروش در اختیار شرکت ملی نفت خواهد گذاشت و در برابر مشتریان خود تعهدات قطعی خواهد نمود و برای این منظور با شرکت ملی نفت در تأسیس یک سازمان عامل توافق خواهد کرد که تحت امر شرکت ملی نفت و به نمایندگی شرکت ملی، عملیات اکتشافی و تولید و تصفیه و بارگیری و حمل و نقل را در ناحیه مربوطه اداره نماید. سازمان، خرید تمام هزینه های بایسته را از محل درآمد جاری پرداخت خواهد کرد.

۵- برای این که سازمان خرید بتواند خرید مقادیر زیادی از نفت ایران را در سال های متمادی تعهد نماید، شرایط تجارتی باید طوری قرار داده شود که از شرایط سازمان خرید در نقاط دیگر کمتر نباشد.

۶- در صورتی که این پیشنهاد به صورت مبنای عمل آینده صنعت نفت جنوب مورد قبول دولت ایران واقع شود، مفاد آن به صورت رئیس مسائل تنظیم می شود که بر مبنای آن، قرارداد تفصیلی میان دولت ایران و سازمان خرید تنظیم گردد و ترتیبی هم به طور موقت برای جریان نفت مقرر خواهد شد.

۷- تمام دارایی متعلق به نفت کرمانشاه که نفت را برای مصرف

داخلی ایران استخراج و تصفیه می نماید با تمام مؤسسات و دستگاه ها و ماشینها و دارای منقول شرکت نفت انگلیس و ایران، با شرایط مساعد به دولت ایران واگذار می گردد.

۸- در هیأت مدیره سازمان عامل (یا هیأت همانند دیگر)، دولت ایران نماینده خواهد داشت و سازمان از کارکنان غیرایرانی فقط در مواردی که برای عملیات نفتی استخدام آنها ضروری باشد، استفاده خواهد کرد و سازمان عامل با هر برنامه کارآموزی که شرکت نفت بخواهد همکاری خواهد نمود.

این پیشنهاد استوکس تمام درخواست های ایران را در برداشت؛ با توجه به این که ایران به علت عدم دسترسی به وسایل حمل و نقل و پخش و توزیع در جهان می توانست با بهره بری از پیشنهاد استوکس با فروش بیشتر و درآمد حاصله سر و سامانی به وضع اقتصادی و افزایش رفاه حال جامعه بدهد اما مصدق این پیشنهاد را به دلیل این که خلاف پیشنهاد ۴ ماده ای هاریمن بود رد کرد و سعی بسیار داشت که عقیده اش را به انگلیس و امریکا تحمیل کند. در جلسه ای که در منزل مصدق صورت گرفت پیشنهاد استوکس را رد کردند و در دو جلسه ای که با حضور هاریمن و استوکس و بوشهری باز در منزل مصدق تشکیل شد مصدق پیشنهاد کرد که شرکت سابق ۵۰٪ قیمت نفت صادراتی را بابت غرامت دریافت دارد و کارشناسان و کارکنان انگلیسی هم با تمام مزایا به کار خود مشغول باشند؛ اما استوکس خسارات لغو یک جانبه قرارداد را پیش کشید و ادامه خدمت کارکنان انگلیسی را مشروط به بودن یک مدیر عامل انگلیسی برای پالایشگاه درخواست کرد. دکتر مصدق تشکیل سازمان خرید و سازمان عامل را خلاف قانون ملی شدن دانست و مذاکرات بدون نتیجه ماند.

استوکس بعد از پایان جلسه نامه‌ای به مصدق نوشت و قرار پیشنهاد ۸ ماده‌ای خود را پس گرفت و اعلام داشت مصدق تا فردا قبل از ظهر وقت دارد که تصمیم خودش را مبنی بر ادامه کار کارکنان انگلیسی بر طبق منظور خودش قبول کند تا آنان در پالایشگاه و مناطق نفتخیز ماندگار شوند تا مجدداً تجدید مذاکره نماییم.

هاریمن که برای این منظور چند هفته‌ای در تهران بود در نامه‌ای به مصدق، از نرسیدن به توافق با انگلیس اظهار تأسف کرد و تصرف اموال شرکت را مصادره نامید و اظهار داشت ایران می‌توانست با توافق به پیشنهاد استوکس با صدور بیشتر نفت و با درآمد آن، به اوضاع بی‌سر و سامان اقتصادی خاتمه داده و موجبات پیشرفت‌های بهداشتی و رفاه مردم ایران را فراهم آورد.

مصدق با استوکس دیدار دیگری هم داشت. استوکس که به آبادان رفته بود کارکنان انگلیسی از رفتار ایرانیان اظهار نارضایتی کرده و یادآور شدند با تعطیل عملیات، آن‌ها با خانواده‌های خود به انگلستان برمی‌گردند.

با بازگشت استوکس به لندن و هاریمن به آمریکا، مصدق به روال معمول، عدم پیروزی خودش را به گردن انگلیس‌ها و عمال آن‌ها در ایران انداخت. در لندن روزنامه دیلی اکسپرس نوشت: مصدق باید از هذیان‌گویی دست بردارد و دیگر وزیران انگلیس به تهران نخواهند رفت، بهتر است مصدق با تخطخوابش برای مذاکره به انگلستان بیاید. چند روز بعد، مصدق برای گرفتن رأی اعتماد و اعلام لغو پروانه اقامت کارکنان انگلیسی به مجلس سنا رفت و در پاسخ اعتراض سناتور ابراهیم خواجه‌نوری درحالی‌که مشت‌هایش را بر روی تریبون مجلس می‌کوفت گفت: هرکس که مخالف دولت است مخالف ملی شدن

نفت است و من اجازه نمی‌دهم نمایندگانی که نماینده هیچکس جز خودشان نیستند اظهاراتی خلاف مصالح ایراد نمایند؛ و اضافه کرد: تا مسأله نفت حل نشود من پست نخست‌وزیری را ترک نخواهم کرد. مصدق که ناگهان تمام درها را بر روی خود بسته می‌دید درحالی‌که تصور می‌کرد با ملی شدن نفت و در اختیار گرفتن آن، نفتکش‌های جهان برای بارگیری در بندر آبادان صف خواهند بست و بر اساس محاسبه مهندس حسینی که درآمد سیصد هزار دلاری را پیش‌بینی کرده بود در روز ۱۷ شهریور در مجلس، اعلام ورشکستگی کرد و اعلام کرد که شرکت نفت برای مخارج ماهیانه‌اش در ماه بیش از دو میلیون لیر با بانک ملی معامله می‌کرد و هر ماه هم، حق امتیازی به ایران می‌داد که با از دست دادن آن، ذخیره ارزی ما نگران‌کننده است و ادامه داد که چندی قبل از مجلس درخواست نمودم که ۱۲ میلیون لیره از پشتوانه اسکناس در اختیار دولت قرار دهد.

بدین جهت در ۲۰ شهریور نامه‌ای به هاریمن نوشت و پیشنهاد تازه‌ای برای از سرگیری مذاکرات نمود و ضمناً تهدید کرد که پروانه اقامت ۳۵۰ نفر کارکنان انگلیسی را لغو خواهد نمود اگر ظرف ۱۵ روز از تاریخ این پیشنهاد، نتیجه رضایت بخشی از طرف انگلستان نرسد. هاریمن بلافاصله پاسخ داد: پیام شما هیچ‌گونه راه‌حل تازه‌ای را نشان نمی‌دهد و از تسلیم آن به انگلستان خودداری کرد.

در همین ایام، ایران با بعضی از تحریم‌های انگلستان روبه‌رو شد. مصدق با توجه به پاسخ هاریمن به شاه متوسل شد و متن آخرین پیشنهاد خود و پاسخ هاریمن را به نظر شاه رساند. او این پیام یا پیشنهاد را روی کاغذ غیررسمی بدون شماره و بدون مارک تسلیم شاه کرد و از شاه خواست این نامه را به سفیر انگلستان بدهد. شاه، سفیر

انگلیس را خواست و نامه را به او داد.

پیام مصدق در این نامه مبنی بر رسیدگی به غرامت شرکت نفت و فروش نفت به دولت انگلیس با شرکت سابق هر مقدار بخواهد و بستن قرارداد با کارشناسان خارجی و کمک در حمل و نقل به بازارهای فروش بود. سفیر انگلیس با دولت خود تماس گرفت و پاسخش را به علا وزیر دربار رساند. متن پاسخ چنین بود: دولت پادشاهی انگلستان نمی تواند یک ورقه غیر رسمی را سند بشناسد و مندرجات این ورقه هم نمی تواند پایه گفت وگوهای تازه قرار بگیرد.

وقتی مصدق از تحمیل نظریه خود به انگلستان مأیوس شد بر اساس تصویب نامه جلسه ای که از اعضای هیأت مختلط در خانه اش تشکیل شده در روز دوم مهر ۱۳۳۰ به هیأت مدیره موقت دستور داد که به کارکنان و کارشناسان انگلیسی اخطار کنند به علت عدم قبول پیشنهاد دولت، می بایست ظرف یک هفته وسایل خروج خود را از ایران فراهم سازند زیرا پروانه اقامت آنان، ظرف یک هفته آینده لغو و بی اعتبار خواهد بود.

چهارم مهر ماه، سربازان ایرانی پالایشگاه را اشغال و از ورود کارکنان خارجی جلوگیری به عمل آوردند؛ شیرد سفیر کبیر انگلیس با تسلیم یادداشتی به دولت ایران اعتراض کرد. در همین اوان که مصدق برای ارائه گزارشی در مورد نفت به مجلس رفته بود، عده ای از نمایندگان که از کارهای مصدق از یک طرف و فلج شدن مملکت از طرف دیگر ناراحت بودند از حضور در مجلس خودداری کردند و مصدق با عصبانیت در خارج از مجلس بر روی چهار پایه ای ایستاد و گزارش خود را برای مردم خواند و اظهار داشت: هر جا که ملت باشند آنجا خانه ملت یا مجلس است و هر جا که مخالف مصالح مملکت

باشند آنجا مجلس نیست.

سرانجام کارکنان خارجی بوسیله ناوگان انگلیسی که چندی قبل در بندر لنگر انداخته بود ایران را ترک کردند.

سفر به امریکا:

گرچه هدف اصلی مصدق از سفر به امریکا پاسخ به شکایت انگلیس در سازمان ملل بود ولی در حقیقت او برای راضی کردن امریکا به منظور کمک به ایران بدین سفر اقدام کرد. سخنرانی مستدل مصدق با ارائه مدارک و اسناد که نشان دهنده دخالت شرکت نفت انگلیس و ایران در امور داخلی ایران بود بازتاب جهانی گسترده ای داشت ولی نماینده انگلستان در پاسخ به اظهارات مصدق تأکید کرد که دولت انگلستان اصل ملی شدن نفت و حاکمیت ایران را بر صنعت نفت خود پذیرفته، پیشنهاد کرد که دولت ایران به طور منصفانه با شرکت نفت و دولت انگلیس وارد مذاکره شود و این مذاکرات زیر نظر شورای امنیت آغاز گردد تا مشکل نفت و بحران اقتصادی ایران پایان پذیرد. مصدق باز از قبول این پیشنهاد امتناع کرد.

مصدق با ترومن رئیس جمهور وقت امریکا ملاقات کرد. رئیس جمهور و چند تن دیگر در سر میز ناهار به گفت وگو پرداختند. مصدق به ترومن گفته بود که ایران حدود سیصد تا چهارصد میلیون تومان کسر بودجه دارد که با این کسر بودجه، نمی توان امنیت را حفظ و به بیکاری و فقر خاتمه بخشید. ترومن در جواب گفته بود: آچسن با شما صحبت خواهد کرد.

وزارت امور خارجه امریکا برای ادامه جریان نفت تا نتیجه قطعی اختلاف بین ایران و انگلستان، پیشنهادی مبنی بر آن که یک شرکت

بین‌المللی که شرکت‌های نفتی آمریکایی سهامداران اصلی هستند نفت را با تخفیفی مناسب به شرکت سابق تحویل دهند و این شرکت به عنوان عامل شرکت ملی نفت ایران عمل کند که مصدق این پیشنهاد را هم نپذیرفت.

پیشنهاد دیگری داده شد مبنی بر این‌که بانک بین‌المللی با سرمایه‌گذاری، جریان استخراج و صدور نفت را موقتاً به مدت دو سال زیر نظر هیأتی از اشخاص بیطرف که از سوی بانک انتخاب می‌شوند تا به دست آمدن نتیجه قطعی اختلاف بین ایران و انگلستان اداره نماید که یک سوم درآمد حاصله به شرکت نفت انگلیس و ایران به عنوان غرامت پرداخت و مابقی آن به نسبت تساوی میان ایران و بانک تقسیم شود. مصدق این پیشنهاد را پذیرفت و موافقت کرد که نمایندگان بانک برای گفت‌وگوی بیشتر به تهران بیایند. نمایندگان بانک بعد از بازگشت مصدق به ایران آمدند و به مدت دو هفته در این مورد گفت‌وگو کردند اما بدون گرفتن نتیجه‌ای به آمریکا برگشتند. گارنر که جزء این هیأت بود بعد از برگشت به آمریکا مصدق را مردی لجوج و غیر منطقی خواند. تقاضاهای مصدق برای گرفتن وام به منظور سر و سامان دادن به وضع اقتصادی ایران از بانک‌های آمریکا به نتیجه‌ای نرسید. او بعد از بازگشت از آمریکا، کم‌وبیش با داشتن نمایندگان جبهه ملی و احساسات مردم توانست عدم موفقیتش را به تصویب مجلس برساند و در نطقش اظهار داشت: ما باید فکر کنیم نفت نداریم و از طریق دیگری چرخ مملکت را بچرخانیم. جمال امامی در اعتراض و مخالفت با برنامه‌های اقتصادی و سیاسی مصدق گفت: خداوند گاهی یک مرض‌هایی برای تنبیه جامعه نازل می‌کند، دکتر مصدق هم یکی از آن مرض‌هایی است که خداوند برای تنبیه مردم ایران فرستاد.

در آذرماه، سدرلند وکیل درجه اول دادگستری اسکاتلند که در طرح دعاوی میان انگلستان و کشورهای دیگر مهارت داشت با مشاورت وزارت امور خارجه انگلستان با سهیلی سفیر ایران در لندن دیدار کرد و توضیح داد تا وقتی اختلاف ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران حل نشود هیچکس از ایران نفت نخواهد خرید و به همین جهت برای راه اندازی، استخراج و صدور نفت پیشنهاد کرد که شرکتی به نام شرکت همکاری نفت ایران به عنوان کارگزار شرکت ملی نفت ایران با سرمایه چند سهامدار بزرگ خارجی برای مدت محدودی تأسیس شود و شرکت نفت انگلیس و ایران تمام تسهیلاتش را در اختیار آنان قرار دهد و این شرکت زیر نظر نمایندگانی از ایران و انگلیس، بانک بین‌المللی و سازمان ملل اقدام به استخراج، صدور و فروش نفت کنند و درآمد خالص میان دولتین و سهامداران به نسبت مساوی تقسیم شود؛ و این شرکت تا زمانی که ایران بتواند کار نفت را خود به دست بگیرد ادامه داشته باشد. سهیلی بعد از اطمینان کامل، این پیشنهاد را برای مصدق ارسال داشت ولی مصدق آن را نیز رد کرد.

مصدق برای رهایی از مشکل مالی، اقدام به چاپ اوراق قرضه نمود و آیت‌الله کاشانی نیز آن را تأیید کرد معذالک این کار هم نتوانست مشکل مالی کشور را برطرف سازد.

انتخابات دوره هفدهم با تمام مشکلاتی که در پیش داشت انجام گرفت و بعد از انتخاب نمایندگان، دکتر مصدق آن‌ها را به خانه‌اش دعوت کرد و بعد از پذیرایی چنین سخن گفت:

ما تصور می‌کردیم اگر ما به عواید نفت احتیاج داریم، دولت انگلستان هم مثل ما احتیاج دارد، چون که نفت علاوه بر مصرف

سوخت انگلستان، به کشورهای دیگر صادر می‌شود و آن کشور از فروش نفت ایران تحصیل ارز می‌کند، ولی متأسفانه دولت انگلیس، احتیاجات خود را با کمک امریکا برطرف کرد و نتیجه این شد که بتواند ما را تحت فشار قرار دهد و هرکس خواست از ما نفت بخرد مانع شد و دستگاه نفت ما را متوقف نمود به‌طوری‌که هرکس با ما قرارداد هم بسته بود نتوانست آن را اجرا کند.

مصدق برای افزایش قدرت خود در مقابل مخالفان در مجلس و خارج از مجلس، تصمیم گرفت از مجلس اختیارات بیشتری بگیرد. مصدق همان شخصی است که در دوره ششم، وقتی داور وزیر دادگستری برای اصلاح دادگستری اختیارات محدود خواست ضمن مخالفت گفت: "مجلس شورا نمی‌تواند به دولت اجازه قانونگذاری بدهد، زیرا ما وکیل مردم هستیم و وکیل در توکیل نیستیم که به دولت بگوییم برو قانون وضع کن" و عین همین جملات را نیز در دوره چهاردهم وقتی خواستند به دکتر میلسپو اختیاراتی بدهند ابراز داشت.

مصدق با داشتن نمایندگان جبهه ملی و سایر نمایندگانی که کم‌وبیش با توجه به رفتار نمایندگان موافق و احساسات عمومی تحت فشار بودند موفق شد و در همان روزها از شاه تقاضا کرد که پست فرماندهی قوای مسلح را که در اختیار شاه است تفویض نماید، شاه با آن موافقت نکرد و مصدق استعفا نامه‌ای نوشت که در حقیقت نشان‌دهنده علاقه قلبی او نیست که از پست نخست‌وزیری کنار گذاشته شود. شاه از مجلس خواست شخص دیگری انتخاب کنند، مجلس قوام السلطنه را که می‌دانستند مردی مبارز و سیاستمداری شجاع است پیشنهاد دادند. با قبول نخست‌وزیری، قوام تشکیل دولتش را موکول به فرمان شاه مبنی بر انحلال دو مجلس کرد. اولین کار قوام این بود که اعلامیه‌ای

بسیار تهدیدآمیز منتشر کرد مبنی بر آن که دولت او اجازه نخواهد داد مذهب در سیاست مداخله نماید و آشوبگران به اشد مجازات خواهند رسید. این اعلامیه نظر روشنفکران را نسبت به او تغییر داد. قوام که می‌توانست با درایت سیاسی و قدرت تصمیم‌گیری همان‌طور که به مسأله آذربایجان و روسیه خاتمه داد عمل کند با این اعلامیه بر تعداد مخالفانش افزود.

دو مسأله باعث شکست او شد؛ اول آن‌که شاه که نمی‌خواست قوام قدرت بگیرد از انحلال مجلس خودداری کرد و دوم مخالفت قوام با کاشانی بود. کاشانی در میان بازاریان نفوذ زیادی داشت و قوام در سال ۱۳۲۵ او را از تهران به قزوین تبعید کرده بود. کاشانی و مصدق نهانی تصمیم بر برپایی تظاهرات عظیمی بر علیه قوام گرفته بودند که در نتیجه آن، در سی‌ام تیرماه زد و خورد بین تظاهرکنندگان و مأمورین دولت باعث کشته شدن ۳۲ نفر و زخمی شدن ۹۶ نفر شد.

اعلامیه قوام از طریق رادیو پخش شد و نکته مهم در این اعلامیه، جدایی دین از سیاست بود. از آنجایی که کاشانی قبلاً توسط قوام تبعید شده بود، ترس از تبعید و زندانی شدن و یا عدم دخالت در سیاست که او را از قدرت اجتماعی محروم می‌ساخت از یک طرف و کلاهی که قوام سر روسیه شوروی بر سر قرارداد نفت شمال گذاشته بود از طرف دیگر، توده‌ای‌ها را که سر در آخور کرملین داشتند بر آن داشت که در این تظاهرات که آیت‌الله کاشانی فتوای آن را داده بود در ظاهر به طرفداری از مصدق و در حقیقت جهت انتقام از قوام شرکت کنند. (به یاد دارم مردم شعار: قوام فراری شده... سوار گاری شده را در خیابان‌ها فریاد می‌زدند).

عصر ۳۰ تیر عده‌ای از مردم جلوی خانه مصدق جمع شدند و

اظهار وفاداری کردند و چند تن از نمایندگان مجلس که تعدادی نیز از جبهه ملی بودند در کاخ سعدآباد نزد شاه رفتند و اظهار داشتند تنها راه برقراری آرامش، انتخاب مجدد مصدق است. مصدق در ۳۱ تیر با رأی اکثریت مجلس شورا و سنا بار دیگر انتخاب شد و شاه، فرمان نخست‌وزیری او را صادر کرد. مصدق در ۵ مرداد کابینه‌اش را با داشتن پست وزارت جنگ معرفی و برنامه دولتش را که در ۹ ماده نوشته شده بود تقدیم کرد.

بعد از این پیروزی، به دستور مصدق، دفاتر شاهدخت‌ها و شاهپورها بسته شد و ملکه مادر و اشرف از ایران تبعید شدند.

مصدق توانست در جلسه ۱۲ مرداد اختیار قانونگذاری را به مدت شش ماه از مجلس بگیرد که این لایحه نیز در مجلس سنا تأیید شد.

کاشانی، قوام را مفسد فی الارض دانست و محاکمه سریع او را درخواست کرد. چون کاشانی به روی کار آمدن مصدق را نتیجه پشتیبانی خود می‌دانست شروع به دخالت در کارها نمود و مصدق که راضی به دخالت دادن مذهب در سیاست نبود به وزارتخانه‌ها دستور داد توصیه‌های کاشانی را ندیده بگیرند و این خود ابتدا به جدایی و در نتیجه مخالفت کاشانی با مصدق انجامید.

مصدق برای رفع بحران مالی تصمیم به انتشار اسکناس گرفت و از دکتر شاخت آلمانی بدین منظور دعوت کرد. وی به همراهی سه اقتصاددان به ایران آمدند و بعد از گفت‌وگوهای بسیار، بدین نتیجه رسیدند که اقتصاد ایران مدیر ندارد و تنها راه رفع بحران مالی ایران را شروع فروش نفت دانستند و با گرفتن دستمزدی گران و هدایای نفیس ایران را ترک کردند. بعد از دکتر شاخت از طرف سازمان ملل نمایندگان اقتصادی به ریاست "کامیل گوت" اقتصاددان بلژیکی به

ایران آمدند و آن‌ها هم با گرفتن دستمزد زیاد و هدایای نفیس، همان نتیجه دکتر شاخت را ارائه دادند.

در شهریور مصدق برای تثبیت دولتش ۱۵ تیمسار و ۳۶ افسر ارشد را بازنشسته کرد؛ علت آن بود که آن‌ها از دخالت‌های دکتر مصدق در ارتش ناراضی بودند و از طرف دیگر او با داشتن اختیارات زیاد شروع به اصلاح در سازمان قضائی نمود و با مشورت لطفی وزیر دادگستری، شماری از قضات دادگستری بازنشسته شدند و دادگاه انتظامی و دیوان کشور منحل شدند. او در سازمان قضائی و دادرسی ارتش تغییراتی به وجود آورد و چند سازمان قضائی ارتش را منحل کرد و قضات غیرارثی را در سازمان قضائی ارتش وارد ساخت و بدین ترتیب هر روز بر تعداد مخالفینش افزوده می‌شد.

دکتر مصدق بار دیگر برای خاتمه دادن به بحران اقتصادی که کشور را به سوی سقوط می‌برد یادداشتی برای دولت انگلستان مبنی بر دست برداشتن انگلیس از محاصره اقتصادی فرستاد و همچنین خواست ۴۹ میلیون لیره بابت مطالبات ایران را فوری بپردازد.

ایدن وزیر امور خارجه با دریافت یادداشت مصدق بر آن شد که انگلیس و امریکا پیشنهاد مشترکی به ایران ارائه دهند. چرچیل نخست وزیر انگلیس و ترومن این نظریه را پذیرفتند و پیشنهاد زیر را برای مصدق ارسال داشتند:

۱- پرداخت غرامت و تمام دعاوی دو طرف به یک دادگاه بین‌المللی رجوع شود.

۲- نمایندگانی از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران برای آغاز گفت‌وگو و فراهم نمودن موجبات جاری شدن نفت ایران به بازارهای جهانی تعیین خواهد شد.

۳- نمایندگان شرکت برای صدور نفت تصفیه شده موجود در پالایشگاه ایران ترتیباتی فراهم خواهند کرد و بهای هر مقدار نفت که بارگیری شود نقداً پرداخت خواهد شد.

۴- دولت انگلیس، محدودیت صادرات و محدودیت ایران را از لیبره انگلیس لغو خواهد کرد.

۵- ایالات متحده آمریکا بی‌درنگ یک اعتبار ده میلیون دلاری (در صورت قبول این پیشنهاد) برای رفع مشکلات اقتصادی در اختیار ایران خواهد گذاشت.

سفیر آمریکا و کاردار سفارت انگلیس در ۵ شهریور این پیشنهاد را به دکتر مصدق دادند، مصدق نه تنها از پذیرفتن این پیشنهاد خودداری کرد بلکه روی ۴۹ میلیون لیبره طلب ایران تأکید کرد و یک هفته به انگلیس برای پرداخت آن مهلت داد.

در ۱۳ مهرماه از ایدن وزیر امور خارجه انگلیس و آچسن وزیر خارجه آمریکا پیام مشترک دیگری به این مضمون برای مصدق ارسال شد:

استقلال کامل ایران در اداره صنعت نفت و آزادی کامل برای فروش نفت و شناخت رسمیت قانونی ملی شدن نفت تأکید شده و برای رسیدگی و پایان بخشیدن به دعوی غرامت شرکت نفت انگلیس و ایران رجوع به داوری شود.

در پاسخ مصدق خواست نماینده تام‌الاختیار شرکت نفت برای از سرگیری مذاکرات به ایران بیايد مشروط بر این‌که شرکت ۲۰ میلیون را پیش از عزیمت نماینده بدهد و ۲۹ میلیون باقیمانده را در پایان مذاکرات که بیش از سه هفته به طول نخواهد انجامید پرداخت کند.

دولت انگلیس این پیشنهاد را نپذیرفت و مصدق را مردی غیرمنطقی

خواند که عظمت طلبی او را در آستانه عدم ثبات روحی رسانده است. بعد از این موضوع، دولت ایران به کاردار سفارت انگلیس اطلاع قطع روابط را داد و درخواست کرد کارکنان سفارت ظرف یک هفته از ایران خارج شوند و به کارکنان سفارت ایران در لندن نیز چنین دستوری داد.

از آنجایی که روز به روز بر تعداد مخالفین دولت مصدق افزوده و ناراضی‌های مردم نیز از بی‌سر و سامانی بیشتر می‌شد، مصدق برای جلوگیری از تحریکات مخالفین و با استفاده از اختیارات قانونی خود، قانون امنیت اجتماعی را تنظیم و تصویب کرد. (نوع جدیدی از حکومت نظامی) در این قانون به دولت اجازه داده می‌شد هر کسی را که با دولت و مصالح آن مخالفت کند تبعید نماید. دکتر بقائی آن را مقررات آزادی کش خواند.

ماده دوم این قانون چنین بود: هرکس کارمندان مؤسسات عمومی یا ادارات دولتی را وادار به اعتصاب و یا تحریک به اخلاف در نظم و آرامش و تمرد و عصیان نماید و همچنین کسانی که در دادگاه‌ها و دادرها و ادارات و مؤسسات عمومی بر خلاف نظم و آرامش و انتظامات عمومی رفتار نمایند و یا با جنجال و داد و فریاد به منظور توهین و ارعاب و تحت تأثیر قرار دادن مراجع اداری و قضائی و یا برای جلوگیری از اجرای قانون و مقررات و ازدحام یا تحصن یا هرگونه تظاهر نمایند فوراً بازداشت و مجازات خواهند شد و از سه ماه تا یکسال تبعید برای آنان تعیین می‌گردد و همین ماده برای توطئه یا مواضع‌کنندگان برای اعمال مزبوره در این ماده معمول خواهد شد و هرگاه کارمند دولت باشد در مدت محکومیت و تبعید و اقامت اجباری، از اخذ حقوق یا مزد محروم خواهد بود.

مصدق که کم‌وبیش تمام درها را به روی خودش بسته می‌دید ناگهان در سوم اسفند اعلام کرد عده‌ای از سناتورهای و در رأسشان سپهبد زاهدی بر علیه او توطئه کرده‌اند و دستور بازداشت او را صادر کرد و پیغامی توسط دکتر معظمی و شایگان برای شاه ارسال داشت که برای آرامش و پایان بخشیدن به تشنجات، بهتر است شاه چند روزی به‌طور موقت از ایران خارج شود. بعد خودش ۴ اسفند به دیدار شاه رفت و حتی کار به تهدید کشید، علا و والا تبار با مصدق گفت‌وگو کردند و بالاخره شاه راضی شد که برود و قرار بر آن بود که شاه و ثریا بدون سر و صدا از طریق کرمانشاه و قصر شیرین، ایران را ترک کنند و وقتی به آن طرف مرز رسیدند خبر مسافرت آنان اعلام شود اما این خبر به بیرون درز پیدا کرد؛ در روز موعود، مصدق با شاه نهار می‌خورد که ناگهان آیت‌الله بهبهانی و آیت‌الله نوری برای دیدار شاه آمدند و در اتاق دیگری با او ملاقات کردند. در همین هنگام اعلامیه آیت‌الله کاشانی در میان مردم پخش شده بود که مسافرت شاه را باعث آشفتگی و از هم پاشیدگی مملکت می‌دانست و از نمایندگان و مردم خواسته بود که از سفر شاه جلوگیری کنند. با هجوم مردم به در کاخ - که در میان آنان بقائی رهبر حزب زحمتکشان هم حضور داشت - مصدق بحالت فرار بوسیله راننده مخصوص شاه از کاخ به منزلش باز می‌گشت که بر اثر تیراندازی وحشتزده به ستاد ارتش پیش سرلشکر بهارمست رفت. او در جلسه‌ای خصوصی اظهار داشت بود که می‌خواسته بعد از رفتن شاه رفراندوم کند و دکتر بقائی به درستی فهمیده بود که درخواست مصدق از شاه برای سفرش به خارج از کشور توطئه‌ای برای تغییر رژیم بوده است.

بحران مالی، دولت را با کسر بودجه چهارصد میلیون تومانی روبه‌رو

ساخته بود و برای ازدیاد درآمد، دولت از اختیاراتش استفاده کرد و قانون مالیات بر اراضی و مالیات ۱۲٪ بر معاملات زمین و ساختمان را تصویب کرد اما آن‌ها هم درد کسر بودجه را علاج نکردند. در این بحران مالی بود که پیشنهاد مشترکی از سوی انگلیس و آمریکا به وسیله سفیر کبیر آمریکا به مصدق تسلیم شد که در آن

۱- تمام دعاوی پولی دو طرف به یک داور بیطرف ارجاع شود.

۲- آغاز مذاکرات بازرگانی برای خرید نفت از ایران.

۳- پرداخت ۱۰ میلیون دلار کمک فوری آمریکا به ایران.

هندرسن سه جلسه و به مدت ۷ ساعت با مصدق به گفت‌وگو پرداخت اما مصدق پیشنهادهای آن‌ها را رد کرد و این زمانی بود که رئیس جمهور جدید آمریکا یعنی آیزنهاور انتخاب شده بود و وزارت امور خارجه آمریکا نیز بدین نتیجه رسیده بود که هرگونه مذاکره‌ای با مصدق بی‌فایده است.

اشتباه دیگر مصدق این بود که مانند زمانی که در آمریکا بود و در مورد بحران مالی و آشفتگی ایران با مقامات آمریکایی مذاکره می‌کرد گفته بود چنانچه آمریکا کمک نکند ممکن است کمونیست در ایران به پیروزی برسد. او مجدداً همین مسأله را تکرار کرد و این در حالی بود که مصدق که گهگاهی از پشتیبانی حزب توده در پیشبرد هدف‌هایش استفاده کرده بود دست حزب را در تظاهرات کم‌وبیش باز گذاشته بود. آیزنهاور در جواب گفته بود که امیدوار است ایران بتواند تا دیر نشده اقدامات اساسی انجام دهد و آمریکا همچنان به کمک‌های نظامی و فنی خودش ادامه خواهد داد.

با وجود مشکلات اقتصادی، نارضایتی ارتشی‌ها از دخالت‌های مصدق در ارتش و عدم پذیرش ریاچی در ستاد و همچنین با توجه به

این که مستشاران امریکایی، افسران مخالف را تشویق می کردند بروز حوادثی که می توانست به کودتا و یا برکناری مصدق منجر شود در حال شکل گیری بود.

سرانجام در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مصدق با کودتایی از سمت نخست وزیری برکنار و پس از بازداشت در دادگاه به سه سال حبس و با اتمام دوران حبسش به احمد آباد ملک خصوصی اش در نزدیکی کرج تبعید شد.

اما مسأله نفت بدین صورت حل شد که بعد از مذاکرات و گفت وگوهای بسیار، قرار شد کنسرسیومی به نمایندگی شرکت ملی نفت ایران در منطقه برقرار شود که برای تولید پالایش و فروش نفت فعالیت کند و در این کنسرسیوم، سهم بزرگی برای شرکت های نفتی امریکایی پیش بینی شده بود، زیرا هدف امریکا همانا شریک بودن در نفت ایران بود و دولت انگلیس نیز قبول کرده بود که باید سهمی به کمپانی های امریکایی داده شود. نکته مهم این بود که انگلستان به شرکت هایی که سهام می بردند قبولانده بود که باید غرامت انگلیس را بدهند و کنسرسیوم بدین ترتیب تشکیل شد:

۱- بریتیش پترولیوم (شرکت سابق) ۴۰ سهم (۴۰٪).

۲- پنج شرکت امریکایی (استاندارد اویل نیوجرسی، سوکونی واکيوم، استاندارد اویل کالیفرنیا، گلف اویل، تگزاس) هریک ۸ سهم روی هم ۴۰ سهم (۴۰٪).

۳- رویال دوچ شل (شرکت هلندی - انگلیسی) ۱۴ سهم (۱۴٪).

۴- شرکت نفتی فرانسوی (فرانس دو پترول) ۶ سهم (۶٪).
بدین ترتیب نفت ایران، ملی شد و بجای یک شرکت از کشوری استعمارگر، منابع اصلی درآمد خارجی ایران گرفتار ۵ شرکت متعلق

به کشورهای استعمارگر انگلیس، امریکا، فرانسه و هلند شد تا آن ها بتوانند در مقابل ارز، وسایل و کارخانه های بنجل و ورشکسته شان را به ایران بدهند.

...

حال اجازه دهید قسمت هایی از کتاب "۵۰ سال نفت ایران" تألیف مصطفی فاتح را نقل کنم.

در عین حال باید اعتراف کرد که نهضت ملی شدن نفت طبق وعده هایی که داده می شد برای ایران و ایرانیان کاملاً ثمربخش واقع نگردید و چنان که اکنون مشاهده می کنیم مواعیدی که به مردم داده شد انجام نگرفت. علتش چه بوده؟

چون ما در ایامی زندگی می کنیم که معاصر با این واقعیات بوده ایم شاید از عهده قضاوت بی طرفانه بر نیاییم و مرور زمان لازم است تا کلیه اطراف و جوانب کار مطالعه شده و مجهولات معلوم گردد. ولی تا آنجا که مقدور بوده است کلیاتی در زیر ذکر شده که شاید مفید واقع گردد.

اضافه می کنند وقتی نارضایتی ها و آزرده گی ها در جامعه مدت ها ادامه پیدا کند و راه مشروعی برای رفع آنان فراهم نشود معمول به نظر می رسد که احساسات مردم غلیان یافته و آماده اقدام شدیدتری می گردد. و در چنین مواقعی پیشوایانی فداکار و از خود گذشته پیدا می شوند که مردم را دعوت به قیام می نمایند و این نهضت ها در تاریخ بشریت به کرات اتفاق افتاده.

پیشوایان مزبور از دو نوع خارج نیستند و صفحات تاریخ نوع

دیگری را تاکنون نشان نداده است. بعضی از آنان قدرت تحریک و تهییج احساسات مردم را توأم با عقل و خرد و واقع بینی کرده و راهنمایان میرزی می‌شوند و برخی دیگر که فقط قدرت تهییج را داشته و فاقد مآل اندیشی و توانایی تحصیل مطلوب می‌باشند محکوم احساسات گشته و در وسط راه باز می‌مانند. رهبرانی که در نهضت‌های مختلف کامیاب و کامروا شده کسانی بوده‌اند که واجد صفات (رجل سیاسی) و سیاستمدار بوده‌اند. اگر به کتاب‌های لغت در زبانهای اروپایی مراجعه کنیم می‌بینیم کلمه سیاستمدار را این‌طور تعریف می‌کنند: کسی که در فن حکومت کردن و زمامداری ورزیده باشد. رهبر سیاسی که دارای وسعت فکری و نظر خردمندانه و لیاقت و کفایت برجسته باشد.

اکنون باید دید رهبران نهضت ملی شدن نفت ایران از کدام یک از دو دسته فوق بوده‌اند. اگر خواننده را عقیده براین است که رهبران نهضت در تهییج احساسات توانایی بسیار داشته و فقط بدان اکتفا کردند آن وقت علت عدم توفیق کامل آن‌ها را زود درک خواهد کرد و به عکس برای رهبران مزبور هر دو صفت را قائل بوده یعنی هم تهییج احساسات و هم سیاستمداری و خردمندی، آن وقت باید دلایل دیگری را برای عدم کامیابی آن‌ها جست‌وجو کرد. در تاریخ ۲۶ آذر ۱۳۲۹ مکی، نطق دکتر مصدق را به علت کسالت ایشان در مجلس ایراد کرد. اما حقیقت این است که کشور ایران دچار هیچ‌گونه ضرر اقتصادی و ارزی هم در اثر ملی کردن صنعت نفت نخواهد شد زیرا اگر فرض کنیم که ایرانیان بجای ۳۰ میلیون تن استخراجی شرکت در سال ۱۹۵۰ فقط ده میلیون تن استخراج کنند و برای هر تن که شرکت یک لیتره خرج می‌کند و دو لیتره مصرف نمایند یا بر اساس هر تن، پنج لیتره (که قیمت فرضی خلیج فارس خواهد بود) دولت ایران ۳۰ میلیون لیتره عایدی

خواهد داشت و حال آن‌که با استخراج ۳۰ میلیون تن در سال ۱۹۵۰ و طبق اظهار وزیر دارایی عایدی دولت ایران حداکثر ۲۵ میلیون لیتره خواهد گردید تازه هم ۲۰ میلیون تن باقی مانده که صدها میلیون ارزش دارد. ذخیره خواهد ماند تا فرزندان آتیه ایران بتوانند از آن به نفع خود بهره‌برداری نمایند. محاسن و برتری‌های دیگری که اهمیت سیاسی دارد با ملی کردن صنعت نفت تأمین خواهد شد این است:

۱- دولت و ملت از اعمال نفوذهایی که شرکت و دولت انگلیس معمول داشته و شمه‌ای از آن را در جلسه یکشنبه ۱۲ آذر ماه ۱۳۲۹ به عرض مجلس شورای ملی رساندم مصون خواهد ماند.

۲- سایر کشورها هم بهانه‌ای برای تقاضای این قبیل امتیازات که با استقلال و تمامیت مملکت معترض است نخواهند داشت و ملت ایران خواهد توانست راه ترقی را بدون هیچ‌گونه اعمال نفوذ و موانع خارجی در محیط صلح و صفا بییماید.

در جلسه ۲۸ آذر ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی، دکتر شایگان نطقی ایراد کرد که قسمتی از آن نقل می‌شود: "بِعون الله محیط بین‌المللی هم امروز مساعد است برای این‌که این قدم مردانه را ملت ایران بردارد، این کار را بکنید اگر نشد گردن من را بزنید. اگر نتوانست ملت ایران این را اداره بکند اگر نشد گردن من را بزنید. غرض بنده این است که این شبهه‌ها را که برای ملت ایران ایجاد می‌کنند شما این قدم را بردارید ملت ایران همیشه خودش را اداره کرده و اداره هم خواهد کرد. حالا آن قدم مردانه را آقایان باید بردارید."

در همان جلسه محمود نریمان (یکی دیگر از اعضای جبهه ملی) چنین گفت: "در اینجا لازم می‌دانم این مطلب را به عرض آقایان نمایندگان مجلس شورای ملی برسانم که راجع به امکان بهره‌برداری از

معادن نفت جنوب از طرف دولت ایران، نباید تردیدی به خود راه بدهند چه با برچیده شدن دستگاه کمپانی نفت جنوب، طرز اداره امور کارها در این کشور تغییر فوری و محسوسی خواهد نمود و جریان کارها به مجرای طبیعی و مطلوب خود خواهد افتاد.

در جلسه سوم دیماه ۱۳۲۹ مجلس شورای ملی، دکتر بقائی نطق مفصلی ایراد نمود که بعضی از قسمت‌های آن در زیر نقل می‌شود:

یک سؤال دیگری هم کرده بودم و آن این است که اگر صنعت نفت ایران به دست ملت ایران استخراج شده بود آیا به این وسعت می‌رسید یا خیر؟ البته اولیای شرکت نفت و مزدوران آن، این طور وانمود می‌کنند که ملت ایران خودش نمی‌تواند چنین کاری را بکند و این مطلب بسیار دقیق و بسیار طولانی است که اگر چاقوکش‌های دولت و قوای شهربانی مجالی دادند انشاءالله به تفصیل خواهم نوشت. (هزاران سال نفت در منطقه خوزستان مورد استفاده بوده اما هیچ ایرانی نه به عقلش می‌رسیده که آن را استخراج نماید و یا حتی وسائلی اختراع کرده بودند که بتوانند از این ماده، فرآورده‌های دیگری به دست آورند. این حقیقتی است که باید بدون داشتن تعصب و عرق ملی آن را قبول کرد و آن عقل و منطق است که چنین حکمی را روا می‌دارد.) تا این‌که ثابت کنیم با وضعیت فعلی ایران و با داشتن مهندسين تحصیل کرده و کارگران با تجربه با کمال سهولت و آسانی قادر هستیم که خودمان نفت خودمان را اداره بکنیم. با تمام این احوال، ایرانی می‌تواند نفت خود را استخراج کند. با این‌که انگلیس‌ها در این پنجاه سال اخیر نگذاشتند ایرانی‌ها در رأس مشاغل حساس قرار بگیرند و با این‌که مانع می‌شدند که به اصطلاح فوت و فن کاسه‌گری استخراج نفت را یاد بگیرند همان نبوغ و هوش فوق‌العاده ایرانی سبب شده که حتی این

کارگرهای ایرانی در کار خودشان مهارت بسیار زیادی پیدا کنند و تازه به فرض محال که تخصصی به اندازه کافی نداشته باشیم چه مانعی دارد، از مملکت بیطرف متخصص استخدام می‌کنیم یا بالاتر از این، چه مانعی دارد که از انگلستان استخدام بکنیم... اگر ما نفت را تصفیه کنیم چه می‌شود چون تمام این قسمت‌ها راجع به تصفیه نفت است. تا آدم می‌گوید چی؟ می‌گویند آقا این پنجاه ماده است، تصفیه‌اش مشکل است و متخصص لازم دارد و در تمام دنیا ده نفر بیشتر راجع به نفت اطلاع ندارند و از این حرف‌ها می‌زنند. ما نمی‌خواهیم نفتمان را تصفیه کنیم. نفت خام می‌فروشیم. این هیچ چیز لازم ندارد. می‌دانید این چاه‌ها با این ترتیبی که تعبیه می‌شوند نفت از آن‌ها فوران می‌کند؟ ما تصفیه نشده را می‌فروشیم. چه مانعی دارد که ما نفت خام بفروشیم که خواهان بسیار هم در دنیا دارد و به‌طوری‌که گفته شده الان بسیاری از ممالک خودشان برای خودشان تصفیه‌خانه می‌سازند که نفت خام بخرند و بیاورند آنجا و تصفیه کنند؛ و با این لوله نفت خداداده، کشتی می‌آید کنار بندر، ده هزار تن نفت می‌خواهد. یکی دیگر می‌آید ۳۰۰ تن نفت می‌خواهد. پولش را می‌گیریم، نه تصفیه‌خانه می‌خواهد نه متخصص. چه مانعی دارد؟ این دیگر کاری است بیرون آوردن نفت خام و فروش آن بدون تصفیه؟ این کاری است که هر ایرانی کودن می‌تواند بکند و ادامه می‌دهد که بقیه گفتارش همچون آن‌هایی است که اشاره کردم.

در جلسه ۲۶ نفت مورخه ۹، ۱۱، ۱۳۲۹، عبدالرحمن فرامرزی چنین گفته بود:

راجع به ملی بودن نفت که جناب آقای قشقایی پیشنهاد کردند حقیقت این است که اینجا نشسته‌ایم ممکن است یک تصمیمی بگیریم که در وضع مملکت تأثیر عظیمی داشته باشد و حتماً تأثیر عظیمی

دارد یا مثلاً اعلان می‌کنیم که صنعت نفت ملی بشود و این تصمیم را می‌گیریم و این امر عملی است و می‌شود و آن روز، روز عید ملی ما است یا این که تصمیم می‌گیریم و بعد هم نمی‌توانیم و از عهده بر نمی‌آییم و کارهای ما می‌خواهد. این کار را سرسری نمی‌شود گرفت و در حیات ما تأثیر خیلی عظیم دارد و من هنوز راجع به ملی شدن صنعت نفت چیزی درست حالی‌ام نشده که این را می‌توانیم ملی بکنیم یا نمی‌توانیم؟ استدعایی که من دارم که روی احساسات قطعی نرویم و زیاد فکر بکنیم. اگر آقایان معتقدند که این کار عملی است به ما ثابت کنند و ما قبول می‌کنیم و اگر عملی نیست این را بهانه قرار بدهیم برای این که پول زیادی بگیریم... جناب آقای دکتر مصدق فرمایشی راجع به اصلاحات کردند که نحوی عملی است ولی آنچه ما می‌ترسیم این است که این محصول فعلی هم از بین برود و الا اگر ما می‌دانستیم که باید با طریق دیگری با شرکت نفت این مسأله را حل بکنیم چه بهتر بود.... در خصوص نامه‌ای که مرقوم فرمودید در صورتی که ما بدانیم دولت ایران می‌تواند اداره بکند ولو این که فعلاً منافع ما کمتر باشد من خودم حاضر هستم که زیر بیرق شما سینه بزنم که باید صنعت نفت ملی بشود. اگر دولت بگوید می‌توانیم اداره بکنیم تا دو میلیون کمترش هم راضی می‌شویم (در اینجا دکتر مصدق گفته است، استدعا می‌کنم تا پنجاه درصد کمتر از عایدات فعلی به ما بدهند راضی بشوید). آنچه بنده شخصاً می‌ترسم همین حالتی را که در کارخانه‌ها و معادن ماست در آنجا هم جاری بشود یعنی مجبور بشویم که ما وضع یک مالیاتی بکنیم که از آن مالیات صرف اداره آن بکنیم.

در همان جلسه حسین مکی در جواب فرامرزى چنین گفته بود:

آقای فرامرزى فرمودند ممکن است استخراج این منابع نفتی از

بین برود. دنیای امروز سی میلیون تن نفت را نمی‌تواند از جای دیگر استخراج بکند. الان یک منبعی وجود ندارد که سی میلیون تن نفت را استخراج بکند. مجبور هستند اگر تئى پنجاه لیره هم شده پول بدهند و ما استخراجش بکنیم. این یک رقم عمده‌ای است که دنیا نمی‌تواند از آن صرف‌نظر بکند. آن‌ها مجبور هستند حتی مهندسین مجانی هم در اختیار دولت ایران بگذارند برای این که بتوانند بازار دنیا را اداره بکنند. پس منابع نفتی ما نه تنها نخواهد خوابید، بلکه همه نوع کمکی دنیا به ما خواهد کرد. فرانسه، سوئیس، ایتالیا و حتی امریکا احتیاج دارد. شصت درصد از استخراج مواد نفتی را خود امریکا مصرف می‌کند اما ما نمی‌خواهیم که این نفت را ترشی بیاندازیم. در حدود ۷ میلیون تن تنها بحریه انگلیس احتیاج دارد و ما حاضریم با قیمت عادلانه به خود آن‌ها بفروشیم و همین مهندسی‌نی که الان به کار مشغولند استخدام می‌کنیم. بنده عرایض راجع به ملی شدن صنعت نفت با دلیل و رقم همه را روی کاغذ ارائه می‌دهم.

در همان جلسه دکتر مصدق در جواب فرامرزى چنین گفته بود:

بنده صد در صد اطمینان می‌دهم که این نفت از چاه بیرون خواهد آمد و احتیاج طرف مقابل، سبب بیرون آوردن نفت از چاه می‌شود.

در جلسه ۳۵ کمیسیون نفت مورخه ۱۴، ۱۲، ۱۳۲۹ حسین مکی چنین گفته بود:

بنده بارها عرض کردم که ۳۰ میلیون تن استخراج از لحاظ قوه تولید نفت در دنیا یک رقم کوچکی نیست و مکرر عرض کرده‌ام که شصت درصد نفت دنیا را امریکا مصرف می‌کند. ما هر روزی که خواستیم نفتمان را اداره بکنیم تمام کشورها از لحاظ فابریکاسیون و تعادل دنیا بهم نخورد به نفت ما احتیاج دارند و می‌خرند و حتی حاضرند

متخصصین مجانی هم در اختیار ما بگذارند.

در جلسه ۳۶ کمیسیون نفت به تاریخ ۱۶، ۱۲، ۱۳۲۹ دکتر نامه‌ای را که به کمیسیون مزبور در جواب نامه نخست وزیر وقت نوشته بود خواند که ضمن آن چنین گفته بود:

البته برخلاف آنچه آقای نخست وزیر به منظور نگران ساختن اذهان عمومی نسبت به خواسته ملت ایران یعنی ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران اظهار می‌دارند جبهه ملی با عده زیادی از کارشناسان فنی و اقتصادی و قضائی که اطلاعات خود را از روی نهایت عشق و اخلاص در اختیار جبهه گذارده‌اند در تماس دائم بوده و با نهایت دقت تمام اطراف و جوانب کار را مطالعه و با اطمینان کامل پیشنهاد خود را که مورد قبول قاطبه ملت ایران واقع شده است تقدیم نموده و از نظر سیاسی هم سابقه ممتدی که اکثریت به اتفاق افراد جبهه ملی در امور سیاسی دارند و صلاحیت آنان در این زمینه به مراتب از افراد دست نشانده‌ای که به نام وزارت امور خارجه ولی با اعمال نظر خاص آقای نخست وزیر انتخاب شده و اظهارات نفرت‌انگیزی نموده‌اند بیشتر به این نتیجه قطعی رسیده‌اند که تنها ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران از هر جهت به نفع ملت ایران است و هیچ‌گونه خطری با اعمال آن متوجه منافع سیاسی و اقتصادی یا اخلاقی کشور ایران نخواهد گردید... ملت ایران مطمئن است که نه تنها می‌تواند در همان سال اول ملی شدن صنعت نفت بیش از این‌ها به دنیا بفروشد و میزان عواید خود را بالا ببرد... ملت ایران حاضر است برای تشویق شرکت‌ها و تراست‌های نفت با خرید نفت ما که هر تن کمتر از یک لیتر تمام و در خلیج فارس پنج لیتر داد و ستد می‌شود بین یک الی دو لیتر تخفیف داده و آن را در حدود هر تن سه تا چهار لیتر به فروش رساند و به این

ترتیب با فروش نفت بیشتری که به حداکثر ثلث استخراج فعلی شرکت نفت خواهد شد همین عواید ارزی را برای خود تأمین کند و نگذارد شرکت آن را تاراج نماید.

از بیانات رسمی زعمای جبهه ملی که در فوق به تفضیل ذکر شد آشکار است که هیچ یک از آن‌ها اطلاع کافی درباره تجارت بین‌المللی نفت و طرز فروش و توزیع آن نداشته و تصور می‌کردند که احتیاج دنیا به نفت ایران به اندازه‌ای است که خریداران با کشتی‌های خود به ساحل ایران آمده و با منت زیادی نفت را خریده و قیمت آن را خواهند پرداخت. (ص ۵۲۳، ۵۰ سال نفت ایران)

با توجه به آنچه گفته شد یکی از دلایل عدم رسیدن به توافق دوجانبه، پرداخت خسارت به شرکت نفت انگلیس و ایران و دیگری عدم استخدام و بکارگیری کارشناسان و افراد فنی از انگلستان بود، گرچه دکتر مصدق در یکی از سخنانش اعلام کرد آن‌ها می‌توانند با همان حقوق به کار ادامه دهند اما بعد استخدام اتباع انگلیسی را منع کرد. (به نظر می‌رسد فکر می‌کرد به منظورش که کوتاه کردن دست انگلیس‌ها از این آب و خاک باشد دست نخواهد یافت و مورد تهمت قرار خواهد گرفت.)

اما ببینیم پس از کودتا و خارج شدن دکتر مصدق از پهنه سیاست ایران چه اندازه منافع ایران که او بخاطرش پافشاری می‌کرد به دست آمد؟

ترتیب تسویه غرامت شرکت نفت انگلیس در قسمت دوم قرارداد کنسرسیوم شرح داده شده است و خلاصه آن پس از به حساب آوردن دعاوی و مطالبات طرفین مبلغ ۲۵ میلیون لیتر به‌عنوان تفاوت خالص تعیین شد و دولت تعهد کرد که آن را در ده قسط سالانه بپردازد. اما اگر

به اقلام دیگری که در متن قرارداد به طور ضمنی به آن اشاره شده نگاه دقیقی ببندازیم معلوم می شود که آنچه به عنوان پرداخت غرامت واقعاً از کیسه ایران خارج شد به مراتب بیش از این مبلغ بود. با این وصف که اولاً علاوه بر مبلغ مزبور، شرکت های عامل طی مدت ده سال از طریق استهلاک موجود از زمان شرکت سابق ۶۷ میلیون لیره برداشت کردند که ۲۱ میلیون لیره آن در حقیقت حکم پرداخت از طرف دولت ایران داشت. ثانیاً یک قسمت مهم از غرامتی که ایران واقعاً پرداخت نمود با توسل به حساب پایاپای در حقیقت از نظر مستور ماند به این معنی که دولت از یک رقم از مطالبات تصویب شده خود یعنی ۵۱ میلیون لیره که ضمن مذاکرات قرارداد الحاقی حق مسلم ایران شناخته شده بود صرف نظر کرد و همچنین خسارتی که به علت جلوگیری شرکت نفت انگلیس از فروش نفت ایران مطالبه می کرد و هیأت نمایندگی انگلیس آن را از نظر "ارفاق و بدون تصدیق تعهد" به میزان ۷۵ میلیون لیره برآورد کرده بود و مسلماً لااقل به میزان ۵۰ میلیون لیره قابل اثبات بود، ضمن ترتیبات تهاوتر منتفی شد، ثالثاً "شرکت نفت انگلیس بین تاریخ عقد قرارداد تا سال ۱۹۷۰ مبلغ ششصد میلیون دلار از سایر شرکت های عضو کنسرسیوم به عنوان پذیره سرقفی دریافت کرد که در حقیقت همان عدم النفعی بود که اظهار می کرد از آن صرف نظر کرده است.

از تعمق در ماهیت این قلم از دریافتی های شرکت نفت انگلیس این نتیجه به دست می آید که پرداخت کننده آن نیز ایران بود زیرا هفت شرکتی که همراه با شرکت نفت انگلیس وارد صحنه عملیات در ایران شدند بدون تردید می بایست پذیره ورود یا سرقفی به دولت ایران بپردازند و حال آن که آن را به شرکت سابق نفت انگلیس پرداختند و ایران بدون دریافت هیچ عایدی آن ها را در عملیات صنعت نفت

خود دخیل نمود. حال چنانچه این نکات در نظر گرفته شود مجموع غرامتی که ایران به شرکت نفت پرداخت حداقل بالغ بر ۱۴۷ میلیون لیره (۲۵+۲۱+۵۱+۵۰) خواهد بود. بعلاوه ۶۰۰ میلیون دلاری که شرکت مزبور از اعضای کنسرسیوم دریافت کرد. (صفحات ۵۰۹ و ۵۱۰ زندگی سیاسی دکتر مصدق. فؤاد روحانی).

ما هر چقدر بالا و پایین برویم و با داد و بیداد انگلیس ها را متهم بکنیم در اصل موضوع تغییری ایجاد نخواهد شد، چه همواره این یک قانون طبیعی است که قوم پیروز تا آنجا که بتواند از قوم شکست خورده منافع بیشتری به دست می آورد.

به نظر می رسد بسیاری از پژوهشگران کشورمان وفاداری و علاقمندی شان نسبت به دکتر محمد مصدق آنچنان قویست که می بایست به هر شکل و صورتی حق را به جانب ایشان بدهند. درحالی که در میان سطور نوشته های شان اشاره به عدم انعطاف پذیری دکتر محمد مصدق کرده اند که خواهم آورد.

در پایان این بخش، قسمت پایانی از کتاب اشتباه بزرگ ملی شدن نفت آقای ابراهیم صفائی را برای خوانندگان محترم می آورم.

"شاه و مصدق و بسیاری دیگر از دولتمردان ایرانی این ادعای پشتیبانی امریکا را باور داشتند. امریکا به عنوان حمایت از دموکراسی و آزادی ملتها از چنگال استعمار، از سال های پس از جنگ دوم جهانی، در جهان سوم تبلیغات فریبنده شدید به راه انداخته بود، ولی در همه جا با این نقاب فریبنده می خواست سلطه خود را تحمیل و منافع اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را تأمین نماید. بر پایه همین که نفت ملی شد و مصدق قهرمان این مبارزه سیاسی از امریکا امید

یاری داشت، به امریکا رفت، با دیپلمات‌های امریکایی خوش باورانه گفت‌وگو و اعلام خطر نمود و کمک خواست، ولی نمی‌دانست که امریکا نمی‌تواند و نمی‌خواهد بدون موافقت انگلیس به دلخواه دکتر مصدق، نفت را بخرد و یا به ایران کمک‌های مالی و رایگان بدهد و نیز نخواهد گذاشت چاه‌های نفت ایران برای همیشه بسته شود و بر پایه آخرین تر دکتر مصدق، اقتصاد بدون نفت را پیش گیرد. دکتر مصدق با سرسختی هر پیشنهاد و حتی پیشنهادهای منطبق با قانون ملی شدن نفت را رد کرد، زیرا عمل بهره‌برداری از نفت را منحصر حق دولت ایران می‌دانست و نمی‌خواست این حق را به شرکت‌های نفتی خارجی بدهد.

درحالی‌که دولت ایران خود هیچ‌گونه امکانات برای بهره‌برداری مستقیم از صنعت نفت را نداشت و این نکته را خود دکتر مصدق در همان سال ۱۳۳۰ متوجه شد، ولی همان سیاست منفی را سرسختانه ادامه داد.

دکتر مصدق پس از روی کار آمدن آیزنهاور در امریکا با اخطار به این‌که ایران ممکن است در کام کمونیسم بیفتد از او کمک مالی خواست ولی آیزنهاور این تقاضا را نپذیرفت و برای راه افتادن نفت ایران و سهم شدن در آن و جلوگیری از خطر احتمالی کمونیسم چنان‌که دیدیم دالس و ایدن وزیران خارجه امریکا و انگلیس پس از چند ماه گفت‌وگو به توافق رسیدند و با استفاده از آشفتگی‌ها و نارضایتی‌ها و فشار اقتصادی در ایران، طرح کودتای ۲۸ مرداد را به اجرا درآوردند. کنسرسیوم تشکیل شد. ایران از تمامی مطالبات خود چشم پوشید و ۲۵ میلیون لیره هم غرامت داد. امریکا چهل درصد نفت ایران را به دست آورد. نفوذ سیاسی و نظامی و اقتصادی امریکا بر ایران سایه افکند و ایران به پیمان پر خرج سنتو و بی‌ثمر تدافعی خاورمیانه پیوست.

شاه و سران دولت و حکومت هم شیفته این ابرقدرت و در بسیاری از مسائل اجراکننده سیاست او شدند و برقراری نفوذ و قدرت امریکا در ایران از همان سال‌ها شکل گرفت. درحالی‌که پس از جنگ دوم جهانی، دولت انگلیس جز بهره‌برداری از نفت آن هم طبق قرارداد ۱۹۳۳ هیچ‌گونه نظر خاصی در ایران نداشت. این نکته‌ای است که دکتر مصدق هم پس از ملی شدن نفت به آن اعتراف کرد و گفت: اگر شرکت سابق نفت در دوره پانزدهم، پنجاه درصدی که الان حاضر است به ایران بدهد، قبول کرده بود، من یقین دارم هیچ اختلافی بین ملت و شرکت نفت نبود. با این اعتراف صریح دکتر مصدق که اختلاف ایران و شرکت نفت فقط در امور مالی بود، باید این واقعیت تلخ را پذیرفت که فریادهای رهبران جبهه ملی و روزنامه‌های وابسته به جبهه ملی پیرامون مداخله همه جانبه شرکت نفت در امور ایران، دست کم پس از پایان جنگ دوم جهانی واقعیت نداشته و بلکه برنامه تبلیغاتی تنظیم شده برای پیاده کردن طرح ملی شدن نفت بوده است.

وگرنه چرا اعضای جبهه ملی که در مجلس ۱۴ و ۱۵ شرکت داشتند حتی یک کلمه درباره فجایع شرکت نفت سخن نگفتند و نیز سخنی از لغو قرارداد ۱۹۳۳ بر زبان نیاوردند؟ و چرا دکتر مصدق در مجلس ۱۴ از امضای لغو قرارداد ۱۹۳۳ خودداری کرد و چرا سخنی از جنایات شرکت نفت و امکان ملی شدن نفت نگفت و بلکه تأکید کرد که امتیاز ۱۹۳۳ (۱۳۱۲) نفت، یک امتیاز قانونی است و نمی‌توان آن را لغو کرد و چرا در نامه‌ای هم که مجلس ۱۵ نوشت به لایحه الحاقی "گس-گلشائیان" و قرارداد ۱۹۳۳ اعتراض نکرده بلکه پیشنهاد پرداخت حق امتیاز به صورت لیره طلا یا لیره کاغذی عرضه کرد و خواست این توضیح در لایحه الحاقی گنجانده شود؟

اگر دکتر مصدق بر پایه طرح "نمازی" عمل می‌کرد یا طرح "استوکس" را بر پایه اصل ملی شدن و خلع ید شرکت سابق نفت و تأسیس یک شرکت عامل برای استخراج و توزیع نفت زیر نظر شرکت ملی نفت ایران و افزایش هرچه بیشتر استخراج و درآمد تنظیم شده بود و طرح توصیه شده دیوان لاهه را در تیرماه ۱۳۳۰ یا پیشنهاد نماینده انگلیس در شورای امنیت را در مهر ماه ۱۳۳۰ که با قبول اصل ملی شدن نفت و درآمد و شرایط مناسبی برای ایران داشت، می‌پذیرفت و سرانجام پیشنهاد بانک بین‌المللی را پس از سفر به آمریکا و آمدن "گارنر" و "کلارک" نمایندگان بانک به تهران برای راه اندازی موقت صنعت نفت ایران با سرمایه بانک، با قبول اصل ملی شدن نفت می‌پذیرفت، نه بیش از سه سال صنعت نفت ایران تعطیل می‌شد و نه سالی یکصد و بیست میلیون تومان بودجه شرکت نفت به اقتصاد ورشکسته ایران تحمیل می‌شد، نه خسارت سنگین راه اندازی مجدد پالایشگاه و تأسیسات نفتی آبادان بر دوش ایران می‌افتاد، نه پای یک ابرقدرت بزرگ دیگر در ایران باز می‌شد که بر این کشور سلطه جوید و ایران را به حلقه پیمان نظامی پرخرج سنتو بکشاند (۱۳۴۴)؛ پیمانی که بحران روابط سیاسی ایران و شوروی و اعتراض شدید آن کشور و لغو برنامه مسافرت "واراشیلف" صدر هیأت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی به ایران را در پی داشت و..

آری اگر ملی شدن نفت آن‌گونه که مطرح و اجرا شد پیش نمی‌آمد و راه سلطه‌جویی آمریکا در ایران باز نمی‌شد، سیاست آمریکا سال‌ها بر ایران سایه نمی‌افکند.

بی‌تردید دکتر مصدق در اجرای ملی شدن نفت قصد خدمت داشت و این حرکت او در هر صورت یک حرکت ضد استعماری بود. مصدق

برای موفقیت در این راه، از رقابت اقتصادی آمریکا با انگلیس و از پشتیبانی آمریکا و دیپلمات‌های آمریکایی استفاده کرد، اما پس از تحقق آرمان ملی شدن نفت، اتکاء و اعتماد بی‌جا به دولتمردان آمریکا، اشتباه در تشخیص راه‌حل‌های درست، سیاست منفی و انعطاف ناپذیری، بی‌توجهی به نارضایتی‌های داخلی، درگیری همه جانبه با دربار و مجلس شورا و مجلس سنا و ارتش، بی‌اعتنایی به تشکل مخالفان و از دست دادن حمایت آیت‌الله کاشانی، بحران شدید اقتصادی و مهم‌تر از همه غفلت سازش آمریکا و انگلیس (پس از آغاز زمامداری ژنرال آیزنهاور درباره نفت ایران)، کار ملی شدن نفت را به کودتای ۲۸ مرداد کشاند که گسترش و نفوذ همه جانبه ابرقدرت آمریکا در کشور ما را در پی داشت، تا آنجا که شاه، نخست وزیران، دولتمردان و ژنرال‌های ارتش، اگر نه همه بیشترشان در مدتی بیش از بیست سال وابسته و مجری سیاست‌های آمریکا در ایران و در منطقه بودند.

جای شگفتی نبود که برخی از رجال صاحب نظر و آگاه در همان سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۰ از پیامدهای ملی شدن نفت نگران بودند و آن را یک اشتباه بزرگ می‌دانستند.

من بیش از یک سال به مطالعه تاریخ امتیاز نفت و چگونگی ملی شدن نفت پرداختم و خود نیز شاهد بسیاری از صحنه‌های این حرکت بوده‌ام و نیز بیست سال، شماری از اسناد این رویداد را در چند آرشیو رسمی و شخصی مطالعه کرده و از کتاب‌ها و مطبوعات داخلی و خارجی یادداشت برداشتم و آنچه در این کتاب نوشتم بر پایه مطالعاتی است که بر مستندات معتبر داخلی و خارجی استوار است و حقایق است درباره حرکت ملی شدن نفت؛ اگر چه ممکن است این حقایق به گوش کسانی گران آید، اما من در مطالعات خود به این برداشت

رسیده‌ام، ولی هرگز بر آن نیستم که نظریه و برداشت خود را در این باره به دیگران بقبولانم. داوری نهایی با خواننده صاحب نظر است که خود پس از مطالعه کتاب با واقع نگری قضاوت کند که ملی شدن نفت در مجموع برای ایران سودمند بود یا زیانبار. (صفحات ۲۹۸ تا ۳۰۳)

نظر دیگران در مورد دکتر محمد مصدق

چنین به نظر می‌آید بسیاری از ما ایرانیان اصولاً درک دقیقی نه از دموکراسی داریم که اصل آن شنیدن انتقادات و نظریات دیگران و احترام به آن است حتی اگر موافق آن نباشیم و نه از انتقاد درک درستی داریم، چه انتقاد را با توهین و اهانت به مطلب و یا شخصی که مورد انتقاد قرار گرفته می‌شماریم.

در این قسمت، دیدگاه‌ها و انتقادات اشخاص یا سازمان‌هایی آورده شده که در بسیاری از این انتقادات، حقیقتی نهفته است که اگر دور از تعصب به آن‌ها نظری اندازیم شاید بتوانیم دریابیم چگونه به این نقطه تاریک در تاریخمان در قرن بیستم رسیده‌ایم.

در اینجا سخنان دو گروه موافق و مخالف ایشان را می‌آورم. کسانی که بر علیه (یا به انتقاد) دکتر محمد مصدق سخن گفته‌اند در میانشان افرادی بودند که در دوران نهضت ملی شدن نفت چه از

طرف امریکا و چه از طرف انگلستان برای رفع اختلاف و رسیدن به نتیجه مطلوب با مصدق به مذاکره و مشورت پرداختند و عده‌ای دیگر پژوهشگران و سیاستمدارانی بودند که جمعی از آنان با مصدق هم زمان و جمع دیگری با توجه به اسناد و مدارک به دست آمده سخن گفته‌اند و کم و بیش دلایلی را آورده‌اند که می‌تواند قابل قبول باشد و گاه قسمت و یا تمام مذاکرات و پیشنهادهای امریکا و انگلیس را برای خاتمه صلح آمیز کشمیش ایران و انگلستان در مورد نفت بیان داشته‌اند که خواننده خود قضاوت نماید.

و در این گروه کسانی هستند که خود در مقامات بالای کشور در آن زمان یا بعد و یا پیش از آن بوده‌اند و یا برخوردی مستقیم و یا غیرمستقیم با دکتر محمد مصدق داشته‌اند و اظهارنظرشان و عقیده‌شان قابل بررسی است.

آنچه مسلم است طرفداران ایشان تنها به مطالبی اشاره کردند که عدم رسیدن به توافق را به گردن انگلیس و امریکا بیندازند، اما فراموش کرده‌اند که حقایق روزی بر ملا می‌شود.

باید یادآوری کنم من کودتا و یا دخالت بیگانگان را تأیید نمی‌کنم، ولی با تحریف حقایق که به سردرگمی نسل‌های آینده منجر می‌شود مخالفم. من هم چون دیگران با همان تحریف‌ها دکتر محمد مصدق را اسطوره‌ای از آزادی و استقلال طلبی می‌دانستم و این کنجکاوی، مرا به اشتباهم آگاه کرد.

اینک بعضی از نشریات امریکایی به انتقاد از حکومت آن دوره که با کودتا مصدق را از میان برداشتند برخاسته و با مردم ایران همدردی می‌کنند. چه بسیاری از ما ایرانیان نه خوانده‌ایم و نه می‌دانستیم که بعد از جنگ دوم جهانی، ایده کمونیستی چگونه در جامعه حکمرانی

اروپا و بخصوص در امریکا چون مرضی غیرقابل علاج، یک جامعه هیستریک به وجود آورده بود آنچنان که سناتور "مک کارتی" پرچمدار مبارزه با ایده کمونیستی در امریکا حتی کسانی که نسبت به کمونیست احساس همدلی می‌کردند بی‌آنکه کمونیست باشند را نیز مورد تعقیب قرار می‌داد و این درحالی بود که دکتر محمد مصدق، امریکا را تهدید کرده بود که اگر به ایران کمک نکند ایران به دست کمونیست‌ها خواهد افتاد.

نویسنده امریکایی کتاب "ناسیونالیسم در ایران" در مورد استفاده مصدق از حربه کمونیسم برای ترساندن امریکا چنین می‌نویسد: "همه می‌دانستند که ترس امریکایی‌ها از کمونیسم تقریباً به سرحد جنون می‌رسد بنابراین مصدق چنین تصور می‌کرد که بهترین تدبیر این است که بگذارد حزب توده در نقش لولو و مترسک جلوه کند. این طرز فکر، سوءفاهم عجیبی از نظر روانشناسی امریکایی نشان می‌داد. مصدق به خیال استفاده زیرکانه از ترس امریکایی‌ها نیرویی را بکار گرفت که خود او را بر انداخت. (ص ۳۲۴ زندگینامه مصدق. فؤاد روحانی)

گاهی نوشته‌های پراکنده‌ای به این صورت در رسانه‌های مجازی منتشر می‌شود:

دکتر مصدق در دوران صدارتش از اتومبیل نخست‌وزیری استفاده نکرد و یا این که حقوق دریافت نمی‌کرد. شاید در میان خانواده قاجار تئوری چند به مانند ایشان بودند که با بلندنظری به آنچه که به ارثیه به آن‌ها رسیده - که مسلماً کم هم نبوده - قناعت کرده‌اند.

نوشته‌اند دکتر محمد مصدق در دادگاه لاهه چندی بر روی جایگاه نمایندگان انگلیسی نشسته و در جواب آن‌ها که اعتراض کرده بودند گفته بوده: "شما سالیان دراز در منزل ما نشسته‌اید!" برای شخصی که

سیاستمداری ماهر از او نام برده شده چنین حرفی بعید است، چون نماینده انگلیس می‌توانسته در جواب بگوید ما کرایه خانه را به شاه و اطرافیان می‌دادیم.

دلیل پیروزی دکتر مصدق در دادگاه لاهه، وجود و راهنمایی "پرفسور رولن" بود که سمت مشاور ایرانیان را داشت، آن‌ها را از ابراز آن‌که قرارداد ۱۹۳۳ در نتیجه استبداد بوده بر حذر داشت. (ص ۱۲۹ مصدق - علی جان‌زاده) و در ضمن نباید قاضی انگلیسی که به نفع ایران رأی داده بود از نظر دور داشت.

هندرسن سفیر آمریکا در پایان گزارشی در مورد ایران و دکتر محمد مصدق چنین می‌نویسد: "ایران یک کشور بیمار است و نخست وزیر آن یکی از بیمارترین رهبران آن است و نمی‌توان از آن‌ها توقع برخورد عادی داشت. مصدق ظاهراً به هیچ یک از اعضای گروه خود اعتماد کامل نداشت. به گمانم او سخت‌وا همه داشت و تصور می‌کرد که اگر برخی از مذاکرات او منتشر شود سرنوشتی مانند نخست وزیر اسبق پیدا کند."

جمال امامی نماینده مجلس در جلسه نوزدهم آذرماه ۱۳۳۰ سخنانی در مخالفت و اعتراض به برنامه‌های اقتصادی و سیاسی دولت مصدق بیان کرد و در پایان گفت: "خداوند گاهی یک مرض‌هایی برای تنبیه جامعه نازل می‌کند، دکتر مصدق هم یکی از این امراض است که خداوند برای تنبیه مردم ایران فرستاده است."

موریسون نه تنها به عنوان وزیر خارجه بلکه به عنوان یک سیاستمدار حزب کارگر در ژوئن ۱۹۵۱ اظهار داشت: نخست وزیر ایران یک سوسیالیست چپ‌گرا یا چیزی شبیه آن است. او فردی است مرتجع و به طبقه مرفه تعلق دارد که بر دوش طبقه کارگر آن کشور ارتزاق می‌کند.

تصور می‌رفت حکومت او درآمد نفت را صرف اصلاحات اجتماعی کند، اما او این پول را به هدر داد.

آچسون وزیر امور خارجه آمریکا، نظرش در مورد مصدق چنین بود: خصلت (خودبازندگی)

مصدق موجب شده بود که هرگز به این نکته نیندیشد که احساسات شدیدی که او را به هیجان می‌آورد، تکیه گاهش شده بود. هرگز درنگ نمی‌کرد که ببیند هیجانانی که در پشتیبانی خود برانگیخته است، آزادی عمل او را محدود می‌کند و فقط راه‌حل‌های افراطی را امکان پذیر می‌سازد. شاید ما دیر متوجه شدیم که او یک مرد ثروتمند و با طرز فکر فتودالی است، ایرانی متعصبی که نسبت به بریتانیا نفرت داشت و خواستار طرد و اخراج انگلیس‌ها، همراه با همه آثار و اقدامشان، بدون توجه به بهای سنگین آن، از کشورش بود. بازیگر بزرگ و قمارباز (سیاسی) ماهری بود. هنگام سخنرانی در مجلس شورای ملی می‌گریه می‌گریست، در اوج احساسات غش می‌کرد و نقش زمین می‌شد. یک بار به ما گفت ملی کردن نفت، برای ایران به بهای چندان گزافی تمام نخواهد شد، زیرا هرزبانی از سوی شرکت نفت انگلیس و ایران اعمال شود با اقدام شدید متقابل از سوی مردم ایران مواجه خواهد گشت. این شخصیت بی‌همتا، باد می‌کاشت و طوفان درو می‌کرد. (ص ۱۳۳ - ۱۳۴ سه گزارش)

ارل هریمن نماینده مخصوص ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا که دیدارهای متعددی با دکتر محمد مصدق داشت در خاطراتش چنین آورده: "عامل پیچیده دیگر این بود که مصدق در نتیجه قتل سلف خود علی رزم‌آرا، نخست وزیر شده بود. در آن موقع در ایران یک گروه ناسیونالیست افراطی، مسئول قتل رزم‌آرا شناخته شده بود و مصدق

پیوسته با اشارات محرمانه به جو ترور که باید در آن زندگی کند اشاره می‌کرد.

مک کی در مقاله خاطرات از دکتر محمد مصدق می‌نویسد: "مصدق این احساس را در انسان ایجاد می‌کرد که بی‌اندازه تنهاست و به کسانی که همراهش به امریکا آمده‌اند، حتی به کسانی که در ایران طرف مشورت او هستند و از جانب او حکومت می‌کنند اعتماد ندارد. بسیاری از هواداران او دارای عقاید افراطی مذهبی بودند، به نظر می‌رسد که همیشه احساس می‌کند ممکن است مانند سلف خود ژنرال رزم‌آرا - که چون با انگلیسی‌ها درباره نفت مذاکره می‌کرد کشته شد - او هم کشته شود. مصدق از این واقعیت دردناک آگاهی داشت که محال بود رئیس دولتی در ایران بتواند برای بهره‌برداری از منابع طبیعی کشور با یک کمپانی خارجی به توافق برسد. بخصوص آن‌که کمپانی مذکور متعلق به کشور نیرومندی مانند انگلستان باشد. هر توافقی حاصل می‌شد کافی تلقی نمی‌شد. عامه مردم این سوءظن را داشتند که او شاید در برابر رشوه یا فشار تسلیم شده. (ص ۳۳۶ دکتر محمد مصدق و نهضت ملی ایران. محمد علی موحد).

بعد از سی تیر و روی کار آمدن مجدد مصدق، جراید خارجی تفسیری از حوادث اخیر کردند.

منچستر گاردین انگلستان: که حوادث هفته گذشته در ایران نشان داد که در این کشور حکومت منطق جای خود را به حکومت احساسات داده است و فقر و پریشانی و بدبختی یک سال اخیر نه فقط مردم این کشور را از پیروی احساسات باز نداشته، بلکه آن‌ها را در افکار و احساسات خود متعصب‌تر و جدی‌تر نموده است." نیوز کرونیکل: "دکتر محمد مصدق به حکومت بازگشت ولی بین

حکومت او در دوهفته قبل و حکومت امروز او تفاوت از زمین تا آسمان است". در جای دیگر بحث خود را با این جمله آغاز کرده بود: مصدق مجدداً زمام امور را بدست گرفت ولی نه مثل یک نخست وزیر بلکه مانند یک دیکتاتور مقتدر و حاکم بی‌چون و چرای کشور خود. روزنامه لوموند چاپ فرانسه: "تمدید زمامداری مصدق به شکل فعلی برای آینده ایران بسیار خطرناک است. دیگر بدون واهمه از دربار و مجلس هرچه دلش می‌خواهد انجام خواهد داد و هرج و مرج و بحران اقتصادی در ایران بیش از پیش توسعه خواهد یافت.

روزنامه تایمز لندن: در سر مقاله ۵شنبه خود می‌نویسد: مراجعت دکتر مصدق سرکار خیلی برای ملت گران تمام خواهد شد. ولی گوش ایرانیان اهمیت به این نمی‌دهد که با ریاست وزرایی معظم له برای آن‌ها چند تمام می‌شود. آقای دکتر مصدق سیاستی انتخاب کرده‌اند که ارزش احساساتی دارد و نتایج مادی آن را با نظر تحقیر می‌نگرند. مشارالیه با اخراج یک شرکت نفت بیگانه باعث رضایت خاطر عده زیادی از ایرانیان را فراهم کرده و هیچگاه حاضر نشدند یک برنامه جدی برای اداره کردن مملکت به موقع اجرا بگذارند. توده مردم با این روش موافقت نشان می‌دهند و آقای دکتر مصدق را بر سر کار نگاه می‌دارند. حوادثی که در چند روز در ایران اتفاق افتاده حل مشکل نفت را بعیدتر ساخته است.

مجله پترولیوم پرس سرویس که در امور نفت وارد است در شماره ماه ژوئن ۱۹۵۱ چنین نوشته بود: "به ندرت دیده شده است که عقیده‌ای اظهار و تعقیب گردد بدون این‌که عواقب آن در نظر گرفته شود و این عیناً همان کاری است که دولت ایران کرده است. روی امواج احساسات دکتر محمد مصدق، نفت ایران را ملی کرده و اکنون باید

آنچه را با کمک الفاظ بیان کرده موجه ساخته و به مورد اجرا گذارد... نخست وزیر ایران هنوز بر این عقیده است که تمام بدبختی‌های ایران مانند ثروتمندی یک عده معدود و فقر اکثریت مردم و بی‌سوادی عامه و فساد ادارات تمام ناشی از عملیات شرکت نفت می‌باشد و به قرار معلوم او توانایی این را ندارد که مسئولیت این معایب را به دوش وضع اجتماعی ایران و غفلت‌های حکومت آن کشور بگذارد. حقیقت امر این است که دواى درد را باید در ایران جست‌وجو کرد و اصلاحش را باید از خانه خود شروع نمود. البته خیلی سهل‌تر است که تقصیر را به گردن بیگانگان بیاندازند، زیرا چنین راه و روشی در گذشته هم قبولیت عامه داشته و موجب شده است که عوامل مختلفی مانند هواداران دکتر مصدق را که از دست راستی‌ها هستند با توده‌ای‌های کمونیست و مخالف با شرکت نفت همساز نماید. وقتی که دکتر مصدق راجع به صنعت نفت صحبت می‌کند بیانات او راجع به صنعتی است که حتی یک‌دفعه هم چشم او به چنین دستگاہی نیفتاده با وجود این که فقط چند صد میل تا تهران فاصله بیش ندارد. ظاهراً هیچگاه او این صنعت را بازدید نکرده است. (ص ۵۳۸ و ۵۳۹، ۵۰ سال نفت ایران، مصطفی فاتح)

صدراالشراف در خاطرات خود می‌نویسد: آقای دکتر محمد مصدق (مصدق السلطنه) به موجب تمایل اکثریت قریب به اتفاق مجلس، نخست وزیر شده کابینه خود را تشکیل داده و مجلس بالاتفاق رأی اعتماد به کابینه او داد. دکتر محمد مصدق که سال‌ها انتظار چنین موقعیتی را داشت موضوع ملی کردن نفت که سردهسته برنامه جمعیت اقدام‌کنندگان بود بهترین وسیله برای جلب افکار عمومی به طرف او گردید و او حداکثر استفاده از توجهات عمومی را نموده در حقیقت موضوع نفت

که غایت آمال ایرانیان بود با نام دکتر مصدق توأم بود و با وعده‌هایی که او ابتدای زمامداری خود به مردم می‌داد و جاهتی در عامه نصیب او گردید که تا آن روز برای احدی حاصل نشده بود و چنان‌که در نطق و بیانیتهایی که اعلان می‌کرد وجهه همت خود را دو چیز قرار داده بود: یکی موضوع نفت که روزی سیصد هزار لیره عایدات خالص آن را به ملت وعده می‌داد و دیگر اصلاح قانون انتخابات و زیاد کردن عده نمایندگان مجلس تا دویست نفر که این موضوع نیز مورد توجه و خواست بسیاری از اشخاص ممتاز و مؤثر ملت بود.

مصدق السلطنه مردی است دارای صفات ممتاز از تدبیر و تحمل و صبر و لجاجت و خودخواهی مفرط و تملک نفس و قدرت بر تظاهر به احوالات مختلفه مناسب مقصود با عوام فریبی. در موقعی گریه می‌کند و اشک میریزد مانند کسی که عنان اختیار از دست داده و در موقعی حمله می‌کند مانند سبع، گاهی غش می‌کند و گاهی ناخوش می‌شود به طوری که نشان می‌دهد نزدیک به مرگ است و در همه حال، مالک اختیار و اراده خود است. از نیروی اتفاق مجلسین و توجه افکار عمومی مخصوصاً طبقه عامه قدرت و نفوذی یافت که در مدت مشروطیت ایران سابقه نداشت ولی الحقیقه صفحه جدیدی در سیاست ایران باز شد و نغمه خصومت با انگلیس‌ها آغاز و روز به روز شدت می‌یافت و چند نفر از همکاران او در میدان نفت از سایرین جلو افتادند که نفر اول حسین مکی و نفر دوم دکتر مظفر بقائی کرمانی بود ولی حسین مکی، دکتر بقائی را عقب زد و مشهور به سرباز فداکار شد. (ص ۵۲۱-۵۲۲، خاطرات صدراالشراف)

عمال مصدق و دولت او برای جلب خاطر یک عده اشخاص هوجی که قادر به جمع آوری افراد مزدور از قبیل عمله و افراد بیکار

و اشخاص شریر و هتاک و واداشتن آنها به میتینگ و تظاهرات به طرفداری مصدق بودند و عوایدی به طرز خاص می‌رساند از قبیل دادن جواز صدور برنج و غیره به خارج مملکت با وارد کردن اجناسی از قبیل جای خارجه و نیز رساندن عوایدی به نمایندگان که در ولایات دیگر می‌توانستند وسایل هوچی‌گری فراهم کنند و تحریک دانشجویان مدارس برای مواقعی که اجتماع و تظاهرات به نفع او لازم می‌شد و این قبیل امور، وسیله انتقادات از اعمال دولت مصدق بود. باری این قبیل اعمال هم وسیله انتقاد کاشانی و مخالفین دیگر دکتر مصدق قرار گرفت.

ولی دکتر مصدق که در اوج قدرت بود و عوامل قدرت دولتی از قوای انتظامی و ارتش و حکومت نظامی و قوه عوام و هوچی‌ها به نام ملت، آلت اجرای مقاصد او بود اعتنایی به مخالفت کاشانی نکرده و میتینگ‌ها در تهران و سایر ولایات برای دادن اختیارات یک ساله به مصدق بر پا شد و سیل تلگراف مصنوعی و طومارهای چهل و پنجاه ذرعی چلوار که بیشتر با رنگ قرمز امضا شده و می‌نوشتند: با خون خود امضا می‌کنیم از ولایات به مرکز روان بود.

تعجب در این است که همه می‌دانستند این تلگرافات و طومارها مصنوعی است، مثلاً پنجاه هزار نفر اهالی خوزستان بی‌سواد چه می‌دانند که دادن اختیارات به مصدق بر وفق صلاح مملکت است یا نه و آن مردم را چه غم که طومارها را با خون خود امضا کنند. ولی عقلای مملکت به این مسخره بازیها نگاه می‌کردند و چاره‌ای نداشتند زیرا مجلس شورا که مرکز ثقل مملکت و مرجع مردم است همان‌طور که گفته شده بود مرکب بود از عده‌ای که مجذوب و شریک در ایجاد قدرت برای آن دولت بودند و جمعی مرعوب که فاقد شهامت و حریت

بودند. (ص ۵۲۶-۵۲۷ همان کتاب)

تقی‌زاده در خاطراتش درباره مصدق چنین می‌نویسد: مصدق افراط را به جایی رسانیده بود که از حد گذشت. همه حرف‌هایش که باطل نبود، ولی توجه زیادی به افراط داشت.

مازندران رفته بودم آنجا صحبت شد. من گفتم که در دنیا چیزی نیست که افراطش مضر نباشد. آدم خیلی مؤمنی بود. آنجا گفتم شما در اخلاص به حضرت امیر می‌گویید خیلی خوب است اگر کسی افراط بکند و علی را خدا بداند. خود علی هم راضی به این امر نبود و چند نفر را که این‌طور غلو کرده بودند سوزانید برای این‌که آنها قائل به الوهیتش شده بودند. مصدق هم افراط کرد. (ص ۳۷۰ خاطرات تقی زاده)

دکتر مظفر بقائی در خاطراتش که مصاحبه‌ای بوده با آقای لاجوردی بعضی گفتنی‌ها را گفته و آقای لاجوردی چنین اظهار داشته: هنوز که گاه هستند افرادی که از سر تعصب و یا ناآگاهی دکتر بقائی را به اتهام مخالفت با مصدق مسئول شکست نهضت می‌دانند، درحالی‌که اسناد بسیاری در دسترس است که دکتر بقائی به اتفاق آیت‌الله کاشانی و دیگران متوجه انحراف دکتر مصدق از اصول دموکراسی و قانون اساسی و نهایتاً شکست نهضت ملی شدند و قاطعاً برای جلوگیری از این فاجعه، صمیمانه نهایت کوشش خود را به کار بردند، ولی گویا مصدق خود را موظف به حفظ مصالح ملی از طریق منطق و مشاوره و تعقل نمی‌دید، چنان‌که به نظرات دکتر صدیقی و دکتر سنجابی و ملکی هم توجهی نکرد و الا چگونه است که در برابر پیشنهاد کسب اختیارات قانونگذاری از مجلس، که خود غیر قانونی بودن آن را اعتراف کرده بود، حاضر به همکاری با کمیسیون اختصاصی مجلس برای بررسی و

تصویب لوایح خود در مدت ده روز و یا تصویب طرح ۸ نفری به عنوان تفسیر قانون اساسی که هر دو وجاهت قانونی داشت نگردید؟! (ص ۲۸) از محاسن دکتر مصدق آنچه مورد تردید هیچ شخص منصفی نیست وطن پرستی، صداقت، پاکدامنی، شجاعت و انسانیت اوست. بسیاری از مخالفان دکتر محمد مصدق او را متهم به جاه طلبی و شهرت طلبی و عوام فریبی کرده اند، ولی نویسنده به دلایلی که شرح حال او آمده است ایشان را واجد این صفات نمی داند. مردی که قبل از پذیرفتن نخست وزیری در جریان ملی شدن نفت، سه بار پیشنهاد نخست وزیری از طرف رضا شاه و پسرش را رد کرد نمی تواند جاه طلب و یا مقام پرست و یا شهرت طلب دانست.

"فردای آن روز که جلسه وزیران در کاخ صاحبقرانیه تشکیل شد وزیر جنگ آمد و با من شروع به صحبت نمود و ضمن مذاکرات گفت: خدایار را توقیف کرده بودید؟ گفتم: بلی. سپس قدری خندید و به این طریق فهماند که شایعات راجع به زمامداری او مقرون به صحت است که بعد از خاتمه جلسه به رئیس دولت گفتم و از حقایق او را مستحضر نمودم که تصمیم به استعفا گرفت و دولت از کار کنار رفت.

هنوز دولت تشکیل نشده بود که سردار سپه مرا خواست و گفت: شما هم در این دولت باید شرکت کنید که من به سکوت گذرانیدم. در این زمان مشیرالدوله نخست وزیر و مصدق وزیر امور خارجه بود." (ص ۱۶۷ خاطرات دکتر محمد مصدق)

بعد از قتل رزم آرا چند نفری برای نخست وزیری انتخاب شده بودند که یکی گویا سید ضیاء بود و چون مصدق از آن اطلاع یافت به مجردی که در مجلس جمال امامی به او پیشنهاد نخست وزیری داد آن را قبول کرد. مجلس به او رأی اعتماد داد و شاه فرمان نخست

وزیری اش را امضا کرد.

تهمت عوام فریبی را که نخستین بار وثوق الدوله درباره دکتر مصدق بکار برد، نمی پذیرم، ولی اظهار نظر یکی از یاران صدیق او (خلیل ملکی) را که گفته بود دکتر مصدق عوام فریب نیست، ولی فریفته عوام است، تأیید می کنم. دکتر مصدق خیلی به افکار عمومی و نظر مردم در مورد خود، اهمیت می داد و به عقیده بعضی این خود یکی از نقاط ضعف او بود، زیرا گاهی مصلحت را فدای محبوبیت می کرد و از شنا کردن در جهت خلاف جریان، جریانی که خود بوجود آورده بود، پرهیز می کرد.

بزرگترین نقطه ضعف مصدق، که اگر در زندگی خصوصی عیب بزرگی نباشد برای یک سیاستمدار یا دولتمرد عیب به شمار می آید، لجاجت و انعطاف ناپذیری او بود و این اصل مسلم علم سیاست را بارها گفته و نوشته ام و باز هم تکرار می کنم که "سیاست، علم تشخیص ممکنات است" و اگر یک سیاستمدار توانایی و امکانات خود را در راه رسیدن به هدف تشخیص ندهد و برای رسیدن به یک هدف ثابت و غیر قابل وصول پافشاری نماید، هر چند شخصیتی صاحب اراده و ثابت قدم به شمار می آید، سیاستمدار خوبی محسوب نمی شود.

و یکی دیگر از طرفداران مصدق به آقای طلوعی سخنانی اظهار داشتند که نظر مرا درباره لجاجت و انعطاف ناپذیری دکتر محمد مصدق تأیید می کند. او گفت: تنها عیب مصدق این بود که شرایط زمان خود را نمی شناخت و احاطه کامل به اوضاع بین المللی نداشت و تا آخرین ماه های زمامداری خود تصور می کرد که می تواند از اختلاف و رقابت پنهانی بین امریکا و انگلیس به نفع ایران بهره برداری کند و پیروزی جمهوری خواهان در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۵۲ امریکا

را به نفع ایران می‌دانست، درحالی‌که قضیه کاملاً برعکس بود و این دموکرات‌ها بودند که تا حدی در مقابل فشار انگلیسی‌ها مقاومت می‌کردند.

دکتر مصدق بی‌تردید قصد خدمت به مملکت و اعتلای نام ایران را داشت ولی به دلایلی که شمه‌ای از آن بیان شد و تأثیرپذیری از بعضی مشاوران نادان و مغرض را نیز باید بر آن افزود، این فرصت طلایی را از دست داد و آنچه که ربع قرن بعد از سقوط حکومت او در ایران اتفاق افتاد حاصل همان اشتباهات بود. (ص ۱۳-۱۴ مصدق در پیشگاه تاریخ. محمود طلوغی)

(ایشان در چند سطر گذشته به عدم انعطاف‌پذیری دکتر محمد مصدق اعتراف کرده‌اند، یکی از خصوصیات بارز دکتر محمد مصدق عدم اعتنا به سخنان مشاورانش بود. به نامه نهرو و همچنین حسین علا اگر توجه کنید می‌توانید به مستبد بودن دکتر مصدق واقف شوید.)

احسان نراقی در مصاحبه‌اش با هرمز- کی چنین می‌گوید: من خودم شاهد بودم وقتی خانه دکتر مصدق را بمباران کرده بودند دیدم به گریه افتاد. شخصاً شاهد غارت منزل و وسایل او توسط اوپاش بودم ولی تا حدودی خود او در این جریان، مسئول بود و متوجه نبود که عاقبت این جریان به کجا خواهد کشید. او فقط دلش خوش بود که بگوید ما نفت را به انگلیس‌ها نداده‌ایم. فکر بعدش را نکرد که زاهدی می‌آید و امریکا می‌شود مطلق العنان و مسأله نفت را هم بازیچه خودش می‌کند، چنان‌که هنوز هم ما گرفتار این مسأله‌ایم.

مرد سیاست باید آینده و منافع ملی را مد نظر قرار دهد. دکتر مصدق عملاً می‌گفت تا من هستم این وضع ادامه دارد، بعد هم هرچه شد بشود! به من مربوط نیست، چهره من به عنوان فردی ملی و سازش‌ناپذیر در

تاریخ ثبت بشود. فردا هم مسئولیتی ندارم. این واقعیتی است که نباید انکار کرد. باید حقیقت دکتر مصدق را شناخت. ایده‌آلیزه کردن یک شخصیت کار خوبی نیست، باید همه جوانب را دید. (ص ۱۸۸)

آقای موسی غنی‌نژاد در شماره ۱۰ مهرنامه (ویژه نوروز ۱۳۹۰) در مقاله‌اش به نام پدر پوپولیستی نفتی در مورد اشتباه دولتی شدن نفت ضمن بررسی همه جانبه چنین گفته است: من مصدق را نقطه عطف پوپولیسم در ایران می‌دانم و معتقدم نه تنها شروع نفت دولتی را باید نتیجه فاجعه‌بار تلاش‌های او دانست که بسیاری از وجوه زشت موجود در بازی‌های سیاسی را نیز باید به جریان سیاسی که مصدق و دوستان ایشان راه انداختند ربط داد. دکتر مصدق، توده‌ها را بسیج می‌کرد تا پشت سر آن‌ها سنگر بگیرد و اصولاً هیچ اعتقادی به قانون نداشت. بسیاری از سیه روزهای سیاسی و اقتصادی ما مانند خائن خواندن مخالفان فکری و سیاسی، اتهام‌زنی‌های بی‌مهابا و بی‌پایه با انگشت گذاشتن به حساسیت‌های عوام‌پسند، اجنبی ستیزی به عنوان قطب نمای حرکت سیاسی و اقتصاد دولت‌مدار، اغلب ریشه در پوپولیسم مصدقی و تابوهای برساخته آن دارد. (ص ۱۳۰-۱۳۲)

در مقاله‌ای که از انتشارات جامعه متخصصین و فارغ‌التحصیلان ایرانی مقیم فرانسه است ضمن بررسی چگونگی نهضت ملی شدن نفت چنین آمده: لجبازی و انعطاف‌ناپذیری دکتر محمد مصدق سبب آن شد که دکتر گریدی که از موافقان دکتر محمد مصدق بود بخاطر طرفداری از وی از کار برکنار گردید. بدین جهت همگی معتقد بر این هستند که دکتر محمد مصدق سیاستمداری لجباز و یکدنده و در حقیقت چهره دیکتاتوری او با بعضی از حرکات و تصمیماتش به یک دموکرات تغییر یافته. بسیاری معتقدند که دوران نخست‌وزیری ایشان یکی از دوران

طلایی دموکراتی در ایران بوده و دلیل آن دسته این است که بیش از چند صد روزنامه و مجله به چاپ می‌رسیده که عده‌ای بر له و عده‌ای دیگر بر علیه ایشان مقاله می‌نوشتند. این یکی از دلایل بی‌پایه‌ای می‌باشد که انتشار چند صد روزنامه را دلیل بر دموکراسی بدانند و می‌گویند مصدق دستور داده بود که به آن‌هایی که به او تهمت و یا فحاشی می‌کنند کاری نداشته باشند. این هم یکی از دلایل دموکراسی در دوران ایشان می‌باشد. با توجه به این‌که دوران ایشان یکی از پرتلاطم‌ترین دوران بعد از مشروطیت بوده و هر مخالفتی و هر مخالفی بلافاصله به اجنبی‌پرستی و خائن و وطن‌فروش و نوکر بیگانه معرفی می‌گردید بنابراین باید دید واقعاً چه روزنامه و انتشاراتی حقیقت را به مردم اطلاع می‌داد.

دکتر علی‌امینی در خاطراتش در صفحات مختلف از مصدق به عنوان یک مرد پاکدامن و وطن‌پرست یاد کرده اما او را کم‌وبیش دیکتاتور می‌دانسته: "یک روز از مصدق السلطنه پرسیدم که آقا این دکتر حسابی را کی به شما معرفی کرده؟ گفت: آقا جان سنجابی رفت و این دکتر را به ریش ما بست. خوب باید معایب مصدق السلطنه را گفت، به عقیده من معایبش زیادتر از محاسنش بود. به این عنوان که یک آدم لجوج، یک آدمی بود خودخواه و واقعاً یک آدم دموکرات نبود. آخر، یک دموکراسی که این جوری نیست. بعد از مراجعت از لاهه، یک روز من را خواست و گفت: می‌خواهم با شما مشورتی بکنم، گفتم: بفرمایید. گفت که من در بن بست هستم. گفتم: چه بن بست؟ گفت: انگلیس‌ها به هیچ قیمتی با من کنار نمی‌آیند. گفتم: به نظر من اشتباه است، باید یک مقداری شما راه‌تان را تغییر بدهید، یا یک واسطه‌هایی قرار بدهید که بالاخره این کار را تمام بکنید چون بن بست شما غیر از

بن بست مملکت است. مملکت توی بن بست نمی‌ماند، باید بیرون بیاید، شخص، بله، این را هم اگر نتوانست، باید برود استعفا کند. مصدق گفت: حیثیت من در خطر است. گفتم: آقا شما حیثیت‌تان را برای کار مملکت می‌خواهید و یا برای آن دنیا؟ خدا بیامرزد، گفتم آن دنیا شفیع ما علی ابن ابیطالب است. شما به درد نمی‌خورید. شما این حیثیت‌تان را باید روی مملکت بگذارید و من شخصاً معتقدم که شما فردا بروید پشت رادیو و بگویید "ملت ایران من با تمام این فرسودگی و این ترتیبات سعی خودم را کردم، نشد" بعد یک نفر را جای خودتان بگذارید و کمک کنید که کار تمام بشود، چون این کار اگر بماند به ضرر مملکت می‌شود. گفت: مثلاً کی؟ گفتم: صالح. هیچ خوشش نیامد.

گفتم: مصدق السلطنه، به نظر من شما هنوز شانس دارید. اگر خود شما این کار را تمام بکنید، بهتر تمام می‌شود تا بعد. چون بعد اگر آمد، ما از نقطه ضعف شروع می‌کنیم و آن وقت هم به جایی نمی‌رسیم و به علاوه شکست شما، شکست شخص شما نیست؛ یک عده جوان مملکت از بین می‌روند، مایوس می‌شوند، چون الان دم هیجان ملی به وجود آمده، خوب و بدش را من کار ندارم. بنابراین شما هنوز فرصت دارید. این کار را بکنید، اگر نشد استعفا کنید، جانشین معین کنید.

مصدق گفت: آقا حیثیت من در خطر است و نمی‌توانم، می‌ترسم. گفتم: خوب بعد خدای نکرده لنگ ما را توی خیابان می‌گیرند، می‌کشند. الان وضع مردم طوری است که ثبات دولت در داخل دارد خراب می‌شود. گفت: همین جور می‌شود. گفتم: خوب آقا شما با آن‌که می‌دانید، می‌بینید این جور می‌شود - بنده هم حدس می‌زنم - چطور تحمل می‌کنید؟ گفت: آقا چاره ندارم. گفتم حالا من خیلی متأسفم خدا بیامرزد، گفتم: خوب یک راه دارد که انتحار کنید، بعد مجسمه شما را

طلا خواهند گرفت که از دست انگلیس‌ها انتحار کرده است. (صفحات ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵)

خود مصدق السلطنه، خدا بیامرز، به نظر من یک دیکتاتور بود. حالا به آن جور بنده کار ندارم، ولی از نظر این که تحمل تنقید نکند، تحمل حرف‌های دیگر را نکند، فرق نمی‌کند خوب، دیکتاتور حتماً نباید چماق بردارد کسی را بزند. همان قبول نکردن و تک روی است. (ص ۱۷۴)

این نتیجه اشتباه بزرگ و اعتماد بی‌دلیل و سراپا اشتباه و به امریکا بود. گمان کرد به کمک این مار خوش‌خط‌وخال هم شرکت نفت ایران و انگلیس و هم دولت انگلیس را به زانو درمی‌آورد و هم به عنوان رهبر ملل تحت ستم باقی می‌ماند. بخاطر همین خوش‌خیالی و اعتماد سراپا اشتباه، تمامی پیشنهادهای انگلیس را (گرچه مدعی نیستیم حتماً منصفانه و عادلانه بود که نبود) فوراً رد کرد. درحالی که یکی از بزرگ‌ترین امتیازات یک سیاستمدار واقعی این است که در یک مبارزه، هر قدر عادلانه و بر حق باشد به ارزیابی دقیق نیروهای خودی و نیروهای حریف پردازد و از افکار خیالی به کلی پرهیز و با واقعیت‌ها آنچنان که هست برخورد کند. خیلی آرزوها و خیالات هست که با تمام موازین عدالت و انصاف تطبیق می‌کند اما متأسفانه نیل به آن‌ها همیشه میسر نیست و اگر نبود باید به کیفیتی و تا حدی که قابل دسترسی است تعدیل شود.

هنر یک سیاستمدار واقعی همین است، امکانات و مقدرات را بسنجد و همه نیروها را اعم از داخلی و خارجی دقیق و صحیح ارزیابی کند. (ص ۱۹۸. مصدق در پیشگاه تاریخ. پرویز اعتصامی)

اما موافقان دکتر مصدق چه گفته‌اند؟

من از کسانی که با نهایت علاقه و از سر تعصب از دکتر محمد مصدق و نهضت ملی شدن نفت دفاع می‌کنند خرده نمی‌گیرم، اما هرگز نخوانده‌ام که این گروه محقق برای نسل‌های آینده بجای آن که تمام تقصیرها را به گردن دیگران بیاندازند، تصویری ارائه دهند که اگر ایشان با لجاجت کار را به کودتا نمی‌کشاند و تلاش می‌کرد درآمد و منافع بیشتری برای ایران به دست آورد تا چه اندازه می‌توانست در پیشبرد اهداف قانونمندی، گسترش عدالت اجتماعی، پیشرفت اقتصادی و اجتماعی موفقیت کسب کند.

بسیاری از طرفداران ایشان معتقد بودند و هستند که مهندسین و کارگران ایرانی قادر بودند بعد از رفتن انگلیس‌ها، صنعت نفت را اداره کنند. این را می‌توان قبول کرد؟ آیا برای نگهداری چنین تأسیسات عظیمی تنها مهندسین و کارگرانی که در این صنعت به کار مشغول بودند کفایت می‌کرد؟ آیا در ایران کارخانجاتی وجود داشت که بتواند قطعات مورد نظر را در صورت نیاز بسازد؟ از آنجایی که قطعات ساخته شده با استاندارد انگلیس منطبق بود بنابراین می‌شد حدس زد سایر کشورها قادر به تهیه آن قطعات برای ما نبودند.

حقایق را با گول زدن خود نمی‌شود پنهان ساخت. آیا ایران می‌توانست لوله‌های مورد احتیاج را بسازد؟ اگر کارخانه ذوب آهن می‌داشتیم مسلماً مهندسین و کارگران فنی‌مان توانایی ساخت آن را داشتند.

دکتر همایون کاتوزیان، سیاست بدون نفت دکتر مصدق را سیاست مناسبی توجیه کرده‌اند و با دادن آمار و ارقام نشان داده‌اند که در مدت دو سال هزینه‌های دولتی کاهش یافته و توازنی بین درآمد و مخارج

برقرار گشت، اما باید توجه داشت کشوری به مساحت ایران با سیستم کشاورزی سنتی و نداشتن راه‌های ارتباطی مناسب، تنها می‌تواند در کوتاه مدت با بهبود درآمدی نسبتاً کم، توازن بودجه را تأمین کند. مواد صادره که می‌توانست موازنه‌ای ایجاد کند بیشتر شامل خشکبار و پنبه و پشم بود. یک سال خشکسالی می‌توانست تمام محاسبات را برهم زند.

خود دکتر محمد مصدق بعد از شکست در جمع نمایندگان دوره هفدهم که در شب شنبه ۲۳ فروردین ماه به دعوت او به منزلش رفته بودند چنین گفت: "ما تصور می‌کردیم اگر ما به عواید نفت احتیاج داریم، دولت انگلیس هم مثل ما احتیاج دارد، چون نفت علاوه بر مصرف سوخت انگلستان به کشورهای دیگر صادر می‌شود و آن کشور از فروش نفت ایران تحصیل ارز می‌کند ولی متأسفانه دولت انگلیس، احتیاجات خود را با کمک آمریکا برطرف کرد و نتیجه این شد که بتواند ما را تحت فشار قرار دهد و هرکس خواست از ما نفت بخرد مانع شد و دستگاه نفت ما را متوقف نمود به‌طوری‌که هرکس هم با ما قراردادی بسته بود آن را اجرا نکرد."

بسیاری بر این حرف دکتر مصدق تأکید می‌کنند او از انگلیس‌ها خواست که با همان حقوق به کار ادامه دهند غافل از این‌که انگلیسی چنان وطن‌پرست و مغرور است که بعد از آن‌که کشورش دچار چنین سرشکستگی شد حاضر نبودند حتی تا دو برابر حقوق به خدمت ادامه دهند.

در انگلستان چنین باوری ریشه داشت که ناسیونالیستی که مصدق نماینده آن است بی‌اصالت و تصنعی است و نمودار بیگانه ستیزی نابخراده و فوران احساسات سطحی و زودگذر است. انگلیس از

دیرباز بر این باور بوده که کاستی‌های ذاتی (کاراکتر ایرانی) را به نیکی باز شناخته‌اند این‌گونه که کاراکتر ایرانی نه تنها سخت اسیر خودستیزی و احساسات بلکه دستخوش تزویر و بزدلی است. از دید انگلیس‌ها رویارویی با ایرانیان تنها با زور و قاطعیت و استواری کارآمد خواهد بود و پیامد دلخواه را بار خواهد آورد. (ص ۱۹۷. تجربه مصدق در چشم‌انداز آینده ایران)

کسانی به طرفداری از مصدق مقاله‌ها نوشتند و گفت‌وگوها کردند که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنم.

آقای مهندس زیرک‌زاده به سؤال این‌که چرا مصدق پیشنهاد استوکس و یا کسان دیگر را قبول نکرد می‌گوید: "اگر مصدق یکی از این قراردادهایی را که به او ارائه داده شده بود امضا می‌کرد با نوعی ملی شدن صنایع نفت که ثروت اصلی ایران را در دست خارجی نگاه می‌داشت موافقت کرده بود و دیری نمی‌گذشت که دولتش ساقط و یا ترور می‌شد و حکومتی شبیه حکومت دیکتاتوری پس از ۲۸ مرداد بر آن مسلط شده و قراردادی که امضاء مصدق را در زیر داشت به صورت قرارداد شبیه کنسرسیوم درمی‌آمد آن وقت دیگر دکتر مصدق، دکتر مصدق نبود؛ یک رجل سیاسی در ردیف سید حسن تقی‌زاده و یا دکتر امینی بود و شاید به مقامی پایین‌تر تنزل می‌کرد. چون آن‌ها لااقل بهانه حکومت دیکتاتوری و استبداد و عدم آزادی عمل را داشتند." (ص ۱۵۸. مصدق در پیشگاه تاریخ)

مهندس زیرک‌زاده برای خواننده توضیح نداده‌اند کدام قرارداد؟ ایشان ابتدا این مطلب را توضیح نداده‌اند که دکتر مصدق بر اساس لایحه‌ای که خود به مجلس تقدیم کرده بود انعقاد هر قراردادی را از طرف نخست وزیر و هر یک از اعضای کابینه بدون مشورت با مجلس

شورا و تصویب آن نمی‌توانند امضا کنند. تنها وظیفه ایشان موافقت با مواد قرارداد به شرط آن‌که به تصویب مجلس شورای ملی برسد بود. همان‌طور که قرارداد نفت شمال قوام‌السلطنه و قرارداد ۱۹۱۹ به علت عدم تصویب مجلس هیچگاه منعقد نشد.

آقای محمود طلوعی در قسمتی از کتابشان به عنوان مصدق در پیشگاه تاریخ و دکتر مصدق و نهضت ملی در خلال کتاب‌ها چنین اظهار داشته‌اند:

بدون تردید دکتر مصدق از تمام همکاران و یاران خود از آنچه که در خفا می‌گذشت آگاه‌تر بود، از دسیسه‌های انگلیس، از فعالیت سیا و کریمیت روزولت و شوارتزکف باخبر بود و چون از سقوط دولت خود مطمئن بود برای حفظ آبروی ملت ایران بهتر خواست که دولت ملی با کودتای خارجی سرنگون شود تا با یک جنگ داخلی که می‌توانست رنگ ایرانی به خود بگیرد. اگر قرار بود خنجری از پشت موجب هلاک‌ش شود، بهتر آن‌که خنجر به دست خارجی به پشتش فرو آید. (به نظر من دلایل ایشان کاملاً واهی و غیر قابل لمس است).

آقای صمد رحمانزاده مفسر بی‌بی‌سی در جوانی از همفکران خلیل ملکی بود و در روزنامه "نیروی سوم" ارگان حزب ملکی قلم می‌زد. او در مقاله‌ای تحلیلی به نام "نیمروز طولانی" درباره علل سقوط دکتر مصدق و شکست نهضت ملی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در آغاز به تشریح برنامه کودتایچیان در روز ۲۸ مرداد پرداخته و چنین اظهار عقیده کرده: مصدق خود در انتظار روز ۲۸ مرداد بود، چرا که او از مدت‌ها قبل در بن بست اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته بود که خروج از آن بدون حل مسأله نفت غیرممکن بود و از دیگر سوی، هرگونه امتیاز به غرب در مسأله نفت، بهانه به دست حزب توده می‌داد که دکتر مصدق و دولت او

را متهم به خیانت و افکار عمومی را علیه او تحریک و وجاهت ملی دکتر مصدق کاهش پیدا کند و موقعیت سیاسی مصدق تضعیف شود و از دست دادن وجاهت ملی بهایی بود که مصدق در برابر مسأله نفت باید می‌داد. بدون حل مسأله نفت هم مصدق نمی‌توانست از این بن بست اقتصادی و اجتماعی خارج شود. پس کودتای ۲۸ مرداد برای او روز میمون بود، چه می‌خواست و چه نمی‌خواست او با این کودتا از بن بست خارج شد و باعث شد محبوبیتش حفظ گردد و بگوید: من تا آخر ایستادم و این ستم بر ما رفت.

رحمانزاده سپس نتیجه‌گیری می‌کند که مصدق به همین جهت، زیاد در مقابل کودتایچیان مقاومت نکرد. در صورتی که از زمان شروع کودتا تا هنگام تسخیر رادیو به وسیله کودتایچیان ۸ ساعت وقت داشت و می‌توانست با پخش یک اعلامیه چند سطر از رادیو، تمام نیروهای ملی را به کوچه و خیابان بکشد و چون ۳۰ تیر، آن‌ها را در مقابل کودتایچیان که نیروی اولیه آنان متشکل از مشتی چاقوکش‌های شهر نو و خانم رئیس‌ها بود قرار داده و کودتا را ختنی کند.

او درباره نقش حزب توده چنین می‌گوید: حزب توده صفت نوکری داشت خاصه در برابر شوروی. با توجه به گفته استالین که خط مشی و سیاست احزاب کمونیست با برادر ارشد است، بواسطه این‌که بین امریکا و شوروی بر سر مسأله ایران توافق شده بود آنان دستوری از کمینفرم (اتحادیه احزاب کمونیست) دریافت نکرده بودند، لذا حق این‌که دست به یک حرکت بزنند نداشتند و به همین جهت نظاره‌گر شدند تا کودتایچیان امریکایی ظرف مدت کوتاهی به سرزمین ما مسلط شوند و گر نه یک حزبی که سازمان نظامی‌اش از بیش از ششصد افسر و صدها درجه‌دار تشکیل می‌شد، خود قبل از مردم در مورد کودتا هشیار بود.

یک اظهار نظر هم از عوامل کودتا می‌تواند به روشنگری ذهن خواننده کمک کند.

محمد علی کارمند روزنامه داد متعلق به عمیدی نوری یکی از عوامل کودتا خاطره‌ای دارد از آن روزها. او می‌گوید: صبح روز ۲۷ مرداد تلفن زنگ زد و شخصی که خود را معرفی نکرد خواست با عمیدی نوری یا مصطفی الموتی صحبت کند. هیچ‌کدام در دفتر نبودند، وقتی متوجه شد از نزدیکان عمیدی نوری هستم گفتم: یک موتورسوار تا یک ساعت دیگر به آنجا می‌آید و کلیشه فرمان اعلیحضرت مربوط به نخست وزیری سرلشکر زاهدی را برای چاپ در روزنامه به شما خواهد داد. وقتی موتورسوار کلیشه را آورد عمیدی نوری و الموتی هم آمده بودند. الموتی اصرار داشت باید فوق‌العاده داد و فرمان نخست‌وزیری زاهدی را منتشر کرد اما عمیدی نوری گفت: با تظاهراتی که در خیابان به نفع دکتر مصدق و حزب توده علیه شاه جریان دارد انتشار فرمان شاه، تظاهرکنندگان را به اینجا خواهد کشید و من و تو را تکه تکه خواهند کرد. مگر ۳۰ تیر را فراموش کرده‌ای؟

عمیدی نوری پس از اطمینان از آغاز عملیات کودتا در روز ۲۸ مرداد مبادرت به چاپ آن کرد. (صفحات ۲۳۲-۲۳۳-۲۳۴ قربانیان باور و احزاب سیاسی ایران)

سرتیپ ریاحی فرمانده ارتش مصدق می‌گوید: با وجود این که من جزئیات وقایع ۲۴ تا ۲۸ مرداد را از روی یادداشت‌های روزانه ستاد و یگانه مدرکی که با خود بردم به تفصیل نوشته‌ام، ولی هنوز موقع افشای کامل آن‌ها نرسیده است به دو دلیل: یکی این که به عقیده من هر دسته‌ای که شکست بخورد فرد فرد افرادش هرکدام به نسبتی مقصرند. ثانیاً شخصیت دکتر مصدق هنوز برای ملت ما ارزش دارد و باز هم

سال‌های دراز باید ارزش او را هر روز بالاتر ببرند، شاید ذکر بعضی اتفاقات صحیح نباشد چون باید اذعان داشت که هر سیاستمداری ممکن است اشتباه کند و یا اعمال او به نظر اشتباه بیاید.

(برای من مشکل است که درک کنم که سرنوشت یک سرزمین با تاریخی درخشان و مردمانش در گرو نگهداری رازی است که نسل‌های بعدی را باید از آن محروم ساخت؟)

آقای مصطفی فاتح در صفحات ۳۰۲ و ۳۰۳ چنین آورده: اینک که بیست و دو سال از تاریخ انعقاد قرارداد ۱۹۳۳ می‌گذرد و قرارداد مزبور در چند سال قبل ملغی شده و مدفون گشته است بهتر می‌توان درباره لغو قرارداد داریسی قضاوت نمود.

حوادث بسیاری از آن تاریخ تاکنون رخ داده و تحولات بسیاری در امور نفت خاورمیانه و بخصوص ایران روی داده است. نکته‌ای که در آن وقت در فکر من نقش بسته و هنوز زائل نشده این است که هروقت مقدرات مردمی به دست فردی افتاد و جامعه‌ای به آن درجه از انحطاط رسید که سرنوشت آن بسته به دست یک نفر بود، هر قدر هم آن فرد وطن‌پرست و مردم دوست و خیرخواه باشد، امید رستگاری برای چنین مردمی نیست. گذشته باید درس عبرتی برای آینده باشد. به هر ترتیبی هست باید از پیدایش حکومت‌های فردی اجتناب کرد.

پایان

فهرست منابع

از سواد کوه تا ژوهانسبورگ، نجفقلی پسیان، خسرو معتضد
 آغا محمد خان قاجار تالیف جیمز موریه، ترجمه حسن ناصر
 ابومسلم سردار خراسان، دکتر غلامحسین یوسفی
 امیر شوکت الملک اعلم امیر قائن، تحریر و تقریر محمدعلی منصف
 اختناق ایران مورگان شوشتر با مقدمه‌ائی از اسماعیل رائین
 ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت‌الحمایگی ۱۸۶۰-۱۹۱۹، ویلهم یتن،
 ترجمه دکتر محمد میر احمدی
 انفصال هرات گوشه‌هائی از روابط خارجی ایران (۱۲۰۰-۱۲۸۰ هجری
 قمری)، منصوره اتحادیه (نظام مافی)
 از کاخ شاه تا زندان اوین، احسان نراقی، ترجمه سعید اذری
 امپراطوری کمانچی‌ها پکا - هاما لیانو - واشگتن - ران چرنو
 آتش بیاران دوزخ، گردآورنده و نویسنده: م - محیط افسر ارتش
 اشتباه ملی شدن نفت، ابراهیم صفائی

امیر کبیر و ایران، دکتر فریدون ادمیت
 اسناد و نامه‌های امیرکبیر، نگارش و تدوین سید علی ال داود
 ایران در دوران دکتر مصدق، پرفسور سپهر ذبیح، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی
 ایران در دوره سلطنت قاجار، علی اصغر شمیم استاد فقید دانشگاه تهران
 آن حکایت‌ها: گفتگو و نقد هرموز کی با احسان نراقی: جامعه ایرانیان
 ایران برآمدن رضا خان بر افتادن قاجار و نقش انگلیس‌ها، سیروس غنی
 ترجمه حسن کامشاد
 ایران را از یاد نبریم و بدنیاال سابه همائی، دکتر محمد علی اسلامی ندوشن
 امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران، نویسنده پیروز مجتهدزاده مترجم
 حمید رضا ملک محمد نوری
 انقلاب و روشنفکران. محمود عنایت
 ایران در استانه سال ۲۰۰۰ حکومت و مذهب، دانشگاه لندن، بهمن ۱۳۷۵
 انجمن پژوهشگران ایران
 انقلاب فرانسه، عبدالحیم رادگان
 از کجا آمده‌ام، آمدنم بهر چه بود؟ زندگی من، دکتر ناصر کاتوزیان
 اندیشه فلسفه‌های ایرانی، ابولقاسم پرتو اعظم
 اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، فریدون ادمیت.
 افلاطون عاشق گزیده رسالات افلاطون، با مقدمه دکتر اسمعیل بنی‌اردلان،
 علی شکر خوار
 آقازاده‌ها، محمد حاجی‌زاده
 اصلاح‌طلبان ناکام، منوچهر کدیور
 انقلاب یا اصلاح: گفتگو با هربرت مارکوزه و کارل ر. پوپر، ترجمه هوشنگ
 وزیری
 بابک، نوشته جلال بر گشار، ترجمه رحیم رئیس‌نیا، رضا انزائی
 بازی بزرگان: وقایع نگاری جنبش اصلاحات دموکراتیک در ایران، محمد
 قوچانی
 بیست و پنج سال در ایران چه گذشت (از بازرگان تا خاتمی جلد سوم از

بنی صدر تا شورای موقت ریاست جمهوری)، مؤلف داود علی بابائی.

بیست سال در ایران: دکتر جان ریشارد، ترجمه علی پیرنیا

پنجاه نفر و سه نفر اسرار پیدایش سازمان و دستگیری گروه سیاسی ۵۳ نفر برای اوین بار افشا می شود، خاطرات دکتر انور خامه ای

۵۰ سال نفت در ایران، مصطفی موحد

پس از ۱۴۰۰ سال، دکتر شجاع الدین شفا (دوجلد)

۵۰ سال نفت، مصطفی فاتح

پنج گلوله برای شاه: گفت و شنود محمود تربتی سنجابی با عبدالله ارگانی

۵۳ نفر، بزرگ علوی

پنجاه و پنج علی دشتی

تاریخ نهضت های ملی ایران، جدال مشروطه تا سقوط جبهه ملی، عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

تاریخ نهضت های فکری در سده ۴ تا ۶ هجری، عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ملک الشعرا بهار

تیمورتاش دکتر باقر عاملی

تاریخ سلاجقه تألیف محمد باقر افسرانی به تمام و تصحیح دکتر توران عثمان

تاریخ جهانگشای نادری، نوشته میرزا مهدی آستربادی

تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی: تألیف برتولد اشپولر ترجمه جواد افلاطونی، جلد ۲ و ۱

تاریخ نگارستان، مؤلف احمد بن محمد غفاری کاشانی مولود بسال ۹۰۰ متوفی ۹۷۵ بتصحیح اقا مرتضی - مدرس گیلانی (در نوادر حالات خلفا و ملوک اسلامی از سده اول تا دهم هجری و تذیل آن مفصلاً) از دوره صفویان، افشاریا، زندیه و قاجاریان.

تاریخ عالم ارای عباسی تألیف اسکندر بیک منشی تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی

تاریخ عالم ارای امینی، فضل اله روزبهانی اصفهانی.

تاریخ بیست ساله ایران تألیف و نگارش - حسین مکی (جلد اکودتای

۱۲۹۹ جلد دوم

مقدمات تغییر سلطنت جلد سوم انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی)
توطئه در ایران، سایروس ونس وزیر امور خارجه و برژینسکی مشاور امنیتی رئیس جمهور (کارتر).

تاریخ طبری محمد جریر طبری ترجمه ابوالقاسم پاینده ۱۶ جلد (قسمت هائی از هر جلد که بتاریخ ایران ارتباط داشت)

تاریخ مشروطیت احمد کسروی

تنها ترین سردار (منظور عباس میرزا ولیعهد): مجید جمالی

تنقینیه: بکوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی) سیروس سعدوندیان

تاریخ عضدی: تألیف شاهزاده عضدالدوله (سلطان احمد میرزا) توضیحات و اضافات بکوشش دکتر عبدالحسین نوائی

تاریخ سیاسی ساسانیان بخش اول: تألیف دکتر محمد جواد مشکور

تاریخ سیاسی ساسانیان بخش ۲ تألیف دکتر محمد جواد مشکور

تولدی دیگر: دکتر شجاع الدین شفا

ته بساط، سعید سیرجانی

تاریخ یعقوبی: تألیف احمدین ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی) جلد اول ترجمه محمد ابراهیم آیتی

تفاوت های اپوزیسیون جدال بر سر آینده ایران. مجموعه مباحثات علی جوادی با حشمت طبرزنی، یاور اصلانی و مهدی الادپوش.

نفت و نطق مکی: جریان مذاکرات نفت در مجلس ۱۵ باره قرار داد نفت ایران وانگلیس.

تاریخ فلاسفه ایرانی از آغاز اسلام تا امروز، دکتر علی اصغر حلبی

تاریخ تمدن، هنری لوکاس، ترجمه عبدالحسین اذرنگ

تاریخ بیداری ایرانیان سه جلد، ناظم الاسلام کرمانی

تجربه مصدق در چشم انداز آینده ایران، بکوشش هوشنگ کشاورز صدر و حمید اکبری

تاریخ دولت صفاریان: تألیف دکتر حسن یغمائی

تاریخ برامکه، تالیف عبدالعظیم گرکانی

تاریخ اسپانیا: سایمون بارتون

تاریخ ژاپن برگرفته از ویکی پدیا (قسمتی)

تائملی بر عقب ماندگی ما، نگاهی به کتاب "دیباچه ائی بر نظریه انحطاط ایران" دکتر جواد طباطبایی، حسن قاضی مرادی

تاریخ شفاهی سازمان مهدیون: جلیل امجدی

جامع التواریخ: خواجه رشیدالدین فضل اله وزیر ابن عمادالدوله ابی الخیر موفق الدوله علی بکوشش دکتر بهمن کریمی.

جنايات دويست ساله انگليس در ايران (برابر جنايات آنان در سراسر دنيا) کیومرث کرم یافعی

جنبش ملی شدن صنعت نفت غلامرضا نجاتی

جنايات ومکافات ايران ۱۳۵۷-۱۳۶۵ سیری در نخستین انقلاب سیه تاریخ جهان شجاع الدین شفا

جمهوری افلاطون

جنگی در باره زندگی واثار بیژن جزنی، کانون گرد اوری و نشر اثار بیژن جزنی

جامع الحکمتین ابوالمعین ناصر خسرو قبادیانی

جنگ خلیج فارس پرونده محرمانه، پیر سالنجر / اریک لوران ترجمه مصطفی رحیمی

جورج واشینگتن: جوزف ج. الی

چهره حقیقی مصدق السلطنه، یادداشتهای سیاسی حسن ارسنجانی: دکتر سید حسن ایت

چرا و چگونه نفت ملی شد از: احمد خلیل اله مقدم

چهره واقعی اعلم محمود طلوعی

چهره های منفور تاریخ ایران، تحقیق و تالیف حبیب اله تابانی

چند مقاله درباره ملی شدن نفت و حکومت ملی دکتر مصدق، از انتشارات جامعه متخصصین وفارغ التحصیلان ایرانی مقیم فرانسه.

چه شد که چنان شد: بررسی وقایع سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ از مقاله احمد رشیدی مطلق تا اعلام بیطرفی ارتش، گفتگوی احمد احرار با ارتشبد قره باغی

حکایت دختران قوچان افسانه نجم آبادی

حقوق بگیران انگلیس: اسماعیل رائین

حقیقت در باره محمد(ص) رابرت اسپنسر

خاطرات سفر مازندران رضا شاه کبیر

خرافات و زن ستیزی در اسلام، فرزاد جاسم

خاطرات گنگو دکنر انور خامه ای

حاج ابراهیم خان کلاتر (اعتماد الدوله) تالیف سیاوش دانش

حزب ایران: تاریخ مبارزات ضد امپریالستی مردم ایران برهبری دکتر محمد مصدق جلد اول

خاطرات در خاطرات، رحیم ذهتاب فرد

خواب اشفته نفت دکتر مصدق ونهضت ملی شدن نفت، محمد علی موحد

خلیل ملکی بروایت اسناد ساواک

خداوند الموت - حسن صباح پل امیر - ترجمه ذبیح اله منصوری

خاطرات سر ریدر ویلیام بولارد: سفیر کبیر انگلستان در ایران،

خاطرات احتشام السلطنه بکوشش سید محمد مهدی موسوی

خاطرات سپهد امیر احمدی اولین سپهد ایران بکوشش، غلامحسین زرگری نژاد.

خاطرات دکتر مظفر بقائی کرمانی: مصاحبه کننده حبیب لاجوردی با مقدمه و پیرایش محمود طلوعی

خاطرات واسناد سپهد حاجعلی رزم ارا: بکوشش کامبیز رزم ارا و کاوه بیات

خرافات و زن ستیزی در اسلام: فرزاد جاسم

خاطرات پراکنده رجال پهلوی: بکوشش حسن طباطبائی

خون و نفت خاطرات یک شاهزاده ایرانی، منوچهر فرمانفرمائیان رخسان فرمانفرمائیان

خاطراتی از الهیار صالح، به اهتمام دکتر سید مرتضی مشیر
 خاطرات دهخدا از زبان دهخدا
 خیانت با امید: ابوالحسن بنی صدر
 خاطرات بزرگ علوی: بکوشش حمید احمدی
 خاطرات صدرالاشراف، از محسن صدر
 خانه اشباح، اسیب شناسی به دولت دولت دموکراتیک توسعه گرا، علی اکبر گنجی
 خاطرات دکتر شاهپور بختیار، بکوشش حبیب لاجوردی
 خاطرات حسین مکی، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران. مصاحبه کننده مرتضی رسولی پور سال سال ۱۳۵۷
 خاطرات علی امینی، با پیشگفتاری از دکتر باقر عاملی بکوشش حبیب لاجوردی
 خاطرات سردار اسعد بختیاری جعفرقلی خان سردار بهادر: بکوشش ایرج افشار
 خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی: بکوشش بهرام افراسیابی
 خاطرات نصراله انتظام شهریور ۱۳۲۰ از دیدگاه دربار: بکوشش محمد رضا عباسی، بهروزطیرانی
 خاطرات سیاسی خلیل ملکی، با مقدمه دکتر محمد علی (همایون) کاتوزیان
 خلع ید (کتاب سیاه)، حسین مکی
 خاطرات شاهپور بختیار: طرح تاریخ شفائی ایران مرکز مطالعات خاورمیانه دانشگاه هاوارد
 خاطرات حاج سیاح: بکوشش حمید سیاح
 خاطرات دکتر علینقی عالیخانی وزیر اقتصاد ۱۳۴۱-۱۳۴۸ تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران
 خاطرات روزنامه نگار: دکتر انور خامه ای
 خاطرات محمود فروغی با کوشش حبیب لاجوردی
 دو خاطره از زندان. در مهمانی حاجی اقا حبیب اله داوران و داستان یک

اعتراف. فرهاد بهبهانی (خاطرات دوتن از دستگیر شدگان نامه ۹۰ امضائی به رئیس جمهور)
 داستانهای از عصر ناصرالدین شاه تهیه و تدوین محمود حکیمی
 دوگام به پیش یک گام به پس (وقایع نگاری جنبش اصلاحات دموکراتیک در ایران محمد قوچانی)
 دولت نادرشاه: اشرفیان - م - ر - آرونوا ترجمه حمید امین
 دوقلوی میرینج: جمشیدی لاریجانی
 دختری از ایران، خاطرات خانم ستاره فرمانفرمائی، برگردان ابولفضل طباطبائی
 دوقرن سکوت: دکتر عبدالحسین زرین کوب
 در خدمت و خیانت روشنفکران جلال ال احمد
 در حضر: مهشید امیر شاهی
 در تیر راس حادثه زندگی سیاسی قوام السلطنه حمید شوکت
 دلاور زند زندگی پر ماجرای لطفعلیخان زند نوشته نصرت نظامی با مقدمه دکتر باستانی پاریزی
 دیبای خسروانی: کوتاه شده تاریخ بیهقی: گزینش و گزارش از دکتر محمد جواد یاحقی و مهدی سیدی
 دیپلماتها و کنسولهای ایران وانگلیس، ونخست وزیران و وزرای امور خارجه ایران وانگلیس و سفرا و فرستادگان ایران در سایر کشورهای جهان از آغاز تا سال ۱۹۴۵ میلادی، لوئی رابینو ترجمه و تالیف غلامحسین میرزا صالح.
 در سایه بیم و امید. رویدادهائی از سازمان افسران وابسته به حزب توده ی ایران، ماشا اله ورقا رئیس دایره اطلاعات و مراقبت شهربانی کل کشور)
 دوپست سال سکوت اسمعیل رائین
 ذکاء الملک فروغی شهریور ۱۳۲۰ نوسنده دکتر باقر عاملی
 روزنامه خاطرات بصیرالملک شیبانی در روزگار پا دشاهی ناصرالدین شاه بکوشش ایرج افشار - محمد رسول دریا گشت
 روزنامه خاطرات عین السلطنه (قهرمان میرزا سالور) بکوشش مسعود سالور،

ایرج افشار

روضته الصفا: تالیف محمد بن خاوند شاه بلخی تهذیب و تلخیص دکتر عباس زریاب

رضا شاه کبیر در آئینه خاطرات بانضمام زندگینامه تالیف ابراهیم صفائی پیش گفتار مهرداد پهلبد مقدمه مهرداد مزین

رستم التواریخ: محمد هاشم آصف (رستم الحکما)

روشنفکران ایران در عصر مشروطیت

روابط ۲۰۰ ساله ایران و انگلیس محمود محمود

روشنفکران ایرانی و غرب: تالیف مهرداد بروجردی ترجمه جمشید شیرازی

راز دانی و روشنفکری و دبنداری: عبدالکریم سروش

رجال عصر پهلوی سید حسین تقی زاده بروایت ساواک.

روحانی و شاه نوشته دزموند هارنی ترجمه کاووس و کاوه باسمنجی

روزهای تاریک بغداد، خاطرات محمد حسین سبحانی جلد اول

رضا شاه، خاطرات سلیمان بهودی شمس پهلوی علی ایزدی: به اهتمام غلامحسین میرزا صالح

زندگی طوفانی: خاطرات سید حسن تقی زاده: بکوشش ایرج افشار

زندگی نادر شاه نویسنده جونس هنوی مترجم اسماعیل دولتشاهی

زیدیه در قرن اول و دوم هجری تالیف فضیلت الشامی ترجمه سید محمد ثقفی و علی اکبر مهدی پور

زندگانی شاه عباس کبیر نصراله فلسفی

زندگی سیاسی مصدق فواد روحانی

زندگی سیاسی خلیل ملکی دکتر کاتوزیان

زندگی و خاطرات امیر عباس هویدا: اسکندر دلد

روابط خارجی ایران از ابتدای دوره صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی،

تالیف هوشنگ عبدالرضا مهدوی

سیاستنامه خواجه نظام الملک طوسی بکوشش دکتر جعفر شعار

سرکوب و کشتار دگر اندیشان مذهبی در ایران سهراب نیکو صفت

سرگذشت شگفت اور یک دیپلمات ایرانی دکتر پرویز عدل

سفرنامه حاج سیاح به فرنگ بکوشش علی دهباشی

سفرنامه ناصر خسرو بکوشش نادر وزین پور

سفرنامه جکسن ایران در گذشته و حال نوشته ابراهیم ولنتاین - ویلیام جکسن ترجمه منوچهر امیری فریدون بدره ای

سرنوشت ایران چه خواهد بود و امروز چاره چیست احمد کسروی

سیاحتنامه ابراهیم بیگ: اثر حاج زین العابدین مراغه ای (حوشی و مؤخره: باقر مومنی)

سینوهه طبیب پزشک مخصوص فرعون نویسنده میکا والتاری ترجمه ذبیح اله منصور

سنت پذیری یا بازنگری، دکت محمد یلپانی

سیری در نهضت ملی شدن نفت: خاطرات شمس قنات آبادی بازیابی پرونده وی در ساواک

سرگذشت حاجی بابای اصفهانی: ترجمه میرزا حبیب اصفهانی و پیرایش جعفر مدرس صادقی

سرگذشتی پیش نوشته ناگفته هائی از تاریخ معاصر، دکتر ابوالقاسم تفضلی
سفرنامه خسرو میرزا بیطرزبورغ: بقلم میرزا مسعود مصطفی افشار (بهاء الملک)
و تاریخ زندگی عباس میرزا نایب السلطنه بقلم حاجی میرزا مسعود مستوفی انصاری وزیر امور خارجه بکوشش محمد گلبن

سه گزارش ورنون والتر - مصدق وهریمن

سیاست نامه، عبدالکریم سروش

سفر بولایت عزرائیل جلال ال احمد

سالن ۶ یادداشت‌های روزانه زندان، سید ابراهیم نبوی

سنت و مدرنیسم ریشه یابی علل شکست کوششهای اصلاح طلبانه و نوسازی

سیاسی در ایران عصر قاجار، دکتر صادق زیبا کلام

سفارت نامه خوارزم، رضاقلی خان هدایت بکوشش علی حصوری

سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی (ایلچی) بروسیه، بقلم میرزا محمد هادی علوی شیرازی

سامانیان دوره شکوفائی فرهنگ ایرانی - اسلامی دکتر محمد رضا ناجی
سه پاسخ: بروحانیت، تکرار مشروطیت و کانون نویسندگان، به اهتمام مسعود سفیری

شاهنشاهی اشکانی یوزف ولسکی ترجمه مرتضی ثاقب فر

شاهزاده، نیکولا ماکیاوولی ترجمه و معرفی بوسیله جورج بال

شجاع الدین شفا انقلاب سیاه ۱۳۵۷

شاه اسمعیل اول و جنگ چالدران: پژوهش از هاشم حجازیفر با مقدمه دکتر محمد اسمعیل رضوانی

صدر التواریخ، تالیف حسن خان اعتماد السلطنه

طلوع انفجار یا پیام و پیامآور علی اصغر حاج سید جوادی

عالم ارای شاه اسمعیل، با مقدمه و تصحیح و تعلیف اصغر منتظر صاحب

علما و انقلاب مشروطه، لطف اله احدانی

علم و تمدن در اسلام: نوشته سید حسن صدر ترجمه احمد آرام

عبور از عهد پهلوی جلد اول: در گپ و دو فرهنگ، مشاهدات و خاطرات پرفسور ابولمجد حجتی

عبور از عهد پهلوی جلد دوم جنبش ملی و دولت مردم پرفسور ابوامجد حجتی

عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران: تالیف ابراهیم تیموری

غرب زدگی جلال ال احمد

فتنه باب اعتضاد السلطنه توضیحات و مقالات بقلم عبدالحسن نورائی

قرن طلایی ایران، ریچارد - ن - فرای

قربانیان باورو احزاب سیاسی ایران: محمود تربتی سنجابی

کریم خان زند، تاریخ ایران بین سالهای ۱۷۴۷-۱۷۷۹ جان - ر - پری
ترجمه علی محمد ساکی

گفتگوهای من با شاه خاطران محرمانه امیر اسداله اعلم

کرونیکال اوف دامپراطوران روم سلسله به سلسله کریس اسکارره
گذر از کوههای سر هر: خاطرات رضا طاهری در گفتگو با حمید احمدی
ششمی کتا خاطرات منتشر شده از انجمن مطالعات تاریخ شفاهی ایران
در برلین

مصدق: به اهتمام علی جان زاده

مصدق و نفت و ملی گرایان و افسانه دمکراسی کارنامه مصدق در پرتو
جنبش کارگری و دمکراسی و سوسیالیستی بهزاد کاظمی

میرزا ملکم خان اسمعیل راثین

مجموعه سفرنامه های میرزا صالح شیرازی تصحیح و توضیح غلامحسین
میرزا صالح.

مصدق در پیشگاه تاریخ محمود طلوعی

مشروطه ایرانی: دکتر ماشاله اجودانی

محمد مصدق و نقطه های تاریخی او: نوشته حسین مکی

مجله سه ند جلد اول

مجموعه مکاتبات، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا فیروز (نصرت الدوله)
جلد اول مجالس ۴ و ۵

مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، دکتر محمد علی همایون کاتوزیان.

مکتوبات میرزا فتحعلی اخوندزاده

مشروطه و جمهوری ریشه های نابسامانی نظم دمکراتیک در ایران، تالیف
علیرضا ملائی توانی

ما چگونه ما شدیم، ریشه یابی علل عقب ماندگی در ایران: دکتر صادق زیبا کلام
مزدک: خسرو خسروی

مناظره سید ضیاء - مصدق (مخالفت دکتر مصدق با اعتبار نامه سید ضیاء
در مجلس دوره چهاردهم) و خاطرات دکتر مصدق: با اهتمام علی جانزاده

مظفر فیروز: زندگی سیاسی و اجتماعی شاهزاده مظفرالدین میرزا فیروز، بر
پایه یادداشت های خود او به قلم همسرش مهین دولت شاه فیروز.

مشروطه خواهی ایران، بکوشش دکتر ناصر تکمیل همایون

مصدق. نفت. ناسیونالیسم ایرانی: جمیز بیل - ویلیام راجر لوئیس: ترجمه
عبدالرضا هوشنگ مهدوی - کاوه بیات

موج سوم دمکراسی در پایان سده بیستم، ساموئیل هانتینگتون استاد دانشگاه
هاروارد ترجمه دکتر احمد شهسا.

ماموریت امریکائیا در ایران، دکتر میلسپو: دکتر حسن ابوتراییان

شیخ شهید فضل اله نوری جلد اول گردآورنده محمد ترکمان

شاهنشاهی عضدالدوله نوشته علی اصغر فقیهی

شیخ حسین چاه کوتاهی در جنگ مجاهدین دشتستان و تنگستان با دولن
آنکلیس احمد فرامرز به کوشش سید قاسم یاحسینی

شاه اسمعیل اول جنگ چالدران، پژوهش از هاشم حجازی فر با مقدمه دکتر
محمد اسمعیل رضوانی

شیعه گری، احمد کسروی

شش سال در دربار پهلوی: خاطرات محمد ارجمند سرپرست تلگرافخانه
مخصوص رضا شاه بکوشش عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی

نادر شاه، ولادیمیر مینورسکی، لاکهارت فریزر، جیمز لارنس، ترجمه و تدوین
رضازاده شفق

نهضت شعوبیعه یک جنبش ملی ایرانیان در برابر خلافت اموی - عباسی
تالیف دکتر حسین علی ممتحن

نامه های خصوصی و گزارشهای محرمانه، غلامحسین میرزا صالح

نبرد دین با علم: برتراند راسل ترجمه علی اصغر مهاجر - دکتر احمد ایرانی

نخست وزیر سه دقیقه قبل از درگذشت محمود تربتی سنجابی (درمورد هویدا)
نگاهی از درون: خاطرات سیاسی دکتر جواد صدر بکوشش مرتضی

رسولی پور

نگاهی به نهضت ملی ایران نقد خاطرات شعبان جعفری: سعید رهبر

نامه‌هایی از تهران (۱۳۶۷-۱۳۷۳)، بهروز امدادی اصل

نطق‌های تاریخی دکتر محمد مصدق، تالیف حسین مکی

وقایع ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱، حسین مکی

وقایع اتفاقیه، بکوشش سعیدی سیرجانی

هفت سال در زندان اریامهر: یادداشت‌های شادروان احمد ارامش، زندگینامه
و مقدمه از اسماعیل رائین

هگل و مبادی اندیشه معاصر، امیر مهدی بدیع، ترجمه احمد ارام

یادداشت‌های روزانه از محمد علی فروغی (۲۳ شوال ۱۱۳۲۱ - ۲۸ ربیع
الاول ۱۳۲۲ قمری)، بکوشش ایرج افشار

یکی بود یکی نبود، سید محمد علی جمال زاده



نشر مہری

منتشر کرده است:

شعر

بی شکوفه، بی گیلان • نازنین شاطری پور
استیگما تا • م.ع سیحانی
تورا حافظی • نیما نیا
دیوان ژاله • عالم تاج قائم مقامی
آخرین زن لوت • اعظم بهرامی
دهان مرده • ناما جعفری
۷۰ شعر در میان دو بوسه • هوشنگ اسدی
می افتم از دستم (فارسی و ترکی) • شاعر: سهیلا میرزایی؛ مترجم: رقیه کبیری
هم رقص باد • نازنین شاطری پور
پوسه‌ی آسمانی • کرولاین مری کلیفلد؛ برگردان: سپیده زمانی
آوازه‌های فالش کشورم • فیروزه فزونی
در صدای تو می دانی چیست؟ • جمال ثریا؛ برگردان: بهرنگ قاسمی
پرواز ایکاروس • هلیده دومین؛ برگردان: علی اصغر فرداد
ماه مجروح (مجموعه آثار کمال رفعت صفائی) • به کوشش حسین دولت آبادی
سوار بر قایق حیات • سروده‌های علی تقوایی، طراحی‌های شکوفه کاوانی
تلفظ برهنگی زن در ماه • نرگس دوست
ریشه‌های خوف، ریشه‌های خجسته • سیاوش میرزاده
اینجا برقص • حسن حسام
مرا به ابها بسپار • کتی زری بلیانی
آوازه‌های زیباییات • شاعر: ماریو مرسیه؛ برگردان: هدی سجادی
یکی به ابی عمیق می اندیشد • حمزه کوتی
مرا با چشمان بسته دوست بدارید • پومن شباهنگ
دل به دلبری افتاد • کوروش همه‌خانی
یک گل ابی رنگ، رنگ لبخند خدا • موژان صغیری
تکه‌ای از قلب خدا • موژان صغیری
رد پای طلایی • موژان صغیری



نشر مہری

آذرخش آذر آیین • دارا نجات
هنوز • مهتاب قربانی
قاصدک‌های بی‌خبر • بهرام غیاثی
در همه شهرهای دنیا زنی است • نیلوفر شیدمهر

جستار

مرثیه‌ای برای شکسپیر • شهرور رشید
دفترهای دوکا • شهرور رشید

داستان فارسی

رمان

ماه پیشانی • شهریار مندنی‌پور
مادیان سرکش • مژده شبان
انتقام با احترام گرفته شد • امین کاظمی
شروه • ماندانا انصاری
اهالی خانه پدری • علی اصغر راشدان
حضور در مجلس ختم خود • علی اصغر راشدان
تادانو • محمدرضا سالاری
ویرانگران • رضا اغنمی
تا آخرین مین زمین • عیسی بازیار
همسرم اهو خانم و دوست‌دخترهای من • سوسن غفیار
خودسر • بهرام مرادی
طلا • بهار بهزاد
دندان‌هار یک روایت آشفته • مظاهر شهاست
دوار • میثم علیپور
هنوز از اکالیبتوس‌های یونسکو خون می‌چکد • عیسی بازیار
آن‌سوی چهره‌ها • رضا اغنمی
البشا • فرزانه حوری
بوته‌های تمشک (والش‌کله) • محمد خوش‌ذوق
سندروم اولیس • رعنا سلیمانی
پیش از تریدید • فهیمه فرسای
بگذار زنده بمانم • بردیا حدادی
مریم مجدلیه • حسین دولت‌آبادی
توکای آبی • حامد اسماعیلیون

شب جمعه ایرانی • جواد پویان
آنها دیگر از آن ایستگاه نگذشته‌اند • مهدی مرعشی
خانه‌بان • مریم دهخدايي
گذار (در سه جلد) • حسین دولت‌آبادی
ما بچه‌های خوب امیریه • علیرضا نوری‌زاده
چشم باز و گوش باز • زکریا هاشمی

لیورا • فریبا صدیقیم
سلام لندن • شیوا شکوری
اوروروس • سپیده زمانی
اثر انگشت • رئوف مرادی
کبودان • حسین دولت‌آبادی
خون اژدها • حسین دولت‌آبادی
مرداب • رضا اغنمی
باد سرخ • حسین دولت‌آبادی
چوبین در • حسین دولت‌آبادی
ایستگاه باستیل • حسین دولت‌آبادی
اشک‌های تورنتو • سیامک هروی
سرزمین جمیله • سیامک هروی
گرداب سیاه • سیامک هروی
بوی بهی • سیامک هروی
سیب را بچین • لیلی ناهیدی‌آذر

داستان بلند

پنج زن • محمد عبدی
دهان‌شدگی • بهناز باقری

مجموعه داستان کوتاه

جزیره‌ای‌ها • نازی عطیما
مجسمه‌ساز فلورانس • هادی طاهری
حسن‌آباد • حمید فلاحي
نیلاپرتوی • مهسا عباسی
بعد از آن سال‌ها • حسن حسام
کارنامه احیاء • حسن حسام
روزچهل‌ویکم • هلیا حمزه

مردگان سرزمین یخ‌زده • بهار بهروزگهر
 در من زنی زندگی می‌کند • مژده شبان
 الفبای گورکن‌ها • هادی کیکاووسی
 روزی که مادر سگ شدم • نوشابه امیری
 هلنا گذاشت و رفت • سانا نیکی‌یوس
 مردی آن‌ور خیابان زیر درخت • بهرام مرادی
 خنده در خانه‌ی تنهایی • بهرام مرادی
 آن زن بی‌آنکه بخواند گفت خداحافظ و دختری بنام بی‌بی بوتول دزفولی
 • عزت‌گوشه‌گیر

روزی روزگاری رشت • مه‌کامه رحیم‌زاده
 داستانی برای مردگان • رضا نجفی
 گرد بیشه • رضا مکوندی
 کلاغ‌های پایتخت • لیلا اورند
 ریچارد براتیگان در تهران • حامد احمدی
 پشت چشمان یخ‌زده • نگار غلامعلی‌پور
 اما من حرفامو تو دلم می‌گفتم • فرامرز سیدآقای
 دو وزن در میانه‌ی پل • نیلوفر شیدمهر
 کافه در خاورمیانه • سعید منافی
 اشک‌های نازی • رضا اغمنی
 سیندرلا بعد از نیمه شب • فرزانه گلچین
 سوت • فریبا منتظر ظهور

داستان ترجمه

رمان

خانه‌ی سیاهان • محمد حیای، ترجمه‌ی علی حسین‌نژاد
 سرای شایندر • محمد حیای، ترجمه‌ی غسان حمدان
 پرند شب • اینگه بورک بایر، ترجمه‌ی گلناز غبرایی
 حرامزاده‌ی استانبولی • الیف شافاک، ترجمه‌ی گلناز غبرایی
 گواپا • سلیم حداد، ترجمه‌ی فرزاد کوهسار
 سودایی • جی.ام. کوتسی، ترجمه‌ی محسن مینوخر
 مجازات غزه • کیدئون لوی، ترجمه‌ی فرهاد مهدوی

داستان بلند

آلتس لند • دورته هانس، ترجمه‌ی گلناز غبرایی

زن تخم مرغی • لیندا. دی. کرینو، ترجمه‌ی میم. دمدام
 گنگستر • کلايو کاسلر و جاستین اسکات، ترجمه‌ی فریده چاجی

تاریخ پژوهش نقد و نظر
 ترور به نام "خدا" (نگاهی به تروریسم حکومتی جمهوری اسلامی ایران) •
 پرویز دستمالچی
 آموزش عالی، جنسیت و تحولات اجتماعی در ایران (۱۳۹۶-۱۳۵۷) •
 ناهید حسینی
 جستارهایی جامعه‌شناختی درباره‌ی داستان امروز ایران؛ از بامداد خمار
 تا توکای ابی • مهرک کمالی
 از ادبیات تا زندگی • احمد (سالم) خلفانی
 زن درون (نوشتاری روانکاوانه در باب زنانگی) • رافائل ای. لویز - کورو؛
 برگردان: فرشته مجیدیانی
 زن در بوف کور؛ نگاهی به نقش و کارکرد زن در بوف کور اثر جاودانه‌ی
 صادق هدایت • ابراهیم بلوکی
 تندیس سگ ورجاوند (یکی از کهن‌ترین زیورهای زرین سرزمین ما ایران) •
 یدالله رضوانی
 نقدی بر ولایت فقیه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران • پرویز دستمالچی
 واگرایی عمیق در خاورمیانه • تیمور کوران؛ مترجم: سیدمهدی میرحسینی
 نگاهی به تاریخ و تمدن آریایی • امامعلی رحمان
 بررسی تاریخی، هرمنوتیک و جامعه‌شناختی قرآن • جلال ایجادی
 داستان شهر ممنوعه (پژوهشی جامع در باب دگرباشان در ایران) • کامیل
 احمدی

نواندیشان دینی، روشنگری یا تاریک اندیشی • جلال ایجادی
 شکل و ساخت داستانی ترانه‌های خیام • حسین آتش‌پرور
 رادیکال دهه ۷۰ • مهدی یوسفی (میم. نازا)
 دگرباشان جنسی در ادبیات تبعید ایران • اسد سیف
 افسون‌زدایی از افسانه‌ها؛ نقد و متن‌شناسی رمان‌های معاصر ایران • جواد پویان
 مروری بر حملات اسکندر، اعراب و مغول به ایران و سقوط سلسله‌های
 هخامنشی، ساسانی و خوارزمشاهی • گردآورنده: فریدون قاسمی
 واکاوی نقد ادبی فمینیستی در ادبیات زنان ایران (مجموعه‌ی مقالات) •
 آزاده دواجی

در همسایگی مترجم (گفت‌وگو با سروش حبیبی) • نیلوفر دهنی
 سایه‌های سوشیانت (منجی‌گرایی در فرهنگ خودی) • س. سیفی

ادبیات و حقیقت (درباره آثار سینمایی و ادبی عتیق رحیمی، برنده افغان جایزه گنکور) • نیلوفر دهنی

کتابی برای کتاب‌ها • اسد سیف

آیین‌های روسپیگری و روسپیگری آیینی • س. سیفی

ایران و اقوامش: جنبش ملی بلوچ • محمدحسن حسین‌پور

چهره‌ای از شاه (زندگانی، ویژگی‌های اخلاقی و کشورداری محمدرضا شاه پهلوی) • هوشنگ عامری

غرور و مبارزه‌ی زنان (تاریخ انجمن زنان فمینیست در نروژ از ۱۹۱۳) • الیزابت لونو، ترجمه‌ی مهدی اورند، متین باقرپور

زنان مبارز ایران، از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی • بنفشه حجازی

آن‌شی‌گائو، بودای پارسی • خسرو دهدشت‌حیدری (دوتسو ذنجی)

کتاب سنج چهارم • رضا اغنمی (نقد و بررسی کتاب)

جستارها در زبان و تاریخ فرهنگ پارسی • مسعود میرشاهی (نقد ادبی)

خرافات به مثابه ایدئولوژی در سیاست ایرانیان از مجلسی تا احمدی‌نژاد • علی رهنما

تاریخ غریب، خاطرات شاه نادر کیانی • به کوشش مسعود میرشاهی

بانگ نوروزی در پرده واژه‌ها • مسعود میرشاهی

نور مایل و سایه‌ها • نسرين ترابی (مجموعه مقالات)

سرگذشت شعر پارسی از سنگ تا چاپ سنگی • محمود کویر

ادبیات کلاسیک

«قصه‌ی سنجان» داستان قرار به‌دینان بی‌قرار در هند • مهدی مرعشی

رساله یک کلمه (میرزا یوسف مستشارالدوله) • به کوشش باقر مؤمنی

هنر مدرن، نقاشی و عکس

دلدادگان مدارچایی؛ مجموعه آثار پی‌سی‌بی مینیا‌تورآرت • رضا رفیعی‌راد

منظومه‌ی ناپیوند واله، گئی • شعر - داستان از الهه رهرونی؛ نقاشی حبیب مرادی

سفر ایشتر به دنیای زیرین • نجوا عرفانی

من آنجا پشت خورشیدم • منصور محمدی (مجموعه عکس از طبیعت کردستان)

تازیانه بر باد • مژن مظفری

این است بدن من مجموعه آثار هنر مفهومی • رضا رفیعی‌راد

کودک و نوجوان

دالی و آیین‌های رازآلود • خسرو کیان‌راد؛ تصویرگر: هاجر مرادی

بیژن و شیر زخمی • نیلوفر دهنی

نابغه‌ی کوچک • فریبا صدیق

لولو و جوجو • نرگس نمازکار

آموزش

زندگی امن در کنار میدان مین • عیسی بازیار

نمایشنامه

فیل‌ها تنها می‌میرند (نمایشنامه‌ای در سه پرده) • شهرام رحیمیان

ادبیات، بازی، بدن: در جستجوی فضاهای در-بین • گردآوری و ترجمه:

مازیار هنرخواه

طنز فارسی

لبخند از پشت سیم‌خاردار (داستانک‌های علیرضا رضایی) • به کوشش:

هوشنگ اسدی

قلیم ترانه‌ی تکرار است (گزیده‌ی آثار پرویز شاپور) • به انتخاب: کامیار

شاپور، فرناز تبریزی

خاطرات

اندیشه در قفس • مصطفی تراکمه

رسول • رضا نیم‌رز

جنگ و زندگی • هاشم روزی

میان دو دنیا (خاطراتی از سه سال اسارت در سلول‌های انفرادی قرارگاه

اشرف) • رضا گوران

من به روشنی اندیشیده‌ام، من به صبح... • عباس منشی‌رودسری؛ به کوشش

بانو صابری

گذر عمر (خاطرات یک پرستار) • فرزانه جامعی

هی دلم می‌خواهد بخوابم • مهشید جهان‌بخش

زخم‌های بی‌التیام (خاطرات فرشته‌هدایتی) • فرشته خلیج هدایتی

آرزوهای کال (در سه جلد) • فرانک مستوفی

روزی که پیر شدم • نوشابه امیری

مالا (در دو جلد) • محمد خوش‌ذوق

سفرنامه

از رمی جَمَرات • مرتضی نگاه‌ی

به سوی طَبَس (۱۹۵۹) • ویلی شیرکلوند؛ ترجمه: فرخنده نیکو، ناصر زراعتی



MEHRI PUBLICATION

Research * 44

**Dr Mohammad Mosadegh
Democrar... Dictator**

Massoud Yazdanian

British Library Cataloguing Publication Data:
A catalogue record for this book is available from
the British Library | ISBN: 978-1-914165-88-7 |
|First Edition: Mehri Publication, 2020. 356.p |
|Printed in the United Kingdom, 2020 |

|Book Design & Cover Design: Mehri Studio|

Copyright © Massoud Yazdanian, 2020
© 2020 by Mehri Publication Ltd. \ London.
All rights reserved.

No part of this book may be reproduced or
transmitted in any form or by any means,
electronic or mechanical, including
photocopying and recording, or
in any information storage or
retrieval system without the
prior written permission
of Mehri Publication.



www.mehripublication.com
info@mehripublication.com



Novels

Shooting in Buckhead • Written by Nahid Kabiri, Translated by Sanam Kalantari
The Legend of the Passageways of the Sandstruck Villa • Written by Donya Harifi, Translated by Arash Khoshsafta
Dog and The Long Winter • Written by Shahrnush Parsipur, Translated by Shokufeh Kavani
Tales of Iran • Feridon Rashidi
Sharia Law Shakespeare • Feridon Rashidi
The Mice and the Cat and Other Stories • Feridon Rashidi
The Outcast • Feridon Rashidi
Half Eaten Biscuit • Banafsheh Hajazi
The Individuals Revolution • Amir Heidari
Uneducated Diary by A Minded Man • Matin Zoomad

Poetry

Unfinished Today (A collection of 50 years contemporary Iranian poetry) • Translated by Roozhin Nazari, Kaveh Jalali
The Divine Kiss • Carolyn Mary Kleefeld, Translated by: Sepideh Zamani
Another Season • Freydoun Farokhzad, Translated by Nima Mina (German and English)

Drama

The Others • M. Chitsazan
Perhaps Love • Mark Hill

Research - History

Terror In The Name Of God • By Parviz Dastmalchi; Translated by Avidah Motmaen-Far
The Forbidden Tale of LGB in Iran, A Comprehensive Research Study On LGB • Kameel Ahmady
The Right to Primary Education for Children with Disabilities in Iran • Parastoo Fatemi
The Forgotten Conquerors (Tales from the castle of the moat) • George Sfougaras
Kings, Whores And Children: Passing Notes On Ancient Iran And The World That We Live In • Touraj Daryaei

Dr Mohammad Mosadegh
Democrar... Dictator

by
Massoud Yazdanian

گویند ارمیای پیغمبر گفت: «خدایا به دادگری تو بیش از دیگران داناییم، پس برای چه بخت‌النصر را بر بنی اسرائیل چیره ساختی؟» خدایش فرمود: «من از بندگان گناهکار خود به وسیله بدترین خلق خود انتقام می‌گیرم».

تاریخ احمد بن ابی یعقوب

...

تقدس‌گرایی سر منشاء دیکتاتوری و استبداد است. هر چیزی که مقدس نامیده شد یعنی این که شما دیگر حق ندارید به راحتی درباره آن اظهار نظر کنید و کوچک‌ترین انتقاد و مخالفتی با آن هزینه سنگینی به دنبال خواهد داشت. این (مقدس) می‌تواند هر چیزی باشد یک کتاب، یک دین، یک انسان و یک بنا و.... با تقدس‌گرایی مبارزه کنید.

...

«هیچ کس و هیچ چیز آن قدر مقدس نیست که نتوان آن را به نقد کشید.»

فردریش نیچه



www.mehripublication.com